الحمد

٢٢ جمادى الاولى

١٢٣٢

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل الدنيا دار فناء
وزوال منقلبة باهلها عن حال الى حال وجعل البلاء على
اهل الولاء والمحنة على اهل المحبة والرزية على اولي المزية
وجعل هذه الدار القصيرة سجنا للمؤمن لينتقل منها الى دار الابرار
فيزداد علوا وشرفا وجنة للكافر ليتحول الى النار فيكثر التحسر اسفا
والصلوة على محمد المرسل بالهدى ودين الحق ليظهره على
الدين كله ولو كره المشركون وآله الذين جعلهم حججا للعباد
ومنارا في البلاد وانصارا للدين وحفظة لسره ولعنة الله
على اعداهم ومناواهم والمعاندين عليهم ومن رضي بما ارتكب منهم فعل

اعمال از یقینیات اولیه است اگرچه عدم قبول قبلی از این با قطع نظر از
لطف باری تعالی بجهت اشتراط تقوی معلوم بوده واتکال صرف برحمت
محضه اگر از حقیقت باشد منجیات لکن با اصرار بر آثام اتکال محض برحمت
واسعه مشکل افتد وچنانکه مشاهد ومحسوس است که شرور از آثار ذنوب
منفک نمیشوند واز بحار العلوم محکیست که زمانی کوبیده بود تا چشمهاش
زخم شدند از سبب سوال کردند فرمود تامل کردم در اخبار امر معروف
ونهی از منکر ترسیدم که تقصیری در امتثال کرده باشم که بسبب آن ایام مبتلا شود
پس با اصرار بر معاصی اطمینان نمیماند بعمل لليقين جالا ستحقاق للعذاب
والشك في الرافع ولا اقوى سببی که بر معاصی طاریه ومعاصی را بران غلبه
بیشتر مرتبه که راجع باهل علیهم السلام لاسیما امری که بجناب سید الشهداء
علیه السلام متعلق باشد زیرا که نسبت انجناب بهم نزدیکتر است از نسبت هر یکی
بهر یکی واو است بجمع نسب ومخصوص امر مرثیه انجناب بجهة انکه مصیبة انجناب
مصیبت پیغمبر وزهرا است وهم ائمه است لهذا خواستم کتابی تالیف کنم مشتمل
بر فضایل ومناقب وسیر وحالات ودر جامع مشترك ما بين مصائب ومناقب
وارتباط هر یکی بدیگری وبواسطه حدیثی که شیخ بهائی در رجوم شیخ محمد حسن اعلی الله مقامه
روایت کرده که ما بين موت وقيامة صحيفة است هو بين الملعون اگرچه در اخبار بیش
از این دکر نیز روایت شده لذلك مقصود از تالیف کتاب این است

وشفاعة عترة طاهره و تحمل این اهوال و تعرض ورود آنها نشوم از این
جهت او را مشتمل بر صد حدیث لغوی نه حدیث مصطلح کردم و للتطابق بین
الاسم والمسمی علم ان مائة حدیث کذاشتم توفیق نیست مکر باری خدا
واو کافیست فنعم المولی ونعم النصیر و لحسن ان ات که در اینجا مطالب
چند مسطور میشود که تعلم آنها مستفید از کتاب اخرجه است مطلب
اول که بمقتضای اخبار متکاثره متواتره عملی که رکن اعمال خیر و شرط
قبول و افضل آنهاست موالاة اولیاء الله و معاداة اعداء الله است
یعنی دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا چنانکه از کلام
حق جل و علا معلوم میشود یعنی دین چیزی بجز دوستی نیست و اظهار — و افتخارها بر دو عالم
این در غیر صورت تقیه از واجبات است لیکن افراد اظهار محبت اهل بیت
در فضیلت متفاوت اند وافضل افراد فدا نمودن جان و مال و عیال
در راه خدا و در حفظ ولی الله است و این رتبه ایست که در این
زمان وقوع آن صعب است اگرچه طریق امکان آن بالمره مفسده
نیست دوم بذل اموال در راه اهل بیت پیغمبر باعانت ذریه و زوار
ایشان یا اطعام در تعزیه ایشان چنانکه از روایات صادقه این
مجرم معلوم شد که عملی که باعث هلاکت و کشتن شیطان میشود

(اطعام)

اطعام است در تعزیه ابا عبدالله علیه السلام و بعضی از طالبین صواب که در
صرف مال اهتمام احتیاط میکرده مصرفش را از زوار حق گردانیده بود
که در راه زیارت سید الشهداء قصور ذات الیدی بهم میرسانیده نظر
باینکه لذت مشاهده حال از امام علیه السلام مأذون حیات است خود را در صرف
اموالش در راه زیارت جدش امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد طیبین او صلوات الله علیهم
اگرچه از ذریه طاهره نباشند سوم تاسف بر اموری که بر ائمه هدی
علیهم السلام وارد آمده و حسرت بر فوت از امداد و این ره ظهور است این مجمع
خصوصیات مصرح بر آن در اخبار کثیره اول گریستن و گریانیدن و
خود را بگریه باز داشتن یا بصورت گریه کننده باز داشتن پس احادیث
اینها مشهور است از اینکه محتاج بذکر و بیان باشند و اینها لا سیما گریه
هر داعی که باشد خوب است اول داعی شوق محبوبی محبوب که در
ذکر مصائب یا مدایح و کمالات و مناقب وجود ایشان حاصل میشود دوم
داعی رقت و رحمت چنانکه جناب صادق علیه السلام با خدای عز و جل عرض میکند
وارحم تلک الاعین التی جرت دموعها رحمة لنا یعنی خدایا رحم
کن آن چشمهایی را که جاری شود اشکهایشان بجهة رحمت از برای ما
سوم الم سبب سوزش و تالم از عظم مصائب باشد و این غیر از اول است
چنانکه در همین مناجات صادق علیه السلام است وارحم تلک القلوب التی جزعت

واحترقت لنا يعني خدايا رحم كن دلهايي اگر بسوزند و
جزع كنند بجهة ما ولله در القائل فاي قلب لذا لم ينفطر
حزنا واي جنان عنه صبور | واينا ه مصبح ثلج الفؤاد على
بشراه مسى بقلب عنه مفطور | يعني كدام دل است كه از
براي اين مصيبة از شدة غم شكافته نشده وكدام باطن است كه
ترسان وهراسان نيست چگونه ترسان نباشيم وحال آنكه مارا
ملجا و ماوايي در قيامت بجهة اهل بيت وعترة طاهره وبلا
شبهه اگر شفاعت مارا ادراك نكنند همگي مستحق عذاب خواهيم
بود وسختي اهوال قيامت بعضي است كه چون آتش نعره ميكشد
و فرياد ميكند وكوه كوه بيرون ميايد و بر محشر احاطه ميكند
و چون گرسنه بوكر ايشان مي پيچد جميع اهل محشر كه بهمديگر
مخلوط اند ترسان وهراسان ميشوند حتي آنكه پيغمبران همگي بجز
پيغمبر ما بزانو در روي در مي افتند و فرياد وانفساه بر مي
آورند و در چنين روزي كه چندين عقبه و چندين مواقف
هولناك دارد فاطمه زهرا جامه خون آلود فرزند خود را مي آورد
و تن بي سر حسين را مي بيند پس ناله ميكشد بعضي كه همه ملائكه بجهة

ناله اي

نالهاش نالان ميشوند پس باو ميگويند داخل بهشت شو ميگويد
داخل نميشوم تا بدانم كه بعد از اولاد من چه آورده اند پس در
آن وقت كه شفاعت كنندگان مشغول شكايت ميشوند حال ما
بيكسان چگونه خواهد بود وحال آنكه اعمال سيه مجسم شده اند
از يمين و يسار بر ما احاطه دارند ترسم جزاي قاتل او چون
رقم زنند يكباره بر جريده رحمت قلم زنند ترسم كه اين گناه
شفيعان روز حشر دارند شرم كز گناه خلق دم زنند فالله
يغضب للبتول بدون ان تشكوا فكيف اذا اتته شاكية فهناك
الجبار يامر بها ان لا تبقي من عداها باقية وخداوند عالم
غضب ميكند براي فاطمه بتول بدون اينكه آن معصومه شكايت كند
پس چگونه است در وقتي كه فاطمه بشكايت بيايد پس در آن وقت
خداوند جبار امر ميكند بجهنم و آن آتشي است كه هزار سال
اورا افروخته اند تا گرميش زياد شود جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله
ميفرمايد كه داخل نميشود و نشده است بجهنم روح و راحت
و باد خوشي هرگز و بيرون نرفته و نميرود از جهنم غم و هم و اندوهي

هرگز پس چون ان اشقیا در میان حوصله هبهب داخل
میشوند صدایی میکنند چون صدای اسب که از اصل دل
باشد از شدة درد پس هبهب در مقابل اواز ایشان اواز بی
هولناک عجیب میکشد از غضب مانند صدای اسبان پس
ایشان شهیق میکنند چون اواز الاغ در بلندی صوت و بعد
پس هبهب از شدة غضب نیز شهیق میکشد هولناک و بر اواز
پس ایشان ناله میکنند که مثل ان شنیده نشده پس هبهب چنان
زیادی در مقابل ایشان فینطقون و یقولون بالسنة ذلقة
ناطقة یا رب لم اوجبت لنا النار قبل عبدة الاوثان فیقال
لهم لیس من یعلم کمن لا یعلم پس فریاد میکنند که ای پروردگار ما
چرا واجب کردی بر ما اتش را پیش از بت پرستان پس
خدای عز و جل با ایشان میفرماید نیست کسی که میدانند چون
کسی که نمیدانند یعنی شما پیغمبر و اهل بیتش را شناختید و با
ایشان چنین رفتار کردید و کفار نشناختند پس شما
عذری و حجتی نیست باید که پیش از همه بجهنم روید و این مضمون

عین عبارة مظلوم کربلاست که بان اشقیا فرموده چنانکه ابن
طاوس رحمه الله فرموده که انجناب بعد از وعظ بریر ابن خضیر
پیش امد و در مقابل قوم ایستاد و شروع نمود بصفوف ایشان
نگاه میکرد که گویا سیل بودند و عمر ابن سعد را دید ایستاده در
میان صنادید کوفه پس گفت الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها
دار فناء و زوال متصرفة باهلها حالا بعد حال فالمغرور
من غرته والشقی من فتنته حمد از برای خدایی که دنیا را افرید
پس قرار داد او را خانه فنا و زوال میگرداند اهلش را از حالی
بحالی دیگر پس فریب خورده کسی است که دنیا او را فریب دهد و
بدعاقبة کسی است که دنیا او را مفتون خود کرداند فلا تغرنکم
هذه الدنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیها و تخیب طمع من
طمع فیها واراکم قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله فیه علیکم و اعرض
بوجهه الکریم عنکم و احل بکم نقمته و جنبکم رحمته پس شما را این دنیا
فریب ندهد زیرا که دنیا می برد امید کسی را که اعتماد کند بر او و
دل با و ببندد و نا امید میکند طمع کسی را که طمع میکند در ان

و می بینم شما را که اجتماع کرده اید بر امری که خدا را بر خود
بغضب در آورده اید فتّا انکه بوجه کریم خود از شما اعراض
فرموده و غضبش را بر شما فرود آورده و رحمتش را از
شما دور کرده فنعم الرب ربنا و بئس العبید انتم اقررتم بالطاعة
وامنتم بالرسول محمد صلی الله علیه و آله ثم انکم زحفتم الی ذریته و
عترته تریدون قتلهم لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله
العظیم فتبا لکم ولما تریدون انا لله وانا الیه راجعون هؤلاء قوم
کفروا بعد ایمانهم فبعدا للقوم الظالمین و محل شاهد ما این فقره
بود که انجناب فرمود پس خوب پروردگاری است پروردگار ما
و بد بندگانی هستید شما اقرار کرده اید بطاعت خدا و ایمان آورده اید
برسول الله محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن ازدحام و هجوم
میکنید بر سر ذریه و عترة پیغمبر و میخواهید که ایشان را بکشید
هر آینه بتحقیق که شیطان بر شما مسلط شده پس یاد خدا را از
دلهای شما بیرون برده پس هلاکت از برای شما باد و از برای
این اراده که شما کرده اید بتحقیق که ما از خداییم و بسوی خداییم

باز گشت

باز گشت ما این جماعت قومی هستند که کافر شده اند بعد از
ایمان آوردن ایشان پس دوری باد از برای قوم ظالمین از
رحمت خدا فقال لعمر ابن سعد ویلکم کلموه فانه ابن ابیه والله لو
وقف فیکم یوما جدیدا لما انقطع ولما حصر فکلمه عمر ملعون گفت
ویل از برای شما باد سخن گویید یا حسین پس بتحقیق که او فرزند پدرش
علی است بخدا قسم که اگر از امروز تا روز دیگر در میان شما بایستد
از گفتن سخنان با فصاحت و تاثیر باز نمی ماند و گرفتگی در زبان
او بهم نخواهد رسید پس جوابش گویید فتقدم شمر لعنه الله و
قال یا حسین ما هذا الذی تقول افهمنا حتی نفهم فقال علیه السلام
اقول اتقوا الله ربکم ولا تقتلونی فانه لا یحل لکم قتلی ولا انتهاک حرمتی
فانا ابن بنت نبیکم و جدتی خدیجة زوجة نبیکم شمر ملعون پیش آمد
و گفت ای حسین این سخن چیست که میگویی بفهمان ما را تا بفهمیم
انجناب علیه السلام فرمود میگویم بپرهیزید از خدا پروردگار شما و مرا
مکشید پس بدرستیکه حلال نیست از برای شما کشتن من و جایز

نیست هتک حرمت من پس منم فرزند دختر پیغمبر شما و جگرگوشهٔ ام خدیجه
زن پیغمبر شما است و شاید رسیده است بشما که پیغمبر میفرمود
حسن و حسین آقایان جوانان اهل بهشت اند و اعجباه از
بی رحمی این جماعت کسی که درین فقره تامل کند تا قیامت جگرش می
سوزد که این بزرگوار با ایشان بگوید مرا مکشید که حلال
نیست از برای شما ریختن خون و هتک حرمت من و حال آنکه من فرزند
پیغمبر شماام   یوم الحسین ترکت العظام منه   الاعلام بلقع حتی
نفخة الصور   یا یوم یوم رزء المصطفی اتری   یوما یوازیک
فی شجو و نکد ای روز حسین عزه را گذاشتی چون خانهای خراب
که آثار آنها پوسیده شده و بی آبادی اند تا زمانیکه در صور دمیده
شود ای روز حسین ای روز مصیبت مصطفی آیا تو می بینی روزی را
که بتواند با تو برابری کند در بسیار غمگینی و کدورت زی کانک مجون
بطبن شجی   من فادح من سحاب الحزن ممطور   انی تطیب
نفوس طاب مولدها   فی قتل اطیب ماضی و مذکور ای روز
عاشورا ما ترا می بینیم که گویا بگل غم و اندوه مخمر شده با آب

سنگینی

سنگینی که از ابر حزن باریده شده چگونه خوش میشود دل کسی که
تولدش پاک باشد و از نسل غیر پدر نباشد چون بیاد آورد کشته
شدن پاکیزه ترین فراموش شدگان و یاد شدگان را فای دار من
الاسلام لا هدمت فی ای کور من الایمان معمور   ان الذی بکت
الاملاک وحدته   فی رزئه لیس معذورا بمعذور پس کدام
خانه است از اسلام که خراب نشده در کدام بلدی که بایمان معمور
و آبادان باشد بدرستیکه کسی که ملکها بر تنهایی وی بیکسی او گریستند
هیچ معذوری و ناتوانی در باب مصیبتش معذور نخواهد بود ومن
تکون له الافلاک نادبة   فلیس فی رزئه دمع بمذخور و آن بزرگواری
که افلاک بر او نوحه میکنند نمیشود که مومنی بر عزاییش اشک خود را
ذخیره کند و حفظ نماید چهارم آنکه داعی و مهیج نفس وقوع مصائب
باشد بر ایشان بجهة آنکه اهل اند از برای اینکه در غم ایشان غمناک
شوم چنانکه در عبادة حقتعالی نیز امیمنی اشرف معانی قربة است
زیرا که مرتبه امیر المومنین علیه السلام بود که میگفت ما عبدتک خوفا من
نارک ولا طمعا فی جنتک ولکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک
یعنی خدایا من ترا عبادة کرده ام بجهة ترس از آتش تو و نه

بجهة طمع در بهشت تو ولكن يافتم ترا اهل و سزاوار از براى پرستش
پس تورا بندگى كردم همچنين افضل مراتب اينست كه مؤمن نه قصد
قضاء حاجات دنيويه ونه شفاعت اخرويه كند از اعمالى كه براى
ائمه عليهم السلام ميكند ولكن همين مرحله را بنظر بياورد كه ايشان
اهل و سزاوار بودند از براى اين رفتارها و اعمالى كه با ايشان
شد واينكه ايشان اهل و سزاوارند از براى زيارة و تعظيم
و گريستن در مصايب ايشان و چه نيكو گفته شيخ اعظم عزوى رحمه الله
نبكيك عينى لا لاجل مثوبة لكنما عينى لاجلك باكية يعنى گريه ميكند
چشم من بر تو اى مظلوم نه بجهة ثوابى لكن چشم من بر تو گريان است
و محتمل است كه گريه بجهة ذات مقدس ايشان مقصود باشد چنانكه
در وجوه عبادة الله نيز گفته شده واما هرگاه گريه بجهة اميد
ثواب يا خوف از عقاب يا بجهة امتثال امر خدا و رسول و تعبد يا
بجهة تحصيل قرب معنوى بخدا و رسول يا بجهة رضاى خدا يا بجهة
شكر خدا يعنى صرف هر عضوى در راهى كه خدا قرار داده پس
ظاهر اين است كه به حصول معانى سابقه محقق نشود زيرا
كه گريه مثل ساير عبادات نيست بلكه محتاج است بمهيج و محركى پس بايد

محركى يكى از امور سابقه باشد يعنى تباكى وابكاء بجهة اين امور ميشود
واين وجوه سابقه گاه بالنسبة بخود مؤمن بيكى از متحقق ميشوند وگاه
بالنسبة بمنسوب و مربوط ايشان ملاحظه ميشود مثلا گاه مؤمن
ملتفت ميشود بمحبة جناب سيد الشهداء ومصايب آن بزرگوار وباين سبب
گريان ميشود وگاه بجهة ترحم بر اولاد و ذريه و اصحاب و منسوبان آنجناب
وبعيد نيست كه همه در اجر و فضيلة در يك رتبه باشند بجهة آنكه گريستن
بر اولاد و اصحابش يعنى گريستن بر خود آنجناب پس فرقى نيست در ثواب
ما بين گريستن در حال استماع شهادة و گريستن در حال شهادة اطفال
واصحاب هرگاه حالة آنجناب نيز ملحوظ باشد چنانكه ابو بصير روايت كرده
قال كنت عند ابى عبد الله احدثه فدخل عليه ابنه فقال له مرحبا و
ضمه وقبله وقال حقر الله من حقركم وانتقم ممن وتركم وخذل الله من
خذلكم ولعن الله من قتلكم وكان الله لكم وليا وحافظا وناصرا
فقد طال بكاء النساء وبكاء الانبياء والصديقين والشهداء وملئكة
السماء ثم بكى وقال يا ابا بصير اذا نظرت الى ولد الحسين اتانى ما لا املكه
بما اتى اليهم ميگويد در خدمت جناب صادق عليه السلام بودم پس يكى از
فرزندان آنجناب بر او داخل شد آنجناب او را گرفت و بر سينه خود
چسبانيد و او را بوسيد و گفت خدا حقير كند كسى را كه شما را حقير كرد

وانتقام بکشد از کسی که شما را کشت و مخذول کند کسانی را که شما را
مخذول کردند و خدا لعن کند کسی را که شما را شهید کرد و خدا
شما را حفظ و یاری و پرستاری کند بعد از آن گریست و فرمود یا
ابا بصیر هر زمان که نگاه میکنم باولاد حسین علیه السلام انقدر هم و
غم بر من روی میدهد که خود را از گریه و اظهار جزع ضبط نمی
توانم نمود و این بر دو قسم است یکی انکه از التفات بمنسوبین ایشان
ملتفت شود بخودان بزرگواران و دیگری انکه ملتفت شود بمصائب
که بر منسوبان ایشان شده پس بگرید بسبب انکه اینها صاحب و حلول
از مصائب ایشان مثلا مظلومی را امروز ببیند یا کشته غریبی را
ببیند و گریه کند بر جناب امام حسین بجهت انکه اگر انجناب کشته نشد
قتل نفس و ظلم شایع نمیشد و اگرچه این بظاهر گریه است بر این کشته
حاضر و مظلوم حاضر ولیکن ظاهر اینست که در اجر چون کسی است که
گریه کند بر انجناب بلا واسطه و از کلامی که انجناب بسکینه گفت از
حلقوم مبارکش ایمعنی مستفاد میشود که فرمود شیعتی اما ان شربتم

ری عذب فاذکرونی ‌ ‌ ‌ او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی
وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی ‌ ‌ ‌ وبجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی
لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی ‌ ‌ ‌ کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی

یعنی ای شیعیان من هر زمان که اب خوشگوار شیرین سیر کننده
بیاشامید پس مرا یاد کنید و هر گاه بشنوید ابتلاء غریبی یا
کشته باحقی را پس بر من نوحه کنید یعنی در هیچ حال مرا فراموش
مکنید اگر در حال لذة و خوردن و اشامیدن باشد پس یاد
کنید گرسنگی و تشنگی مرا بنا بر این مستفاد میشود که چون ادمی
لباس خوب پوشد یا لباس پوشنده را ببیند ملتفت شود بعریانی
و برهنگی انجناب و چون برهنه را نگاه کند نیز ملتفت شود بانکه
هیچ برهنه چون انمظلوم نخواهد بود که هم برهنه و هم مجروح بهزار
و نهصد و پنجاه زخم و هم کوفته و پامال شده بسم اسبان بلکه از این
فقره معلوم میشود که از هر چیزی ادنی خوب است که ملتفت شود
بمصائب ان بزرگواران چنانکه از بعض اهل توفیق حکایت شد که نمی
دید چیزی را مگر انکه ملتفت میشد بجناب امام حسین حتی انکه گودالی
که در زمین میدید میگریست و میگفت کسی نبود در روز عاشورا
که جسد نجابه خیر المرسلین را از پیش روی افتاب بردارد و دفن
کند یا در محل سایه جای دهد و از کسی از رجال الله حکایت کردند
که پیوسته گریه میکرد بر انجناب در خانه و بازار و کوچه و از هر امری

التفات جدیدا زبرایش حاصل میشد حتی انکه اکر در برابرش
هیچ نبود باسمان نکاه میکرد ومیکریست و ملتفت میشد بانکه
اسمان برا مظلوم کریست و بانکه در زیر این اسمان این قضیه
عظمی دلیه کبری واقع شد و اسمان این امر را مشاهده کرد
مجال خود باقی ماند و اکر در زیر سقفی بود نکاه بزمین میکرد
ومیکریست بسبب انکه ان جسد مطهر چندین روز بر روی زمین
افتاد و خونهای پاک اولاد پیغمبر با این خاک مخلوط شدند
وان بزرکوار در کربلا مسکن داشت و سالها عمرش این بود
که نکاهی بزمین میکرد ومیکریست ونکاهی باسمان میکریست این
ارض فهذه کربلاء اتزود منها زادی البکاء استوفت بها
بهاد علیها هتکت من بنی علی خباء بکجا بروم پس اینست زمین
کربلا باید بایستم و توشه بردارم از او پس بهترین توشهای
من کریه است بایستم کریست بجهة انکه زمین کربلا چرا قرار کرفت
با چیزهایی که بر روی او بودند وحال انکه بر بالای ان خیمهای
اولاد علی هتک شدند وغارة و سوخته شدند استقرت ولها
ما استقرت وبال النبی ضاق الفضاء لیتها زلزلت بما فوقها

لیتها

لیتها اطبقت علیها السماء ای زمین کربلا قرار کرفتی ای کاش قرار
نکرفته بودی وحال انکه فضا ان برال پیغمبر تنک شده بود ای کاش
زمین بزلزله در میامد با هر چه در میان ان قرار کرفته بود
ای کاش طبقات اسمان بر روی ان میافتادند یوم تاتی الی
النبی بنوه ای عند رتاتیه کربلاء یوم تشکوا النبی حال بنیه
ذاک یوم تشق فیه السماء من تربة بجا احمد دهرا ضمنته باضها
البوغاء روزی که میاید بسوی پیغمبر اولاد و دختر او در انروز جمع
خواهد بود عند زمین کربلا ان روز روزیست که اسمان شکافته
میشود و پیغمبر شکایت حال اولادش را میکند کسی که دو روز کاری در
دامن احمد تربیت یافته چکونه زمین کربلا او را در بر کرفت واکر کسی
بخواهد که فی الجمله ادا بعض حقوق سید الشهداء کند باید چنان باشد
که امام زین العابدین علیه السلام میکرد که هر زمان بابی وضو یا اب اشامیدن
نکاه میکرد میکریست تا ریخته میشد و میکفت قتل ابن رسول الله عطشانا
وهر زمان که بغذائی نکاه میکرد میکریست و بارها یا باز از خوردن
حتی در وقت افطار از روزه ومیفرمود کشته شد فرزند رسول خدا با شکم
کرسنه و بهر چیز نکاه میکرد ملتفت بقضیه کربلا میشد حتی انکه قصابی

دید که میخواهد گوسفند خود را سر ببرد آنجناب با اصحاب ایستاد
و از گوسفند او پرسید آیا آب باین گوسفند داده که میخواهی
او را بکشی یا اینکه او را با لب تشنه میکشی قصاب گفت ما مسلمانیم
نتوانیم از ایمان گذشت چگونه گوسفند را تشنه میکشیم آنجناب های
های گریست و فرمود تشنه کشتن بود مخصوص حسین در کربلا
هیچ صاحب جانی را باین قسم شهید نکردند که پدر و پسر را شهید کردند
برادران هر زمان که من ملتفت میشوم بفقره شعر سابق شیعتی
اما شربتم ری عذب فاذکرونی ملتفت میشوم باینکه آن مظلوم با وجود
اینکه از آب غرق کنند بیره از شراب طهور بهشت از دست پیغمبر خدا
بعد از شهادت بلا فاصله سیراب شد لیکن سوزش و تلهف تشنگی
امروز از جگر بریان مبارکش هنوز بیرون نرفته و نخواهد رفت
تا روز قیامت و هم هنوز تشنگی طفلش از نظرش نرفته که بعد از
شهادت میفرمود لیتکم فی یوم عاشورا کاش شما ای شیعیان در روز عاشورا
باین چشم ظاهری بمن نگاه میکردید که چگونه طلب آب میکردم از برای
طفلم پس اباکردند از اینکه رحم کنند مرا و طفلم را آب بدهند و علاوه
بر این او را در دامانم تیر زدند و ابن طاوس رحمه الله ذکر کرده که

بعد از آنکه جناب سید سجاد سر پدر را در مجلس یزید دید هرگز
تا عمر داشت گوشت گوسفند نمیخورد پس بنا بر اینکه گفتیم فرقی نیست
میانه اینکه آدمی تامل کند در ظلمهایی که علت این عمل شنیع شدند
چون غصب خلافت و قتل اصحاب پیغمبر و امیر علیه السلام در صفین و از اینها
متأثر شود بسبب تسبب این بلیه کبری بر اینها و میانه اینکه ملتفت شود
بامور که بعد از این عمل مترتب بر او شدند چون قتل نفوس و
نهب اموال و شیوع ظلم و فواحش تا امروز چنانکه جناب سید الشهداء علیه السلام
در اثنای محاربه میفرمود که مرا میکشید و بعد از کشتن من اندیشه نمی
کنید از کشتن هر بنده صالحی بلکه آسان میشود قتل نفوس صالحین
در نظر شما و آنجناب بجهة اتحاد جامع این را فرمود و الا کشتن آن
جناب باعث شد جمیع جرأة و طاغیات و باز شدن درهای جمیع
معاصی و شرور بود از برای جبابره و ظلام و فساق و معاندین
ایشان بلکه گویا بر هر امری که با ایشان ربط داشته باشد گویا است
بر ایشان چون گریه بر خانهای بی ساکنین و بلاد بی قاطنین و مدارس
خالیه و احکام مهمله و حدود معطله و فروج مباحه و خونهای ریخته
شده و اموال غصب شده و حقوق ضایع شده و حرمات هتک شده و گناهان

شعایر ظاهره و علوم مجهوله از چیزهایی که بعلة فقد امام علیهم السلام و غیبة
و گشته شدن ایشان از منافع دنیویه و اخرویه نایاب شده اند
یا مستحدث و مبتدع و پیدا و هویدا شده اند از مفاسد و مضار
و قبایح و زشتیها بلکه از کثرة اهتمام در گریستن بر آنجناب در بعض
روایات از معصوم علیه السلام سؤال کرده اند از اینکه شخص اگر گریه
دست بهم نمیدهد پس بخاطر خود میاورد مصایبی که بر او وارد
آمده از موت اولاد و اقارب پس بآن سبب دلش نرم میشود و می
گرید بر جناب سید الشهداء آنجناب علیه السلام میفرماید که اگر چنین کند
نیز خوب است و دور نیست که از این روایة معلوم میشود که هرگاه
گریه را برای مصیبت خود و مصیبت جناب سید الشهداء بالاشتراک کند نیز
خوب است چنانکه در مصایب ما متداول است که در ایام عزا مرثیه
خوان احضار میشود و بعض اهل عزا گریه بر مصیبت خود و مصیبت
سید الشهداء هر دو میکنند بلکه دور نیست که اگر پی سعادة باعث
شود که او مصیبت خود را در نظر اصل قرار دهد و مصیبت این بزرگوار را
بالتبع منظور بدارد نیز چنین است و ثواب گریه بر حسین علیه السلام دارد
بلکه دور نیست که اگر گریه کند بر مصیبت خود در تعزیه سید الشهداء بدون تشریک

واما تعزیه

و تعزیه و لکن صورة ظاهریه گریه را برای جناب امام حسین علیه السلام قرار
دهد نیز ثواب تباکی برایش حاصل میشود نه اینکه مقصودش ریا
باشد بلکه هرگاه قصدش در قرار دادن بکا ظاهری لله و
فی الله باشد ثواب تباکی را دارد و الا فلا بلکه گفته شده که اگر در مجلس
تعزیه سید الشهداء بجهة همخودگی گریه کند خداوند متعال ثواب تفضلی باو
باو عطا میکند زیرا که صورة صورة عزای آنجناب است زیرا که بعض چیزها
هستند که بدون نیة قربة بازنکو و مستحسن اند در نزد عقل و شرع
چون سخا و عدل و تعظیم شعایر الله و موید این چیز لیست که شیخ بهائی
میفرماید که هرگاه کسی در روضه امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله داخل شود
بقصد شغلی از مشاغل دنیویه ثواب زیارة خدای عزوجل تفضلا
باو عطا میکند بلکه هرگاه گریه بجهة محض رقت قلبیه و اتحاد نوعی و
جنسی باشد و بخصوص قصد قربة محض نکند خدای عزوجل ثوابی باو
عطا میکند بلکه هرگاه کافری بر آنجناب گریه کند پس اگر سعادة او را
ممکن است هدایة می یابد باسباب غیبیه و از اهل بهشت میشود و اگر ممکن
نیست باعث تخفیف عذاب آخرتش یا زیادة نعم و مال یا طول عمرش در دنیا
میشود و حدیث دختر یهودی که در مدینه کلاغی بخون مظلوم اعضاء
او را صحیح کرد و بینا نمود و خود با اهلش بشرف اسلام رسیدند

اگرچه بمعجزه بود ولیکن هدایت دختر و صحبتش بعید نیست که از برکت
موافقت کردن او با کلاغ بود در گریه و اگرچه نمیدانست که کلاغ برکسی
ناله میکند ولیکن چون نیتش در گریه جزع بود برکسی که کلاغ براو
ناله میکرد خدا او را محل فیض و رحمت نمود ولهذا دور نیست که
هرگاه کسی داخل تعزیه سید الشهدا بود و مانند گریه اهل تعزیه
برکت و گریه کند بموافقت ایشان برکسی که ایشان گریه براو میکنند
ثواب از خدای عز و جل باو خواهد رسید زیرا که از بعضی روایات این
مضامین مستفاد میشود بلکه اگر کسی در مجلس تعزیه باشد و در
خواب باشد رحمت خداوندی او را شامل خواهد شد و از این
عجب مدار زیرا که در بسیاری اعمال خیر از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
وارد شده که هرگاه کسی در مجلس عبادتی باشد و در خواب باشد
و اشخاص دیگر در نزدیک او مشغول عبادت باشند خدای عز و جل
بملائکه امر میفرماید که ایشان بیایند و اسامی عبادت کنندگان را
بنویسند چون ملائکه بر ایشان نازل میشوند و اسامی اهل عبادت را
می نویسند و می برند و بخدای عز و جل عرض میکنند از مصدر
جلال خطاب میرسد که فلان را بچه سبب ننوشته اید عرض میکنند
که ای پروردگاران در خواب بود یا آنکه بشغل دیگر مشغول بود

خطاب

خطاب میرسد که من حیا میکنم از اینکه کسی که مجاور و همنشین
در مجلس بوده با کسی که مرا خوانده و عبادت کرده اینکه او را از
میان همنشینانش اسقاط کنم بنویسید او را و از این جهت است
که نشستن با اهل خیر باعث نجات دنیا و آخرت و همنشینی با اهل
شر گاه باعث نزول و شمول عذاب میشود و از جناب امام حسین علیه السلام
از همه عبادات و اعمال اوسع است و لهذا در احادیث وارد است که چون
دعا کنید ابتدا کنید بصلوات بر محمد و آل محمد و اختتام کنید با آن و
در وسط دو صلوات مطلب خود را از خدا خواهش کنید زیرا
که صلوات طلب رحمت است از برای پیغمبر و آلش از خدا و چون پیش
از دعا و بعد از دعا طلب رحمت از برای آنجناب شود مستجاب میشود
و خدای عز و جل میفرماید که من حیا میکنم از اینکه اول و آخر دعا را
مستجاب کنم و وسطش را رد کنم پس مطلب صلوات فرستنده را بر
می آورد و دعایش را مستجاب میکند با وجود اینکه مستحق رد و عدم
قبول بوده ببرکت مجاورت آن دعا با صلوات و مؤید این کلمات
آنست که هر جماد و حیوان و نباتی که بر آنجناب گریه کرد محفوظ شد
و دمشق که بر آنجناب نگریست مفهوم شد و در جنب العثمان مذکور
شد و این سخنان جمیعا جاری میشوند در جمیع خدمات آنحضرت بسط

بائمه علیهم السلام لا سیما سید الشهداء علیه السلام باشد از زیارة و اطعام و مقدمات
اینها چنانکه از حدیث صحیفه زانیه تائبه که آتش طعام تعزیه دار روشن
کرد تا خود از آن آتش بر دارد معلوم میشود و بعد از آنکه سنگ و کلوخ
و علف صحرا بهره مند شوند بثواب خداوندی بسبب گریه بر آنجناب
پس آدمی که بی شعور باشد چون دیوانها و سفها و اطفال بطریق
اولی مثاب و ماجور میشوند بثواب و اجر دنیوی یا اخروی یا هر دو
حتی آنکه طفل غیر ممیز هر گاه بگفته آباء و امهات و رفقا و استادان
در تعزیه جناب امام حسین علیه السلام عملی کند یا آب دادن یا اطعام
یا احترام ببوسیدن ضریح آنجناب یا عتبه حرم آنجناب یا سایر ائمه علیهم السلام
یا سینه زدن در تعزیه ایشان مثلا یا غیر از اینها باعث سعادت
و نیک عاقبتی دنیا و آخرة آن طفل خواهد شد اگر چه آن طفل
نداند که برای که سینه میزند یا برای چه آب میدهد و اجیر بعمل
تعزیه یا بکاء یا اطعام یا غیر اینها اگر اجیر باشد بدون تعیین عمل
مستاجر علیه یا بمعنی که هر عاقل خود را باجاره بدهد و تملیک
کند منافع خود را بغیر عاقل دیگر پس از آن او را امر کند باقامه
تعزیه بی شک صحیح و ماجور خواهد بود بخصوص هر گاه خود اجیر
سعی کند در تعیین عمل تعزیه و بخصوص هر گاه نیت قربت نیز کند

واما هر گاه اجیر شود بخصوص بکاء یا قرائت تعزیه یا اطعام یا
غیر اینها پس اشکال ضعیف در صحت عقدش هست در صورت
وجوب آن بنذر و شبهه و در صورت ندب اشکال ضعیف تر است
و ظاهر اعتبار رد و علی کل حال اجیر و مستاجر هر دو مثاب و
ماجور اند علی التفاوت هر گاه قصد قربت از اجیر متحقق شود بنیابت
از جانب موجر و اما هر گاه نیت قربت از او صادر نشود پس هر گاه
مقصود مستاجر اجاره بر عبادت باشد اجیر مثل بری الذمه نخواهد
بود ولیکن ثواب تفضلی را خود مستاجر دارد و اما هر گاه مقصودش
اجاره بر خواندن مرثیه باشد چنانکه بعید نیست که غالبا مقصود
در این زمان این میشود عقدش صحیح و بی نیت قربت بری الذمه و
مثاب بثواب تفضلی میباشند و هر گاه مقصود ملکی ریا یا محض یا شرکت
با فخر و کبر و مغالبه باشد پس بعید نیست که ثواب تفضلی دنیوی برا و
مترتب شود غیر زمین چون البلیس و غیر هر عمل را نیک میداند اگر
که بمثل تعزیه ائمه علیهم السلام و سید الشهداء و هم و پر نفع باشد نیست لذلک
خدای عز و جل او را بنفع دنیا و آخرة ممتاز نموده لهذا اشتراطا صاحب
این منصب قرائت تعزیه را بطمع و خفت نفس و سوال و اظهار حال و

تذلل بی اجر و بمقدار بوده والا این منصبی است که هیچ منصبی
بان نمیرسد اگر خود صاحبان قدر او را بدانند و خود را
ذلیل و خوار نکنند و یکی از اخیار نجف اشرف یکی از برادران
خود از اموات را در عالم رؤیا دیده بود باو گفته بود که افضل
شما در عالم برزخ کیانند گفته بود قاریان تعزیه ابی عبدالله الحسین
علیه السلام و بعد از آن تعالی خلوص نیة قرا نجف اشرف بیش از قرّاء سایر
بلاد است و در مناصب جلیله منصبی از جهة عزة دنیا و چون رتبه
علما نیست و بسیاری از علماء که این منصب قرائة تعزیه را خود داشته اند
بسبب آن از لغزشهای فتاوی و قضایا نجاة یافته اند چنانکه یکی از علما
معاصرین از نزد خود بوسم تعزیه داری مشغول میشد و بر سر منبر
چون مردم را میگریانید چندان بر سر خود میزد که عمامه اش از سرش
میافتاد یکی از ابرار بعد از انتقال برحمت ایزدی او را دیده بود با مرتبه
بسیار رفیعه از او رسیده بود که بچه چیز باین مرتبه رسیدی گفته بود که
مردم قدر حسین علیه السلام نمیدانستند حسین اللهی میشنوند و فقها
که بمن رسیده انچه رسیده همه از برکة حسین علیه السلام و یکی از علماء
این کمینه حکایة کرد که من در زمانی که در خدمت صاحب قوانین رحمه الله

تلمذ

تلمذ میکردیم بما گفته که هر کدام از شما که خود تعزیه خوانی کنید من شما را
عاق میکنم ما باین عمل خیر مشغول بودیم یکی از اخوان ببلاد خراسان
رفت و در انجا جمعیت عامه از برایش مهیا شد بعد از زمانی ببلاد
ما آمد من او را ملاقات کردم از من پرسید که آیا بان عهدی که
داشتیم باقی مانده گفتم بلی گفت بدانکه من چون بخراسان رفتم و بر سر
من ازدحام الناس بجهة سید عزة ظاهریه باعث شد که من در دل خود
فکر کردم که من پیر شده ام و داخل شده ام در میان معروفین تعزیه خوانها
قبیح است بخصوص اینکه با ایشان فریاد میکنم و گاه در پای منبر و گاه بر بالای
منبر می نشینم بهتران است که این عمل را ترک کنم چون این خیال از
دلم گذشت شبی در خواب دیدم که قیامت برپا شده و مردم را در
مقام حساب در میاورند چون مرا بمقام حساب اوردند معلوم شد
که سیئات مهلکه من ما فوق حد احصاء و نه ملئکه عذاب جرا گرفتند
و بجانب دوزخ می بردند در اثناء راه چنان عطش بر من غلبه کرد که
راضی بودم آبی بمن دهند مرا بجهنم ببرند با ایشان گفتم آبی بمن دهید و انگاه
مرا بجهنم برید گفتند که آب در دست ما نیست گفتم پس در دست کیست گفتند
در دست ساقیان کوثر گفتم کیستند گفتند خمسة العبا گفتم مرا نزد

ایشان برید اگر بمن جواب دادند فبها المطلوب و الا من درست شمایم را
بر بید بجانب آتش ایشان باین معنی راضی شدند چون نزدیک حوض
مرا بردند دیدم پرده کشیده شده مابین من و مابین اهل بیت
از پشت پرده جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها آواز داد که ای
فلان آیا بمحض اینکه در بلاد خراسان رفتی و جمیع عوام تابع تو شدند
و در میان ایشان عزیز شدی عزم کردی که تعزیه خوانی فرزندم
ابی عبد الله را ترک کنی آیا نمی‌بینی که اگر از برکت فرزندم نباشد
مستحق عذاب و از اهل عذاب امی‌بینی را که شنیدم از هول از خواب
بیدار شدم و بر سر عمل خود باقی ماندم و یکی از سادات مجاورین عتبات
که الان پسرش نیز از اخیار مجاورین است در زمان صاحب ریاض اعلی
الله مقامه بسید صاحب ریاض گفته بود که تو منع کن تعزیه خوانان
را که پا منبری خواندن را موقوف کنند زیرا که آن یا غنا یا لهو و
لعب است بجهة اینکه کسی از آن منتفع نمیشود و گویا بنای که مقصود
غائی است از خواندن بپای منبری ذاکرها حاصل نمیشود و چندین
نفر با هم بیک نفر یاد کردن معنی ندارد سید مرحوم فرموده بود که مرا
جرأت نیست که در امری که متعلق بجناب سید الشهداء است دخل و تصرف

کنم همان سید شبی خواب دیده بود که پیغمبر و امیر المؤمنین و حسن علیهم السلام
در میان ذاکرها نشسته اند و پای منبری خواندن مشغول
اند پس از مرحوم با وجود آن منع شدیدی که سابق میکرد بعد از آن
هر منبری که نصب میشد برای تعزیه خوانی خود میرفت و با ذاکرها
پا منبری میخواند تا زمانی که در حیوة بود و مرا اعتقاد آن است که
اگر قاری تعزیه نیت خود را خالص کند و چند زمانی عمر خود را در
گریانیدن مردم بنیت خالص صرف کند صاحب کراماتی خواهد شد
که از اولیاء الله صادر میشده اند ولکن شیطان لعین ایشان را
مغرور میکند باینکه کسی که خادم حسین علیه السلام باشد البته ناجی
و رستگار است و لهذا جرأت بر معاصی بهم میرسانند و نمیدانند که بر که
خود چه یاورد و خود را از چه مراتب باز میدارد و افضل اینست
که ادعی و روق کرده یا خدمة یا اطعام یا زیارة یا غیرها نیت
تفصیلیه داشته باشد و با جمال هو کول ندارد و افضل اینست که
در این صورة نیة کند بگریه خود جمیع دواعی و بواعث را مثلا نیة کند
بگریه رضاء خدا و امتثال پیغمبر و تاسی بانجناب و بائمه علیهم السلام و تاسف بر
فوت یاری و شهادة در رکاب ایشان علیهم السلام و یاری کردن حضرة فاطمه علیها السلام
را چنانکه حضرة صادق علیه السلام فرموده اما تحب ان تکون فیمن یسعد

فاطمه یعنی خدایا دوست میداری اینکه باشی از کسانی که یاری میکنند
فاطمه را در گریه و زاری و نیت کنند نیکی کردن با پیغمبر علیه السلام و صله با ایشان
و امید دارد جزاء خداوندی و او نیت کند خوشنودی پیغمبر و داخل
کردن غیظ و حسد را بر مبغضین ایشان علیهم السلام از مخالفین تا مستحق
عذاب شوند چنانکه جناب صادق علیه السلام در مناجات خود این چند
فقره را در باب زیارت جناب امام حسین علیه السلام بخدای عز و جل
عرض میکند و میگوید اغفر لی و لاخوانی و زوار قبر ابی الحسین علیه السلام
الذین انفقوا اموالهم واشخصوا ابدانهم رغبة فی برنا و رجاء
لما عندک فی صلتنا و سرورا ادخلوه علی نبیک و اجابة منهم لامرنا
و غیظا ادخلوه علی عدونا ارادوا بذلک رضاک فکافهم عنا
بالرضوان واکلاهم باللیل والنهار واخلف علی اهالیهم واولادهم
الذین خلفوا باحسن الخلف واصحبهم واکفهم شر کل جبار عنید
وکل ضعیف من خلقک و شدید و شر شیاطین الجن والانس و
اعطهم افضل ما املوا منک فی غربتهم عن اوطانهم وما اثروا به
علی ابنائهم وقراباتهم یعنی خدایا بیامرز مرا و برادران مرا و زیارت
کنندگان قبر پدرم حسین را آنچنان جماعتی که خرج کرده اند مالهای
خود را و بیرون آوردند بدنهای خود را از مکانهای خود بجهت

میل

میل کردن بنیکی کردن با ما و بجهت امید داشتن ثوابی که در نزد تست در
صله کردن ما و بجهت داخل کردن خوشحالی بر پیغمبر تو و بجهت اجابت
امر ما و بجهت داخل کردن غیظ در دل دشمنان ما اراده کردند باین
عمل خوشنودی ترا پس مکافات ده ایشان را از جانب ما برضوان و خوشنو
و حفظ کن ایشان را در شب و روز و بر اهالی و اولاد ایشان و باز
ماندهای ایشان بنیکوترو جهی پرستاری کن بعد از آمدن ایشان و
مصاحب ایشان باش و کفایت کن ایشان را از شر هر جبار معاندی و از شر
هر ضعیف و هر سختی از خلق خود و از شر شیاطین جن و انس و عطا کن
ایشان را زیاده تر از آنچه امید دارند از تو در وقت غربت و اختیار
کردن ایشان از وطنهای خود و اختیار کردن ما بر اولاد و خویشان و کلام
صادق علیه السلام و غیظا ادخلوه علی عدوک یعنی بجهت داخل کردن غیظ و کینه
در دل دشمنان تو اگرچه بظاهر معنی آن اینست که زیارت کردن و اظهار
محبت اهل بیت در مقابل نواصب و دشمنان ممدوح و محمود است اگرچه باعث
زیادتی کینه و بغض و غضب ایشان شود و این مخالف وجوب تقیه و لزوم
کتمان دوستی اهل البیت است و لکن ظاهر اینست که مراد این باشد که
اعمال شیعه باعث زیادتی اموات مخالفان میشود لا سیما خلفاء جور پس
باین سبب غیظ ایشان زیاده میشود چنانکه در احادیث وارد است که اشک
گریه کننده را بر حسین علیه السلام داخل شراب بهشت میکنند پس بر شیخ و

کواکبیان زیاد میشود و داخل جهنم میکنند پس شدة عذاب آتش
وگرمی وسوزش ان زیاد میشود و لهذا از جمله خواص گریه بر
امظلوم اینست که عذاب دشمنانش زیاد میشوند زیراکه هر قطره
اشکی که از گریه کننده نزدیک میشود بمقداریکه دلش بدرد میاید
و بهر مقداریکه بر گریه کننده رحم میکند بر ملاعین غضب میکند
و اگر لعن میکند بر ایشان و نفرین کند البته خدا مستجاب میکند و لعنش
بر ایشان عذاب دردناک خواهد بود یکی از اخوان الصفا از یکی از
اخیار نجف اشرف حکایت کرد که گفته روزی زیارة عاشورا میخواندم
هفتاد لعن اللهم العن اول ظالم را گفتم و مرا خواب ربود در خواب
دیدم که عمر ملعون در کوچه افتاده برهنه من فرصة را غنیمت دانستم
تیغه از انجا جستم و جوبدستی فرو میکردم تا از بدنش بیرون کشیدم و
بزمین میرسید و بیرون میاوردم باز ببدنش فرو میکردم تا هفتاد
مرتبه چنین کردم بعد از ان ترسیدم که مبادا عسکرش که در انجا
بودند کسی بیاید و مرا ببیند که بکشم و از خواب بیدار شدم تسبیح را گرفتم
دانستم که توافق هفتاد ضربه با هفتاد لعن بسبب این بوده که هر لعنی
زخم منکری بران لعین وارد میاورده و سبب دیگر آنکه هر کسی که بزیارة
ابی عبد الله الحسین علیه السلام میرود هر تعب و ضرر و مشقتی که براو وارد
اید لا محالة موجب زیادتی عذاب ملاعین و هر کس که باعث و بانی و

موس و دخیل در قتل انجناب شده میشود حتی انکه یکی از اخیار
عمر ملعون را دید که بانواع عذاب معذب است از او پرسید که
سبب این عذاب چیست در جواب گفت که معذب شده ام بسبب
اینکه یکی از زوار کربلا بسر یکی از جرهای راه مرفته سنگ از
اهل بغداد چهار پای او در ان دره افتاده و پایش شکسته شده
حال منست که بعذاب دردناک مبتلا شده ام بسبب انتقام ان
چهار پای دوم از مظهرات عزا وصیبة بند گریبان باز کردن است
چنانچه در بلاد خراسان متداول است و سر و روی خود را بگل مالیدن
چنانچه در بعض بلاد عراق عجم متداول است و مثالکر را باز کردن است
چنانچه در بعض بلاد خوزستان متعارف است و پای برهنه کردن چنانچه
در بلاد ما متعارف است و دستها را بالا زدن چنانچه از بعض روایة مستفاد
میشود و در روایة ابن طاوس در کیفیة خواب دیدن جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
مذکور است که انجناب بعد از روز عاشورا دیده شد بحالتیکه دستها را بالا
زده بود و خاک بر سر و روی مبارکش ریخته بود و از جمله فرمودن حق تعالی
ولکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم الاخر یعنی از
برای شما است اقتدای نیکویی برسول الله از برای کسی که امید میدارد خدا و
روز قیامت را معلوم میشود که خاک و خاشاک بر سر ریختن و دستها بالا زدن

افضل وجوه تعزیه است علاوه بر اینکه این از جمله وجوه متعارفه است
ولهذا مستحب است که کسی که در تعزیه نازل میشود برای دفن میت
اینکه پای بیهار ابرهنه کنند وسرها باز کنند وبندها را باز کنند و یا
چگونه فرود برود مکروه یا ضرورة وتقیه واما رها کردن طرف عمامه
چنانکه در بعض بلاد هند متداول است در مقام اظهار مصیبت پس آن هم از
افرادات اگرچه در مصاحبات آن را شیخ طوسی رحمه الله وبعض اعلام
بجهة تمیز صاحب عزا از غیرش بیان کرده اند وهمچنین گذاشتن چیزی در
بالای دوش مصیبت‌زده مانند ردا بجهة تعزیه هرگاه خالی باشد
از مظنه دیگر پس شیخ طوسی در مبسوط میفرماید که اجاع نشستن
دو روز وسه روز مکروه است ولکن در تعزیه جناب امام حسین علیه السلام
از اینجهت که جلوس تعزیه است کراهتی ندارد وکما از اخبار استفاده شود
استحباب آن در تعزیه یا هر چه متداول شود در عزاداری تعزیه ومصیبت واری
واظهار اندوه وبعید نیست که از حدیث مرضی که بفضیل میفرماید تجلسون
وتحدثون قال نعم جعلت فداک لذ تلک المجالس احبها استحباب نشستن
مستفاد میشود زیرا که جناب امام رضا علیه السلام میفرماید ای فضیل آیا می نشینید
حدیث میگوئید عرض کرد بلی فرمود بتحقیق که من آن مجالس را دوست
میدارم پس زنده بدارید کار ما را ای فضیل هر که بنشیند در مجلسی که زنده میشود

دران

در آن مجلس امر ما وذکر میشود در آن احادیث ما نمی میرد دلش در روزی
که دلها در آن میمیرند پس هرگاه مجلسی برپا شود بجهة ذکر احادیث
شبهه در نیست جلوس آن نیست هرگاه باین نیت برپا شود وما نعی
رفع دهد نیز فضیل ثواب خواهد شد بجهة حدیث لکل امری ما نوی
وانما الاعمال بالنیات ونیة المومن خیر من عمله لیکن هرگاه مجلسی برپا شود
بجهة اینکه خود نشستن باعث تذکر عزا شود بدون ذکر احادیث
چنانکه در بعض بلاد شیعه متعارف است یا اینکه خود نشستن عزائی باشد
پس ظاهر استحباب است اگر تحدید نشود بدو روز وسه روز نکنند بلکه
هر زمان که بنشینند بقصد اعدالا ظهار بنشینند وهمچنین هرگاه محدود
کنند بدو روز وسه روز مثلا نه از باب خصوصیت سوم ترک زینه و
این برود وقسم سیم قسمی که از شرع استحباب آن وارد نشده الا بعموم قل
من حرم زینة الله التی اخرج لعباده چون تجمل بلباس اگر چه در بعض
اخبار وارد شده مطلق تجمل پس هرگاه کسی که طریقه او زینت کردن
باشد پس آن ترک کند یا علاوه بر این لباسهای پلاسین بپوشد
بقصد اظهار عزا پس علاوه بر اینکه زهد وتواضع وشکستن
نفس است مندرج در عموم عزاداری میباشد وقسم دیگر که در شرع
آن نهی داخل آداب یا مندوبات است بالخصوص چون سر تراشیدن ولوث

کشیدن و شارب گرفتن و ناخن چیدن و خانه جاروب کردن و
حمام بر طرف کردن پس ترک اینها بجهت اظهار عزا محل تامل هست و اما
ترک خضاب و روغن مالیدن و سرمه کشیدن و سر و ریش شانه
کردن پس اظهر حسن آنست اگرچه قول امام رضا علیه السلام ما اختضبت
منا امرأة ولا اکتحلت ولا ادهنت ولا رجلت حتی اتانا راس
عبید الله ابن زیاد یعنی خضاب نکرد از ما زنی و سرمه نکشید
و روغن نمالید و سر شانه نکرد تا زمانیکه سر عبید الله برای ما آمد
محتمل است که مخصوص زنان باشد یا مخصوص بآن زمان باشد
بجهت انتظار سر عبید الله و گرفتن خون ولکن اظهر عدم اختصاص
است پس هرگاه کسی از روز عاشورا تا صد سال ترک اینها کند بهوای
اینکه سر عبید الله زیاد بر تو بخشی بود بعید نیست که نیکو باشد
و محتمل که مراد این باشد که اشتغال بعزا ایشان را از این اداب
باز داشته بود و اگر این مقصود باشد پس کلامی نیست در اینکه مطلق
این اداب هرگاه ترک شود بجهت اشتغال بامر عزا ضرر ندارد
بلکه نیکو و مستحسن اند بلکه در حدیث مذکور در رجال که امام علیه السلام
لعن میفرماید کسی را که ملتعث باشد من غیر علة یعنی بی سبب
ژولیده و پراکنده باشد معلوم میشود که ژولیدگی با سبب ضرر

ندارد

ندارد و هرگاه سببش امر مباحی باشد باعث رفع کراهتش میشود
پس امر مرجح بطریق اولی بلکه بعید نیست حسن ترک هر عملی که مقارن
غالبی یا کاشف غالبی باشد از سرور و لذت چون بحمام رفتن و بدن را
از کثافات غیر ظاهره تنظیف کردن و سفر کردن زیرا که از ثمرات سفر
تفریح هم است و بعضی اکابر در سفر ایام محرم او را دریافت قصد اقامه
در بلدی کرد تا آن ایام بسر آید اگرچه در امکن بود که در غیر محل اقامه
عزا نماید حتی آنکه ظاهر حسن ترک مطلق باغ و بستان رفتن است در آن
ایام بلکه هر مقام و مجلسی که در دخول آن لذت باشد بلکه هر عملی که موجب
لذت باشد هرگاه بقصد لذت بجا آورده شود چون مجامعت و مضاجعت
با ابکار مثلا و اما هرگاه بقصد دفع شهوت و تکثیر نسل باشد پس ضرر ندارد
و همچنین است اصل عقد نکاح و خطبه نکاح در آن ایام و سعی در سایر امور
دنیویه که مقصود از آنها توسع و تفریح باشد چنانکه معلوم میشود از
روایاتیکه مشتمل اند بر ذم کسانیکه در روز عاشورا پی حاجات خود روند
یا ذخیره کنند قوت خود را بلکه از روایات چنین مستفاد میشود که هر عملی را
در ایام بجز اظهار عزا و اندوه از مباحات و آداب غیر آنها مکروه و میشوم است
بلکه باید آدمی در آن ایام بالخصوص شغل خود را منحصر کند در اقامه تعزیه و
اما ترک مشروبات لذیذه و ماکولات لذیذه از برای خورنده و آشامنده پس

نیکوست چنانکه از حدیث مسطور در اصول کافی معلوم میشود که
بعض طیور سفید یا سیاه بردند بسوی بعض زنان اهل بیت
پس فرمود که ما در عروسی نیستیم چه میخواهیم بکنیم با اینها و قبول
هدیه ایشان نکرد و چون آنها را از خانه بیرون بردند ناپدید شد
و اما اطعام الطعم لذیذه پس آن مستحب است و ثواب بسیار و اجر بیشمار
بر آن مترتب است و منافاتی ندارد که ترک خوردن از برای خورنده
خوب باشد و اطعامش از برای دهنده نیز خوب باشد چنانکه
سؤال حرام است و ردش با امکان حرام یا مکروه و بعید نیست که هر
گاه مقصود خورنده اجابت طعام دهنده باشد آن هم با صاحب طعام
موافق باشد در ثواب و همچنین هرگاه مقصودش از خوردن ثواب
رساندن بجناب سید الشهداء علیه السلام باشد زیرا که طعام تعزیه بعینه
در نزد آنجناب حاضر خواهد شد چنانکه از برای اموات مومنین نیز
حاضر کرده میشود و اما ترک مطلق آب آشامیدن بجهة یاد
کردن عطش آن بزرگوار اگرچه ورود نیست که آب آشامیدن بجهة
گفتن صلی الله علیک یا اباعبدالله الحسین و لعنة الله علی من
منعک من شرب الماء و الفرات ثوابش زیاده از این یا مساوی با این
است و خوردن گوشت اگرچه مستحب است با معنی که ترکش تا چهل روز
از جمله مکروهات است لکن ترک خوردن گوشت بملاحظه آنکه گوشت بدل

ریحانه

ریحانه خاتم النبیین بر روی خاک پاره پاره افتاد مورث اجر و ثواب است
در ایام عاشورا و میتوان گفت که ما دام العمر کله گوسفند نخوردن نیکو است
بجهة روایة از سید سجاد علیه السلام که ما دام العمر کله گوسفند نخورد و لکن خوردن
طعامهایی که باعث نرمی دل میشوند چون قاووت و عدس مستحب است اگر
چه در بعض روایات وارد شده که مراد از عدس نخود است ولیکن بهتر
اینست که در خوردن جمع کند میانه نخود و عدسی که الان متعارف است
در روایتی در اصول کافی مذکور است که زنهای اهل بیت مشغول عزا
داری شدند تا آنکه آب چشمهای ایشان خشک شد پس یکی از کنیزان
را دیدند که اشکش جاری بود از او سوال کردند که چه کرده که اشک از
چشم تو جاری است و خشک نشده گفت قاووت بعمل آورده ام و خورده ام
پس امر کردند تا از برای همه آن قاووت را بعمل آوردند تا خوردند بر
گریستن قوة گرفتند همچنانکه خوردن گوشت بسیار که باعث قساوة قلب
میشود اگرچه در هر اوقات مکروه و مذموم است چنانکه معصوم علیه السلام می
فرماید که شکم خود را قبور حیوانات مگردانید ولکن بجهة منع از گریه
و بی اشدت خواهد داشت همچنانکه کم خوردن مطلقا ممدوح و در
ایام تعزیه و مصیبت بهتر و شایسته تر میباشد کذلک بد خوردن و اقتلاد
از هر طعام و خوراک که باشد باعث سیاهی و سختی دل و مذموم و مکروه است
و در ایام تعزیه بدتر و مکروه تر است و اما ترک مطلق خوراک و آشامیدن

بجهت یاد آوردن گرسنگی و تشنگی مظلوم کربلا تا برسد بمحل ظهور پس این نیز
از جمله مراتب عالیه است چنانکه از کلام امام جعفر صادق علیه السلام مستفاد
میشود که حتی تهنیا بطعام و شراب پس کی در عاشورا خوردن
طعام و آشامیدن آشامیدنیها با یاد آوردن مصایب شهیدان نوحه
نوحه کنند چنانکه از سیره علی ابن الحسین علیه السلام مذکور نمودیم که چون
نگاه بآب میکرد میفرمود قتل ابن رسول الله جائعا عطشانا کشته شد فرزند
رسول الله تشنه و میگریست تا آن را با اشک ممزوج میکرد و چون بطعام
نگاه میکرد میفرمود کشته شد پسر رسول الله صلی الله علیه و آله گرسنه و این سخن را
مکرر میکرد تا طعام را باشک خود ممزوج میکرد و اکراه داشت از خوردن با
ناپسندید پس لا اقل در وقت خوردن و آشامیدن آنجناب را یاد کند
و لعن بر ظالمانش کند و بعض ثقات از یکی از علمای اخیار قطیف حکایت
کرده که خادم العلم کسی او را دید که آب بخورد مگر آنکه جام را
که از آن بخورد جدا میکرد اشکهایش بر رویش جاری میشد پس این
میتوان از نشانهای دوستی و تشیع قرار داد چنانکه امام مظلوم خود این
را از نشانهای تشیع قرار داده که فرموده شیعتی اما شربتم ری عذب
فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ای شیعه من هر زمان که
آب سرد شیرین بخورید پس مرا یاد کنید و هرگاه که احوال غریب
یا شهیدی را بشنوید پس بر من نوحه کنید پس معلوم میشود که آیین

صفت

صفت شیعه است و کسی که چنین باشد از شیعیان است و اما زینت
دادن مجالس تعزیه پس اگر چه صاحب مهیج الاحزان رحمه الله
اینست که در ایام محرم مذموم و منافی طریقه اهل شرع میباشد
انکه بجهت ترغیب بر اجتماع شود و آن را هم قبول ندارد بجهت آنکه
کسی که بجهت زینت بمجلس برود بجهت تعزیه نرفته لکن در این سخن خالی
از اشتباه نیست بلکه حق آنست که زینت دادن مجلس تعزیه تعظیم
شعایر الله است چنانکه زینت کردن حرم جناب امام حسین علیه السلام
و سایر ائمه معصومین علیهم السلام و آویختن قندیلهای طلا و نقره و پردههای
قیمتی و زینت نمودن بجواهر و لآلی موجب زیادتی اجر و ثواب میباشد
و همچنین زیادتی فرش و زینت در مجالس تعزیه موجب تعظیم تعزیه و اعتنا
و اهتمام بآن است زیرا که هر چه موضع بزرگتر و عظیم الشان تر می
باشد امر تعزیه او را باعتنا بر میدارند و همچنین هرگاه بقصد آنکه
رغبت مردم بسوی حضور باشد باعث ثواب عظیم میشود اگر چه
حاضرین که بقصد تماشای زینت حاضر شوند در آمدن ثواب نداشته
باشند باینکه میشود که در آمدن ثواب نداشته باشند و چون حاضر شدند
مشغول بعزا و گریه میشوند پس اهل ثواب میشوند چنانکه هرگاه کسی بقصد

حاجتی بمسجد رود پس در انجا نماز کند ثواب رفتن را ندارد و
لیکن ثواب نماز در مسجد را دارد با اینکه ما گفتیم که امور تعزیه
بلکه جمیع اعمال مرتبطه با ائمه علیهم السلام ثواب را دارند اگر چه بنیت خالصه
قربة محضه بجا آورده نشوند و همچنین است زینت کردن علمها و
اسبها و سایر ما یتعلق باین امور چون عماریها که در بلاد ما متداول است
و تزیین نخلها که نیز در ان بلاد متعارف است با اینها و لباسها و پردهها
و طلاها و نقرهها و غیر از اینها و سیره مسلمین جاریه شده بر نذر
کردن زینت کردن اینها و حمل انها بمصلاها و اگر این کراهت داشته
باشد نذر منعقد نمیشود زیرا که رجحان در نذر شرط است و هم
چنین هرگاه مومن نذر کند که مجالس تعزیه یا اهل مجلس تعزیه
را زینت کند نذرش منعقد و صحیح و با اجر و ثواب است و اگر نه
باشد خاصیت در این عمل مگر کوری چشم شیطان و دشمنانی که خواستند
بر طرف کنند اثار ایشان را و دشمنانی که الان کراهت دارند از
نظر کردن بسوی قبههای زینت شده بطلا و ضریحهای نقره و رجحان
مزینه از برای تعزیه و ترغیب عوام الناس در خدمت در تعزیه
هر اینه در اجر و ثواب کافی است و بهمین قدر داخل ثواب میشود

باعث

باعث و بانی و خادم و خرج کننده و عاریه دهنده اسباب و داخل فقره
گذشته که صادق علیه السلام در مناجات گفت و غیظا ادخلوه علی عدونا ارادوا
بذلک رضاک یعنی این کارها را میکنند تا باعث غیظ و حسد دشمنان ما
و تو میشوند و اگر چه خرج کننده داخل انفقوا اموالهم میباشد و لهذا
اجرش بیشتر است و هر کسی بقدر بعضش اجر میبرد بلی هرگاه زینت کند
ادمیانی را که در مجلس تعزیه خدمت میکنند بزینتی که منافی طریقه عزا
داری است اگر چه خدام اطفال باشند خوب نیست لکن زینت کردن
اسبان و اشتران مثلا از جمله اجزاء عزاداری میباشد لکن زینت کردن
اطفال یا مردانی که مقیمین تعزیه اند بمعنی میشود و فرق میان این
دو مطلب ان است که اسبی را که زینت کنند میتوان تشبیه کرد باسبان
بزرگواران و اینکه چنین اسبی از صاحب خالی و از راکب عاری شده
و اگر اسب بی مشمل بر پالان بد هیئت تشبیه کنند استخفاف خواهد
بود و اما در خدام مکلفین پس این تشبیه جاری نیست الا اینکه خود را
بلباسهای خوب بپوشانند و لیکن ژولیده و بی نظم بودن استوار
کنند و بندها را باز کنند پس این خوب است و بعید نیست که اگر
شترانی را مثلا نمونه کنند از شترانی که اسیران را بر انها سوار کرده
بیاورند و لاغر و مخیف و لنگ باشند چنانکه جناب امام زین العابدین

علیه السلم برای فرزندش باقر علیه السلم حکایت کرد که مرا بر شتری سوار کرده
بودند که می کشیدند بقصد همینکه هرگاه آدمی خود را شبیه کند از احوال
انمظلومان چنانکه در بعض بلاد عراق متعارف است که در روز عاشورا
جمعی بدن خود را بسیم یا بخون رنگ میکنند و برهنه میشوند
و باین سبب صفه کربلا را از احوال انمظلومان میشوند خالی از اجر
نیست و این قسم از تشبیهات بی شبهه عیبی ندارد و چون تشبیهاتی که در
بلاد ما متداول است که تنها بعمل میاورند شبیه بقبه منوره جناب
امام حسین علیه السلم و جناب عباس و کاظمین و امام رضا و جناب امام
حسن و جناب امیر علیه السلم و هر یکی را اهل محله از محلات بر میدارند و
بمصلی بر میدارند و میبرند و آنها را بانواع زینت مزین میکنند چنانکه
در زیارت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایات وارد است که شبیه بقبری
بعمل بیاورد و در پیش روی خود قرار دهد و زیارت بجای آورد
واحدی از علماء کاملین منع مطلق تشبیه در تعزیه نکرده اند مگر کسانی
که بهره از علم نداشته اند و لی در خصوص این تشبیهات متداوله که
تشبیه مردان بزنان میکنند نظر باخباری که وارد شده در لعن
مردانی که خود را شبیه بزن میکنند و زنانی که خود را شبیه بمرد می
کنند و شاید مراد از مردان شبیه بزن مردانی باشند که بقصد ترغیب

جناب و آله
مردم بخود دارند چنانکه در روایات وارد است که پیغمبر صلی الله علیه
بجوانی نظر کرد که خود را بزی زنان در آورده بود پس مبارک را
بزیر انداخت و فرمود یکون فی امتی مثل هولاء انه لم یکن فی امة
مثل هولاء الا عذبت قبل الساعة یعنی یا میباشد مثل اینجماعت
در امت من بدرستیکه نبوده در هیچ امتی مثل اینجماعت مگر آنکه
عذاب کرده شدند پیش از قیام قیامت لکن بعد از آنکه این عمل
مکروه یا حرام را کردند باعث حرمت اصل تعزیه نمیشود و حضور
و سکوت از آن حرام نیست زیرا که معلوم نیست که این عمل مکروه است
که فاعل نیز بمکروهیت آن دارد و قصد فاعل معلوم نیست پس باصالة
صحة حمل فعلش بر صحت میشود و نهی از منکر بر حاضرین واجب
نیست و لا اقل احتمال دارد که فاعل تقلید کسی میکند که این را منکر
نمیداند و نگوید که راه تجویز ندارد زیرا که میگوییم حرمت مطلق
تلبس مرد بلباس زن معلوم نیست بلکه هرگاه بقصد صحیح
نباشد یا بقصد فاسد نباشد چنانکه بعض ثقات حکایت
کرد از یکی از علماء ابرار اخیار که در امور شرع در جزئی و کلی اهتمام
و مضایقه را روا نمیداشت که آن جلیل القدر روی خود را می
پوشید و برای فقرا طعام می برد تا اینکه شناخته نشود و
صدقه اش صدقه سرّا شد و با قطع نظر از اینها بسیار بد

بازار زنانه قوم

بیرون ضرور است که باعث جرأة شود بر منع از چنین عملی
که در تعزیه داری احسن واکمل واجمع طرق وطریقهاست بلکه
بحمد الله در بلاد شیعه در این ازمنه چنان ازدحام مجالس
میشود که با هیچ قسم گفتن و شنیدن ممکن نیست مگر بتعب واگر
قاری تعزیه بخواند هیچ کس منتفع نمیشود وان جاهلان جهل
مرکب که منع از این تعزیه داری میکنند بسیاری از دوستان و
تابعان وخادمان خود را می بینند که پشت گوش و پیش
گوش دارند وایشان را از خود دور نمیکنند با اینکه شاید مراد
معصوم علیه السلم از حدیث لعن مردان شبیه بزن همین جماعة
باشند که ریشها را می تراشند و در پیش گوش چون زنها
مویها و زلفها را قرار میدهند تا صورت فریفتن لشکرهای
شیطان شوند وبعض عوام که بصورة علماء مصور کرده اند
چنین گمان میکنند که استخفاف است با اهل بیت اینکه شبیه
بزنان و دختران ایشان در مجلس کسانی را نگاه دارند چنانکه
دیده ام منع میکنند قاریانی را که مجلس شهادة را هرگز نمی
خوانند و در مقام تحقیق فرمایش میکنند که خوب است اینکه
قاری تعزیه همه جا در را بخواند و چون بشهادة برسد ساکت

شود زیرا که خواندن استخفاف است بنابر این تحقیق احمقانه نوشتن
ابن طاوس علیه الرحمه حکایة اسب و اسیری بجهت ریحانه خاتم النبیین
استخفاف خواهد بود وهمچنین ذکران بزرگوار حدیث شام را که برخواست
وصیه مظلوم کربلا را از یزید برای کنیزی خواهش کرد پس فتح باب این
استخفاف را ابن طاوس ومفید وصدوق ومجلسی وابن نما علیهم الرحمه
کرده اند که در مقتلهای خود اینها را ذکر کرده اند واینها اجتهادات اند
در مقابل نص زیرا که این علماء اجلاء نیز ذکر این احادیث را بتبعیه ائمه هدی
علیهم السلم ذکر کرده اند که چنانکه امام علیه السلم می فرماید که انا نذبح کما یذبح الکبش
بدرستیکه امام مظلوم کشته شد چنانکه گوسفند ذبح میشود وظاهر است که
تشبیه بگوسفند کرده اند که بجهة اظهار ذلة وخواری وبی حرکتی وبیچارگی
امام مظلوم چنانکه گوسفند از همه حیوانات ذلیل تر وبیچاره تر است وبا اینکه
امام علیه السلم خود این سخنان را گفته اند وامر بگفتن ونوشتن بشعر ونثر کرده
ترک اینها بجهة احترام نظیر عمل غلام سفیه است که آقا فانوس را باو داد واو را
امر کرد که در پیش روی آقا راه رود واو قبول نمیکرد ومیگفت که پیش افتادن
من از تو بی ادبی است وهر چه آقا اصرار میکرد غلام ابرام میکرد واین سخن
دانایان که ادب سخن شنیدن است زیرا که امتثال بالاتر از مخالفت

نیست و از این بالاتر سخن جناب باقر علیه السلام که میفرماید کشته شد جدم
حسین علیه السلام بطریقی که جدم پیغمبر نهی فرمود از اینکه سگها را بآن
قسم بکشند زیرا که کشته شد بچوب و سنگ و نیزه و شمشیر و تیر
و سخن در اینها نظیر سخنان سنیها میباشند که میگویند شیعیان
بسیار بی ادبی با پیغمبر خود میکنند زیرا که میگویند جناب امیر علیه السلام را
بمسجد با سر برهنه بند بگردن کشیدند و فاطمه زهرا را تازیانه زدند
و میان در و دیوار گذاشتند و فشردند تا جنین خود را اسقط
کرد و میخواهند که مردم از این سخنان ساکت شوند تا حق مخفی
بماند بلکه همین سخنان که در امر تعزیه از بعض جهال عالم صورتان
صادر شده از سنیهای کور از حق گرفته شده اند که بجهة بغض
ائمه علیهم السلام و طریقه شیعه در اقامه تعزیه و مصیبة چون ایشان ممکن
نیست که از آن منع کنند میگویند ای جماعت شیعه شما را اباحه نمی
شود از اینکه هر سال و ماه و هفته و روز میگوئید زینب را اسیر
کردند و بر شتر نشانیدند و بمجالس داخل کردند و گوش ام کلثوم
را دریدند و گوشواره او را بردند و زنان را برهنه کردند و
جواب این سخن کلامی است که جناب امیر علیه السلام در جواب معویه نوشت

در زمانی

در زمانی که معویه بآنجناب نوشت که ترا چون شتر مخشوش
کشیدند بمسجد برای بیعت ابوبکر و نیز نوشت که شبها زنت را
بر الاغی سوار میکردی و دست اطفالت را میگرفتی و بخانهای
مردم میرفتی و از ایشان طلب یاری میکردی آنجناب در جواب آن لعین
نوشت که بر مرد مومن عیب و نقص نیست هرگاه مظلوم باشد و طلب
حق خود کند و معروف است که یکی از عوام شیعه گفته بود که چرا هر سال
احوال خود را صرف تعزیه میکنید و بر حسین علیه السلام گریه میکنید در
جواب گفته بود که می ترسیم از اینکه قتل حسین را انکار کنید چنانکه
بیعت روز غدیر را انکار کردید با اینکه هفتاد هزار نفر شاهد در
غدیر خم موجود بوداند و فی الواقع این سخن حق است زیرا گمراهان سگان
جهنم سعی بلیغ میکنند در برائت ذمه یزید پلید و مینویسند اما اسیر کردن
یزید اهل بیت پیغمبر را و سخنان انکار امر دین و شریعه و چوب زدن
بر سر سبط پیغمبر پس انکار نمیشود و بتواتر رسیده لکن محتمل که بعد از آن
توبه کرده و خود روایت میکنند که با ابن زیاد شراب میخورد و او را
ستایش میکرد در عملش و سخنان کفریه میگفت پس چرا فرعون و
نمرود را نمیگویند گاه باشد که توبه کرده اند و حال آنکه خدا در قرآن
میگوید که فرعون در وقت مرگ توبه کرد و ایشان توبه در وقت مرگ را

مقبول میدانند چنانکه بجهة ناچاری از اخبار دروغی که بهم بسته اند
که طلحه از اهل بهشت است میگویند که چون تیر خورد و در میان
میدان افتاد و مردم مشغول جنگ با امیرالمومنین علیه السلام بودند
او مرکب را مشاهده کرد و بخاطر او رسید که پیغمبر را که فرموده هرکه
بمیرد و بیعت علی بر گردنش نباشد از اهل آتش است شخصی که بر بالای
سرش بود گفت دست خود را بجای دست علی قرار ده تا من با تو
بیعت کنم پس با او بیعت کرد و فی الفور بمرد و این سخنان چون سخنان
دیوانها و سفها مضحک و مطرب اند ولکن چون کشته شدن
جناب امام حسین علیه السلام باعث ظاهر شدن دین بود و تخفیف کردن هیچ
فتوه از او ممکن نیست و بحمد الله تعالی چون خلافة یزید را با وجود
این اعمال شنیع که در سه سال خلافة در یکسال این عمل را کرد و در سال دیگر
قتل عام در مدینه کرد و در یکسال قران را تیر زد قابل صحت و درستی نیست
و لهذا رشته خلافة ابوبکر و عمر بریده شد و خلفا را اظهار قرار دادند
و اگر معویه و یزید زنجیر گسیخته شد و لهذا اضطراب بسیار پیدا کردند در
صحت احادیثی که ائمه علیهم السلام دوازده اند از پیغمبر بعضی چهار خلیفه و عمر ابن
عبدالعزیز و بعضی خلفاء بنی عباس و بنی امیه را شمرده اند که بظاهر
شرب خمر و زنا می کرده اند و بسیاری از معتزله حمل کرده اند بر ائمه علیهم السلام

و در روز سوم صومعه و مسجد ابن عقبه
که از جانب یزید بجنگ عبدالله
ابن الزبیر رفته بود در کوه منجنیق
سوخت و دیواران را با آتش
انداخت الکه دیوارها
شکافته شدند

وایشانرا

و ایشانرا امام میدانند و خلیفه و با وجود این می بینی که این نابینایان
معویه و یزید و هم خلفا را خلیفه میدانند و تا امروز پادشاهان را
خلیفة الله میدانند و اگر این عمل یزید نمیبود خدا شاهد است که
یزید را از جمله عباد الله الصالحین قرار میدادند و تا امروز همه
پادشاهان بنی امیه و بنی عباس را از مقربان خدا میدانستند چنانکه
الان نیز از این طریقه دست برنداشته اند چنانکه من خود دیده ام که
یکی از علماء ملعونین این لشکر شیطان ذکر کرده که هرون ملعون در مجلس
شراب یکی از دختران که از برای او در مجلس غنا میخواند شعری
خواند و شعر را ذکر کرده بعد از آن اهل مجلس در صحت شعر اختلاف
کردند دختر گفت من این شعر را از فلان عالم یاد گرفته ام فی الفور قاصدی
بسوی او فرستادند و او را احضار کردند و دلیل صحت شعر را از او پرسیدند
بعد از آن هزار درهم باو دادند بعد از تمام شدن قصه ~~همان حکایت~~
بر کتاب الملعون دعا بسیاری بروح نحس هرون می فرستد که بلی
خلفاء سابقین این قدر ترجیة علم و علما و ترغیب بر ضبط اشعار
داشته اند و فی الحقیقة اینها خلیفه بوده اند و این عالم جاهل لعین
کاری بغنا خواندن و حاضر کردند دختران مه خوش صوره در
مجلس عام با وجود شراب و امور مترتبه بر اینها ندارد معجزه خلیفه لعین را

این قرارداده که هزار درهم بفلان بی‌دین قرارداد و بغیر از یزید بقیه
منافقان فجار را از سلاطین خوب و شایسته میدانند و چون با
استخفاف با ایشان را کفر میدانند لکن نباید در این جماعه عقده
شده است در دل بغض ایشان و بالجمله در بعض مجالس بلاد
ری بودیم یکی از جاهلان عالم صورة نشسته بود و برای عوام تحقیق
میکرد که گفتن اینکه اهل البیت سر برهنه بوده اند یا ایشان را برهنه
کرده اند دروغ یا غلط یا اهانة و استخفاف یا همه اینها است حقیر
گفتم ابن طاوس ذکر کرده در جواب گفت که ابن طاوس سخنان غیر
صحیح دیگر نیز گفته این هم از قبیل باشد و فرض اینست که ایراد در
اکثر مسایل استنجا و وضو و نماز خود صحیح و سرگشته است و ابن
طاوس بزرگواری است که لباس مرتبه رفته و جناب صاحب کالحجه عجل الله فرجه را
دید در قنوت ایستاده و برای شیعه اش دعا میکند و مجلسی اعلی الله مقامه
گفته است که ید طولای اوراد و اخبار کسی نداشته حدیث فاطمه صغری را نوشته
که میفرماید شخصی تعاقب من کرد تا بمن رسید و نیزه بر دوشم زد که
برو در افتادم و آمد و گوشم را پاره کرد و گوشواره را پاره کرد و خون
بر کتفم جاری شد و غش کردم چون بهوش آمد عمه ام را در نزد خود دیدم
فرمود برخیز برویم ببینیم چه بر سر دختران و سایر زنان آمده گفتم ای عمه

پاره

پاره کهنه بمن بده تا سر خود را بپوشانم فرمود عمه تو مثل تست چون
نگاه کردم سرش برهنه و دوشش از ضرب تازیانه سیاه بود چون
برگشتیم هر چه در خیمه‌ها بود دیدیم که بغارت برده اند و علمای ابرار اجلاء
نوشته اند که در کوفه زنی از پشت بام خود از ایشان پرسید که از چه
اسیرانی هستید گفتند اسیران آل محمد فرود آمد و رخت و چادرها
جمع کرد و آورد و با ایشان داد تا ایشان سر و روی خود را پوشانیدند
و کسی که اینها را استخفاف بداند از حماقت و جهالت باید منع کند از ذکر مصیبت
شهادة و ما بعد آن زیرا که استخفاف چون حضور مجلس یزید و ابن زیاد
و سواری راه شام در میان لشکر و باز داشتن ایشان در مقام اسرا
بدر مسجد جامع دمشق بخواهد بود پس قاری تعزیه یا نویسنده آن نگوید
و ننویسد مگر از حکایة خروج از مدینه تا ورود بکربلا و حال آنکه چیزی که
باعث افتضاح دشمنان خدا و ظهور دین حق و معلوم شدن کفر دشمنان
اهل بیت شد قضایای کربلا تا کوفه تا شام شده گویا غافلند جماعتی که ترک
تعزیه را فخر و علم و احترام میدانند از حدیثی که در بحار الانوار مذکور است
از جناب امام رضا علیه السلام که میفرماید در باره کسانی که در آن زمان فرقه از غلاة
بودند و میگفتند که جناب امام حسین علیه السلام کشته نشد بلکه شکل و شبیه او
افتاد بحنظلة ابن اسعد شامی چنانکه شبه حضرة عیسی افتاد بشخصی و خدا او را
باسمان بالا برد و جناب امام حسین علیه السلام از عیسی اشرف و اجل است لیس

شان او ارفع است از آنکه باین ذلت کشته شود بلکه خدا او را باسمان
بالا برد آنجناب علیه السلم این جماعت را تکفیر میکنند و میفرمایند اینها مکذب
خدا و رسول و امیر المومنین کرده اند که خبر شهادت امام حسین علیه السلم
داده اند و ظاهرا اینها که انکار این فقرات میکنند من حیث لا یشعر
سخن کفر آمیز میگویند باعتقاد آنکه این احترامی است نسبت بایشان علیهم السلم
زیرا که خبر اسیری و بی حرمتی شدن اهل بیت را خدا و جبرئیل
پیغمبر و علی و حسن و حسین علیهم السلم گفته اند و کسی که اینها را انکار کند
تکذیب صادقین و در این زمان نیز از این فرقه ضاله مضله که بعض
نسبتها بائمه علیهم السلم میدهند که خود آن بزرگواران تکفیر کرده اند
گوینده این سخنان را و همین سخن غلاة را نیز از ایشان حکایت
مقرونه بتصدیق میکردند که میگفتند جناب امام حسین علیه السلم کشته
نشده اگرچه این را از اسرار میدانند و در نزد غیر اهل سر ابراز
نمیکنند و حقیر ایشان را معاشرت کرده ام و با آنکه مدار امر خود
و مذهب مبتدع خود را بر این قرار داده اند که ما در مرحله باطن
قدم نهاده ایم و علماء اهل ظاهر اند لکن خودشان از مرحله باطن
بقدر خردلی بوی نکرده اند و بغیر از الفاظی و عبارة بافی و نسج
خیالات و حکایات اوهام بنحوه بسیار ایشان را شغلی نیست و بالجمله
باید دانست که این امر تعزیه امر مهم و عظیمی است که شیطان از برای

مستمع

مستمع و قاری از هر دو راهی رخنه باید چنانکه جماعتی در زمان ما هستند
که بهیچ وجه تتبع در احادیث و تواریخ و سیر ندارند و بعضی اینکه حدیثی
را نشنیده اند و بر ایشان القا میشود انکار صحت آن میکنند و میگویند
این حدیث را نخوانده ایم و ننوشته ایم که صحیح نیست و چه بسیار احادیث
غیر صحیحه را صحیح می انگارند بسبب آنکه از ذاکرین تعزیه او را
بسیار شنیده اند و چون ذاکرین تعزیه نیز در رجوع بکتب قدماء
علماء و تواریخ راجل و متکاسل اند [illegible] و ملزم میشوند ضعف
الطالب و المطلوب و چون این عمل بغیر از دعاء بسیار دهراة در این
مایه نمیخواهد بعضی این امر را سرمایه افتخار و اظهار علم خود کرده اند
غایة الامر اینست که اگر گوینده آن حدیث نسبت حدیث را ببعض کتب
بدهد آن مکذب تکذیب صاحب کتاب نیز میکند و در مقابل این
تفریط او افراط قاریین تعزیه است که بسا میشود که مجلسی در تعزیه برپا
میشود و از اول صعود منبر تا آخر یک حدیث صحیح تمام از قاری تعزیه
شنیده نمیشود و باین واسطه راه جرح و تعدیل آن مجروحین بلکه بعضی
الفکر مسدود است زیرا که اگر بنای جرح و تعدیل بگذارد باید منع قاری
از مطلق ذکر مصیبت نماید و لهذا سکوت میکند و این کمینه مجتهد نمیدانم
کسی را که بالفرض علامه باشد در اصول و فقه و در حدیث ید طولانی نداشته

باشد زیرا که فهم معانی اخبار ممکن نیست الا بممارست اخبار
و بسیار دیدن آنها و تکرار آن باید دانست که حدیث صحیح
درمرائة که عبارتست از حدیثی که متصل شود سندش بامام علیه السلام
بعدل امامی ضابط نادر یا معدوم است و احادیث صحیحه در این
باب صحیح باصطلاح قدما شد یعنی آنهایی که قراین بر صدق
آنها اقامه شده باشد و قراین آنها در سایر اخبار خاصه یا
یا نبویه است و اجماع اخبار خود قرینه واضحه ایست بر صدق هر یک
نه آنکه مقصود توافق آنهاست در معنی تا بحد تواتر معنوی یا
استفاضه برسد بلکه مقصود اینست که چه بسیار میشود که از
ملاحظه دو خبر در دو مورد متغایر معلوم میشود صدق هر یک
از این دو خبر و صدق خبر ثالث و این معنی را کسی میداند که در
اخبار حسینیه تتبع تام کرده باشد پس اکثر اخبار آحاد مرسله از غیر
معصوم بر این نهج داخل در اخبار صحاح معتبره می باشند و اخبار
را که حقیر در کتاب وسیلة الرشاد درج کرده ام و همچنین در این کتاب
بعون الله تعالی ان شاء الله درج خواهند شد از این قبیل اند
پس باین واسطه ما را احتیاج بتسامح در ادله سنن که دخلی بمقاصد
ندارد نیست و کسانی که دیده اند که طریقه علمای اعلام بر اعتماد باین
احادیث است چون راه آن را ندانسته اند و ملتفت باین جهتی که حقیر

ذکر نمودیم نشده اند و فته اند بموادی من بلغه ثواب علی عمل و آن را
ناتمام یافته اند متحیر شده اند مطلب دوم اینست که چنانکه دانسته ثواب
بی نهایه در حضور مجالس تعزیه معصومین صلوات الله علیهم باید دانست
که اگر در این ازمنه حضور در مجالس مستلزم وقوع در بعضی محرمات
یا مکروهات باشد که تغییر و تبدیل آنها ممکن نباشد الا بتعب شدید
امتناع از حضور در آنها بهیچ وجه و بهیچ معنی مخالف طریقه شرع است بجهة
آنکه در تشییع جنازه که مستحبی است در عرض نهایه صدوقیه روایه از زراره
وارد شده که میگفت حضرت باقر علیه السلام حاضر شد بتشییع جنازه مردی از قریش
و من در خدمتش بودم و عطا نیز در آنجا حاضر بود پس زنی فریاد میکرد
عطا گفت البته باید ساکت شوی و الا برمیگردم آن زن ساکت نشد عطا
برگشت من بجناب ابی جعفر علیه السلام عرض کردم که عطا برگشت فرمود چرا
گفتم این زن فریاد کرد پس با او فرمود که هر اینه البته ساکت نشوی برمیگردم
پس ساکت نشد برگشت آنجناب فرمود بیا با ما پس هر گاه ما هر زمان که
ببینیم چیزی را از باطل با حق ترک کنیم حق را بجهة آن باطل هرگز حق مسلم
را بجا نیاوریم پس چون آنجناب نماز بر جنازه کرد ولی صاحب جنازه
عرض کرد بانجناب که برگرد با اجر خدا ترا رحمت کند پس بتحقیق که تو براه
رفتن قوه نداری آنجناب قبول نفرمود که برگردد پس بنا بر این در بلاد ما
که متداول است در هر مجلس عزا از زنان بسیار جمع میشوند و غالبا در

از واقع شدن در نگاه با جنبیه و از شنیدن آوازهای ایشان محفوظ
نمی مانند بخصوص اینکه در این بلاد متداول است که در اثنای نوحه خواندن
ذاکرین چندین بار سیصد یا چهارصد زن یا هزار یا دو هزار
یک بار فریاد میکنند و همچنین در هنگام سینه زدن با که بی حجاب
شوند کان نیست با اینکه فریاد کردن زنان در مصیبت جناب امام حسین
علیه السلام مورث اجر است نزد و دور نیست که شنونده را ضرری
نباشد مادام که نیت فاسده نکنند بلی هرگاه زنی تعزیه بخواند چنانکه
در بلاد عرب متداول است و بعمد شخص برود بجایی بنشیند که آواز
او را بشنود چنانکه در تعزیه مردان می نشینند و استماع میکنند پس
خالی از اشکال نیست مطلب سوم اینست که در بعض اخبار منع شده
از اذن دادن زنان در بیرون رفتن بسوی محل تعزیه و ماتمهای مردم
و در بعض اخبار تجویز شده بجهة قضاء حقوق مسلمین چنانکه جناب
امام موسی علیه السلام میفرماید که پدرم می فرستاد مادرم را و عمه ام را با عمه‌ها تا
بجا بیاورند حقوق اهل مدینه را و شبهه نیست که حقوق اهل بیت
رسول از همه حقوق بجز حق خداوند عظیم تر و لازم تر است پس فرستادن زنان
با تنها صحیح و مندوب است اگرچه ممکن شود اقامه عزا در خانه که محتاج
بیرون رفتن نباشد بلی نهی از بیرون رفتن با تنها در صورة ترتب
مفسده است مطلقا و از اقسام تعزیه مندوبه نوحه و فریاد و شعر

خواندن

خواندن و لطمه و سینه زدن و بر سر زدن است چنانکه روایت شده که جناب
باقر علیه السلام وصیت کرد که در موسمها برای او ده سال ندبه و نوحه کنند و در نوحه
بر سید الشهداء و سایر ائمه ذکر بشود مصایب و مناقب ایشان و قبایح
افعال و احوال اعدای ایشان و در روایتی از امیر المؤمنین وارد شده
که امر کنید اهالی خود را بگفتن سخن نیک در نزد مردهای خود پس تحقیق
که فاطمه چون پدرش وفات کرد دختران بنی هاشم یاری کردند او را در
عزاداری پس بایشان فرمود ترک کنید تعداد یعنی شمردن و گفتن
احوال را بر شما باد بدعا از این حدیث معلوم میشود که بجز دعا چیز دیگر
خوب نیست و لیکن اکتفا بدعا مخالف مقصود است زیرا که چنانکه جناب
امام محمد باقر علیه السلام میفرماید انما تحتاج المرأة فی المأتم الی النوح لتسیل
دمعتها و لا ینبغی لها ان تقول هجرا یعنی اینست و غیر از این نیست
که محتاج میباشد زن در ماتم بسوی نوحه تا اشکش جاری شود و کلام او
نیست از برای او که سخن بد بگوید هرگاه اکتفا بدعا شود حزن و اندوه
بحال خود میمانند و باعث جریان اشک نمیشود چنانکه مقتضای طبیعت است
اگرچه دعا از وجهی دیگر هم باعث جریان اشک میشود پس محتمل است که بعد
از طی کردن زمانی در مدح و شمردن تعداد اعضاء معصوم را این را فرموده و البته
ختم نمودن نوحه و مرثیه بدعا اولی و انسب بلکه متعین است و نوحه کردن

در هر شب مکروه هست مگر بر معصومین سلام الله علیهم زیرا که جناب
باقر علیه السلم میفرماید چون شب در آید ملائکه را بنوحه کردن آزاری
مکنید و این علت دلیل است بر حسن نوحه بر ائمه علیهم السلم در هر شب
زیرا که ملائکه مسرور و خوشنود میشوند بنوحه بر ایشان و نوحه
کننده بر ایشان یاری کننده ملائکه است در نوحه چهارم آنکه
دست بر ران زدن در مصیبتها کراهت شدیده دارد چنانکه از
جناب صادق علیه السلم روایت شده که هر که دست زند بر ران خود
در نزد مصیبتی اجرش حبط میشود و همچنین صدا بلند کردن بواویلا
و واثکلاه و واحزناه و واذلاه و لطمه زدن بر رو و سینه و بر کندن
موی پیشانی در هر که نوحه کردن را اقامه کند پس بتحقیق که ترک
صبر کرده و بغیر راه خود رفته و جناب کاظم علیه السلم و باقر علیه السلم فرمودند
که پیغمبر بفاطمه فرمود چون من بمیرم پس نخراش بر من روی خود را
و موی خود را در مصیبت من باز مکن و ندا بویلا مکن و نوحه بر بالای
سر من برپا مدار و فرمود اینست معروفی که خدای عز و جل در قرآن
فرموده و لا یعصینک فی معروف و چون پیغمبر حیوتش و مماتش فرق
ندارد پس گویا از جمله حکم نهی آنجناب فاطمه علیها السلم را این بوده
که نتوانسته که روی مبارک نور دیده خود را خراشیده و مویش را

ژولیده ببیند پس بچه حال بود در زمانیکه بنا بر روایات معتبره در خانه
آن مظلومه را سوختند و داخل خانه اش شدند و علی علیه السلم را گرفته که بیرون
برند پس آن مظلومه حایل شد میانه ایشان و میانه آنجناب و فرمود که
نمیگذارم شما را که بیرون برید پسر عمم را از روی ظلم و عدوان و ویل
از برای شما چه زود خیانت کردید خدا و رسول را در باره ما اهل البیت و حال
آنکه رسول الله وصیت کرده شما را باتباع و دوستی ما و خدا فرموده قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی پس بعضی مردم رها کردند و آنجناب را گذاشتند
عمر قنفذ را گفت بزن او را تا دست باز دارد از علی الملعون بتازیانه چندان
پهلو و شانه مکرمه فاطمه زد تا آنکه بدنش کبود نمود و از قوه افتاد و آن ضرب
سبب بود از برای سقط آن مظلومه فرزند خود را آنچنان فرزندی که پیغمبر او را
محسن نام نهاده بود پس فاطمه دست از دامن مومنان بر داشت آن جنابرا
کشیدند تا داخل مسجد نمودند و او را در برابر ابوبکر بداشتند فاطمه فی
الحال که بهوش آمد برخواست و از عقب سر امیر مومنان روانه مسجد
شد چون دید که او را گرفته اند در برابر ابوبکر رو بقبر رسول الله کرد و گفت
واسفاه بر تو ای پدر مصیبت حبیب ابوالحسن را ببین آن برادر مومن و
پدر سبطین حسین و حسن که چگونه او را در کوچکی تربیت کردی و چون

بزرگ شد او را برگزیدی عزیزتر دوستان تو و بهتر اصحاب تو پیش از همه
تصدیق تو کرد و با تو هجرت نمود ای بهتر خلقان ببین او را که کشیده
میشود با ذلت همچنانکه حلوکی اسیر را صاحبش بکشد بعد از آن ناله
کشید و گفت وا محمداه و احبیباه و بعد از آن غش کرد چون بهوش
آمد گفت دست از پسر عمم بردارید و الا موی خود را پریشان میکنم
و نفرین میکنم که خدا اهل زمین را هلاک کند سلمان میگوید که
بخدا قسم ستونهای مسجد را دیدم که حرکت کردند بقسمی که میشد مردم از
زیر آن عبور کنند پس بخدمت آن مظلومه آمدم و عرض کردم ای دختر
خاتم النبیین پدرت را خدا رحمة للعالمین کرده نوعی مکن که تو باعث
هلاک و عذاب باشی آن مظلومه را تسلی دادم پس ستونهای مسجد
بجای خود قرار گرفتند بنوعی که غبار از زیر آنها برخواست که داخل دماغهای
مردم شد مردم چون ناله فاطمه و زاری او را شنیدند گریستند و آن
روز مسجد ماتمخانه گردید و لکن در آن روز فاطمه زهرا موی خود را
پریشان نکرده بود و مردم در اضطراب افتاده بودند و پیغمبر پیش
از آن او را سفارش کرده بود که موی خود را باز نکند و لیکن فرزندش
حسین نیز همین سفارش را بخواهر فاطمه کرد اما ملاعین اتباع
بنی امیه سر و روی ایشان را پوشیده نگذاشتند و روی ایشان را با سیلی

کبود

کبود نمودند و کسی نبود که بحال ایشان بگرید یا ایشان را ترحم کند
و پناه دهد لعمرک ما فی المرسلین جمیعهم رسول رای من قومه
مثل ما رای فلیتهمو فی اهله یحفظونه ولا جرعوهم بعده جرع
الردی مصابیح نور الله والمجد والبها مفاتیح علم الله والوحی
والنهی مخازن سر الله لیس سواهم عیابا لسر الله فی الارض والسما بهم
فتح الامامة مثل ما بهم ختم الله النبوة والهدی بجان تو قسم که در
میان پیغمبران کسی از ایشان ندید بلیه از بلیه‌هایی که پیغمبر ما از قوم
خود دید پس ای کاش که بعد از اذیتهای وی حرمتش را در باره
اهل و عیالش حفظ میکردند و ایشان را بهلاکت نمیرسانیدند و حال
آنکه ایشان چراغهای نور خدا و بزرگی و بزرگواری اند و کلیدهای
علم خدا و وحی و پرهیزکاری اند و ایشان خزانهای سر خدا اند
نیست بجز ایشان ظرفهایی از برای سر خدا در زمین و آسمان
و با ایشان خدا امامت را فتح کرده چنانکه با ایشان پیغمبری را ختم نمود
بهم کلمتا داود قوم تقارب عقولهم الا عن الغی والهوی بهم ظهرت
اعلام دین تظاهرت لاخفائهم اهل الغوایة والطغی با ایشان تمام شد راه‌های
قومی که عقلهای ایشان کوتاه بود از فهمیدن راهی بجز راه گمراهی و هوای نفس

وبایشان ظاهر شدند نشانهای دینی که جمعیة و غلبه کردند
بجهة پنهان ان اهل گمراهی و سرکشی بقیة المطلب که پیغمبر در شهادت
جعفر ابن ابی طالب فرموده که بنالند ثکل و حزن ندبه کنی و غیر
از این هر چه بگوئید درباره جعفر پس بتحقیق که راست گفته و
لکن و اثکلاه در عبارة فاطمه صلوات الله علیها در نوحه بر
پدر بزرگوارش و همچنین در نوحه زینب بر برادرش
روایت شده و دو ربیت حمل این کراهت در صورتی که میت
در میان باشد و بر بالای سر او چنین گوید چنانکه از ظاهر
ولا تقیمن علی نائحة یعنی بر بالای سر من زن نوحه گر بپا مدار
مستفاد میشود یا آنکه بگوئیم نهی وارد شده در گفتن اینها در
ماتم سایر اموات از غیر معصومین و معصومین صلوات الله
علیهم از جهت تسلیه و هضم نفس و رضاء بقضاء و شفقت بر
بازماندگان امر میکرده اند تبرک اینها و ذکر اینها بجهت تقرب است
نه آنکه صور دان مصادیق است پنجم آنکه پاره کردن جامه بر غیر
پدر و برادر مکروه است و جناب امام حسن عسکری علیه السلام در
جنازه پدر ماجد جناب امام علی نقی جامه پاره از خانه بیرون

آمد پس ابو عون الابرش بآنجناب نوشت که مردم را بد آمد جامه
پاره کردن تو در مصیبة ابوالحسن علیه السلم آنجناب فرمود احمق ترا
چه کار با این سخن بتحقیق که موسی جامه خود را در مصیبة هرون
پاره کرد و در روایة وارد شده که آنجناب از پشت و پیش جامه خود را
پاره کرده بود و علامه رحمه الله فرموده که حکم شق ثوب مخصوص است و از
برای زن جایز است که جامه خود را بر جمیع اقارب پاره کند و در روایة وارد است
که جناب زینب خواتون چون اشعار یا دهر اف لک من خلیل را از برادر خود
شنید آمد و با آنجناب سخنان گفته جامه خود را پاره کرده و غش کرده افتاد
و از این معلوم میشود جواز جامه دریدن در مصیبة منتظره غیر واقعه در
همین روایة مذکور است که زینب صلوات الله علیها فرمود و اثکلاه لیت الموت
اعدمنی الحیوة بلکه در روایتی از جناب صادق علیه السلم مسطور است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
در مصیبة ابرهیم فرمود حزنا علیک یا ابرهیم و انا الصابرون یحزن القلب و تدمع
العین و لا نقول ما یسخط الرب یعنی غمگینیم بر تو ای ابرهیم ولکن صبر کننده ایم
ما غمناک میشود دل و اشک میشود چشم و نمیگوئیم سخنی را که خدا بغضب
در آید و در روایة دیگر از جناب صادق علیه السلم مرویست که فرمود و انا بک یا ابرهیم
لمحزونون بتحقیق که ما بتو ای ابرهیم هر آینه غمناکیم و حق اینها است که بدینها
در مصیبتها بی صبا شند که جز بر اینها و سکوت در اینها مطلوب خدا است بلکه

اظهار فرح و خوشحالی در اینها مطلوب است چون مصیبتهای
عام بر اولاد و اقارب و احباب و اما مصایبی که خدا جزع در اینها
و اظهار اینها و گریه در اینها و فراموش نکردن اینها را خواسته
و تسلی و فراموشی آن را مذموم و مکروه شمرده پس بهر قسم که اظهار
آن بهتر است ثواب آن بیشتر است چنانکه صرخ و ناله در مصیبتها مکروه است
و جناب صادق علیه السلم میگوید وارحم الصرخة التی کانت لنا خدایا رحم
کن ناله را که جهة ما کشیده میشود و اگر بنا باشد که حکم بکراهت اینها
بکنیم باید اصل مصیبه و عزاداری ائمه علیهم السلم را موقوف کنیم زیرا که هر
قسم از اظهار جزع و اندوه در مصایب مکروه است پس بعد از آنکه
در احادیث امر بجزع و ناله و گریه و طول اندوه و غم و اظهار و شکایة
وارد شد معلوم میشود که این احکام در مصیبتهای دیگر اند که دخلی
بمصایب ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین نداشته باشند همچنانکه
دانستی که در خبر وارد شده بود که زنان بنی هاشم ترک زینة کردند تا
با چهار سال یعنی زمانی که سر عبید الله زیاد را از برای ایشان آورند و حال
آنکه در روایات بسیار وارد شده که زن بیش از سه روز باید ترک زینة
نکند مگر هرگاه شوهرش وفات کند که باید ترک زینة کند تا زمانی که
عده اش بگذرد و لهذا خاک و خاشاک هرگاه بر سر ریختن در سایر

مصایب

مصایب اگر حرام نباشد مکروه است ولکن در مصیبة ائمه کسیما سید الشهداء
علیه السلم عمل پیغمبر خدا است چنانکه ام سلمه روایة کرده که پیغمبر را بخواب دید در حالتیکه
خاک بر سر و روی و ریش مبارکش ریخته شده بود عرض کرد یا رسول الله
چرا تو را باین حال می بینم فرمود شهید شد قتل الحسین انفا الان حاضر بودم
در جایی که حسین را میکشتند و همچنین سر برهنه کردن و بر سر زدن در سایر مصایب
رجحانی ندارد و در مصیبة آنجناب جبرئیل را دیدند که در کوشه میدان
با سر برهنه بر سر میزند و میگوید پیغمبر را می بینم می ترسم که بر شما نفرین کند
هم با شما بسوزم و هلاک شوم و نشستن و بر خواستن و دست بر زمین زدن
چنانکه از جناب زینب یا ام کلثوم روایة شده و از جناب زهرا سلام الله علیها روایت است
که در مصیبة جناب امام حسین علیه السلم بنا بر رؤیای صادقه سکینه گاه می نشست
و گاه بر میخواست و این نشستن و برخاستن یکی از احوالی است که در اراده کرده نظر خود
بلند کردن و بر زمین زدن که آن هم از اعمال افراد تعزیه داری است چنانکه
یکی از اخیار علماء اخیار که در این ازمنه در بعض بلاد خراسان مرجع شیعیان
بلاد است حکایة میکرد که شبی خواب دیدم که جناب صاحب الامر عجل الله
فرجه در محفلی تشریف دارند و بمن فرمودند بخوان قصیده بانیه را من شروع
کردم بخواندن و گفتم ترى بدرك اسنت بقائه العضب تحتى حتى استطار
للغضب اطلق النور فاستامنت مکرا العدى وطالت علینا فیك البر البیض

یعنی ای صاحب الزمان می بینم که دست از بسکه قایمه شمشیر را گرفته عرق
کرده واز شمشیر عرق کرده پس تا چه زمان تا چه زمان انتظار کشیدن
و بریدن تو را بان شمشیر بکشم بسیار طول دادی دوری را پس دشمنان از تو
ایمن شدند و دراز شد بر ما در باره تو زبانهای اهل عداوة الی م ترلنا
فی کل یوم شکایة تضج بها الاصوات مجا من لندب تا چند باشد از برای ما
در هر روزی شکایتی بسوی تو که آوازهای نوحه بان شکایة بلند شوند
هل فقد ضاقت بنا سعة الفضا من الضیم والاعداء امن الرحب ونیت
وعهدی انه عزمک لا ینی ولکنما قد یربض اللیث للوثب شتاب پس بتحقیق
که وسعت فضا بر ما تنگ شده از ظلم ظالمان و دشمنان بجهة ایمنی ان اند
آرام نشسته چون کسی که در کاری اهمال کنند و تو را می شناسم که شغل تو سستی
و اهمال نیست ولکن گاه میشود که شیر تامل میکند تا خود را بجهة جستن بر
سر دشمن جمع کند احاشیک عن غض الجفون علی القذی وان تملا العینین
نوما علی الغلب متی ینجلی لیل النوی عن صبیحة نری الشمس فیها طالع النا
من الغرب حاشا از اینکه چشم را بر هم گذاری از کارهای دشمنان
و غافل شوی و از اینکه دو چشم مبارکت از خواب پر شود چه زمان روشن
میشود شب جدایی بر سیدن صبح وصالی که در ان آفتاب را ببینیم از جانب
مغرب طلوع کرده فدیناک ادرکنا فان قلوبنا تلظی الی سلسال منهلک

العضب قد العز مر واستغفر ترکک من عدی تناغمت علیکم بالتمادی
علی الغصب بکش عزم را و بکیم را خود را از دشمنان که سرکشی کرده اند
بر شما باقی ماندند بر غصب حقوق شما خلافة چو خشم لبو دیرها بی
الهدی عن جبرئیل عن الرب ادلیت الیکم فاما بعدها ام وبند بالرد
تلقی المقالید عن نسب حق شما ست خلافة حقی که مخصوص گردد شما را بتخت
ان پیغمبر هدایة از جبرئیل از جانب پروردگار سرا زیر شد خلافة بجانبها
شما از قائمی بعد از قائمی و بسوی پناه و ملجای بعد که کلیدهای هر خیری
را مالک بود بعد از دیگری وما امرت افلاکها باستدارة علی الافق الا دور
منکم علی القطب و امر نشده اند افلاک بگردش کردن مگر انکه گردش میکند بدور
قطبی که از شما موجودات متی تشتفی ضنک القلوب بسطوة تدیر علی اعدائک
ارحیة الحرب عدی ترکت فی المرتضی نص احمد علیه الی شوری مشتة الخطب
در چه زمان شفا می یابند دلها بسطوة از تو که گردش میدهد بر دشمنان تو
سنگ آسیاهای جنگ را انها دشمنانی که ترک کردند در باره مرتضی نص صریح گفته
احمد صلی الله علیه واله را و عمل کردند بشوری با جماعتی که چون چوبهای خشک
شده چیزی را ادراک نمیکردند بها اغتصبوه امره سلموا بها علیه وجا
رحیة الکلبی وجارت علی الزهراء بخمس تراثها من المصطفی بعد الاهانة والضرب
باین واسطه غصب کردند پادشاهی و امارتی را که در حیوة پیغمبر باسم ان سلام کردند
بر مرتضی و جبرئیل بصورت دحیه کلبی با عجلی همین خطاب یا امیر المؤمنین را نمود

وجور کردند بر زهراء بخوردن میراث انمظلومه از مصطفی بعد از خوار نمودن
وزدن وجرعت السبطین بعدابیها کوس شجی افضی عن کامن الغضب
الا ان اذاقت عمک الحسن الردی مجرع سقاه ناقع السم فی الشرب
و نوشانیدند به وسط بعد از پدر بزرگوارشان جامهای غمی که انبهات
شد با نهاد شمنه پوشیده تا انکه بعموی بزرگوار تو حسن چشانیدند شربت
مرگ را بزهر جفا سانیده که یکی درمیان مشهور با نجاب گذاشتند و
جاشت لنائه دفنه عند جده ثنیه علی اشیاعه دمج لحرب انکر لها
الویلات موجب النوی الیه فقضی عنه موجب القرب وپس لشکر کشید
عایشه تا انکه اذ دفن او را در نزد جدش منع کنند و پراکنده کرد تیرها نعش
جنگ را ابا نزدیک میکند از برای او باد و ویلات جهم بسوی یعنی کسانی که را ایا نزدیکی آ میکنند
که مستحق دوری از او بودند و دوری میکند از او مستحق نزدیکی را غداة تشفی
الکفر منکم بموقف جزرتم به جزر الاضاحی علی الکثب وغصت له قرب النوادس
کربلا باشلاء قتلاکم موسدة الترب در آن روز شفا یافت دل کفر و اهل کفر
از شما در مقامی که کشته شدید چون کشته شدن قربانیها بر بلندی و پشته بیابان
در یکها و تنگ شد مکان کربلا تا نزدیک نهروبس پارهای کشتهای شما
ان کشتهایی که بالشهای خود را خاکها قرار داده بودند وظلت تجر العاصفات
علیهم ذیول سوافی المور صبحا والنکب بهم عن دوق رسل العراق فاشلوا
الیه من البطحاء فی فلة الصحب فما اخذوا الا بغرة کبهم فتعسًا و خسرانا لمله
الکثب و از صبح تا شب بادهای سخت میکشیدند بر جسدهای شما دامنهای

اقسام خاکها کردند بر ایشان فرستادهای عراقی پس آن بزرگوار را از بطحا با اصحاب
قلیل بسوی کوفه آوردند پس گرفته نشدند مگر بفریب خوشیهای ایشان پس هلاکت
وزیان باد از برای فرستادههای کتابها جاءت علی ینظرون محمدا وقد قتلوا
صراحبیه بلا ذنب وحادوا بها شوها خزفا و ارکسوا بها سبة شنعاء ملاء
الفضا الرحب بچه چشم نگاه خواهند کرد بمحمد صلی الله علیه وآله وحال آنکه
بتحقیق کشتند اولادش را گشتن جهرید ول گناهی و کار قبیح زشتی کردند ان
زور فتند در تنگی شیع که فضای وسیع را پر کرده شقوا و سعدتم وابلوا واخبتم
وخابت مساعیهم وفزتم لدی الرب شقی وبدبخت شدند وسعید شدید شما و ایشان
مبتلا شدند و شما براخیر و اشراحتر شدید و نا امید شدند از آرزوهای در سعیهای
خود و شما رستگار شدید در نزد پروردگار فرحتم لدیه مذ حلیتم بقتله عدوتم علیها
عدوة الاسد الغلب طرحتم لها حتی وردتم وانتم عطاشا حیاض الموت
کالسلسل العذب خوشحال شدید در نزد خدا در زمانیکه زنده شدید بسبب کشته
شدنه که جمعیة دوید از برای رسیدن بآن چون شیران مجتمع و طرب داشته
از برای کشته شدن تا آنکه وارد شدید با لب تشنه بر حوضهای مرگ که گویا حوض آب سلسل
شیرین باشد عمی لعیون الشامتین بعظم ما نحن عتمو من بلاد و من کرب کوری باد
از برای چشم شماتت کنندگان ببزرگی چیزی که نوشیدید از بلا و اندوه ان عالم مقدس
میکوید تا اینجا که میخواند شده در جناب حجه و زیادتی بیتابی نمیدید مرحوم
ما بین فقراة الا فی سبیل الله وما بعدان رسید مرد دید مرا بیجا خود را از زمین
بلند میکند و بر زمین میزند باز بلند میشود و خود را بر زمین میزند و فریاد می
کشد که زمینها بلرزه در میایند و اهل مجلس همکی چنان شور بینکه کویا

فيا متربا بشلتم الا في سبيل الله سفكت دمائكم جهاراً بأسياف الضغائن
والنصب الا في سبيل الله سلب نسائكم معاقنعها بعد التخدر والحجب
کو بر باد چشم شماته کنندکان بجهت اینکه در راه خدا خونهای شما ریخته
شدند آشکارا شمشیرهای کینها و دشمنیها و در راه خدا زنهای شمارا
برهنه کردند از مقنعها و چادرها بعد از مستوره بودن و پس پردها
نشستن انصافا سزاوار است که آنجناب صاحب غیرة و شهم و صولة حیدریه
خود را از فقره برهنه کردن زنها خود را بلند کنند و بر زمین زنند الا
في سبيل الله حمل رؤوسكم الى الشام فوق السمر كالانجم الشهب الا في سبيل الله
دوس خيولهم جسومكم الجرحى من الطعن والضرب الا که در راه خدا
سرهای شما بار کردند بجانب شام بردند در بالای نیزه‌ها مانند ستاره‌های
شهاب درخشیدند و آگاه که در راه خدا اسبان دشمنان خورد کردند
جسمهای زخم شمارا که از طعن نیزه‌ها و ضرب شمشیرها پاره پاره شده بودند
فيا لوثا بالكم في بين مرادنا بحوفي وصيرت الحوى والبكاء دأبي وقتلكم عيني
باد معهافان ومن لم يحتكم في كابة قلبي پس ای اولادم این مصیبتهای
که چه بسیار زمانها زهره مرادم در میان دل من پاره شد و گردانیدند شوق
و گریه را داب و عادة من است چشم من با شما وفا کرده باشد که ریختن پس اگر
سستی کنند گریستن البته دل من در غمگینی با شما خانه نخواهد کرد وانسی هجوم
الخيل ضابحة على خيام نسائكم بالعواسل والقضب عشية حنت جزعا لفوا
باوجههم ندبا لحامي الحمى الندب یا فراموش میکنم هجوم کردن سواران در حالتیکه
بر حیهای زنان شما نیزه‌ها و چوبها در دستهاشان که بجزع نالیدند

ونوحه گردند با توجه
پرده نشینان شما بسوی حمایه کننده فریاد در سینه حرجن بلا لب وغار ال مصونها
تعفف ولكن صحن من دهشة اللب فاخرجن من حجب الخدور ودّ لو قضت
نحبها قبل الخروج من الحجب فریاد کردند بدون اختیار و همیشه بودند او از خود را
پنهان می داشتند ولکن در آن وقت از دهشت حواس صیحه کشیدند پس بیرون
کردند از حجابهای پرده‌ها او آرزو داشتند که بمیرند پیش از بیرون آمدن از آن
حجابها وسيقت سبايا فوق احلاس هزل الى الشام تطوى البيد سهبا على
سهب تساق بها عنفا بلا رفق محرم بها غير مغلول اليدين على صعب و رانده
شدند با سیری در بالای پالانهای شتران لاغر تا شام و بیابانها را طی میکردند
از مکانی بمکان دیگر وایشان را بدرشتی واذیة بدون رفق و همواری محرم
می بردند و محرم ایشان یک زنجیر کرده بود که بر سر شتر زبر دشواری افتاده بود
وناله میکرد ويحضرها الطاغي بناديه شامتا بما نال اهل البيت من فادح الخطب
ويوضع رأس السبط بين يديه كي تدار عليه الراح في مجلس الشرب وایشانرا
طاغی لعین در مجلس خود حاضر کرد در حالتیکه شماتت و خوشحالی میکرد بچیزیکه
رسید باهل البیت از بار گران مصیبة و گذاشته شد سر سبط پیغمبر را در پیش روی
آن لعین تا آنکه در مجلس شرب بجام شراب را در مجلس او بگردش آورند
ويسمع آل الله شتم خطيبه ابا الحسن الممدوح في محكم الكتب يصلي عليه الله جل وعز زری
على سبه من حضه الله بالسب وهمی شنوانید بال خدا فحش را در خطیبش ابا الحسن را
که در کتابهای محکم آسمانی مدح شده است خدای عز وجل براو صلواة میفرستد

وچون تو میکند بو بخش دادن او کسی که خدا او را مخصوص بخش ولعن کرده ولم
تزل الاسیاف تنطف من دما ذراریه فی السلم جرا وفی الحرب وکم خلدت
فی السجن منهم اعزة الی ان قضت نحبا بطامورة الجب وپیوسته شمشیرها
چکید از خونهای ذریهای ان بزرگوار را در روز صلح وروز جنگ وچه بسیار
عزیزانرا از ذریه پیغمبر وعلی در زندان مخلد ماندند تا اینکه در میان کود الحا
زندان عمر شریفشان تمام شد ولم ینس قتل السبط حتی تالکت لابنائه الغر
الثمانیة النجب تجرعهم من منقع السم کوسا اشد علی الاعماد من شفرة
العضب وفراموش نشد کشتن حسین سبط پیغمبر که مهیا شدند از برای
کشتن هشت نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری پس بایشان نوشانیدند
جامهای زهر را که بر دودها سخت تر بود از تیزی شمشیر برنده الی ان قضوا
لاغلة ابردت لهم ولم لیشف صدر من عناء ومن کرب وفصلک
عن سلطان ملکک صابرا علی الهضم مغمود الحسام عن الضرب تا اینکه هشت
امام از اولاد حسین از دنیا گذشتند نه گرمی سینه ایشان خنک شد ونه
دل ایشان از تعب وا نزده شفا یافت وبعد از ایشان ترا دور کردند
از پادشاهی مملکت تو در حالتیکه بر ظلم صبر کننده وشمشیر خود را در
غلاف کننده تری فی العدی نهبا تراثک لم تجد سبیلا الی استنقاذه
من ید النهب وفیت لو دی این استقلت بک النوی وفی ای واد طاب
مثواک ام شعب ای حجت خدا می بینی در میان دشمنان میراث ترا که بغارت رفته
ومی یابی راهی بسوی گرفتن ان از دست غارت کنندگان محفوظ شده از تیب

ایشان ۲ صح

درکجا

درکجا از منزل دور رفته ودر چه وادی خوش کرده مقام خود را یا در چه
شعب کوه ارام گرفته الم یان ان تحظی بقرب کم انتظرت لحاظ
وعدک بالقرب وتذهب عنهم سنة العاربین من نیادونهم فی فعضکم
خالص الحب ایا وقت نشده اینکه بانصیب شوند بنزدیکی تو شیعه که چه بسیار
زمان طولانی فی انتظار کشیده اند نزد وشدن وعده نزدیکی حضرت ترا ایا وقت
نشده که از ایشان برطرف کنی غش ومنکن را در میانه کسانیکه دشمنی می
کنند با ایشان بجهه خالص کردن ایشان محض دوستی شمار از دردها خود متی
اناک لاق ضوء وجهک فانما تقیم حدود الدین فی الشرق والغرب فطلعته
تزهر المعلی واهلها کما تزدهی بالغیث اودیة العشب چه زمان ملاقات خواهم
کرد بروی روشنای تو از رجالتیکه اقامه ... وحدود خدارا اقامه کنی در مشرق ومغرب
[illegible]
وفلقک الجرار غضت بخیله وجاب الفیافی الملس والاکم الحدب
علیها کماة عیبها الحرب او غشت سوابغ داود علی اسد غلب چه زمان بی بینم لشکر جرار
را که تنگ میکند ... [illegible]
[illegible] سوارانکه جنگ روز
نضوا اللوعی تحت المغافر عنا تخض لها عین الحجور من الرعب اذا
فار الکفاح تهافتوا علیها ورود الهیم ماء علی القرب چه زمان بی بینم لشکر را که چشمهای
از زیر کلاه خودها ... [illegible] ... چشم خود را می بندند
هر زمان که اتش جنگ افروخته شود می شتابند بجنگ چون شتافتن تشنه بر اب خوشگوار
دهوا مهج الاعداء وتغوا غارة علی اعوجیاة المطهمة القب
یلوح لواها کالعقاب محرفا علی راس منصور من الله بالرعب

چه زمان می بینم لشکر را که کله دشمنان را می کوبند و مصیبت زده میکنند ایشان را بر بالای آسمان
لاغر شکم با نیزهایی که مشهور است از این لشکری که علم ایشان ظاهر میشود چون عقاب و سیمرغ میزنند
چون پر کشیدن عقاب بر بالای سر کسی که از جانب خدا یاری یافته

علی واسع مرهوب از اربع باسم — خمیس العدی انهار الجناح علی القلب
وان کثرت عن نابها الحرب داخها — بباس کفی عن سل مرهفة العضب

علمهایی که نگاه داشته شده اند بر بالای سر رسیده شده که چون اسم او را لشکر دشمنان
بشنوند جناح ایشان می ریزند بر بالای قلب و اگر جنگ اندازند خود را در نزد او ظاهر کنند
شعله با دستان میدهد که التفات کنند با او و محتاج نباشند بکشیدن شمشیر برنده

وابیض من اسیاف احمد لم تزل — تحاذره اعداه طائشة اللب
ابی الله الا ان یریق دماءهم — مرسفک من لا یعرف الصفح عن ذنب

ونشان میدهد با او شمشیر سفیدی نورانی از شمشیرهای پیغمبر که از دیدن آن دشمنان را عقل
پراکنده گردد و خدا ابا کرده است مگر اینکه بریزد خونهای دشمنان را با ان
شمشیر چون ریختن کسی که کند شدن از گناه را نمیشناسد و با ان عادة نکرده

تظل به القتلی تمج بدجلة — سیول دم ذود الظماء عن الشرب
یقول الناس لو ان ذا الحب مجیش — بنی فاطم یخلو من رقة القلب
یذنک النفس دنیا حمیتم — حماه باطراف القنا وضبا العضب

شمشیری که کشتهای ان در دجله چون کیا میافکند که بعضی که مانع میشوند تشنگان را از آشامیدن آب
بعضی که مردم میگویند هرگاه این از نسل فاطمه میبود خالی می بود از رقت قلب تلافی کن فدا بیاد
جان من تلافی کن دینی را که حمایت کردید و حفظ کردید جانب ان دین را بگوشهای نیزها و
تیزیهای شمشیرهای برنده

اثار علیه الجور بعد حفاظکم — لمرفتنا ینفض واسخة الهضب فقم
واملا الدنیا فانک اهلها — بعدل تقیل الشاء فیه مع الذئب

ظلم فتنها که بر سر دین باشد بعد از حفظ کردن شما ان را که ان فتنها کوههای محکم را بر زمین میاندازند

بس

پس برخیز و پر کن دنیا را از عدل و داد فدای تو باد جان اهل
دنیا چنان عدلی که خواب قیلوله کند بیابان گوسفندان با گرگ

واضفی علینا برد عطفک سائسا — امور جمیع الخلق بالعزل والنصب
ودم قاضیا حق العلی بعزائم — تهب هبوب الریح فی الشرق والغرب

ولباس مهربانیت را بر روی
ما بینداز در حالتیکه متوجه شونده امور همه مردم را بعزل و نصب و همیشه
باش حکم کننده وادا کننده حق بلندی و بزرگی را بعزمهایی که وزنده چو
که بوزد از انها بادهای رحمة و عطوفة بر اهل شرق و مغرب

الا حب فاوضت من یوالیک وانثنت — بسخط علی من لا یوالیک منصب
وانی لراج من سماحک نفحة — توطی رحلی فوق عزة الصعب

و ظاهر شده اند پس
خوشنود کرده اند دوستان ترا و غضب را ریخته اند بر کسی که ترا دوست
نمیدارد و کینه ترا در دل دارد و بتحقیق که من هر آینه امیدوارم انعام
از بخشش وجود تو لطفی را که بار مرا هموار در بالای مرکوب دشوار سخت

وتهجبی مقدام جیش علی العدی — لاشفی باستیصال شانئهم قلبی

و مرا هجو مردهد روقتیکه

در پیش روی لشکر تو باشم بر سر دشمنان تا انکه شغاد هم ببر
انداختن و بریدن ریشهای کراهی و سرکشی ایشان دلم را

اغثنا بر اللهم دعوة مقتسم علیک بخیر الخلق احمد و
المجتبی علیهم صلوة الله ما دام ذکرهم مجلی عن المکروب

داجیة الکرب فریاد رسی کن ما را ای خدا که ما میخوانیم ترا خواندن کسی
که تو را قسم میدهد بحق بهترین خلق احمد مرسل و اولاد بزرگوار انحضرت بر ایشان
باد صلواة خدا مادام که ذکر و یاد اوردن ایشان بر طرف میکند از غمناک عقدهای
تاریک کننده روشنی او از اثار و سیر چنین معلوم میشود که نظم شعر در نزد اهل بیت
رفیعه عظیم داره حتی اشعاری که ادمی انها انشاد کند و معروف نشوند یا مقبول عام نباشند
بلکه با عدم اعتنا بانها خود یک تربیت تواضع خواهند بود چنانکه از قضایای معروفه
که حقیر بتواتر او را از ثقاة اخیار شنیده ام قضیه قصیده شیخ محمد علی اعسم نجفی است والد
مرحوم شیخ عبد الحسین صاحب جمین با شیخ جعفر کبیر و ان اینست که ان مرحوم را عادة بود که چون
قصیده بنظم میاورد میداد یکی از قرای معتمدین که او را ثبت میکرد و در مجالس تعزیه میخواند چون قصیده هایی را که انشاء الله تحریر میکنم انشاد کرد ولد مکرمش جناب شیخ
عبد الحسین باو عرض کرد که این قصیده چون قافیه اش حرف مد ی نیست در نزد شعراء
عرب چندان خوب نیست شیخ محمد علی قصیده را بهیچ کس نشان نداد و مسوده انرا بکوشه
انداخت یک روز صبح نزدیک بطلوع فجر دید که در خانه اش را میکوبد چون در را باز کرد
دید که همان قاری تعزیه است بخدمت شیخ رسید و عرض کرد که شما قصیده هایی

دارید و او را از من مخفی داشته گفت من ان را که به نجل عبد الحسین اظهار کرده ام
گفت امشب من در خواب دیده ام که جناب پیغمبر با امیر المومنین و حسنین در حوالی انند
و بمن فرمودند بخوان قصیده هایی شیخ محمد علی را من تعجب کردم بسبب انکه قصیده هایی
در قصاید تو نبود کاغذی بمن دادند که قصیده در ان نوشته بود و چند سطر ان بخط حق
کشیده بود و هنوز بخاطر دارم که سطر چندم بود چون شیخ محمد علی مسوده را اورد دید
بود بالاخره گفت میگفت که گریه بسیاری و ناله بیشماری از اهل بیت مشاهده کردم که بعد از
بیدار شدم شیخ محمد علی شیخ عالم فاضل شیخ عبد الحسین الطبیه باو گفت ای فرزند این
چکار بود که با من کردی قصیده را که پسندیده اهل بیت بود او را پسندیدی و مانع
از انکه من او را منتشر کنم و بحمد الله از فیض نظر اهل بیت در ان زمان ان قصیده اشهر
واعرف قصاید عربیه است در بلاد عربستان و قصیده اینست قد او هنت جلدی الدیار

الخالیه من اهلها ما للدیار و مالیه متی سألت الدار عن اربابها یعد الصدا
منها سوالی ثانیه یعنی بتحقیق که سست کرده است خود داری مرا شهرهایی که خالی شده اند
از اهل ساکنین چه کار داشتند دیار با من و چه کرده بودم بان شهرها که بمن چنین کردند
پس هر زمان که سوال میکنم ان شهرها را از صاحبانش اواز من چون اوازی که در کوه
پیچیده شود صدایی بمن سوال مرا رد میکند بهمان قسم که فریاد کرده ام بسبب خلوتها

و معالم اضحت ما ترى ما لا ترى بها سوى ناع یجاوبه ناعیه کانت عیانا للمنون
فاصبحت لجمیع ابواب النوائب جاویه نشانهای علم و تقوی و مجالس انها را میبینم که ما تم
خانها گردیده اند نمیبینی در انها غیر از زن نوحه کننده که جوابش برابری می کند
با اواز زن نوحه کننده دیگر و بودند ان خانها پناهی از مرگ و مصیبت پس صبح کردند جمیع

کنزه هم اقسام مصیبتا ورد الحسین الی العراق فظنهم ترکوا النفاق کاد
العراق کما هیه فلقد دعوه للعنا فاجابهم ودعاهم اللهدیه فردّ داعیه
وارد شد حسین بسوی عراق پس گمان کرد که اهل عراق دست از نفاق بر
داشته اند ناگاه دید که عراق چنانست که بوده پس بتحقیق که خواندند او را برای
بلا پس اجابت ایشان نمود و اجابت ایشان را خواند بسوی هدایت پس
رد کردند دعوة او را قست القلوب فلم تمل الهدایه تبا لهاتیک القلوب
القاسیه ما ذاق طعم فراتهم حتی قضی منها فخضّل بالدماء القانیه سیاه
شد دلهای ایشان پس میل نکردند بسوی هدایت هلاکت باد از برای این دلهای سخت
چشید امام مظلوم طعم آب فراتشان را تا وقتیکه از دنیا گذشت پس غسل داده شد
بخونهای سرخ یا ابن النبی المصطفی ووصیه واخ الزکی ابن البتول الزاکیه
تبکیک عینی لا لاجل مثوبة لکنما عینی لاجلک باکیه تبتل منکم کربلا بدم ولا
تبتل منی بالدموع الجاریه ای فرزند پیغمبر برگزیده و وصی او و برادر حسن زکی فرزند بتول
پاکیزه گریه میکند بر تو چشم من نه بجهت امید ثواب لکن چشم من برای ذات شریف تو
گریان است آیا تر شود زمین کربلا از خونهای شما و تر نشود از اشکهای جاریه من
انست رزیتکم رزایانا التی سلفت وهونت الرزایا الآتیه وفجایع الایام
تبقی مدة وتزول وهی الی القیامة باقیه فراموش گردانیده اند مصیبتهای شما مصیبتهای
گذشته ما را و آسان کرده اند بر ما مصیبتهای آینده را و بلاهای دنیا در روزگار
باقی میمانند مدتی و برطرف میشوند و این بلاها تا قیامت باقی هستند و برطرف
نمیشوند زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد فریاد العطش زبیابان کربلا

لهو

لهفی لرکب صرعوا فی کربلا کانت بها آجالهم متدانیه نصروا ابن بنت
نبیهم طوبی لهم نالوا بنصرته مراتب سامیه والهفاه از برای قافله که در کربلا
بخاک افتادند زیرا که اجلهای ایشان نزدیک بهم بودند در امکان یاری
کردند فرزند دختر پیغمبر شان را خوشا بحال ایشان را رسیدند بیاری او مرتبه های
بلند را قد جاورت ههنا بقبورهم وقصورهم یوم الجزا متحاذیه تعدد
علی الاحشاء ظامیة الحشی وسیوفهم لدم الاعادی ظامیه بتحقیق که مجاور
شدند فرزند رسول الله بقبرهای ایشان ودر روز قیامت قصرهای ایشان
برابر اند با قصر انجناب صبر ورزیدند بر سر دشمنان در حالتیکه احشا و امعای
ایشان از تشنگی خشک بودند و شمشیرهای ایشان نیز تشنه بودند از برای
خون دشمنان فلقد یعز علی رسول الله ان تسبی نساه الی یزید الطاغیه
ویری حسینا وهو قرة عینه ورجاله لم تبق منهم باقیه پس هر اینه گران
بود بر رسول الله اینکه ببیند اهل وعیالش را اسیر میکنند ومی برند بجانب
یزید ظالم طاغی و ببیند حسین را و حال آنکه قرة عین آنجناب بود تنها
و از یاران و خادمان ودوستانش احدی باقی نمانده ویزید یقرع ثغره
بقضیبه متر نما منه الشماتة بادیه ویری دیار امیة معموره
ودیار اهل البیت منهم خالیه وگران است بر رسول الله اینکه ببیند
یزید را که میکوبد بچوب چوب دندان فرزندش در حالتیکه زمزمه
کننده است باشعاری که شماتت و خوشحالی از آنها ظاهر است و ببیند

شهرهای بنی امیه را آباد ان و دیار اهل البیت را ببینید خالی از ایشان
ابنی امیة هل دریت بقبح ما　　دبرت ام تدرین عن صبا لیه
تالله انک یا یزید قتلته　　سرا بقتلک للحسین علانیة
ای بنی امیه آیا دانسته زشتی عملی را اگر کردی یا اینکه میدانستی یا کی
بجه آیا کفایت نکرد تو را قتل احمد سابقا تا اکنون دو بیدی بر سر اولادش
دفعه دیگر بخدا قسم بتحقیق که تو ای یزید کشته بعجز داد در کشتن
تو مر حسین را در آشکار ترجمه بر قومت اعوادها　　بصبا ابیه لا ابیک
معویه　　ابن المفر ولا مفر لکم غدا　　فالخصم احمد والمصیر الهاویة بالامر
منبرهایی اگر چوبهای آن منبرها برپا شده اند بتیزی شمشیر پدر پیشتر
پدر پیشتر معویه کجاست مکان گریز و حال اینکه فراری نیست از برای شما در
فردا پس احمد دشمن شماست و محل بازگشت شما هاویه　فاذا اتت بنت
النبی لربها　　تشکوا وما تخفی علیه خافیة　　فهنا لک الجبار یامر هبها
ان لا تبقی من عدا ها باقیة　پس در روزی که میاید دختر پیغمبر بسوی پروردگارش
و شکایت میکند و حال اینکه مخفی نشود مخفی نخواهد بود بر او میگوید پروردگار
من انتقام بکش از کسانیکه بر انداختند عترة مرا و اسیر کردند بر سر شتران
لاغر و ضعیف دختران مرا پس در آن وقت خداوند جبار امر میکند آتش
هبهب را اینکه باقی نگذارد از دشمنانش باقی مانده را عن بحار الانوار انه اذا
کان یوم القیمة جمع الله تبارک و تعالی الخلائق فی صعید واحد و اوقف و امر فوقهم

نارا

نارا و من تحتهم نارا و عن ایمانهم و عن شمائلهم فیشتد بهم ذلک الموقف فیعرقون الجمیع
عرقا شدیدا وهم یستغیثون الی ذی الجلال و کل منهم ینادی الغوث الغوث یا رب العالمین
نقل شده است از بحار الانوار که چون روز قیامة شود خدای عز و جل خلایق را جمع میکند
در روی یک زمین و می افروزند در زیر ایشان آتش و در بالای ایشان آتش و از
جانب ایشان از راست و چپ آتش است پس ایشان در انجا بر ایشان سخت و دشوار
خواهد بود پس همه عرق میکنند عرق سخت و ایشان استغاثه میکنند بسوی ذی الجلال
هر یکی از ایشان فریاد میکنند الغوث الغوث یا رب العالمین فینادی المنادی من قبل الله عز و جل
ان یا اهل الموقف اخفضوا اصواتکم و غضوا ابصارکم فان فاطمة الزهراء مقبلة الی
الشکایة فتاتی فاطمة الزهراء البتول قرة عین الرسول راکبة علی ناقة من نوق الجنة و جبرئیل
اخذ بزمام الناقة و بین یدیها ثنایا ابیها رسول الله صلی الله علیه و آله و علی راسها عمامة
امیر المؤمنین وهی مصبوغة بالدم و علی کتفها الایمن جبة الحسن وهی مصبوغة بالسم و علی
کتفها الایسر ثوب الحسین وهو مخرق من اثر ضرب السیوف و طعنات الرماح پس ندای
اید از جانب خدای عز و جل که ای اهل موقف بپوشید آواز شما را و بهم بگذارید چشمهای
خود را پس بتحقیق که فاطمه زهرا روی آورنده است بسوی شکایة پس میاید فاطمه زهرا
بتول و روشنی چشم رسول در حالتیکه سوار است بر شتری از شتران بهشت و جبرئیل گرفته
است افسار شتر را و در پیش روی او بنظر است دندانهای پدرش رسول الله و بر سرش
هست عمامه رسول الله و بر شانه چپش (راستش) جامه حسن است و آن جبه رنگ شده برنگ
سم از زهر و بر شانه چپش جامه حسین است و حال آنکه پاره پاره است از اثر ضرب
شمشیرها و طعنات نیزها فتقف بطن الموقف ثم ترفع راسها الی السماء و هی تنادی
و تقول یا عدل یا حکیم احکم بینی و بین من کسر ثنایا ابی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

من شق راس ابن عمي امير المؤمنين بضغين الى موضع سجوده وخضب شيبته
بدمه واحكم بيني وبين من سم ولدي الحسن عليه السلم حتى تقيأ كبده قطعاً قطعاً
في الطشت واحكم بيني وبين من ذبح ولدي الحسين كذبح الكبش من قفاه ونهب
امواله وسبى عياله وايتم اطفاله پس ای ستمدیده مظلومه در وسط موقف محشر
بهوای خود بلند میکند و فریاد میکند ای حکیم حکم کن ما بین من و ما بین
کسانی که شکستند دندانهای پدرم رسول الله را و حکم کن ما بین من و ما بین کسی که
شکافت سر پسر عمم امیر المؤمنین را بدو نصف تا موضع سجود و رنگین کرد ریش مبارکش را
بخونش و حکم کن ما بین من و ما بین کسی که زهر داد فرزندم حسن را تا انکه جگرش را
که پاره پاره در میان طشت و حکم کن ما بین من و ما بین کسانی که ذبح کردند
فرزندم حسین را مثل سر برید گوسفند از قفا و غارت کردند اموالش را و اسیر کردند
عیالش را و یتیم کردند اطفالش را واحكم بيني وبين من حمل الحطب حول بيتي ليحرقني
مع اولادي فلما دانهم باروا مضربين على رقبتي فنحي لهم الباب ولذت عنهم ما بين
الباب والحائط فعصروني عصرة كادت روحي ان تخرج من شدة العصرة وضربوني
بالسياط على جنبي حتى اسقطوا جنيني المحسن وهذه اثار السياط باقية في جسدي
الى الان و حکم کن ای پروردگار ما بین من و ما بین کسی که هیزم را بدور خانه من جمع کرد
تا بسوزاند مرا با اولاد من پس چون دیدم ایشان را ای پروردگار اراده کرده اند بر
سوختن خانه من در را باز کردم از برای ایشان و پناه بردم از خوف ایشان ما بین در و دیوار
پس فشردند مرا فشردنی که نزدیک بود اینکه روح من بیرون بیاید از شدت فشردن و زدند
مرا با تازیانها بر پهلوی من تا انکه انداختم جنین محسن را و اینست اثار تازیانها در جسدم
الى الان باقیست فترمي نفسها من على ظهر الناقة فاذا رمت نفسها من على ظهر الناقة

اشتد غضب الله على اهل المحشر فعند ذلك يأتي جبرئيل الى النبي صلى الله عليه وآله ويقول
له يا محمد انت نبي الرحمة وقد ارسلت رحمة للعالمين فكف ابنتك فاطمة الزهراء
قبل ان يغضب الله عن اهل المحشر پس ان مظلومه خود را از بالای شتر بر زمین میاندازد
پس در انوقت شدید میشود غضب خدای عز وجل بر اهل محشر پس در انوقت
میاید جبرئیل بسوی پیغمبر صلى الله عليه وآله و عرض میکند یا محمد تویی پیغمبر رحمت و تحقیق
که فرستاده شده رحمة للعالمین پس ساکت کن دختر فاطمه زهرا را پیش از انکه
غضب کند خدا بر اهل محشر فياتي النبي صلى الله عليه وآله الى علي ويأخذه بيده ويأتون
الى فاطمة الزهراء ويقولون لها يا بنت الصفوة هذا يوم الشفاعة لا يوم الشكاية
ادعي الله ونحن نؤمن على دعائك فعندها ترفع راسها نحو السماء وتقول الهي وسيدي
ومولاي شفعني في محبي ابي وبعلي الاطهار جميعهم في رحمتك لزوارنا ومحبينا والمقيمين
على عزائنا والباكين علينا اللهم كانهم هتكت بالاحسان وادخلهم معنا في الجنان فلما
استتم دعائها قال رسول الله صلى الله عليه وآله وعلي وجبرئيل امين امين پس میاید پیغمبر
نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و دستش را میگیرند و میایند نزد فاطمه زهرا و میگویند با و
ای دختر پاکیزه کان این روز شفاعت است نه روز شکایت است دعا کن خدا را و ما امین
بگوییم بدعای تو پس در انوقت مخصوصه سر خود را باسمان بلند میکند و میگوید خدای من و
اقای من و مولای من نامیده مرا فاطمه پس بحق پدرم و بحق علی که رحم و ترحم کن زوار
ما و دوستداران ما و بر پا دارندگان عزای ما و گریه کنندگان بر ما را هر جا که باشند
خداوندا جزای نیک بانها بده و داخل کن ایشان را با ما در بهشت پس چون دعایش
تمام شد پیغمبر و علی و جبرئیل گفتند امین امین فعند ذلك يأتي النداء من قبل الله
عز وجل يا فاطمة وعزتي وجلالي قد عفوت عن شيعتكم ومحبيكم والباكين عليكم يا

فاطمة الزهراء قد جعلت الجنة والنار بایدیکم فمن شئتم ادخلتموه الجنة ومن شئتم
ادخلتموه النار فویل لمن ابغضکم وعاداکم وطوبی لمن احبکم ووالاکم قال فعند
ذلک یدخلونه الجنة بغیر حساب پس در آنوقت ندا میاید از جانب خدای عز وجل
ای فاطمه قسم بعزت وجلالم که عفو کردم از شیعیان شما و دوستداران شما و کرده
کنندگان بر شما ای فاطمه زهرا بتحقیق که بهشت و آتش را بدست شما قرار
دادم پس هر کرا میخواهید داخل کنید اورا بهشت و هر کرا میخواهید داخل
آتش کنید پس وای از برای کسیکه شما را کینه دارد و دشمن دارد و خوشحال کسی
که شما را دوست دارد پس در آنوقت شیعیان داخل بهشت میشوند بغیر حساب
و در بعضی اخبار مسطورست که امام مظلوم از جام محبین جدا نمیشود و هلاک اورا
دوست دارد تا قیامت که بخدا شکایت کند و در بعضی روایات مسطورست که امام مظلوم
در وقتیکه حسین را می بیند با سر بریده بر کف دست میزند عرش خدا میاید و مشغول
شکایت میکند پس خدای عز وجل امر میکند بهر کسی بر می چینند همه قتله حسین را چنانکه
مرغ دانه را می چیند و در اخبار دیگر ذکر شده که امام مظلوم بدر بهشت میاید و می بیند که جسد
حسین علیه السلام در آنجا افتاده بی سر پس از جناب امام حسن علیه السلام سوال میکند که این
جسد کیست جواب میگوید که این جسد برادرم میباشد از انجا بر میگردد و شکایت
میکند و همه اخبار صحیح اند زیرا که مواقف قیامت متعدد اند و در هر موقفی بمقتضای آن
موقف حتی میباشد که در موقف دیگر نیست و در صحیح حضرت صادق از رسول خدا صلی الله علیه و آله
ذکر فرموده از حدیث وسیله که درجه آنحضرت و نقل بدرجات سایر پیغمبران مانند ماه است
بر ستارها که فرمود روز قیامت بر اعلا درجات برایم و علی یک درجه بعد از من براید و جمیع
انبیا گویند خوشحال این دو بنده چه بسیار عزیزند نزد خدا پس ندا رسد که این حبیب
من محمد و این ولی من علیست خوشحال هر که اورا دوست دارد و وای بر حال هر که

اورا

اورا دشمن دارد پس هیچ موضعی نباشد که ترا دوست دارد میگوید از این ندا راحت یابد
و رو سفید و خوشحال گردد و دشمن ما هر که حق تو دو سیاه و پاهای او بلرزد در این
حال رضوان با کلیدهای بهشت و مالک با کلیدهای دوزخ از جانب الهی آمده
بر من سلام کنند گویم برادرم علی بدهید پس با کلیدها روانه شود و بکنار جهنم
ایستد در حالیکه شررهای آن در پروازست و بغرید و خروش زبانه میکشد علی
مهارش را گرفته او گوید بگذار یا علی که نور تو نار مرا خاموش کرد فرماید قرار گیر
ای جهنم و بشنو انچه میگویم ایذا بگیر که دشمن ماست و این را بگذار که دوست ماست
والله که اینهمه جهنم اطاعت علی زیاده بر غلامان شما باشد میکنند و فرمان اورا زیاده بر همه
خلق خواهد کرد در هر چه بفرماید و فرمود که وحی شد برسول خدا صلی الله علیه و آله که
حوض کوثر را باختیار علی گذاردم و جهنم را بر و بر و سلام کنم تا داخل شده برون آورد
هر کرا ذره محبت او در دلش باشد و زیارت کنندگان او و دوستان او و زوار من و تو را الله
و بر من لازم است که زایران خود را اکرام و عطا کنم هر چه خواهند و در قیامت چنان بلانه [?]
کنم که آرزوی حال ایشان کنند هر که مطلع شود و بروایت حضرت باقر علیه السلام فرمود یا علی
محبت تو در دل هر که قرار گرفت اگر یک قدم او از صراط بلغزد البته قدم دیگرش ثابت بماند
تا خدا اورا بسبب تو داخل بهشت گرداند و هم از آنحضرت مرویست که فاطمه در قیامت
از ظالمان شکوه نموده خطاب رسد که امروز ظلم هیچ ظالمی از من نخواهد گذشت
تو شفاعت کن هر کرا خواهی انگاه شفاعت نماید ذریه و شیعیان خود را پس ملائکه باذن
خدا همه را جمع نموده با آنحضرت ببهشت روند و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود در روز قیامت
حق تعالی علی را بهفت نام خطاب فرماید یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی
یا علی بگذر تو و شیعه تو بسوی بهشت و امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود جبرئیل امر از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که اول داخل بهشت من و تو و فاطمه و حسن و حسین گفتم پس محبان ما
فرمود در پشت سرها فرمود شکوه کردم با آنحضرت از حسد مردم فرمود یا علی راضی نیستی که اول
کسی که داخل بهشت میشود من و تو و حسن و حسین و زنان ما بر راست و چپ و ذریه ما

پس زنان ما و شیعیان ما پس از ایشان و حضرت باقر علیه السلام بجابر انصاری فرموده که فاطمه
امروز بخدا اسوکند که شیعیان و محبان خود را از صحرای محشر برباید چنانکه
مرغ دانه خوب را از بد جدا نماید آنگاه دوستانش هم باذن خدا دست هر که را در
دنیا رعایتی از او دیده اند گرفته ببهشت برند و احادیث بسیار وارد شده که هر که
گریسته بر حال پریشان ایشان خدا روی او را بر آتش حرام کند و در بهشت ابد الآباد
جای دهد و منزل نیکو باو کرامت کند و فرمودند با ما باشد روز قیامت در درجات ما
و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اشک را در میان شیشه ضبط میکنند چنانکه خون المظلوم
را در شیشه ضبط کرده اند ملئکه و نگاه داشته اند فای عذر لعین لم تجد بدم او بخف
من جریانه الدمع جفناها   تالله نبکی رزایا الطف ما خطرت   و کلما توقع الایام
ذکراها پس چه عذری هست از برای چشمی که بخشش نکند چون هر زمان که خشک شود
آن چشم از اشک جاری بخدا قسم که میگریم بر مصیبتهای طف مادام که در دل خطور بکنند
و در هر زمان که گوشزد ایام بکند ذکراها نبکی مصارع آل الله لا برحت   علیهم من صلوة الله
ازکاها   حتی تقوم بامر الله قائمنا   فتنتحذن سیوفا قد تعودها مکرم خواهیم
الحمد هیشه پاکیزه ترین صلوات خدا بر ایشان باد تا آنکه قائم ما قیام کند بامر خدا پس میکشیم
شمشیرها را که تحقیق غلاف کرده ایم آنها را و در روایات بسیار وارد شده که اشک تعزیه
سید الشهداء اگر قطره از آن در جهنم بیفتد آتش آن را خاموش میکند تا آنکه بافسرده شود
از برای آن گریه و ظاهر اینست که پیش از خلاص گریه کنندگان از جهنم اشک را باین نفع میدهند
تا از اهوال ایشان را نجات دهند و چون ببهشت رفتند اشک را جائی که راحت شده گوارا است
بر آتش جهنم می پاشند تا آنکه باعث زیادتی سوزش آتش شود بر دشمنان و در آن بهشت می
ریزند تا باعث زیادتی شیرینی آن گردد و چگونه چنین نباشد و حال آنکه گریه بر چنین یاری
فاطمه و علی و پیغمبر و حسن و همه ایشان علیهم السلام است صاحب الامر عجل الله فرجه که آنجناب در بسیاری از
اوقات استماع تعزیه میکند از کسانی که در میان مردم تعزیه میخوانند و کسی که بخدمت آنجناب میرسد گمان
میکند که این از خدام و رجال است که در خدمت آنجناب مشغول بتعزیه شده و حال آنکه در واقع آن

مید و در میان مردم ظاهر است و غالبا این در مجالس میشود که قاری و بانی را نیت خالص باشد
و آنجناب در بسیاری از اوقات که ذکر مصیبت در نزد او میشود بر مکان
حاضر شد و ذکر مصیبت میکنند چنانکه بخوانندهٔ می گویند کافی است که بیش از این
محل تحمل نیست ششم آنکه متداول است در عجم بلاد اینست که از اول
روز عاشورا مشغول بعزاداری میشوند تا روز عاشر پس این را
آخر ایام مصیبت قرار میدهند و حال آنکه آخر آن روز اول مصیبت بوده
پس آیا این مخالف سنت یا موافق آنست ظاهر اینست که این ماخوذ
شده از افعال ائمه علیهم السلام و از احادیثی که وارد شده بر آنکه جزع
در ما قبل مصیبت است و صبر و رضا و تسلیم بعد از آن چنانکه قتیبه
اعشی روایت کرده که من بخدمت ابی عبدالله جعفر الصادق علیه السلام
آمدم بعیادة فرزندش آنجناب را دیدم در خانه یافتم با هم و اندوه
نشسته بودم پس عرض کردم فدایت شوم طفل چگونه است فرمود بخدا
قسم که مبتلا است باین حالتی که بدو است پس داخل خانه شد و
ساعتی درنگ کرد و بیرون آمد در حالتیکه روی مبارکش
درخشان بود و تغیر و غمگینی از او برطرف شده بود پس من امید
وار شدم که طفلش خوب شده عرض کردم فدایت شوم چگونه است
حال طفل فرمود وفات کرد عرض کردم فدایت شوم در وقتیکه زنده

بود تو غمگین و اندوهناک بودی و الان که مرده ترا می بینیم
بغیر از آن حال فرمود بتحقیق که ما اهل بیتی هستیم که جزع نمی
کنیم مگر قبل از مصیبت پس چون واقع شد امر خدا راضی می
شویم بقضاء خدا و تسلیم میکنیم امر او را و از جناب باقر علیه السلام
زرارة روایت کرده که چون فرزندی از جناب امام جعفر سلام
الله علیه ناخوشی سنگینی داشت آنجناب نشسته بود و چون وفات
کرد آنجناب فرمود بتحقیق که جزع ما دامی است که فرود نیامده امر
خدا پس هرگاه فرود آمد امر خدا پس نیست از برای ما مگر تسلیم
بعد از آن روغنی طلبید و روغن مالید و سرمه کشید و طعام
طلبید و خود با کسانی که با او بودند از آن طعام خوردند و
فرمود اینست صبر جمیل بعد از آن امر فرمود او را غسل دادند
پس جبه خزی پوشید و مطرف خز پوشید و عمامه خزی بر سر نهاد
و بیرون آمد و بر او نماز گذارد و لکن مخفی نماند اینکه گمان نکند
گمان کننده که هرگاه چنین باشد پس باید اقامه عزای سید الشهداء
بعد از روز عاشورا مکروه باشد بجهت مخالفت با این اخبار زیرا
که میگوئیم اولا آنکه بعد از روز عاشورا از راجح میباشد بسبب انتظار

محرم سال دیگر و ثانیا اینکه اقامه این رسم از سنة منافات ندارد با اخبار
مطلق جزع و گریه در عزای سید الشهداء چنانکه از اخبار مستفاد میشود
که حکم تعزیه داری جناب سید الشهداء از جمیع امور استثنا شده و
داخل در هیچ عمومی از عمومات نمیشود چنانکه از جناب صادق
علیه السلام روایت کل الجزع والبکاء مکروه ما سوی الجزع والبکاء لقتل
الحسین علیه السلام یعنی هر جزع و گریه مکروه است مگر جزع و گریه بجهت قتل حسین
پس ظاهر مراد از این حدیث اینست که جزع و گریههای دیگر مستحب نیستند
مگر ببعض نیات و بر بعض وجوه و در بعض مقامات و بعض حالات
و لکن گریه بر آنجناب مخصوص بحالتی دون حالی و زمانی دون زمانی
و شرطی دون شرطی نیست مثلا روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
در وفات فرزندش ابرهیم گریست تا اینکه اشکهایش بر ریش مبارکش
جاری شد باو عرض کردند یا رسول الله تو گریه میکنی و منع میکنی از گریه
فرمود این گریه نیست بلکه رحمت است و کسی که رحم نکند رحم کرده نمیشود
پس معلوم است که در مصیبت غیر آنجناب گریه اگر بطرفی میشود در صورتی که
از روی رحمت باشد و لکن در گریه بر آنجناب بهر وجهی که باشد چنانکه

ذکر کردیم راجح و نیکو است و همچنین در احادیث امر شده ایم بگریه در
مصیبة در حقیقت زیادتی غم و حزن تا ساکن شوند و امر شده ایم
بصبر و بر ضحک فی الجمله چنانکه در روایت است که عیسی بهتر از یحیی
بود و بعید نیست که امر فلیضحکوا قلیلاً وارد در این شریعه حمل
بر استحباب کنیم نه بر اباحه و لکن در تعزیه جناب امام حسین علیه السلام
چه غم زیاد باشد و چه نباشد ماموریم بگریه و اگر ممکن نشود
ماموریم بتباکی و اگر آدمی هرگز در عمر خود نخندد بجهة مصیبة
آنجناب مثاب و ماجور و صاحب اجر رفیعه خواهد بود بلکه
در مصیبة هر یکی از اهل بیت علیهم السلام بدلیل آنکه در روایة هست
که فاطمه علیها السلام خندان دیده نشد بعد از پدرش و اما اینکه در
روایة وارد شده که بسیار گریه کنندگان پنج نفر بودند آدم و
یعقوب و یوسف و فاطمه و علی بن الحسین پس این مقام مدح است
و حال آنکه یعقوب بر فراق یوسف گریسته و یوسف بر فراق
یعقوب و آدم بر فراق بهشت چنانکه در همین حدیث مذکور است
پس باید حکم کرد بآنکه همیشه گریستن نیکو و ممدوح است اگرچه

هرگز

هرگز نخندد پس جواب میگوییم آنکه آدم اگرچه بظاهر بر فراق
بهشت و لکن بر علة فراق بهشت میگریست یعنی ترک اولایی
که از او صادر شده بود و همچنین یوسف و یعقوب و اگر پیوسته
آدمی گریه کند بر گناهی که از او صادر شده ممدوح و مستحسن خواهد
بود و اما گناهی که صادر نشده پس بسیار گریستن از خوف
صادر شدنش نیکو است و لیکن ترک خنده بالمرّة باین سبب
محض خوف و ترس از عذاب خدا پس اگرچه ممدوح و مستحسن است
چنانکه از یحیی صادر شد و لیکن چون انفکاک منافات دارد با
اجتماع خوف و رجا و تساوی ایشان چنانکه از بعض اخبار
معلوم میشود پس بهتر از آن اینست که گاهی خنده را بجهة رجا
و اظهار وجود آن بجا بیاورد اگر بگویی پس بایستی چنانکه
مامور شده ایم بمساوی کردن خوف و رجا پس مامور شویم
بتسویه خنده و گریه پس چرا امر شده ایم بکم خندیدن و زیاد
گریستن جواب میگوییم که چون ما عاصی و گناهکاریم پس بجهة آن
محتاجیم بزیادتی گریه بر سرور بجهة محو گناهان است و اما معصومین
صلوات الله علیهم پس معلوم نیست که باین مامور بوده اند و اگر باین

مأمور بودند که اینها بجا میاوردند و معلوم نیست که نصف بیشتر
عمر را صرف گریه میکردند و همچنین مستحب است گریستن در مردن
فقیه چنانکه در حدیث است از جناب امام موسی علیه السلم که
میفرمود هرگاه بمیرد مومن میگریند براو ملئکه و بقعهای زمین
آنچنان بقعهایی که بوده است عبادة میکرده خدا را در
آنها و میگویند براو درهای آسمان آنچنان درهایی که
اعمالش را از آنها بالا میبرده اند بسوی آسمان و سوراخ می
شود در اسلام سوراخی که هیچ چیز او را سد نمیکند بجهة
اینکه مومنین قلعهای اسلام اند مثل قلعهای شهر از برای
شهر و در روایة علی ابن حمزه تعبیر شده مومنین
بفقها و جمیع اقسام مصیبة و گریه و اندوه و اظهار آنها
بدون ریاء در جمیع امور اخرویه مطلوب و مرغوب است
بلکه و اویلاه گفتن اگر در سایر مصایب مذموم باشد لکن
از خوف جهنم ممدوح و مستحسن است چنانکه از فقرات الویل
لک ثم الویل لک ان کان الزقوم طعامی که از جناب امیر علیه

روایة

مرویست ظاهر و هویداست و حتی آنکه آدمی خود را هرگاه خود را
بزند و رخت خود را پاره کند ظاهرا مستحسن باشد یکی از
اولیا میگفت که من در اوایل امر که مشغول بمجاهده با
شیطان شدم بخانه خلوتی میرفتم و خود را میزدم و این را
همین کار را با قسم بگریه کردن و چون خود را میزدم بهر قسم بود
گریه برمن غلبه میکرد و قساوة قلبم برطرف میشد تا زمانی
که امر گریه بر من آسان شد و بمراتب عالیه رسیده بود بلکه ظاهر
بعضی روایات اینست که مجروح کردن خود از خوف خدا
هرگاه داعی خوف محض از خدا باشد ممدوح است چنانکه از
حدیث مجلسی رحمه الله که در عین الحیوة ذکر نموده در حکایة
عابدی که از خوف وقوع در زنا انگشتان خود را در آتش
گذاشت و سوخت و از حدیثی که در ابواب الجنان در حکایة
جوانی که دوست بود با امیر المومنین و علیه رفت سوای انجناب وجه
او را انجاج کرد و بعد معلوم شد که خود را از خوف خدا مجروح

کرده بود و حقه ان در نزد انجناب بود و ان را بجهة دفع
تهمت زنا از ان جوان بیرون اورد معلوم میشود و همچنین
از حکایت نباشی که وصیت کرد که بعد از موت اولادش اورا
بسوزانند و خاکسترش را بباد بدهند و خداوند عالم
از او سوال نمود که چرا چنین کاری کردی گفت بجهة
خوف تو و خدا از او گذشت باین سبب ولکن این
مقامی است که اولیا از این مقام تکلیف ظاهر را گاه
باین عمل کرده اند چنانکه سید سجاد علیه السلام نماز را قطع
نکرد در زمانی که افعی امد و انگشت مبارکش را بدندان
گرفت و گزید و همچنین نماز را قطع نکرد در زمانی که فرزند
ارجمندش در چاه افتاد و با اینکه او از دست و پا زدن
طفلش را می شنید بتمامه نماز را اتمام کرد تا انکه بعد از
اتمام نماز تشریف اوردند و دست مبارک دراز کردند و ان
جناب را از چاه بیرون اوردند و قضایای خامس آل عبا

اگر چه فی الحقیقة همگی مستند باموری باطنیه بودند و لکن انجناب جهة
جامع ظاهر و باطن را همیشه مرعی میداشته اند مثلا بیرون اوردن
طفل شیرخواره که مکلف بجهاد و کشته شدن در راه خدا نبود بجهة
ظاهر از جمله امور باطنیه است که انجناب بتکلیف باطنی مکلف بود که طفل
شیرخواره خود را قربانی کنند ولیکن بجهة تطبیق ظاهر با باطن بنابر
روایة ابن طاوس او را طلبید که وداع کند و او را می بوسید تا حرمله
او را نشانه تیر نمود و بنابر روایة ابی مخنف بخواهر خود ام کلثوم فرمود
یا اختاه اوصیک بولدی الصغیر فانه من العمر ستة اشهر ای خواهر
تو را سفارش میکنم بمراعاة طفل صغیر شش ماهه من فقالت له یا اخی ان
هذا الطفل له ثلثة ایام ما شرب الماء فاطلب له شربة من الماء عرض
کرد ای برادر من این طفل سه روز است که اب نیاشامیده پس طلب
کن برایش شربتی از اب فقال هاتیه الی پس فرمود او را بیاور فاخذ
الطفل و تقدم به نحو القوم و قال یا قوم لقد قتلتم اخی و اولادی
و انصاری و ما بقی غیر هذا الطفل یتلظی عطشا فاسقوه شربة من
الماء او را گرفت و بجانب قوم امد و فرمود ای قوم بتحقیق که کشتید

برادر و اولاد و یاوران مرا و باقی نمانده بجز این طفل احدی
و از تشنگی میسوزد پس شربت آبی باو بدهید فبینما هو یخاطبهم
اذ اتاه سهم له ثلث شعب من شقی ملعون فذبح الطفل من
الاذن الی الاذن وقیل ان السهم رماه قدیم العامری پس
در اثنایی که با ایشان سخن میگفت تیر سه شعبه از دست شقی ملعونی
رها شد و از یک گوش طفل داخل شد و از گوش دیگر
بیرون آمد و تیر انداز آن قدیم علوی بوده فجعل الحسین یلقی
الدم بکفیه ویرمیه فی الهواء ویقول اللهم انی اشهدک علی هؤلاء
الملاعین فانهم نذروا ان لا یخلوا من ذریة نبیک احدا
پس آنجناب شروع نمود خون را بکف مبارک میگرفت و بهوا
میانداخت و میگفت خدایا شاهد باش بر این ملاعین بسبب
تحقیق که ایشان عهد کرده اند که از ذریه پیغمبرت احدی را
باقی نگذارند ثم رجع بالطفل مذبوحا ودمه یجری علی صدر
الحسین والقاه الی ام کلثوم ووضعه فی الخیمة وبکی
علیه پس طفل را آورد در حالیکه خون گردنش بر روی

سینه

سینه آنجناب جاری میشد و او را بدست ام کلثوم داد که بخیمه
برد و انشا یقول یا رب لا تترکنی وحیدا ‌ قد اکثروا العصیانا
والجحودا ‌ قد صیرونا بینهم عبیدا ‌ یرضون فی افعالهم یزیدا
اما اخی فقد مضی شهیدا ‌ معفرا بدمه وحیدا ‌ فی وسط
قاع مفردا بعیدا ‌ وانت بالمرصاد لن تحیدا یعنی ای پروردگار
من مرا تنها و بی نسل مگذار و اگرچه این قوم معصیت کردن
و انکار را زیاد کرده اند و با ما رفتار میکنند چنانکه
کسی با بندگان خود رفتار کند و باین افعال میخواهند
که یزید را از خود راضی کنند اما برادرم پس بتحقیق که از
دنیا گذشت در حالیکه شهید شد و بخون خود مالیده
شده بود در میان وسط بیابان تنها و دور از
انصار و تو کسی هستی که در مرصاد منتظر ظالمانی و از
مرصاد دور نمیشوی ولکن شبهه نیست در اینکه اذیت دادن
ببدن از خوف خدا و بجهت یاد آوردن عذاب آخرة مادام
که بجهت جرح وقطع نرسد عیب ندارد چنانکه از روایتی

معلوم میشود که اصحاب دیده‌اند شخصی را که در شدت گرمای
صحرا بدن خود را برهنه کرده بود و بر روی ریگهای گرم
پهلوهای خود را میگذاشت و میگفت بچش ای نفس
تا فراموش نکنی عذاب خداوندی را جناب مستطاب صلوات
الله علیه و آله فرمود یاد کنید از این مرد این عمل او را و باید دانست
که حزن و اندوه از ترس خدا و از جهت مصیبت سید الشهداء
اختصاص بزمانی دون زمانی ندارد نه چنانکه بعضی گمان
کرده‌اند که حزن و اندوه در ایام اعیاد و ایام سرور اهل
بیت از قبیل اجتماع امر و نهی میشود یا مجتمع میشوند از دو
جهت بلکه ظاهر اینست که حکم در اینجا نظیر سخن است در
خوف و رجا چنانکه در حدیث وارد است که یحیی همیشه
از خوف خدا گریه میکرد و عیسی گاه میگریست و گاه میخندید
و این بهتر است پس اگر آدمی در جمیع روز عید مثلا سرور
بکند از جهت اینکه روز سرور اهل بیت است مثاب و
ماجور خواهد بود و اگر در جمیع آن باشد و به بکند از آن باب

قصد

قصد که هرگاه ائمه علیهم السلام در این روز می‌بودند و غایب
گشته نمی‌بودند هر آینه عید ما آن بود که برکت ایشان از ورطات
نجات می‌یافتیم چنانکه گفته‌اند لیس العید لمن لبس الجدید
بل العید لمن امن من الوعید عید از برای کسی نیست که رخت نو
بپوشد بلکه عید از برای کسی است که از ترس ایمن باشد چنانکه
شاعر گفته و هل ترک العاشور للناس من عید عاشورا عیدی
از برای کسی نگذاشت و چنانکه گفته‌اند و لیس بذکر عهد امین
مرتضی الا تذکر استجانا الیها الغلیل هرگز دل بجا اطمینان
عهد خوشنودی را مگر آنکه غمهای بسیار را بیاد میآورد که آن
غمها غلبه میکند و لکن هرگاه آدمی بعض روز سرور را به سرور
بگذراند و بعض آن را باندوه جمع ما بین فضیلتین نموده
چنانکه عادة بعض ابرار در تعزیه موافق افتاد با نهم ربیع الاول
بعد از اجتماع علما و شطری در مفرحات صرف کردند بعد از آن بلا
فاصله قاری مشغول بتعزیه شد و تعزیه خواندند و این هم موافق است
با طریقه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که در بسیاری از اوقات چون خوشحال
شد با اجتماع خمسه آل العبا و میخندید بنحوی که خدا بوجود ایشان بان

جناب کرامت فرموده بود بلا فاصله جبرئیل نازل شد و خبر بلا و
مصیبت ایشان را بانجناب عرض میکرد پس آنجناب بسیار گریه
و فزع را بلند و حزن شدید میکرد تا آنکه بیامدند و از او می
پرسیدند و سخن جبرئیل را بیان میفرمود چنانکه علما روایت کرده
که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله داخل منزل من شد و حسنین در عقب آن
جناب داخل شدند و پهلوی او نشستند پس حسن را گرفت بر ران راست نشانید
و حسین را گرفت بر ران چپ نشانید و شروع نمود گاهی این را می بوسید و گاهی
آن را ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله بتحقیق که تو هر دو را دوست میداری
حسن و حسین را فرمود پس چگونه دوست ندارم ایشان را و حال آنکه ایشانند
ریحانهای من از دنیا و دو روشنی چشم من اند جبرئیل گفت ای پیغمبر خدا بتحقیق که
خدا حکم کرده در باره ایشان بحکمی پس صبر کن برای آن امر فرمود چیست آن ای
برادر من عرض کرد قد حکم علی هذا الحسن ان یموت مسموما و علی الحسین ان یموت
مذبوحا وان لکل نبی دعوة مستجابة فان شئت کانت دعوتک لولدیک الحسن
والحسین وان شئت کانت ~~مصیبتک بهما ذخر~~ مصیبتهما ذخیرة فی شفاعتک
للعصاة من امتک یوم القیمة بتحقیق که خدا حکم فرموده برای حسن اینکه از زهر
دشمنان شهادت یابد و برای حسین اینکه بذبح شهادت یابد و بتحقیق
که از برای هر پیغمبری دعای مستجابه هست پس اگر بخواهی آن دعای تو این
باشد که خواهش کنی تا خدا کشتن را از ایشان دفع کند و اگر میخواهی آن
دعا را ذخیره کند از برای تو تا در باره شیعیان تو شفاعت شود که از گناهان

ایشان در قیامت عفو کند قال النبی یا جبرئیل انا راض بحکم ربی ولا ارید الا ما یریده
وقد احببت ان تکون دعوتی ذخیرة لشفاعة للعصاة من امتی ویقضی الله فی ولدی
ما یشاء پیغمبر فرمود ای جبرئیل من خوشنودم بحکم پروردگار و نمیخواهم مگر چیزی را
که او میخواهد و بتحقیق که دوست دارم اینکه بوده باشد دعای من ذخیره از برای
شفاعت کردن من از برای معصیت کاران از امت من و خدا حکم کند در باره دو فرزندم
بهر چه میخواهد اهلها زینب تدعو وهی صارخة والقلب منها مروع خائف جل
ترنو الکریم اخیها وهو منعفر کالبدر یحمله العسالة الذبل یا جدنا نال بنو الزرقا
وترهم یوم الطفوف ونالوا فوق ما املوا هذا عزیزک مشلوا فی الصحراء لقی تسدی
له الریح ثوبا وهو منجدل و دل می سوزد از برای زینب در حالیکه فریاد میکرد بآواز بلند
که درونش داخل شده بود در حالیکه نگاه میکرد بسر مبارک برادرش چون برادرش که
بر سر نیزه بود میگفت ای جد ما رسید اولاد زنا بمقصود خود در روز طف کربلا و
رسیدند بالاتر چیزی که آرزو داشتند اینست عزیز تو پاره پاره افتاده باد جامه بر
بدن عریان او می پوشاند عبدالله بن یحیی گوید با علی علیه السلام بجانب صفین می رفتیم
چون مقابل نینوا رسیدیم فرمود باواز بلند صبرا یا اباعبدالله پس فرمود روزی داخل شدم
بخدمت رسول الله دیدم چشمهایش چون مشک اشک میریزند عرض کردم یا رسول الله
چه رو داده مادرم فدای تو باد چه شده است که اشک از دو چشمت جاریست فرمود اینک
نور الغضب دادرده فرمود الا بل کان عندی جبرئیل یخبرنی عن ارض بشط الفرات
یقتل بها ولدی الحسین وقال هل لک ان اشمک من تربته قلت نعم فمد یده واخذ
قبضة من تراب فاعطانیها فلم املک عینی ان فاضتا واسم الارض کربلا نه بلکه جبرئیل

در نور من بود جبرئیل در آن شب که در کنار فرات کشته می شود در آن
فرزندم حسین جبرئیل گفت آیا میخواهی که بدهم ترا از تربت آن تا بوی کنی گفتم بلی
پس دست دراز کرد و قبضه خاکی گرفت و بمن داد پس نتوانستم خود را ضبط از گریه
کنم و آن اسم آن زمین کربلا لاکان یومک یا ابن المصطفی فلقد دهی به الدین
خطب جارث جلل یوم به جذت التجار هکذا ما جاه بنو احرب وما عملوا
یوم ابوک امیر المومنین له فی القلب جرح مصاب لیس ینحل نباشد روز تو ای
فرزند مصطفی که بدین صدمه بزرگی عظیمی از آن روز رسید روزی که به سبب آن جبه تجار
همیشه در غضب بود از کارهایی که جنایت کردند اولاد حرب روزی که به سبب آن پدرت
امیر المومنین را در دل زخم مصیبتی بود که هرگز چاغ نمیشود احقاد بدر بدت یوم
الطفوف وما تکن القوم لولا العصبة الاول اهالو قعة عاشورا وان لها نیران حزن
بها الاحشاء تشتعل کینهای بدر بود که در روز عاشورا ظاهر شد و این قوم متمکن
نمیشدند هرگاه طائفه اول غصب نمیکردند واز واقعه عاشورا که از برای او دست آتش غم
که در جگر افروخته میشوند وعن النبی صلی الله علیه و آله انه کان جالسا ذات یوم والی جانبه
علی وفاطمة والحسن والحسین فنظر الیهم وبکی فقال امیر المومنین ما یبکیک یا رسول الله
روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله نشسته بود و علی و فاطمه و حسنین در نزد آنجناب نشسته بودند
پس نگاه بایشان کرد و گریست جناب امیر علیه السلام گفت یا رسول الله چه چیز گریانید ترا
فقال یا علی ابکی من ضربتک علی القرن ولطم فاطمة علی خدها وسم الحسن وقتل
الحسین فرمود یا علی میگریم از ضربت خوردن تو بر شاخ سر تو و از سیلی خوردن فاطمه
بگونه صورتش و از زهر خوردن حسن و از کشته شدن حسین فقال الحسین علیه السلام

یا جدا

یا جداه فضاء رزانی قال نعم قال الحسین یزورنا من بعدک فقال صلی الله علیه وآله
طائفة من امتی یزورون قبورکم یریدون بذلک برّی وصلتی امام حسین علیه السلام
عرض کرد یا جداه هرگاه با نواع مختلف کشته میشویم پس قبرهای ما جدا جدا خواهد بود
فرمود بلی ای فرزند عرض کرد پس که ما را زیارت میکند بعد از تو فرمود جمعی که طائفه
از امت من زیارت میکنند قبرهای شما را که اراده میکنند باین نیکی کردن با من
وصله جا آوردن امر آمن المعزی للرسول بعترة نادی تشملهم المنون بدا بد
ومن المعزی للبتول بنجلها شلوا علی الرمضاء دون جهاد ومن المعزی للوصی بفاجع
اودی القلوب وفتة الاعضاد پس که تعزیه میگوید پیغمبر را در مصیبت عترت که مرگ
او را متفرقه در میان جمعیت ایشان بلند کرده و کیست که تعزیه گوید بتول را در مصیبت
فرزند پاره پاره اش که بر روی ریگهای گرم بی فرش افتاده و کیست که تعزیه گوید
وصی را در مصیبتی که دلها را ضعیف کرده و بازوها را شکسته ان الحسین رهینة تناوشه
ایدی الطغوة بابحر الاحقاد وکرائم السادات سبی للعدی تعدوا علیها للزمان
عوادی هذا تضج ابه وتهتف یا اخی وتضج لملک اکبر الاجداد اعلمنا یا جداه
سبطک قد غدا للخیل مرکضة لیوم طراد کیست که ایشان را بگوید که حسین نشانه شده
که دستهای کینه تیرهای بغض را بر او می زنند و زنان بزرگواران اسیر دشمنان شده اند
یکی فریاد میکند ای پدر و یکی ناله میکند ای برادر من و یکی استغاثه میکند بکریم تر جدها
آیا دانستی ای جد که فرزند تو گردیده است محلی از برای دوانیدن اسب در روز
طراد احشائه ازهرا بل یا بهجة الکرار یا روح النبی الهادی ا اخی هل لک اخوة تعاد
فیها بفاصل بزکی العتاد ای احشا زهرا بلکه ای جان علی کرار ای روح پیغمبر هدایت کننده

[illegible]

ای برادر من آیا از برای تو باز گشتی هست که ما را عادت دهی بان نیکیها که با انها عادت داده
اتری یعود لنا الزمان بقربکم هیهات ما للقرب من میعاد ای چنان می بینی که زمان
ما را بعهد بنزدیک کند هیهات دوری است نیست وعده که اعاده از برای نزدیکی ما با انجناب
استغاثه میشود که شکایت عامه احدی بجز فاطمه نمیکنند و استغاثه مقدمه قرار میدهند از برای شفاعت
عامه چنانکه جابر ابن عبد الله گفت که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که می فرمود روی میاورد دخترم
فاطمه در روز قیامت بر شتری از شتران بهشت که پهلوهایش دیباج باشد افسارش از لؤلؤ تر است با هاش
از زمرد سبز باشد و دمش از مشک اذفر و چشمهایش از یاقوت سرخ اندر او است قبه از نور دیده میشود
باطنش از ظاهرش و ظاهرش از باطنش داخلش عفو خدا و بیرونش رحمت خدا است بر سرش تاجی است
تاجی از نور هفتاد رکن دارد هر رکنی دار از ... بدر و یا قوت روشنایی میدهد چنانکه
روشنایی میدهند ستارها در افق آسمان از جانب راست او هفتاد هزار ملک و از
جانب چپ او است هفتاد هزار ملک و جبرئیل گیرنده است افسارش را صدا میکند باواز بلند که
ببندید چشمهای خود را تا بگذرد فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله پس باقی نماند پیغمبری و صدیقی و شهیدی
مگر آنکه چشمهای خود را می بندند تا بگذرد فاطمه پس می آید تا برسد بعرش پروردگارش پس خود را
از شتر می اندازد و میگوید الهی و سیدی حکم کن میانه من و کسی که ظلم کرده مرا حکم کن میانه من و کسی
که فرزندم را کشته ناگاه ندا از جانب خدای عز و جل میاید ای حبیبه و دختر حبیب من سوال کن از من که
عطا کنم بتو و شفاعت کن تا قبول کنم پس بعزت خودم قسم که نمیگذرد از من ظلم ظالمی پس میگوید الهی و سیدی
ذریه من و شیعه من و شیعه ذریه من و دوستدارانم و دوستداران ذریه من پس ندا میاید از خدای عز و جل
کجایند ذریه فاطمه و شیعه او و دوستانش و دوستان ذریه اش پس بر میخیزند در حالتیکه ملائکه رحمت
باایشان احاطه کرده اند پس فاطمه پیش میافتد و ایشان را داخل بهشت میکند و ظاهر این خبر و سایر اخبار
این است که خدای عز و جل میفرماید بازا مظلومیت شما شفاعت کنید که من خود انتقام میکشم از
ظالمان شما بدون اینکه انتقام از انها جزای اعمال شما باشد بلکه عذاب جزای ظلم است نه جزای مظلومیت شما

و باید

و باید دانست که در مراثی خبر صحیح قدمائی یا مصطلح نایاب
یا اندر السنوادر است و زمانی حقیر از بیان احادیث بر
منابر لاسیما در ایام ماه مبارک رمضان بجهت خوف کذب بر
معصومین احتیاط میکردم تا انکه یکی از اخیار که موید بود برؤیای
صادقه او کالرؤیا از جانب حجت گفت که باکی نیست بر تو از
بیان احادیثی که در احوال متعلقه بایشان علیهم السلام یا اعادی ایشان
بیان کنی هرگاه براجعه بسوی نفس خود ببینی که امام علیه السلام
راضی است ببیان ان حدیث اگرچه مستند صحیح قائم بر
صحت ان نباشد و لکن ظاهر اینست که این حکم عمومی ندارد
از برای جمیع ناس بلکه از برای کسانی که مطمئن باشند از اعوجاج
و انحراف و الا لازم میاید جواز نقل غلاة و مفوضه اخبار صنعتی
را که بر مذهب ایشان دال و شاهد اند و ممکن است اینکه گفته
شود چنانکه بدلیل انسداد باب علم در فقه عمل باخبار احاد
میکنیم همچنین بانسداد باب اخبار احاد در سیر و تواریخ اعتماد
بر ضعاف و مراسیل میکنیم چنانکه سیره جمیع ملل بر این مستمر
شده و اکتفا بذکر و یاسم مصنف طریقه معتمدین است و بعضی

اشکال میکردند در جواز کردن رجال استماع مراثی که قطع
بکذب روایت آنها یا ظن اطمینانی بآن داشته باشد بگمان
اینکه این تقریر و امضاء است از برای فعل حرام و اما سکوت
پس این تقریری نیست لکن ترک است از برای نهی از منکر و این
سخن در صورتی تمام نمیشود که باستماع آن خبر کذب ملتفت
شود بقضیه واقعه صادقه و بسبب آن گوش کند و همچنین هرگاه
شک داشته باشد در صدق آن و گوش کند بر جای اینکه صدق
باشد و لکن باید دانست که در استماع مراثی که معلوم نباشد
صدق آنها منع ممکن نیست بجهة اینکه یقین بمنکر بودن
منکر شرط است در جواز نهی از منکر در بعض مقامات و در لزوم
در بعض مقامات دیگر و مقام یقین بکذب این خبر بسیار
قلیل اتفاق میافتد و در صورت وقوع معلوم نیست لزوم
نهی از منکر بجهة اینکه علم فاعل بمنکر بودن شرط است و [illegible]
راثی علم بدروغ بودن حدیث ندارد و لذلک گاه میشود
که منع حرام میشود بجهة اینکه باعث اذیت مومن و خجل کردن
او میشود و تخفیف و اهانت حاصل میشود و لا سیما

در مجالس

بعض جهال

در مجالس عام مردمی یا بیادی در این مقامات نیز خود را
کند و قصد ارشاد کند و در خلوه اگر بخواهد قاری را نصیحت
کند و دلالت نماید باخبار مضبوطه معتبره و حقیر دیدم بعض متعینین
علم نهی میکردند از خواندن بعض اخبار معتبره بسبب آنکه خود تتبع
نکرده بود و ندیدن خود را دلیل بر عدم صحت حدیث گرفته بود و
این بسیار اتفاق میشود انتهی ملخصاً و چون هر کتابی مشتمل بر مقدمه
الکتابیه حدیث اول مشتمل است بر علوم ائمه علیهم السلام مقدمه را نیز
در بعض ابواب مناسبه قرار دادیم و مقدمه مشتمله است بر چند باب باب اول
در ذکر صحیفه و جامعه و مصحف فاطمه ابو بصیر گوید بخدمت صادق علیه السلام
داخل شدم و گفتم فدای تو شوم سوال میکنم ترا از مسئله آیا در اینجا
کسی نیست که سخن مرا بشنود آنجناب پرده که مابین او و مابین خانه
دیگر بود برداشت و فرمود یا ابا محمد سوال کن از آنچه میخواهی گفتم
فدایت شوم شیعه تو حدیث میگویند اینکه رسول الله تعلیم کرد
علی را بابی که از او باز میشد برایش هزار در آنجناب فرمود
یا ابا محمد تعلیم کرد رسول الله علی را هزار باب که باز میشد
از هر دری هزار در گفتم اینست والله علم پس ساعتی بزمین

نگاه کرد و فرمود که این علم است و نیست آنکه بایست باشد
بعد از آن فرمود یا ابا محمد و بتحقیق که در نزد ماست جامعه
و چه میدانند که چیست جامعه گفتم فدایت شوم چیست
جامعه فرمود صحیفه ایست درازی آن هفتاد ذراع است
بذراع رسول الله و املاء اوست در اوست هر حلال و هر
حرامی و هر چیزی که مردم بآن حاجت دارند حتی ارش خراش
و دست مبارک را بمن زد و فرمود بمن اذن میدهی یا ابا محمد
گفتم فدایت شوم من مال توام هر چه بکن آنچه میخواهی پس
بدست خود مرا فشرد و فرمود حتی ارش این و گویا غضب
کرده بود گفتم اینست والله علم فرمود این علم است و نیست
آن علم بسیار و بعد از آن ساعتی ساکت شد و گفت بتحقیق
که در نزد ماست جفر و چه میدانند که جفر چیست گفتم چیست
فرمود ظرفیست از پوست که در اوست علم پیغمبران و اوصیاء
ایشان و علم علمائی که گذشته اند از بنی اسرائیل گفتم بتحقیق
که اینست علم فرمود این علمی است و نیست آن علم بسیار پس ساعتی
ساکت شد بعد از آن فرمود و بتحقیق که در نزد ماست

مصحف

مصحف فاطمه و چه میدانند که چیست مصحف فاطمه گفتم چیست مصحف
فاطمه فرمود مصحفی است که در او هست مثل قرآن شما سه مرتبه و
الله که نیست در او از قرآن شما یک حرف گفتم اینست والله علم
فرمود این علم است و نیست آن علم بسیار پس ساعتی ساکت شد بعد از آن
فرمود بتحقیق که در نزد ماست علم چیزی که شده و چیزی که می
شود تا قیام ساعت گفتم فدایت شوم اینست علم فرمود اینست علم
و نیست آن علم زیاد گفتم پس فدایت شوم پس چیست علم فرمود
چیزی که حادث میشود در شب و روز امری بعد از امری
و چیزی بعد از چیزی تا روز قیامت حماد بن عثمان گوید از جناب
صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود ظاهر میشوند زنادقه در سنه صد و
بیست و هشت زیرا که من نظر کردم در مصحف فاطمه و این را در آنجا
دیدم گفتم چیست مصحف فاطمه فرمود بتحقیق که خدای تبارک و تعالی
چون پیغمبر را بنزد خود برد داخل شد بر فاطمه بوفاتش از اندوه
مقداری که نمیداند آن را مگر خدای عز و جل پس ملکی بسوی او
فرستاد تا او را از غم تسلی دهد و حدیث بگوید با او پس شکایت کرد با امیر المؤمنین علیه السلام
آنجناب فرمود چون او را ببینی و آواز بشنوی بمن بگو پس امیر المؤمنین علیه السلام
شروع نمود می نوشت هر چه می شنید تا آنکه مصحفی از آن برکرد بعد

ازان فرمود آگاه باش که نیست درو چیزی از حلال و حرام ولکن
در او ست علم چیزی که خواهد شد جمعی از ثقات گویند که عبد الملک
ابن اعین بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که بتحقیق زیدیه و معتزله
بدور محمد ابن عبد الله میگردند پس آیا پادشاه خواهد شد فرمود
بخدا قسم که در نزد منست دو کتاب که در آنها است نام هر پیغمبر
و هر پادشاهی که در زمین پادشاهی میکند نه بخدا قسم که محمد
ابن عبد الله نیست در یکی از اینها فضیل گفت روزی بخدمت صادق علیه السلام
داخل شدم فرمود ای فضیل آیا میدانی که در چه نظر میکردم پیش
از این گفتم نه فرمود نظر میکردم در کتاب فاطمه نیست پادشاهی که
مالک شود مگر اینکه نوشته شده در آن باسم خود و اسم پدر خود
و نیافتم از برای اولاد حسن چیزی پس او باید دانست که پادشاهی
مخصوص امرا است و نوشتن اسامی ایشان در کتب ائمه علیهم السلام
دلیل نیست بر اینکه پادشاهی ایشان از جانب خدا است بلی در
علم حقتعالی گذشته چنانکه بزنا و لواط عمر و شرب خمر ابوبکر
علم داشت و چگونه راضی میشود خدای عز و جل بتسلط کسی که
صبح میکند ظالم و شب میخوابد ظالم و لشکرها و کماشتگان او
در اطراف متفرق ظلم میکنند بر مردم و از برای او حصه هست

چون نوشتن فرعون در قرآن هم

در هر ظلم

در هر ظلم و جوری که در اطراف مملکتش صادر میشود از نوکر
و نوکر نوکر و نوکر نوکر نوکر و زن نوکر و خویش نوکر و همچنین آیا نشنیده
که در اصول کافی حدیثی از معصوم علیه السلام روایت میکند که در روز
قیامت بقدر محجمه خون میاورند و بشخصی میدهند و میگویند
اینست حصه تو از خون فلانکس که کشته شده میگوید من از کشتن
او خبر ندارم جواب میگویند که بلی خبر نداری لکن سخنی گفتی که
از سخن تو مرتبه بهم رسید تا اینکه او کشته شد پس خدای عادلی که
سخنی را که یک نوع مدخلیتی داشته باشد در اذیت کسی این را باعث
شرکت در خون بداند چگونه پادشاهی را که اهل منصب تعیین
کند و ایشان هزاران هزار میشوند و در بلاد مسلمین متفرق
میکند و غالب اینست که افعال ایشان را میداند و مسلط میکند ایشان را
بر اهل و ایشان روکاسبان که در گرما آب روند و در سرماهای گرم
نمی بینند تا پول ایشان را بگیرند و خرج شراب و شراب خوارها بکنند و او را
در این افعال شریک نمیکند بخدا قسم که اگر این سلطنتها را بمن
دهند و در عوض آن نیم پول سیاه از من بخواهند بآن و گیر از آن
نخواهم گرفت آیا از عقل و دانش است که یک نفس شب در میان فرش

خود بخواهد و مظلم چندین هزار هزار نفس را بر او بنویسند
وحال انکه فرا از مال غضب شده با و چیزی رسیده و نه از
صنوف فجوری که در این بلاد شده شرکتی در لذة انها
وحال انکه طعامی خورده بعد از یک نفر از انها و لباسی پوشیده
مثل یکی از انها پس چرا تعجب میکنید از عمر که خوب نمی پوشید
و در ظاهر خوب نمیخورد هر ظالمی که نمیخورد از هر یک از مظلمها چیزی
که بر گردن او میاید همچنین مثال است بلی از مظالم هزار هزار
هزار لقمه و از هزار هزار جام یکی و از صد هزار لباس یکی بلی بر
میرسد و حال انکه ظلم همه را بگردن گرفته و او است باعث قوة ظالمین بر ظلم
ایا نخوانده این قران را که خدا در وصف ظلمه و گروه در روز
قیامت میفرماید و قال الذین استضعفوا للذین استکبروا
لولا انتم لکنا مؤمنین قال الذین استکبروا للذین
استضعفوا انحن صددناکم عن الهدی بعد اذ جاءکم
بل کنتم مجرمین و زیردستان ببالادستان میگویند اگر شما
نمی بودید هرآینه ما مؤمن میبودیم از چند جهة یکی انکه

اگر ظالم بالاتر نباشد مردم بسیاری ملجا نمیشوند باتکال
بر ان تا در حرام واقع شوند دیگر انکه زیردست انچه می
کند بقوة بالاتر میکند سوم انکه بسا او را چنین تخیل
میرسد که من بامر دیگری میکنم چنانکه شخصی در راه
بصره گفت چنین می بینم که بسیار پشیمان شده از کشتن
حسین ابن علی و این اندوه که در تو ظاهر است از انست گفت
نه من حسین را بامر یزید کشته ام اگر شری است بر اوست و اگر
خیری است ضرری ندارد تامل کن چگونه استهزا میکند شیطان
لشکر خود را جناب امیر صلوات الله علیه و اله در جنگ خوارج
بمیدان امد و فرمود کیست کشنده عبدالله ابن خباب
بعد از پانصد نفر جدا شدند فرمود بخدا قسم که اگر جمیع
اهل زمین بر گردن بگیرند خون عبدالله ابن خباب را
همه را می کشتم پس با وجود انکه در قتل عبدالله ابن خباب چنین
باشد پس قتل جگر گوشه پیغمبر و علی و زهرا و اقای همه ملکه

[illegible]

چه خواهد بود و حال آنکه زخم والمی که بر حسین علیه السلام
رسید بر بدن پیغمبر رسید چنانکه گفته فکانما بک
یا ابن بنت محمد قتلوا جهارا عامدین رسولا
گویا ای فرزند دختر محمد صلی الله بکشتن تو کشته اند
تالله انک یا یزید قتلتهم در آشکار پیغمبر را از روی عمد و عدوان بلکه بجد
قسم اگر آن تیر و نیزه و شمشیرها بر پیغمبر صلی الله علیه وآله
کشیده میشدند بهمین قسم که بر فرزندش کشیده
شدند هر اینه دل پیغمبر بدرد نمیآمد چنانکه دلش
بدرد آمد در کشتن حسین و همچنین جمیع انبیا و پیغمبران و
صلحاء و ملائکه اما نمیدانی که ما با این قصور و بیعقلی آدمی
هزار هزار بار آرزو میکنیم که کاش همین اذیتها بر ما
و اولاد و عیال و اقارب ما وارد میآمد و آنجناب با اهل
و عیال سالم میبود پس پیغمبر و علی چگونه میبود اگر مخیر میشدند
میان اینکه کشته شوند یا اهل و عیالش چنین شوند.

تالله انک یا یزید قتلتهم سرا بقتلک للحسین علیه السلام بخدا قسم که تو ای یزید پیغمبر معصومین را در پنهانی کشته بکشتن تو حسین را در آشکارا رحم

اهل لو شاهدت

لو شاهدت یوم عینا ابی حسن مضیضا او بعض قد ثناها او
کان یشهده فی کربلا حسن راءت امیه منه سوء عقباها اگر روز جنین را
دو چشم ابو الحسن میدید هر اینه بجا میاورد مقاصد حقه را اگر از روز داشتها
والحسن برادرش حسین در کربلا او را مشاهده میکرد بنی امیه بد عاقبتی خود را از
ضرب شمشیرش میافتند یا باذل النفس فی الله العظیم ولو لا الله بار
ما کان اغلاها الارض بعدک نضت ثوب زینتها وجدا و ثوه
بعد الحسن را ها ای بخشنده جان در راه خدای عظیم اگر برای خدای آفریننده
نمیبود چه بسیار گران بود جان شریف تو زمین بعد از تو از بر خود کنده
جامه زینت خود را و بکیش بزشت مبدل شده والشمس لولا قضا والله ما طلعت
حزنا علیک و لا کنا رایناها تبکی علیک بقان من صد امعها و ما بکت عز ان الله
ابکاها و اگر قضاء خدا نمی بود آفتاب طلوع نمیکرد از غم تو و هرگز او را نمیدیدیم
می گویند بر تو با اشک خونین و نبوده است گریه ایشان مگر بامر آفریننده شان
واهتزت السبع والعرش العظیم ولو لا الله اصبحت العلیاء سفلاها الانس
تبکی رزایاک التی عظمت والجن تحت طباق الارض تعاها بلرزه در آمده اند
هفت آسمان و عرش عظیم و اگر خدا نگاه نداشت ایشانرا هر اینه بالای ایشان پایین
میگردید آدمیان گریه میکنند بر مصیبتهای تو که بزرگ است و جن در زیر طبقهای
زمین نوحه میکنند در آن مصیبتها یکی از اخیار برای حقیر حکایت کرد که زمانی
براهی میرفتیم منزل ما در کاروان سرایی بی آبادی بشد از اتفاق روز روز

انجا روز تاسوعا بود چون شب شد من با اصحاب خود مشغول تعزیه داری
و سینه زدن و نوحه کردن شدیم تا بسیاری از شب گذشت اصحاب من یکی بعد از
یکی بخواب رفتند من بر خود قرار دادم که شب را احیا بدارم چون زمانی نشستم
دیدم دو نفر با فانوسی امدند و گفتند که با ما بیا و بخواندن تعزیه ما را
محظوظ و ماجور بنما که خدا ترا اجر عظیم کرامت میکند من برخاستم و با ایشان
روانه شدم بگمان اینکه در قریه قریب باین مکان ادمی مسکن دارد چون بیرون
رفتیم و از پل عبور کردیم دیدم مسافت بسیاری بسراشیب میروند و من از عقب ایشان
میرفتم تا انکه از کوه الی بجایی رسیدیم که اسمان را ندیدیم در انوقت مجلسی
دیدم که عرض و طول او محدود نبود و شمعهای بسیار و خلایق بیشمار در انجا
جمع بودند و منبری از چوب سیاه در انجا بود بعضی نزد من گفتند که بر منبر
بالا رو چون رفتم بعادتی که الی الان بان معتود هستم چشمهای خود را بستم و مشغول
شدم بذکر اشعار و احادیث مرثیه چون فارغ شدم در وقت عاجتم را باز
کردم دیدم که بعضی ازینها طول مفرط و بعضی کوتاهی متجاوز از حد دارند و اشکال ایشان
در نظرم مهیب امدند خوف بر من غلبه کرد یکی از ایشان گفت اخوند سید دیگری
گفت مختصر کن من فور الفاتحه گفتم و پایین امدم همان دو نفر با فانوس همراه من
راهی شدند چون بکنار دریا رسیدم اصحاب من گفتند بکجا رفته بودی که
اواز ترا نشنیدیم و در عقب اواز تو غوغا و گریه بسیاری شنیدیم بعد از ان
وقت گاهی میامدند و مرا میبردند و ایشان را پادشاهی بود بسیار مرا احترام میکرد
و گاهی پول بمن میداد تا زمانیکه در کربلا مجاور شدیم شب عاشورا طلب
من امدند که بخیمگاه رویم با ایشان رفتم دروازه را باز کردند رفتم بمجلس

عظیمی منعقد بود چون رسیدم مرثیه خواندم و برگشتم شخصی از دوستان در
روز انشب بمن گفت دیشب را خبر اواز ترا میشنیدم و ندانستم که در کجا
مرثیه میخواند و در انشب از کرامت ابی عبدالله علیه السلام امری مشاهده کردم
و ان این بود که در روز تاسوعا از اشتغال بتعزیه فرصت غذا خوردن نیافته
بودم چون شب بخانه امدم بزوجه ام گفتم که از برای من طعامی طبخ کند ان هم
بسبب ضعف که بان گرفتار بود طبیخی مهیا نکرده بود چون من از خیمگاه برگشتم در نهایت
ضعف بودم از او سوال کردم دیدم که چیزی درست نکرده من بخیالم رسید
که در اینشب اهل بیت رسول الله بسبب هم و غم و اندیشه و فکر مصایب فردا
فرصت غذا خوردن نیافته اند خوب شده است که من هم با ایشان اقتدا کنم
و تا صبح گرسنه بمانم باین فکر نشستم که مرا اینکی دست داد بیکبار دیدم که زوجه
ام گریان از خواب بیدار شد و من هم بیدار شدم زوجه ام همان خواب مرا دیده
بود و در امکان ظرفی پر از طعام گرم یافتیم من از او پرسیدم که تو این را اورده
گفت تو الان دیدی که من طعامی مهیا نکرده بودم روزی من بپادشاه جن گفتم
که من پیر و عاجزم و علاوه بر این می ترسم که یکوقتی از دیدن بعضی اصناف
شما خوف بر من غلبه کند و باعث تلف من بشود اگر مرا معاف بدارید و دیگری
برای مرثیه احضار کنید بهتر است در جواب گفت که ما کسی را می بریم که اسمش
در دیوان و دفتر سید الشهداء ثبت شده است شخصی از احباء بمن گفت که از او
خواهش کن که بعضی را مسخر تو کند تا در هر زمان که بخواهی احضار نمایی و
مطالب خود را انجام دهی من باو گفتم گفت مصلحت نیست گفتم بچه سبب گفت بجهه

[illegible]

اینکه کاه میشود که بعض مطالب که خدا بانها راضی نیست امر میکنید بدون علم
مجتهدان واین از برای پادشاه ضرر دارد و سبط مرحوم میرزای صاحب قوانین
از والد خود از میرزای مرحوم حکایت میکرد که در عاشورا پیش مرحوم
باهل قم فرموده که من دیشب والده خود را بر حضرة سید الشهداء گریه کننده شنیدم
ویکی از اخیار برای این حقیر حکایت کرد که من در مجلس تعزیه مرحوم در سفر بودم
روزی دیدم که در اثناء تعزیه سه مرتبه بی سبب خوابت و ثلث بعد از
انقضاء مجلس وجران را پرسیدم فرموده سه مرتبه از سقفخانه آواز جناب
فاطمه را شنیدم که میفرمود مظلوم حسین مظلوم حسین مظلوم حسین [illegible]
جل فی الاسلام موقعها تنسی الرزایا ولکن لیس ننساها وکیف ننسی
مصابا قد اصیب به طه الوحی وقلب المصطفی طه حطب هی البضعة
الزهراء حین دهی در زوجها [illegible] تجیع منه عیناها مصیبتی است که بزرگ
است وقع آن در اسلام همه مصیبتها فراموش کرده میشوند ولکن این فراموش
نمیشود وچگونه فراموش کنیم مصیبتی را که مصیبت زده شده بان وصی پاکیزه
ودل طه محمد مصطفی مصیبتی که بر زهرا جگر گوشه پیغمبر وارد آمد چون وارد شد
مصیبتی که خون از دو چشم فاطمه جاری شد به آن فای قلب لهذا غیر منفطر
وجد افذ لک اعماها واقساها وای عین علیهم غیر باکیة حزنا فان عماء
القلب اعماها پس هر دلی که به این مصیبت شکافته نشود پس آن کورترین
دلها وسیاه ترین آنهاست وهر چشمی که بر ایشان از غم نگرید پس بتحقیق
که کوری دل او را کور کرده ال النبی علی الاقتاب عاریة کیما تسر یزید

عند رویاها

عند رویاها وراس اکرم خلق الله برفعه علی السنان سنان وهو اشقاها
الپیغمبر برهنه بالای شتران برهنه برده میشوند تا اینکه خوشنود شود
یزید در وقت دیدن ایشان وسر عزیزترین خلق خدا را بلند میکند سنان
ابن انس بر سنان نیزه از روی شقاوة وبدبختی فیا لها من مصائب عم فادحها
کل البریة اقصاها وادناها وتستهج له الاملاک باکیة وما البکاء اشجی
من عجایاها پس چه بسیار بزرگ است مصیبتی که اگر فرشته بار گران آن
همه خلایق را از دور روز دیگر وملائکه را گریه وهیجان در میاورد وحال آنکه
گریه کردن از طبیعة ملائکه نیست ومیگریند پیغمبران خدا از برای این مصیبت انجناب
با دل پر وجع ودردناک وحال آنکه نکوبیده اند از برای مصیبتهای بزرگ آنها
زمانی از والد مرحوم اعلی الله مقامه سوال کردم که در بهشت واعلی علیین هم
وغم نیست چنانکه در آیات بسیار تصریح باین شده حتی آنکه لغو نمیشنوند تا غم [illegible]
ودر اخبار تصریح شده باینکه خوشنودی وسرور هرگز داخل اهلش نمیشود وغم وهم از آن
بیرون نمیرود هرگز وهم وغم داخل بهشت نمیشود هرگز وخوشنودی وسرور از آن
بیرون نمیرود هرگز وبحسب اعتبار نیز باید چنین باشد زیرا که الم وهم وغم از عوارض
دار دنیاست ودر عالم علوی مطلقا لا سیما بهشت اینها محقق نمیشوند ولهذا هر
ملکی را که خدا غضب میکند او را بزمین میاندازد وآدم را چون براو ترک اولی را
مواخذه کرد بزمین فرستاد باینکه در بعض روایات مسطور است که آدم در بستان
بود نه در بهشت پس این اخباری که دراینها ذکر شده اینکه معصومین وملائکه در
بهشت ودر غیر بهشت تعزیه داری جناب امام حسین علیه السلام مشغول بوده وهستند

تبکی له انبیاء الله مع جنة
وما بکت لعظیم من رزایاها

دارند در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غمست
در جواب فرمودند که در اخبار تصریح نیست باینکه در میان بهشت گریسته اند
فلعله چنین گریه ایشان بعد از خروج ایشان از بهشت باشد و عقیده حقیر
اینست که چنانکه از ظاهر اخبار مستفاد میشود قبر فاطمه روضه ایست از روضهای
بهشت و همچنین قبر پیغمبر و امیر المومنین و جناب امیر علیه السلام فرموده که بعد از او در غم و
الم بسر بردن نخواهد بود و مطلب ما پس ظاهر اینست که مراد هم و غمی است که از سببی
ناشی شده باشد بغیر از مصیبت سید الشهداء زیرا که در مصیبت آنجناب بهشت
متغیر شد و رنگ نور ایشان زرد شد و حور العین همگی ژولیده مو و پریشان
حال گشته و برگ درختان بهشت ریخته شد و غلمان سراسیمه گشتند
و هر زمان که فاطمه گریه در طلبید همه اینها گریه در میایند و هر زمان که آن
مظلومه می نالد جهنم گریه و ناله در میاید و صیحه می کشد که اگر خزنه او را ضبط
نکنند همه اینها میسوزاند هر کرا که بر روی زمین است و این عزاداری و مرثیه
خواندن مختص بما ها نیست بلکه استمرار این رسم در میان ما ها از تاثیر عمل اهل
عالم باطن است حتی اموات ما ها که در عالم برزخ اند اخیار ایشان که در دار السلام
و خانه سلامتی از نجف اشرف یا بهشت مغرب منزل دارند مشغول تعزیه داری میشوند
و بعضی معاونها که بخدمت جناب صاحب الامر علیه السلام میرسند در مجلس آنجناب که تعزیه
داری میکنند ایشان نیز گریه میکنند و بسیار اتفاق میشود که مجالس تعزیه
در خدمت آنجناب منعقد میشود و در کمی از اوقات اتفاق میافتد که از
ابرار و اخیار از علماء و عباد اهل برزخ کسانی در خدمت آنجناب نباشند
و جمیع صلحا آرزوی عود بدنیا را ندارند مگر آنکه آرزو میکنند که کاش ما بوده و در راه آنجناب شهید میشدیم

بلکه هر احادی از احاد مخلوقات بهمین معنی دل داده اند
و داشته اند که فدای آنجناب بشوند و آرزوی جمیع
مخلوقات بر آورده نشد و استشهادی که در راه او فدا
شدند هر یکی از آنها آرزو داشتند که هزار بار دیگر کشته
شوند و از این چنانکه زهیر ابن القین با آنجناب عرض کرد
که آرزو میکنم که کاش هزار بار کشته میشدم و سوخته می
شدم و زنده میشدم و خدا دفع میکرد کشته شدن را
از تو و از این جوانان اهل بیت تو بلکه دین و شریعت
و هدایت و علم و تقوی نیز در واقع کشته شدند بکشتن
آنجناب نه بمعنی مجازی و مبالغه بلکه چنانکه سید نعمة الله
رحمه الله و محقق دوانی تحقیق گفته اند هر چیز را در عالم
دیگر تجسم و جوهریت و کمیت هست و تفصیل این را در شرح
توحید ذکر نموده پس این تیری که بر جناب امام حسین زدند
بعینه خود دین چنانکه گفته و اعدا اصاب الدین قبل فؤاده

ورمی الهدی من قبل ذاک الهادی وهوا ینه تحقق
که ان تیر بدین رسید پیش از انکه بدل ان بزرگوار برسد
ونشانه او هدایه شد پیش از انکه بان هدایه کننده
برسد وچه خوب گفته از بهر چون گفته واصبحت الدین لم تشفق بصاعقة
فی کربلاء ولم تهج سوی الضرر واصبحت عرصات العلم دارسة کانها
الشجر الخالی من الثمر ای وای از برای ضایع دین که بر جایه اش که در کربلا بجز
ضرر حاصلی نداشت وصبح کرد عرصهای علم پوسیده وهمدرس بعینه که گشته
مانند درخت بی ثمر انظر الی الدهر فی شلت انامله والعلم ذو مقلة
مکفوفة البصر واصبح بلک عین الدین ان لها من المدامع ما
یلهی عن النظر ای فرزند پیغمبر نگاه کن بروزگار که بتحقیق انگشتانش
شل شده اند ونگاه کن بعلم که بعد از تو مقله چشمش نابینا شده وبحال
با ستین مبارکت چشم دین را بتحقیق که از برای چشم دین است از اشکها
مقداری که او را از نگاه کردن مانع میشوند یا دهر حسبک ما ابدیت من غیر
این الاسود اسود الله من مضر اصحی الهوی والندی لسیف خاتم
بهم والقوم لم یصحوا الا علی سفر ای روزگار کافی است ترا این تغیر
انها را ظاهر کردی کجایند شیران خدا از مضر شب کردند هدایه وبخشش
طلب فریاد که بی تیکیست با ایشان وحال انکه قوم عزم کرده اند بسفر

الی

وگفته وعن حرم الهادی بذبّ ودینه وما حرم الهادی
وما الدین الا هو یعنی انجناب دفع اعادی میکرد از حرم
وحرم پیغمبر واز دین او وبنود حرمت پیغمبر ونبود دین مگر
خود ان بزرگوار وا یهنا بجب حقیقة وواضح اند چنانکه جناب
امیر علیه السلام میفرماید انا الدین لا شک للمومنین منهم دین شکی
از برای مومنین در این نیست ولهذا صادق علیه السلام اما
دین چیز دیگر است بجز دوستی ما ومقصود از حقیقه در اینها
حقیقه باطنه است نه انکه بحسب ظاهر حقیقه صرا ینست والعبید
نشماری اینکه همه مخلوقات بکشته شدن انجناب کشته شده اند
وچه استبعادی هست با اینکه در روایات ماخوذه از
حجج معصومین وارد است که هرچه بباکی چوبی بشیعه میزنند
همان چوب بعینه بر جسد مبارک حضرة بقیة الله میرسد او
متألم میشود ودر روایات وارد است که من قتل غلاما لبنوه
فکانما قتل علی ابن ابیطالب کسی که از شهوة بچه‌ای را ببوسد

باکناه کند چنانکه در بعض نسخ است پس گویا علی ابن ابیطالب را
کشته پس کسی واظهر توجیهاتش اینست که بگوییم از این گناه
الم واذیت وسوزش قلبی بر انجناب وارد میاید که بغیر از الم
واذیت مکو در کشته شدن وکسی که از یک گناه یا از چوب
زدن شیر چنین باشد چگونه استبعاد میشود از کشته
شدنش بقتل فرزندانش واسیر کردن دخترانش وسر بریدن
اطفالش و در روایتی وارد است که در تفسیر یا من اظهر
الجمیل وستر القبیح اینکه هر ادمی را صورتی در اسمان هست
که این جسد سفلی بهر عملی مشغول میشود ان قالب اسمانی
نیز بان عمل مشتغل میشود پس هرگاه ادمی مشغول طاعت باشد
خدا پرده را از روی ان قالب بر میدارد تا ملکه ببینند
وچون بمعصیت مشغول شود خدای عز وجل چون ستار
العیوب چندین پرده بر روی او میکشد چنانکه در بعض روایات
هفتاد پرده وارد است تا انیکه ملکه نبینند او را در حالت

عصیان

عصیان واو را لعن کنند وچون ملکه از خدا خواهش
کردند که صورت جناب امیر را در اسمان با ایشان بدهد که زیارت
یابند از امدن بزمین واو را زیارت کنند پس چون ابن
ملجم لعین ضربت بر او زد چون از فرق مبارک اسمانی جاری شد
یکمرتبه ملکه همه بفزع امدند وتضرع نمودند پس باوجود
اینکه ان صورت جامع مشترکش باصورت جناب امیر علیه السلام
موافقت صوری بود تاثیر در اینجا یکی بود یقین است که
ائمه با پیغمبر وزهرا سلام الله علیهم که مصرفوه جامعه صریح است
وان نورکم وطینتکم واحدة طابت وطهرت بعضها من بعض یعنی
شهادة میدهم اینکه نور وطینت شما یکی است پاکند وپاکیزه شده اند
بعضشان از بعضی بر اینکه ایشان یک نورند اذیت هر یک
از ایشان اذیت همه است واگر کسی تامل اخبار کند میفهمد که انوقتی
که جبرئیل در کنار معرکه سر برهنه بود همان اینبود که پیغمبر
وعلی وحسن وزهرا سر برهنه بودند وان وقتی بود که لعین
کندی چون دید که حسین علیه السلام سر برهنه شده وکلاه خود از

سرش افتاد دویید وامد وکلاه خود را برداشت وابن
طاوس رحمه الله نوشته که چون کلاه انجناب پر از خون
شد او را بدور انداخت وعمامه را بدون کلاه بر
سر بست وچنان ظاهر میشود که انجناب عمامه را بر سر
بست تا خون اندکی از سر مبارکش باز ایستد وشکافتگی
سر بیشتر انجناب را امتدادی نکند نه بجهة اینکه سر خود را
بپوشاند چنانکه در روایاة وارد است که پدر بزرگوارش
نیز بعد از ضربة ابن ملجم سر مبارک خود را بعمامه محکم بست
تا انکه خونش کمتر شود با انوقت زمانی بود که شمر ملعون
سر مبارک او را برید وعمامه اش را بینداخت وسر مقدس را
بر نیزه بلند کرد ایا تو گمان میکنی که در همچنین زمانی پیغمبر
وعلی سر پوشیده مانده اند وتاج جواهر ویواقیت
بهشتی ترین مانده اند جا گمان میکنی که حسین علیه السلم که
از پشت زین بر زمین افتاد محمد وعلی سوار مرکوبان
بهشتی مانده اند وباو نگاه کرده اند واز مرکوب خود

واژگون نشده اند وبر زمین نیفتاده اند یا تو هم این
داری که در زمانی که انجناب بجانب صورت بر زمین می
افتاد پیغمبر بر رو نمیافتاد خدای عز وجل شاهد است که اینکه
مرا این گمان نیست وهیچ مومنی را این خیال بخاطر نمیرسد
بلکه در زمانیکه امام مظلوم غش میکرده پیغمبر وعلی وزهرا
نیز از هوش میرفته اند ودر زمانی که بر روی خاک می
غلطیده ایشان نیز باو میغلطیده اند ودر وقتیکه جواهرش
اب میکرده جگر ایشان سوخته وبریان میشده جناب صادق علیه السلم
میفرماید که شیعه ما از زیادتی ودرد طینة ما خلق شده اند
پس از این جهة بغم ما غمناک وبسرور ما خوشحال اند ودل
ایشان میل میکند بجانب ما چنانکه در روایة است که ادمی دلش
میکند بسوی محل دفنش تا برود بانجا ودر انجا دفن شود وسبب اینکه
وقت خلقش خدای عز وجل امر میکند ملکی را که برود وقبضه از
خاک ان مدفن میگیرد وبا طینة او مخلوط میکند پس چگونه میشود
که اینها یکی نور ویکی گل ویکی اصل وریشه باشند وبا

وجود این یکی از ایشان را برسد چیزی که دیگری از ایشان را نرسیده
باشد و از این است که چنانکه حضرت امیر میفرماید بکلام الف الف
وما یغفر فی قتل اخ لیها هنالک لا ینفع الظالمین قول بعذر
واعتابها یعنی میکشد صاحب الامر بعوض هر خون هزار هزار خون
و کوتاهی نمیکند در کشتن لشکرهای دشمنان و در آن
وقت ظالمین را عذری پذیرفته نمیشود و لیکن نگوید
که چگونه از عدالت است که هزار هزار بکشد بعوض یک تن
و حال آنکه خدا میفرماید النفس بالنفس والجروح قصاص و موید
کلام ما اینست که در روایتی که ابن طاوس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
روایت کرده مسطور است که در قیامت کبری خدا دشمنان و قتله حسین
را حشر میکند پس ایشان را پیغمبر میکشد پس زنده میشوند و علی
علیه السلام ایشان را میکشد پس زنده میشوند پس حسن علیه السلام ایشان را
میکشد پس زنده میشوند پس حسین علیه السلام ایشان را میکشد پس باقی
نمیماند احدی از ذریه ما الا آنکه میکشد ایشان را بیک کشتن و این
بسبب اینست که هر یک قصاص خون خود را میکنند و میفرماید بعد از آنکه

هر یک از ذریه ایشان را میکشد خدا کشف میکند غطا را از این
و از دلهای ایشان هر حزن و اندوه را و دواه دیگر این
که چون حکم حضرت صاحب الامر و هر امامی که منسوب الیه
باشد بر حقیقت است و چنانکه خدا در قرآن مجید
میفرماید من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل
نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس
جمیعا و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا یعنی
حکم کردیم و نوشتیم بنی اسرائیل آنکه هر که بکشد نفسی را
بدون قصاص نفسی یا فسادی در زمین پس گویا کشته است
مردم را تماما و هر که زنده کند نفسی را پس چنانکه گویا که
زنده کرده مردم را تماما زیرا که چنانکه آدم ابو البشر یک تن
بود جمیع مردم از او بعمل آمدند و اگر کسی او را کشته بود فی
الحقیقه همه مردم را کشته بود پس هر یک از اولاد آدم هر گاه کشته

شود میشود که هر گاه زنده میبود هر اینه بقدر اولاد
آدم بغیر از خودش و اولادش مثلا از نسل او بعمل میآید
پس کشته شدن او مثل کشته شدن همه مردم است و اینست
معنی حدیثی که وارد شده بر اینکه وزر کشنده حسین
مثل وزر قابیل است و حال آنکه بایست بیشتر بر او قوی
باشد و این حدیث در بحار و ملهوف از اصحاب حدیث
روایت شده که چون عمر جناب امام حسین علیه السلام بیکسال
تمام رسید دوازده ملک بر پیغمبر نازل شدند بصورتهای
مختلف یکی بصورت بنی آدم بود و ایشان آنجناب را تعزیت
گفتند و میگفتند که زود است که نازل شود بتو زندت
حسین ابن فاطمه چیزی که نازل شد بهابیل از قابیل و زود است
که عطا میشود مثل اجر هابیل و بار میشود بر کشنده حسین
مثل وزر قابیل و باقی نماند ملکی مگر آنکه نازل شد بر

پیغمبر

پیغمبر تعزیت میگفتند او را و پیغمبر میگفت خدایا مخذول
کن مخذول کننده او را و بکش کشنده او را و او را بمطلب
مرسان پس معنی حدیث بنظر فاتر اینست که چنانکه
هابیل در اوایل انتشار بنی آدم بود و از هر یکی از اولاد
آدم امتی بعمل آمدند و اگر مانده بود عالمی از کثرت اولادش
پر میشد همچنین اگر جناب امام حسین علیه السلام کشته نشده
تا روز قیامت مردم هم از وادی ضلالت بنجات می یافتند و همه
حیوة حقیقیه از برای ایشان میبود پس همه کشته شدند چون
آنجناب کشته شد و همچنانکه قابیل نصف عذاب اهل نار را
دارد همچنین در روایات وارد است که کشنده حسین نصف
عذاب اهل آتش است و معنی دیگر از برای تشبیه اینست
که همچنانکه کسی که معصیت را اختراع کرد شریک میشود با
جمیع عاصیان تا بعمل او در روز رو و بال و لهذا قوم لوط
که مخترع این عمل بودند خدا بر ایشان سنگ

[illegible]

بار دید وایشان او را سرنگون بجهنم انداخت واقوام دیگر
که بعد از ایشان این عمل را کردند معذب نشدند
فکذلک قابیل اول کسی بود که اختراع قتل نفس کرد
همچنین چون در امت پیغمبر آخر الزمان شریف تر از جناب
امام حسین علیه السلام کسی نبوده و نیست و چنانکه در اثنای مجادله
موضوع امت بد کردار بد قسم رفتار کردید با عترت محمد و
آگاه باشید که بعد از کشتن من کشتن هیچ بنده صالح
خدایی در نظر شما دشوار نخواهد بود بلکه آسان میشود
بکشتن من کشتن هر بنده صالحی پس قتل او موجب جرئت بر هر قتل
نفسی شد پس فی الحقیقه این عمل مخترعی بود و بقیه حدیث
بجا آنست که چون دو سال از عمر شریف آن مظلوم گذشت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بسفری بیرون رفت پس در اثنای راه
بایستاد و گفت انا لله و انا الیه راجعون و چشمهای مبارکش

پر از اشک

پر از اشک شد پس از او سوال کردند فرمود اینک جبرئیل
خبر میدهد مرا از زمینی که در کنار فرات است اسم او
کربلا است کشته میشود در آن فرزندم حسین و گویا
من نگاه میکنم بسوی خوابگاه و محل دفن او در آن زمین
و گویا نگاه میکنم با سیران بر بالای پشتهای شتران و حال
آنکه با ایشان هدیه فرستاده میشود سر حسین علیه السلام
بسوی یزید لعنه الله پس بخدا قسم که نگاه نمیکند احدی
بسوی سر حسین بخوشحالی مگر اینکه خدا مخالفت میاندازد
ما بین دل و زبان او و عذاب میکند خدا او را عذاب دردناک
بعد از آن پیغمبر از آن سفر با هم و غم و اندوه و حزن
برگشت پس بر منبر بالا رفت و حسین را با خود بالا برد و
خطبه خواند و مردم را موعظه کرد و بعد از فراغ خطبه دست
راست مبارکش را بر سر حسن گذاشت و دست چپ را بر سر حسین
گذاشته و گفت خداوندا بتحقیق که محمد بنده و

رسول است و این دو تا پاکیزگان عترة من و خوبان
اروم و نتایج من و فاضل ترین ذریه من اند و
کسانیند که من ایشان را در میان امة میگذارم و
بتحقیق که جبرئیل خبر داد مرا اینکه فرزندم این و دست را
بر سر حسین حرکت داد کشته میشود بزهر و این فرزند
دیگر شهید میشود آلوده میشود بخون خداوندا
پس مبارک کن کشته شدن را از برای او و او را از
آقایان شهدا قرار ده ای خدای من برکت قرار مده
در کشنده کان او و آنهایی که او را یاری نمیکنند و بسوزان
کشنده او را بگرمی آتش و حشر کن کشنده او را در پایین
تر درکی از جحیم پس از مردم ناله بلند شد گریستند و ناله
کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله بایشان فرمود آیا گریه میکنید ولا
تنصرونه آیا گریه میکنید از برای فرزندم و یاری نمی
کنید

کنید او را خداوند پس باش تو از برای او دوست
و یاور بعد از آن فرمود ای قوم بتحقیق که من بجای
خود میگذارم در میان شما دو امر عظیم کتاب خدا
و عترة من و نتیجه ام و مزاج آب میوه دل و روح مرا
اینها از هم جدا نمیشوند تا بر سر حوض وارد شوند بر من
آگاه باشید که من سوال نمیکنم شما را در این باب مگر چیزی را
که خداوند پروردگار من امر فرموده بمن اینکه از شما بخواهش
کنم سوال میکنم شما را از دوستی خویشان من و بترسید از
اینکه فردا ملاقات کنید مرا فردا بر سر حوض در حالتیکه عترة من را
مرا اذیت کرده باشید و اهل بیتم را کشته باشید و ظلم بر ایشان
کرده باشید آگاه باشید که زود است که وارد میشود بر من در روز
قیامت سه امت از این امت اول علمیت سیاه تاریک که ملائکه
دیدن آن بفزع میآیند پس آن جماعت نزدیک من می آیند پس میگویم

شما کیستید پس امام را فراموش میکنند و میگویند ماییم اهل
توحید از عرب پس میگویند ما از امت تو ایم پس میگویم
چگونه رفتار کردید بعد از من با اهل بیت و عترة من
و کتاب پروردگار من پس میگویند اما کتاب پس او را
ضایع گذاشتیم واما عترة پس حریص بودیم براینکه آنها را
از روی زمین براندازیم پس چون این سخن را از ایشان
میشنوم اعراض میکنم از ایشان بروی خود پس بر میگردند
با لب تشنه و روی سیاه بعد از آن علم دیگر بر من وارد میشود
که سیاه تر از علم اول بوده است پس به ایشان میگویم چگونه
رفتار کردید بعد از من در دو امر بزرگ کتاب خدا و عترة
من پس میگویند اما بزرگتر پس مخالفت او کردیم واما
کوچکتر پس جدا کردیم ایشان را بهر قسم جدا شدنی پس میگویم
دور شوید از من پس بر میگردند با لب تشنه و روی سیاه
بعد از آن علم دیگر وارد میشود بر من که نور از او می درخشد

پس من میگویم کیستید شما پس میگویند ماییم اهل تقوی
و توحید از امت محمد مصطفی و ماییم بقیه اهل حق بودیم
کتاب پروردگار ما را و حلال دانستیم حلال او و حرام دانستیم
حرام او را و دوست داشتیم ذریه پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله
را و یاری کردیم ایشان را بهر چه جان خود را یاری میکردیم
و جنگ کردیم با اعادی ایشان با کسانیکه قصد بدی ایشان را
داشتند پس با ایشان میگویم بشارت باد شما را این منم پیغمبر
شما محمد صلی الله علیه و آله و هر آینه بتحقیق که بودید در دنیا
چنانکه گفتید بعد از آن ایشان را از حوض خود آب میدهم
پس بر میگردند سیراب و خوشحال بعد از آن داخل بهشت
میشوند ابد الآبدین در بهشت مخلد اند بکرد در حدیث
لعیا مذکور است که در اول زمان ولادة ان سرور این خبر وحشت اثر
گوش زد سروره رسید چون بشره اهل بیت اظهار گردیده و حدیث را صاحب منتخب
از ابن عباس روایت کرده که چون خدای عز و جل اراده تعلق گرفت که حسین را بفاطمه علیها السلام
ببخشد در روز دهم ماه رجب آن معصوم را آثار ولادت در خود دید خدای عز و جل وحی

فرستاد بسوی لعیا که یکی از حوریان بهشت بود و در حسن چنان بود که هرگاه
اهل بهشت میخواستند نگاه کنند بسوی چیز نیکویی نگاه میکردند بسوی
لعیا و داده بود هفتاد هزار کنیز و هفتاد هزار قصر و هفتاد هزار مقصوره
و هفتاد هزار غرفه مکلله بانواع جواهر و مرجان بود و قصر مخصوص لعیا
بلندتر بود از همه قصورها و از هر قصری که در بهشت بود و هرگاه لعیا
مشرف میشد بر بهشت میدید جمیع چیزها که در بهشت است و روشن میشد همه
بهشت را بنور صورة و پیشانیش پس وحی فرستاد خدا بسوی لعیا که فرود آی
بدار دنیا بسوی خانه دختر حبیب من محمد صلی الله علیه و آله پس سبب انس او بشو
و وحی کرد بسوی رضوان خازن بهشت که بهشت را زینت کن بجهة کرامة از برای
مولودی که متولد میشود در دار دنیا و وحی فرستاد بسوی ملائکه اینکه صف
بایستید و تسبیح و تقدیس و ثنا خدای عز و جل بجای آورید پس وحی فرمود بجبرئیل
و میکائیل و اسرافیل اینکه فرود آیید بسوی زمین با قندیلی از ملائکه ابن عباس گفت
قندیل هزار هزار ملک است ابن عباس گوید پس در اثنایی که فرود میآمدند از آسمان
بسوی آسمان دیگر ناگاه در آسمان چهارم ملکی بودند نامش صلصائیل او را هفتاد
هزار بال بود آنها را از مشرق تا مغرب پهن کرده بود و نگاه بجانب عرش میکرد
بجهة اینکه در خیال خود گذرانیده بود که بیشتر خدا عالم باشد بچیزی که در قرار
دریا و چیزی که میرود در تاریکی شب و روشنی روز است پس خدای عز و جل او
وحی فرستاد که بجای خود بایست نه رکوع بکن و نه سجود بجهة عقوبة تو از جهة چیزی

که فکر

که فکر کردی در نفس خود میگوید پس لعیا فرود آمد بنزد فاطمه و گفت مرحبا بک
یا بنت محمد چگونه است حال تو فرمود خیر است و در آن وقت فاطمه را حیا عارض شده بود
بجهة اینکه فرشی نداشت که از برای لعیا بگسترانند و در فکر فرو رفته بود ناگاه حوریه از
بهشت فرود آمد با طبقی از بهشت پس از برای فاطمه بگسترانید پس لعیا بروی
آن نشست پس چون حسین علیه السلام متولد شد در وقت فجر لعیا او را گرفته و بوسید و در
او را پیچید و او را بمندیلی از مندیلهای بهشت خشک نمود و ما بین هر دو چشمش او بوسید
و آب دهنش را در دهن انداخت و گفت بارک الله فیک من مولود و خدا
مبارک کناد از برای والده ات و ملائکه مبارک باد بجبرئیل گفتند و جبرئیل مبارک باد بپیغمبر
باد گفت و تا هفت روز ملائکه تهنیة و مبارک باد میگفتند چون روز هفتم شد جبرئیل
گفت یا محمد فرزند را بیاور تا ببینیم او را پس پیغمبر بنزد فاطمه آمد و جناب حسین علیه السلام
را گرفته در حالتیکه پیچیده بود بپارچه پشم زردی پس او را بنزد جبرئیل آورد پس او را بر گرفت
و ما بین دو چشمش را بوسید و آب دهن را بدهنش انداخت و گفت بارک الله فیک من مولود
و بارک الله والدیک یا صریع کربلا و نگاه بجانب جناب امام حسین علیه السلام کرد و گریست و پیغمبر
گریست و ملائکه گریستند جبرئیل گفت دخترت فاطمه را سلام برسان و بگو او را که نام بگذار او را
حسین پس بتحقیق که خدای عز و جل او را نام گذاشته و اینست از ابن عباس که نامیده شده
حسین بجهة اینکه در زمان خود نیکوتر از او نیست پس پیغمبر فرمود ای جبرئیل مرا مبارک باد میگوئی
و مکرر گفت یا محمد خدا ترا اجر بدهد در باره این مولود تو فرمود ای حبیب من جبرئیل بکشند
میکشند او را گفت بدترین امت از امت تو امید میدارند شفاعت ترا خدا نرساند باینها
شفاعت را پیغمبر فرمود نا امید است امتی که بکشند پسر دختر پیغمبر خود را جبرئیل گفت نا امید شوند

بعد از آن نا امید شده از رحمت خدا و فرو رفته در عذاب خدا پس پیغمبر داخل
منزل فاطمه شد و سلام بفاطمه رسانید از جانب خدا و فرمود ای فخر من حسین
نام بگذار او را پس بتحقیق که خدا نام او را حسین گذاشته فاطمه گفت سلام از
مولای منست و بسوی او بر میگردد سلام و سلام بر جبرئیل باد و پیغمبر مبارکباد
گفت بفاطمه و گریست عرض کرد ای پدر مبارکباد میگوئی و میگریی فرمود بلی ای دختر
مولود که بعد … پس فاطمه ناله کشید و شروع نمود بگریستن و لعیا باو … و گریستن
باریش گرفتند از گریستن عرض کرد ای پدر که میکشد فرزندم و روشنی چشم و میوه دلم را
فرمود بدترین امت که امید دارند شفاعت مرا خدا نرساند بایشان شفاعت مرا
فاطمه گفت نا امید شوند امتی که بکشند فرزند ترا پیغمبر فرمود بلی ای فاطمه نا امید شوند بعد
از آن نا امید شوند از رحمت خدا و فرو روند در غضب خدا فاطمه گفت ای پدر سلام
مرا بجبرئیل برسان و باو بگو که در چه موضعی کشته میشود حسین گفت در موضعی که کربلا
نامیده میشود پس چون حسین در آن زمین فریاد میکند احدی او را جواب نمیگوید پس
لعنت خدا نازل شود بر کسی که ترک یاری او کند و لعنت ملائکه و جن تماما بر آنکه کشته میشود
تا آنکه بیرون آید از صلب او نه امام و یک یک ایشان را نام برد تا آخر ایشان و گفت آخر ایشان
بیرون خواهد آمد در آخر الزمان با عیسی بن مریم پس ایشانند چراغهای خدای رحمن و ایشانند محکم اسلام
دوست دارنده ایشان داخل بهشت میشود و کینه دارنده ایشان داخل آتش میشود و جبرئیل
بالا رفت و ملائکه … بالا رفتند پس صلصائیل ایشان را دید گفت ای حبیب من آیا قیامت قیام
کرده در زمین گفت نه ولکن فرود آمدیم بزمین پس تهنیت گفتیم محمد را بفرزندش حسین گفت
ای حبیب من جبرئیل فرود ای بزمین و بگو با محمد شفاعت کن در نزد خدا که از من راضی شود

پس بتحقیق که توئی صاحب شفاعت پس پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست و حسین را طلبید
و گفت خداوندا بحق این فرزندم بر تو که از این ملک راضی شو پس ندا رسید از
جانب عرش یا محمد بتحقیق که راضی شدم از او و قدر تو بزرگ است ابن عباس
میگفت قسم بکسی که محمد را بپیغمبری مبعوث کرد که صلصائیل فخر میکند بر ملائکه بآنکه
او آزاد شده حسین علیه السلام و لعیا فخر میکند بر حور العین بآنکه او است قابله حسین علیه السلام
و نیز از ابن عباس روایت شده که چون حسین علیه السلام متولد شد امر فرمود خدای عز و جل بجبرئیل
اینکه فرود آید بزمین با هزار فرقه از ملائکه … تا تهنیت گویند محمد خاتم النبیین را بمولود سعیده
… پس جبرئیل با ملائکه فرود آمدند بر جزیره از جزایر دریا ملکی را در آن جا دیدند که
نامش فطرس بود خدای عز و جل او را بسوی ماموری فرستاده بود پس تاخیر کرده بود پس بر او
غضب کرده بود و بالش را شکسته بود و در آن جزیره او را انداخته بود در مدت بسیار پس
ملک هفتصد سال عبادت خدا کرد تا آنکه حسین علیه السلام متولد شد ملک گفت ای جبرئیل کجا
میخواهی بروی گفت خدا نعمت داده بر محمد بمولودی از نعمتش پس فرستاده شده ام بسوی
او تا او را تهنیت گویم از جانب خدای عز و جل ملک گفت ای جبرئیل هفتصد سال در این جزیره
مانده ام … ام شکسته شده و جسمم تمام شده و میخواهم که مرا برداری و بسوی محمد ببری شاید
محمد دعا کند از برای من بعافیت و شفاعت کند از برای من در نزد خدا تعالی در اصلاح بالهایم پس
جبرئیل او را برداشت بطرف … پیغمبر رسید پس آنجناب را مبارکباد
گفتند و حال فطرس را … پیغمبر فرمود ای جبرئیل بگو که برخیزد و بالش را بآن مولود
بمالد و بر گردد بجای خود پس … برخاست و بال شکسته خود را بحسین علیه السلام مالید
و … بخشید پس فطرس گفت یا رسول الله بدان که امت میکشند این فرزندت

حسین را و از برای حسین است بهترین مکافات زیارة نخواهد کرد او را زیارة کننده
مگر آنکه میرسانم باو زیارة او را و سلام نمیکند بر حسین سلام کننده مگر آنکه میرسانم بحسین
سلام را و صلواة نمیفرستد بر او صلواة فرستنده مگر آنکه میرسانم باو صلوات را بعد
از آن پرید بجانب آسمان بر حسین سید الشهداء میگفت کشته شد و حال آنکه ... کرده
حسین فرزند فاطمه را آزاد کرده حدیثش همراه ابن عباس میگفت که این ملک در آسمان معروف
بنت بکر بازاده شد حسین و از شیخ ابو جعفر طوسی در مصباح الانوار نقل شده که
چون خدای عز و جل غضب کرد بر این ملک مخیر کرد او را میانه عذاب دنیا و عذاب آخرة پس
عذاب دنیا را اختیار کرد پس بالش را شکست و در آن جزیره او را انداخت پس در آن شد
برهای جشنش هفتصد سال نمیگذشت باو حیوان مگر آنکه سوخته میشد از دود ... از او بیرون میامد
بدون انقطاع پس چون جبرئیل و ملائکه را دید واقع شد از ملائکه چیزی که ذکر شد پس خدا آزاد او عفو
کرد ببرکه حسین ... به قبل الجبار توبه فطرس لقد کان عن باب الکرامة نائیا فان
بحلت علی بن علی سبط احمد وقد جاءت حول النهر ظمآن صادیا فقام فقد هاتم دام عما نها
ولا طاب هذا القلب اذ کان قاسیا ببرکة انجاب خدای جبار توبه فطرس را قبول کرد انجاب فطرس
که از درگاه و عزة خداوندی رانده شده بود پس هیچ چیز که خجل کنند بسبط پیغمبر اینکه در کنار
نهر با لب تشنه شهید شد همیشه بر او خاک و کور باد و صاحبان هرگز خوش دل مباد که آن دل
بسیار سیاه و سخت است صدوق رحمه الله در اکمال روایت کرده از مجاهد از ابن عباس که گفت شنیدم از رسول خدا
که میفرمود از برای خدای عز و جل ملکی هست که ... دردائیل است از برای او شانزده هزار بال
مابین بالی تا بالی هوائیست و هوا مثل مابین آسمان و زمین است پس روزی در نفس خود میگفت آیا بالای
پروردگار ما جل جلاله چیزی هست پس خدا این را دانست پس بقدر آن بالها برای او افزود پس گردید
سی و دو هزار بال بعد از آن وحی فرستاد باو که بپر پس پانصد سال پرید پس نرسید ... بقائم از

قوام

قوام عرش پس خدای عز و جل بعد دانست و وحی فرستاد بسوی او که ای ملک برگرد بسوی مکان خود و چون ...
پس بتحقیق که منم بزرگ بالای هر بزرگ و نیست بالاتر از من چیزی و وصف نمیشوم بمکان پس ...
خدای عز و جل بالهای او را برچید و جایش را از صفوف ملائکه از او گرفت پس چون حسین ابن علی علیهما السلام
متولد شد در عشای پنج شنبه شب جمعه وحی فرستاد خدا بسوی مالک خازن آتش که خاموش
کن آتش را بر اهل آتش بجهة کرامة مولودی که متولد شده از برای محمد در دار دنیا و وحی فرستاد
بسوی رضوان خازن بهشت که زینت کن بهشت را و خوشبوی کن او را بجهة کرامة مولودی که متولد شده
برای محمد در دار دنیا و وحی فرستاد بسوی حور العین که زینت کنید و زیارة همدیگر کنید بجهة کرامة مولودی که تولد
شده از برای محمد در دار دنیا و وحی فرستاد بسوی ملائکه که برخیزید صف صف و تسبیح و تحمید و تکبیر و تمجید کنید بجهة
کرامة مولودی که متولد شده از برای محمد در دار دنیا و وحی فرستاد خدا تعالی بسوی جبرئیل که فرود آی بسوی پیغمبر محمد ...
پیغمبر با هزار قبیل از ملائکه و قبیله هزار هزار ملک است بر اسبان ابلق زین کرده شده و لجام کرده شده ...
بر آنها ستاره ها از در و یاقوت و با ایشانند ملائکه روحانیین در دستهای ایشان است طبقها از نور و تهنیت
گوئید محمد را بمولودش و خبر بده او را ای جبرئیل که من او را حسین نامیدم و او را تهنیت و تعزیت بگو
و بگوی یا محمد میکشند او را بدان امت تو بر پشت چهارپایان پس وای است از برای کشنده و وای است
از برای راننده و وای است از برای کشاننده کشنده حسین من از او بیزارم و او از من بیزار است بجهة اینکه
نمیاید احدی در روز قیامة مگر آنکه کشنده حسین مرتکب است از او بزرگتر گناه است کشنده حسین داخل
میشود آتش را در روز قیامة با کسانی که گمان میکنند اینکه با خدا است خدای دیگر و آتش مشتاق‌تر است
بسوی کشنده حسین از اشتیاق مطیع بسوی بهشت میگوید در اثنائیکه جبرئیل از آسمان بزمین میامد
ناگاه مرور کرد به دردائیل گفت ای جبرئیل امشب در آسمان چه شده آیا قیامت بر اهل دنیا
قیام کرده گفت نه و لکن متولد شده از برای محمد مولودی در دار دنیا و خدای عز و جل مرا فرستاده
او تا او را تهنیت گویم بمولودش پس ملک گفت ای جبرئیل بحق خدا که ترا و مرا خلق کرده که
چون فرود آئی بر نزد محمد پس او را از من سلام برسان و بگو بحق این مولود بر تو که سوال کنی از پروردگار ...

وانا اعطیه سؤل

که راضی شود از عباد با ایشان و مکان مرا از صفوف ملائکه برمیدارد کند پس جبرئیل فرود آمد بر پیغمبر و اورا
مبارکباد گفت چنانکه خدای عزوجل فرموده بود و اورا تعزیه گفت پس پیغمبر فرمود ای جبرئیل میکشند
امت من گفت بلی یا محمد پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود نیستند این جماعت امت من بیزارم از ایشان
و خدا از ایشان بیزار است جبرئیل گفت من هم از ایشان بیزارم یا محمد پس پیغمبر داخل شد بر فاطمه
شد و اورا تهنیت و تعزیه گفت پس فاطمه گریست و گفت کاشکی من اورا نزائیده بودم کشنده حسین
در آتش است پیغمبر فرمود که من هم شهادت میدهم بآن ای فاطمه و لکن کشته نمیشود حسین
تا آنکه از او متولد شود امامی هادی که یکی بعد از یکی خواهند بود بعد از آن پیغمبر فرمود امامان بعد از من
هدایت کننده علی است و هدایت یافته حسن و یاری کننده حسین و یاری رسنده علی ابن الحسین و شفاعت
محمد ابن علی و نفاع جعفر ابن محمد و امین موسی ابن جعفر و رضا علی ابن موسی و فعال محمد ابن علی
و امین علی ابن محمد و علام حسن ابن علی و کسی که نماز میکند در عقب سر او عیسی ابن مریم
قائم بالحق پس فاطمه از گریه ساکت شد بعد از آن جبرئیل پیغمبر را خبر داد بقصه ملکی که بجزیره
رسیده ابن عباس میگوید پس پیغمبر حسین را گرفت در حالتیکه پیچیده شده بود بپارچهای پشمینه
پس اشاره کرد با او بسوی آسمان و گفت خداوندا بحق این مولود بر تو نه بلکه بحق تو بر این
مولود و بر جدش محمد و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب که اگر از برای حسین ابن علی در نزد تو
قدری هست پس راضی شو از دردائیل و رد کن بر او بالهایش را و مقامش را از صفهای
ملائکه را پس خدا دعایش را مستجاب کرد و ملک ... آمرزیده ملک معروف نیست در بهشت
و آن ملک گفته میشود با او که این است آزاد شده حسین ابن علی فرزند فاطمه دختر رسول الله صلی الله
علیه و آله بلکه ظاهر بعضی اخبار این است که پیش از تولد این بزرگوار این خبر ... گوش
زد خاتم النبیین کرده چنانکه ابن قولویه از محمد ابن عبد الله از پدرش از علی ابن محمد ... از محمد ابن خالد
از عبد الله ابن حماد بصری از عبد الله ابن عبد الرحمن اصم از ... از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود
چون پیغمبر را باسمان بردند گفته شد با او که بتحقیق خدا ترا امتحان میکند در سه چیز تا ببیند که چگونه

است صبر تو گفت تسلیم میکنم از برای امر تو و قوه نیست از برای من بر صبر مگر بیاری تو پس آن چیزها
اینها گفته شد اول ایشان گرسنگی است و اختیار کردن فقرا بر جان خودت و ... در آسمان
اهل حاجت است بر اهلت گفت قبول کردم ای پروردگار من و راضی شدم و تسلیم کردم و از تست
توفیق و صبر و اما دوم پس تکذیب کردن امتت مر او و ترس زیاد و بخشیدن جان تو است در راه
من و جنگ کردن با اهل کفر و خرج کردن مال تو و بذل کردن جان تو و صبر کردن بر چیزیکه میرسد
بتو از اذیت ایشان و از اهل نفاق و درد و رنجها در جنگها و زخمها گفت ای پروردگار من قبول کردم و
راضی شدم و تسلیم کردم و از تست توفیق و صبر و اما سوم پس چیزیست که ملاقات میکنند اهل بیت تو
بعد از تو از کشته شدن اما برادرت پس میبیند از امت تو بخش دادن و درشتی و سرزنش و محروم شدن
و مشقت و ظلم او و آخرش کشته شدن است پس گفت ای پروردگار من قبول کردم و تسلیم کردم و راضی
شدم و از تست توفیق و صبر و اما دختر تو پس ظلم بر او میشود و محروم میشود و حقش گرفته میشود
بظلم و غصب آنچنان حقی که خدا برای او قرار داده ... زده میشود در حالتیکه حامله
است و داخل میشوند دشمنان در حرمش بدون اذن بعد از آن میرسد باو خواری و ذلت بعد
از آن نمی یابد مانعی و میاندازد بچه اش را از شدت زدن و میمیرد از آن زدن گفتم انا لله
قبول کردم ای پروردگار من و تسلیم کردم و از تست توفیق و صبر و میباشد از برای فاطمه از برادرت
دو فرزند کشته میشود یکی از ایشان بخیانت و غارت میشود و نیزه زده میشود بر او میکنند این کارها را
امتت گفت قبول کردم ای پروردگار من و انا لله و انا الیه راجعون و تسلیم کردم و از تست
توفیق و صبر و اما فرزند دیگر فاطمه پس امت تو میخوانند او را بسوی جهاد بعد از آن میکشند او را
و میکشند فرزندان او را و کسانی را که با او میباشند از اهل بیتش پس حرمت او را هتک میکنند پس طلب
یاری میکند و بتحقیق که قضای تو گذشته بشهادت او و کسانیکه با او میباشند کشته شدن
او حجت است بر کسانیکه در مابین هستند زمین از پس میگریند بر او اهل آسمانها و اهل زمینها از جزع
بر او و میگریند بر او ملائکه که ادراک یاری اش نکرده اند بعد از آن بیرون میاورم از صلبش

مردی را که بازی‌ای بگیرم او و تحقیق که شبیه و شکل او در نزد من است از زیر عرش بر میکند
زمین را بالعدل و رعب و ترس باو میرود میکشند تا آنکه شک میشود در او و گفتم آیا نیست پس
گفته شد بمن که سر خود را بالا کن پس نگاه کردم بسوی مردی که نیکوترین مردم بود و از
همه جهت صورة و پاکیزه ترین مردم بود در بوی و نور ساطع بود از بالایش و از زیر پایش
پس روی او در و بجانب مخ و بر او بود جاهای نور و سیاه از چیزها انکه بابی و چشم را بوسید
و نگاه کردم بسوی ملکه که بر او احاطه کرده بودند عدد ایشان را نمیداند مگر خدای عز و جل پس
گفتم یا رب از برای که غضب میکنی این و از برای که مهیا کرده اینجا را و تحقیق که وعده یاری
پس فرمود استغفار یاری نور امیکنم پس اینها اهل جنود اول اند و تحقیق که
خبر داده بجزیکه ملاقاة میکنند بعد از من و اگر بخواهی ازین عطا میکنی بعضی یارش را در باره ایشان
[illegible] که ظلم [illegible] کنند بر ایشان و تحقیق که تسلیم کرده ام و قبول کردم و راضی شدم و از تست
توفیق و رضا و یاری بر صبر پس گفته شد بمن اما برادرت پس جزا اوست نزد من جنة الماوی است
فرود میاید در ان بسبب صبرش غالب میکنم دلیلش را بر اهل خلایق در روز قیامة و حوض تو را
[illegible] و میدهم اب میدهد از دوستان شما را و منع میکند از دشمنان شما را و میکردانم جهنم را بر او
سرد و سلامة داخل ان میشود پس بیرون میاورد کسی را که در دلش باشد سنگینی ذره از دوستی
و میکردانم منزله شما را در یکدرجه از بهشت و اما فرزند کشته شده یا دختر تو و فرزند فریب داده شده
بر کشنده تو پس تحقیق که بایشان زینت میدهم عرشم را و از برای ایشان است از کرامت چیزی از این
[illegible] اینست که خطور نمیکند بر دل آدمی بجهة چیزیکه بایشان میرسد از بلا و پس بر من پس توکل کن
[illegible] و از برای هر کسی که اورده است بزیر قبرش از عوام است از کرامت و عزة مراتب بسیار بجهة اینکه زوار
زوار تو اند و زوار تو زوار من اند و بر من است کرامت زوار من و منع عطا میکنم باو چیزیکه سوال میکند
و جزا میدهم او را جزائی که آرزو بخورد بان هر کسی که نظر کند بسوی [illegible]

کرده ام از برای او و از کرامة [illegible] او ما دو حرمت پس او را بر اهل میدارم در نزد عرش من پس گفته
میشود باو که خدا حکم داده است ترا در خلقش پس هر که ترا ظلم کرده و هر که ظلم کرده
اولاد ترا پس حکم کن در باره او بجز یکه دوست داری پس تحقیق که من انفاذ میکنم حکم
ترا در باره ایشان پس حاضر میشود در عرصه قیامة پس چون بیاورند کسانی را که ظلم
کرده اند بفاطمه امر میکند که ایشان را بآتش برند پس ظالم میگوید حسرتا علی ما فرطت
فی جنب الله و آرزو میکند که برگردد و ظالم دستهای خود را میگزد و میگوید یا لیتنی
راه با پیغمبر گرفته بودم یا ویلتا کاش نمیگرفتم فلان را دوست خود نگرفته بودم و چون
دوست خود را می‌بیند میگوید ای کاش ما بین من و تو دوری مشرق و مغرب بود پس چه
بد قرین هستی و نفع نمیدهد شما را امروز اینکه شما در عذاب شریک هستید پس
ظالم میگوید ای خدا تو حکم میکنی مابین بندگانت در چیزیکه بوده اند اختلاف میکرده اند
با حکم از برای غیر تو است پس گفته میشود بایشان الا لعنة الله علی الظالمین الذین
عن سبیل الله و یبغونها عوجا و هم بالآخرة کافرون و اول کسیکه حکم کرده میشود در باره
محسن ابن علی است و کشنده او و بعد از ان در باره قنفذ حکم میشود پس او را [illegible] میشوند
لعین و صاحبش پس زده میشوند بتازیانها از اتش که هر گاه واقع شود یک
تازیانه از انها بر دریاها از اب میجوشند از مشرق تا مغرب و اگر گذاشته شوند بر کوههای
دنیا از اب میشوند [illegible] و مثل خاکستر پس زده میشوند بان تازیانها بعد از ان
نشیند امیر المؤمنین و پیش روی خدای خود از برای حکومت با چهار مرد سه خلیفه غاصب حق
داخل کرده میشوند در چاهی و سر او گذاشته میشود و [illegible] نمی‌بیند ایشان را احدی و نه [illegible]

بیند احدی را پس دوستان ایشان میگویند ربنا ارنا اللذین اضلانا من الجن
والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین ای پروردگار ما نشان بده
بما آن دو نفری را که ما را گمراه کردند از جن و انس تا ایشان را در زیر پاهای خود
بگذاریم تا باشند از پایین تران در جهنم پس خدای عز و جل ایشان میگوید
ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون نفع نخواهد بخشید شما را بعد از آنکه
ظلم کردید اینکه شما در عذاب شریکید پس بعد از آن فریاد میکنند بویل و ثبور و میاورند
والثبور و یاتیان الحوض
فیسئلون ... ایشان را نزد حوض پس سوال میکنند از امیر المومنین در حالیکه با ایشان حفظه
... حفظه هست از ملکه پس با امیر المومنین میگویند عفو کن از ما و آب بده ما را و خلاص کن ما را
فیقولان اعف عنا ...
... پس گفته میشود با ایشان فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا وقیل هذا الذی
کنتم به تدعون ... یعنی چون عذاب را نزدیک خود دیدند بد شد رویهای
وجوه الذین کفروا ... کفار و گفته شد با ایشان که اینست چیزی که ادعا میکردید از پادشاهی مومنین برگردید
تشنه و تشنه شده بسوی آتش پس بنوشید شراب ... جهنم و غسلین
... شفاعت کنندگان و اما اخبار پس بعضی از فضائل اهلبیت ...
... اجتماع ... ابن عباس پس بالا فوق ... سعید بن جبیر روایت کرده از ابن عباس که
گفت اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود ناگاه حسن علیه السلام روی آورده بجانب
جد امجد خود پس چون او را دید گریست و فرمود الی الی یا بنی ... ای فرزند من پس نشانید
او را بر زانوی خود طلبید تا او را بر ران راست نشانید پس حسین علیه السلام بیامد

چون او را دید گریست و فرمود الی الی یا بنی پس او را بر ران چپ نشانید پس چون او را دید گریست
و فرمود بسوی من بسوی من ای فخر من پس او را در پیش روی خود نشانید
بعد از این امیر المومنین علیه السلام آمد چون او را دید گریست و فرمود الی الی یا اخی
پس او را بجانب راست نشانید پس اصحاب گفتند یا رسول الله نمی بینی احدی از ایشان را
مگر آنکه گریه میکنی آیا در ایشان نیست کسی که خوشنود شوی بدیدنش فرمود قسم بکسی
که مرا به پیغمبری فرستاده و مرا بر جمیع خلق برگزیده که من و ایشان گرامی ترین
خلقیم نزد خدای عز و جل و نیست بر روی زمین ... عزیزتر بسوی من از ایشان
اما علی بن ابیطالب پس بتحقیق که اوست برادر و شقیق و صاحب امر من بعد از من
و صاحب علم من در دنیا و در آخرت و اوست صاحب حوض و شفاعت من و اوست مولای
هر مسلمان و امام هر مومن و کشاننده هر پرهیزکار و اوست وصی من و جانشین بر
اهل من و امت من در حیات من و بعد از موت من دوست دارنده او دوست دارنده من است
و کینه دارنده او کینه دارنده من است و بدوستی او امت من گردیده اند مرحوم و بدشمنی او گردیده اند
مخالفین او ملعون و من گریستم چون آمد بجهت اینکه من بخاطر آوردم خیانت امت را با او و بعد از من
تا آنکه او را از جای من برطرف کردند حال آنکه خدا جای مرا از برای او قرار داده بعد از آن پیوسته
با او بدی میکنند تا آنکه زده میشود بر شاخ سرش ضربتی که ریشش از آن رنگین میشود در افضل
ماهها ماه رمضان آنچنان ماهی که نازل شده در آن قرآن هدی للناس و بینات من الهدی و
الفرقان و اما دختر من فاطمه پس بتحقیق که اوست سیده زنان عالم از اولین و آخرین و اوست
پاره تن من و اوست نور چشم من و اوست میوه دل من و اوست روح من آنچنان روحی که در میان
دو پهلوی من است و اوست حوراء انسیه هر زمان که می ایستد در محرابش در پیش خدای عز و جل
روشنی میدهد نورش از برای اهل آسمانها از ملکه چنانکه روشنی میدهند ستارها از برای اهل زمین و میگوید

خدای عزوجل ملائکه ای ملائکه من نگاه کنید بسوی کنیز من فاطمه سیده کنیزان من ایستاده است
در پیش روی من می لرزند بندهای او از ترس من و بتحقیق که متوجه شده
بدل خود بعبادة من شاهد میگیرم شما را اینکه ایمن کردم شیعه اش را
از آتش و بتحقیق که من چون دیدم او را بخواطر آوردم چیزی را که رفتار میکنند
با او بعد از من گویا می بینم او را و حال آنکه ذلت داخل خانه او شده و حرمتش
را هتک کرده اند و غصب حقش نموده اند و میراثش را از او گرفته اند و پهلویش
را شکسته اند و بچه اش را اسقاط کرده اند و او فریاد میکند یا محمداه پس کسی جواب
او نمیکند و طلب فریاد رسی میکند پس کسی بفریادش نمیرسد پس پیوسته بعد از من
غمگین با غصه میباشد بخواطر میآورد بریده شدن وحی را از خانه اش گاهی — وکرۀ جو
و بیاد میاورد فراق مرا دفعه دیگر و وحشت میکند چون شب تار میشود بجهت نشنیدن
آواز مرا که بود میشنید او را چون بعبادة بر میخواستم و قران میخواندم بعد از آن
می بیند خودش را با ذلت و خواری بعد از آنکه بوده است در ایام پدرش عزیزه پس در
وقت خدا انس میدهد او را بملائکه پس ندا میکنند او را بچیزیکه ندا میکردند با و مریم
دختر عمران را پس میگویند با و ای فاطمه ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی
نساء العالمین یا فاطمه اقنتی لربک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین بعد از آن ابتدا میکند
با و مطلوبه و جع پس ناخوش میشود پس خدای میفرستد بنزد او مریم دختر عمران را
تا پرستاری او کند و انیس او باشد در ناخوشیش پس او در آنوقت میگوید ای پروردگار من
بتحقیق که من از زندگی دلگیر شده ام و از اهل دنیا ملول شده ام پس مرا برسان
پس خدای عزوجل او را می رساند بمن پس میباشد اول کسیکه ملحق میشود بمن از اهل

بیت

بیت من پس وارد میشود بر من غمگین و اندوهناک در حالیکه حقش غصب شده و شهید شده
پس چون او را با این حال ببینم میگویم خداوندا لعن کن کسی را که او را ظلم کرده و عقاب
کن کسی را که غصب حقش نموده و ذلیل کن کسی را که او را اذیت کرده و مخلد کن در آتش کسیکه را
که پهلوی او را شکسته تا بچه اش را اسقاط کرده پس ملائکه در آنوقت میگویند آمین و اما حسن
پس بتحقیق که او است پسر من و فرزند من و از من است و روشنی چشم من و دل من و میوه خاطر من است
و او است آقای جوانان اهل بهشت و حجة خدا است بر امت امر او امر من است و قول او قول
منست هر که پیروی کند او را پس بتحقیق که او از من است و هر که او را معصیت کند پس بتحقیق
که او از من نیست و بتحقیق که من در وقتیکه نظر کردم بسوی او بخاطر آوردم چیزی را
که جاری می شود بر او از خواری بعد از من پس پیوسته چنین خواهد بود تا آنکه کشته میشود
بزهر از روی ظلم و دشمنی پس در آنوقت گریه میکنند ملائکه و هفت آسمانها بجهة موتش و می
گریند بر او هر چیزی حتی طیر در وسط آسمان و ماهیها در میان آب پس هر که گریه کند
بر او کور نمیشود چشمش در روزیکه کور میشوند چشمها و هر که غمگین شود بر او غمگین
نمیشود دلش در روزیکه غمگین میشوند در آن روز دلها و هر که زیارت کند او را در
بقعه اش ثابت میشود قدمش بر صراط در روزیکه می لغزد در آن قدمها و اما حسین
پس بتحقیق که او از من است و او فرزند من و پسر من و بهترین خلق است بعد از برادرش
و او است امام مسلمین و مولای مومنین و خلیفه پروردگار عالمین و غیاث مستغیثین و
پناه مستجیرین و حجة خدا است بر خلق تمام و او است آقای جوانان اهل بهشت و او است باب
نجات امت امر او امر منست و طاعتش طاعت منست هر که او را دوست دارد پس او است از من

و هر که نوحه نمایش کند پس او از من نیست و من چون او را دیدم بخواطر او را م چیزی را
که با او میکنند بعد از من گویا می بینم او را و حال آنکه پناه آورده بحرم من و قبر من
پس پناه داده نمیشود پس میچسبانم او را در خوابش بسوی سینه خود و امر میکنم
او را بهجرت و رفتن از دار هجرت من و بشارت میدهم او را بشهادت پس کوچ میکند
از مدینه و میرود بسوی زمینی که در آن کشته میشود و موضع خوابگاه او زمین
کربلا و بلاء و کشتن و فناء یاری میکنند او را جماعتی از مسلمانان ایشان جماعتی اند
آقایان شهدای امت من در روز قیامت گویا نگاه میکنم بسوی او و حال آنکه
انداخته شده تیری بجانب او پس افتاده از اسبش بخاک بعد از آن ذبح
میشود چنانکه ذبح میشود گوسفند مظلوم بعد از آن رسول الله گریست و گریستند
که بدور او بودند گریستند و آوازها بناله بلند شد بعد از آن آنجناب علیه السلام
برخاست و میگفت خداوندا بتحقیق که من شکایت میکنم بسوی تو از چیزیکه ملاقات
میکنند اهل بیت من بعد از من پس داخل منزل شد و در منتخب روایت شده از ابن
عباس که میگوید چون رسول الله را وفات رسید آنجناب گریست گریه شدیدی تا آنکه وفات ح
ریش مبارکش از اشکش تر شد پس عرض کردم یا رسول الله چه باعث گریه تو شده
فرمود میگریم بجهت ذریه ام و بسبب رفتاری که با ایشان میکنند بعد از من بدان اشرار
پس گویا می بینم دخترم فاطمه را که بعد از من ظلم بر او کرده اند و حق او را غصب کرده اند
و شوهرش را ذلیل کرده اند و میراثش را غصب کرده اند و گویا او را می بینم که میگوید
ای پدر ای پدر پس احدی از امت من او را اعانت نمیکند پس فاطمه سخن پدرش را

شنید

شنید پس گریست آنجناب او فرمود ساکت شو ای فاطمه و بشارت باد ترا ای دختر محمد زیرا که
شتافتن تو بسوی من و درنگ نمیکنی بعد از من مگر اندکی و بتحقیق که تو اول کسی که ملحق
میشود بمن از اهل بیت من پس فاطمه خوشنود شد خوشنودی عظیمی و فرمود آنجناب حسن و حسین
ما آب که می چسبانم او را بسینه ام و امر میکنم او را بصبر و رفتن از محل هجرت من تا آخر
اشاره است بروایة محمد ابن ابیطالب الموسوی که میگوید آنجناب حین خروج از مدینه شبی
بحرم وداع بر سر قبر جد بزرگوار خود رفت نوری ساطع و نمود ار شد و کلامی با جد بزرگوار
گفت که قریب بمضمون این ابیات بود علیک سلام الله یا اشرف الوری و من هو من ذنبه
الانام رسول بعثت خیر العباد و هادیا و بالحق اما والیه دلیل سلام خدا بر تو باد ای
شریفترین همه خلقان و ای کسیکه فرستاده شده از جانب پروردگار عالمیان و مبعوث شده
تا اینکه ترساننده باشی و هدایت کننده و امر کننده بنیکی و راهنمای بسوی خیر و خوبیها یا
جد فقد خلفتنا بین امة طغاة کفور و الشکور قلیل فلم نر منهم راعیا لحقوقنا و لم یرا
الا حافظ و خذول پس از آنکه تو هدایت نمودی و وصیت کردی ای جد بزرگوار ما را گذاشتی
در میان امت طاغیه که مشغولند بطغیان است و شکر کنندگان از ایشان اندک و در عدد کم
اند پس نمی بینیم در میانه این قوم کسی را که مراعات کند حقوق ما را و یافته نمیشود مگر بعضی
که دلهاشان پر از کینه مرهمات و بعضی که ما را مخذول نموده اند فهم مغتنمین ترکت
جهرة و عاطلوا الی نقض العهود کمثل و عادوا الی الحقد القدیم و لومهم باقلت حقا بنیهم
نقول پس اولاد ما را منع نمودند از میراث تو آشکارا و شکستند عهدهای خدا و عهدهای
ترا و کول نمودند و برگشتند بعصیان کینهای قدیم که از بدر و حنین و احد در دلها داشتند
ما ظهارا نمودند که خود را گفته تو و گفتهای ما که از جانب خدا با ایشان گفتیم و گفتیم فرزند
اوجع العظم بعد انجباره فخطب جسیم و المصاب جلیل پس مصیبة تو استخوان ما را شکست

بعد از آنکه بوجود شریف تو صاحب قوة و عزة بودم پس مصیبت مصیبة بزرگی است بار گرانست
که دل طاقة تحمل آن ندارد فها انا یا جداه حالی کما تری ولم ادر ما اجری الیه وا ویلاه
عبارة مطلب و سوز دل خود را بحضرت جد بزرگوار خود عرض کرد السلام علیک
یا رسول الله انا الحسین ابن فاطمة فرخک و ابن فرختک و سبطک الذی خلفته فی امتک
فاشهد علیهم یا رسول الله انهم قد خذلونی وضیعونی ولم یحفظونی فهذه شکوای الیک
حتی القاک سلام بر تو ای رسول خدا منم حسین فرزند دلبند فاطمه نسل تو و پسر دختر تو
منم سبط تو که مرا در میان امت خود گذاشتی پس شاهد باش بر ایشان ای پیغمبر خدا اینکه
این امت مرا مخذول کرده اند و ضایع نموده اند و حفظ حرمت من نکردند و اینست
شکایة من بسوی تو تا آنکه ترا ملاقات کنم پس قدمهای مبارک را صف کرده و پیوسته
در رکوع و سجود بود و ولید بمنزل آنحضرت فرستاد که آنحضرت را تفحص نمایند چون آنجناب
را نیافتند باو خبر دادند که آنجناب از منزل شریف خود بیرون رفته گفت الحمد لله که بیرون
رفت و بجنون او مبتلا نشدم پس آن بزرگوار تا نزدیک صبح بعبادة مشغول بود چون نزدیک
صبح شد بمنزل برگشت و در شب دیگر نیز بجهة وداع بر سر قبر مبارک آنحضرت رفت و بعد
از آنکه از اداء صلوة و عبادات فارغ شد بمناجات بدرگاه قاضی الحاجات و عرض کرد
اللهم ان هذا قبر نبیک و انا ابن بنت نبیک وقد حضرنی من الامر ما قد علمت اللهم
انی احب المعروف و انکر المنکر فاسئلک بحق القبر ومن فیه الا اخترت لی ما هو لک فیه رضی و
لرسولک ایضا عرض کرد ای خداوند من بدرستیکه این تربت قبر پیغمبر تو و من هم فرزند دختر
پیغمبر توام و بتحقیق که از امر من شده است آنچه که بر تو مخفی نیست و توئی دانا که کار من
بچه انجامید ای خداوند من بدرستیکه من دوست میدارم نیکی و طاعة و بندگی ترا و بد
میدارم منکر را و دشمن میدارم گناه و مخالفت ترا و میخواهم ببینم که تورا اطاعت از روی

خاد

عناد و مخالفة نمایند پس من سوال میکنم از تو بحق قبر و بحق کسی که در این قبر است اینکه اختیار
کنی از برای من چیزی را که رضای تو در آن میباشد و چیزی که رضای رسول تو در آن
است اگر چه هلاکت و تعب و محنت من در آن باشد که با رضای تو و پیغمبر تو هیچ مکروهی در
نزد من دشوار نیست بعد از آن سر مبارک را بر قبر مطهر جد بزرگوارش گذاشت و گریست
که در بین سنه او را عارض شد فرای النبی صلی الله علیه و آله قد اقبل الیه فی کتیبة من
الملائکة عن یمینه و یساره فاتی حتی ضم الحسین الی صدره و قبل ما بین عینیه پس
آنجناب دید که پیغمبر خدا روی کرده بجانب او و میاید با کثرة جمعیة از ملائکه که از
جانب دست راست و دست چپش صف بسته اند پس با این قسم آمدند تا آنکه بآن
جناب رسیدند پیغمبر خدا حضرت امام حسین را گرفت و بسینه پاکیزه خود چسبانید
و ما بین دو چشم نورانی فرزند خود را بوسید و گریه کرد و گفت حبیبی یا حسین کأنی اراک
عن قریب مرملا بدمائک مذبوحا بارض کرب و بلا بین عصابة من امتی و انت مع
ذلک عطشان لا تسقی وظمآن لا تروی وهم مع ذلک یرجون شفاعتی لا
انالهم الله شفاعتی یوم القیمة ای عزیز من و ای میوه دل من و ای حبیب من ای
حسین گویا میبینم ترا با این زودی غلطیده باشی بخون خود و ذبح شده باشی
در زمینی که نامش کربلا است در میانه گروه انبوهی از امت من و تو در آن احوال
تشنه میباشی و آب بتو نمیدهند و جگر تو بریان میباشد و تو را سیراب نمیکنند
و آن ملاعین با این اعمال شنیع امید شفاعة از من میدارند خدا نرساند بایشان
شفاعة مرا در روز قیامة حبیبی یا حسین ان اباک و امک و اخاک قدموا الی وهم
مشتاقون الیک و ان لک فی الجنان لدرجات لن تنالها الا بالشهادة ای عزیز من ای

حسین بدر بنگر پدر و مادر و برادرت آمده اند و در نزد من در حالتیکه
بنهایت مشتاق میباشند بدیدن تو و آرزوی وصال ترا دارند و طاقت
ایشان از فراق تو طاق شده و بدر بنگر از برای تو در بهشت درجاتی
از مقامات قرب و رضا و کرامتهای خداوندی که بآن مراتب نمیرسی مگر
بشهادة در راه رضا و طاعت خدا فجعل ینظر الحسین فی منامه و یقول له
یا جداه لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک
پس آنجناب نگاه بسیاری بجد بزرگوار کرد و چشم خود را بجمال نورانی
فخر پیغمبران انداخته بود پیوسته بآنجناب نظر میکرد بعد از آن گفت یا جداه
احتیاجی ندارم به برگشتن بسوی دنیا پس مرا بگیر و با خود داخل کن در
همین قبر مطهر خود و در این خاک پاک مرا جای ده ادی الدین فردا لا بوا تکلم
و لا ذا تلحج حماه خلیل فبالله اطعم الموت حلو مذاقه و فیه الی قرب الحبیب
وصول یا جداه دین و شریعت تو را احتیج که بیاوری به معین است و کسی بجهت
که دوستدار دین تو باشد و حرمت او را رعایت کند و حفظ حدود شریعت
نماید پس بخدا قسم که طعم مرگ در دهن بسیار شیرین و گواراتر است از
زندگی در میانه اشرار و فجار و علاوه بر این در مرگ وصال و نزدیکی
رسیدن است بدوستان و محبوبان فقال یا بنی لابد لک من الرجوع الی الدنیا
حتی ترزق الشهادة و ما قد کتب الله لک من الاجر جای پیغمبر و نبود ای فرزند
من چاره نیست از برای تو از اینکه بازگشت نمایی بسوی دنیا تا آنکه شهادة
نصیب شود و برسی بآن مقامات عالیه و مراتب سامیه که خدا از برای تو

ان

ان مراتب را قرار داده تا هر دو عمل نیکت بتو برسد فانک و اباک و اخاک و عمک
و عم ابیک یحشرون یوم القیمة فی زمرة واحدة حتی تدخلوا الجنة پس بتحقیق که
تو و پدر و برادر و عموی تو و عموی پدر تو یعنی جعفر طیار و حمزه سید الشهدا
حاضر خواهید شد در روز قیامت در زمره واحده تا آنکه داخل بهشت
شوید پس آنحضرت هراسان از خواب بیدار شد و بخانه برگشت و عشیره خود را
از بنی عبد المطلب جمع نمود و خواب خود را بایشان فرمود پس زنان بنی عبد المطلب
شروع کردند بنوحه و زاری و آن روز بر ایشان گذشت مانند روزی که
پیغمبر از دنیا رفت حضرت فرمود انشاء الله ان تبدین هذا الامر بمعصیة الله و
لرسوله صلی یعنی آنجناب فرمود شما را بخدا قسم میدهم که این اسراری که من گفتم
اظهار و افشا مکنید و آنچه از قتل و وقایع خود گفتم بکسی آشکار ننمایید که
اظهار آن بالنسبه بغیر اهلش معصیت خدا و رسولست فقالت النساء بنی عبد المطلب
و لن نستبق النیاحة و البکاء فهو و الله عندنا کیوم مات فیه رسول الله و علی و
فاطمه و رقیه و ام کلثوم فاخذن فی النیاحة و العویل حتی مشی فیهن الحسین علیه السلم
یعنی در جواب عرض کردند که چگونه میشود که ما خود را از گریه و نوحه منع
کنیم و از ناله و زاری باز داریم و از برای چه روزی فغان و نوحه و گریه را باقی
بداریم و ذخیره نماییم و حال آنکه امروز در نزد ما مثل روزی است که پیغمبر خدا
و امیر المومنین و فاطمه و رقیه و ام کلثوم فرزندان پیغمبر از دنیا رفته اند زیرا
که تو بقیه گذشتگان و روشنی چشم بازماندگانی و تو یادگار پیغمبر و علی و فاطمه
میباشی از برای ما پس شروع نمودند بنوحه و ناله و گریه و پیوسته زاری میکردند

تا انجناب با یخ الّه ایشان را گذاشت و رفت پس بعضی از عمه های انجناب
مجتمع شده واحد وعرض کرد که شهادة میدهد ای حسین اینکه من شنیدم سجع
جنیان را که در عزای تو نوحه میکردند وهاتفی آواز داد وگفت وان قتیل الطف
من آل هاشم اذل رقابا من قریش فذلت حبیب رسول الله لک فاحشا
ابانت در آیاه الانوف بخلت یعنی بتحقیق که کشته طف کربلا از آل هاشم ذلیل کرد
کشته شدن او گردنهای قریش را چون ذلیل شد او ستعزیز رسول خدا هرگز
علا بدی از او صادر نشده مصیبتهایش در ما عظیم ارید پس بزرگ گردانید
مصیبتها انجناب فرمود یا عمه لا تقولی هکذا ولکن قولی اذل رقاب المسلمین فذلت
ای عمه چنین مگوی ولکن بگو ذلیل کرد گردنهای مسلمانان را پس ذلیل شد پس انجناب
در میان شب بر سر قبر مادر مظلوم خود رفت وسلام کرد وگفت ای مادر منم حسین
که بوداع تو آمده ام واین آخر زیارة من است که عنقریب بجهة وفهرا از جوار اعادی
از سر تربت طاهره تو جدا میشوم از قبر مبارک حضرة زهرا آوازی برآمد
که علیک السلم یا مظلوم الام ویا شهید الام ویا غریب الام ای مظلوم مادر
وای شهید مادر وای غریب مادر علیک السلم پس بنحوی گریه بر آن حضرة مستولی
شد که نتوانست تکلم کند پس بر سر قبر برادر بزرگوارش امام حسن مجتبی رفت
وانحضرة را وداع نمود و بمنزل برگشت وصاحب ریاض از صاحب ناقب روایة
کرده تو بتر دیگر انجناب بمجرد بسط بزرگوار خود در عالم طیف از بجهاد بنود
قال فلما کان وقت السحر یعنی من لیلة عاشورا خفق الحسین علیه السلم خفقة
ثم استیقظ فقال اتعلمون ما رایت فی منامی الساعة فقالوا وما الذی رایت

یابن

یا بن رسول الله میگوید در سحر شب عاشورا انجناب را سنهٔ عارض شد پس
بیدار شد وفرمود آیا میدانید که چه دیدم در این ساعة در خواب عرض
کردند چه دیدی یا بن رسول الله ای ان قال ثم انی رأیت بعد ذلک جدی
رسول الله صلی الله علیه وآله ومعه جماعة من اصحابه وهو یقول لی یا بنی
شهید آل محمد وقد استبشر بک اهل السموات واهل الصفیح الاعلی فلیکن
افطارک عندی اللیلة عجل ولا تؤخر فرمود دیدم جدم رسول الله را و با او
بود جماعتی از اصحابش و میفرمود بمن ای فرزند من تو شهید آل
محمد و بتحقیق که بشارة کرده اند بوصال تو اهل آسمانها واهل صفیح اعلی
پس باید افطار تو در نزد من باشد امشب تعجیل کن وتاخیر مکن فهذا
ملک قد نزل من السماء لیاخذ دمک فی قارورة خضراء فهذا ما رایت
وقد ازف الامر واقترب الرحیل من هذه الدنیا ولا شک فی ذلک ای فرزند
این ملکی است که نازل شده از آسمان تا خون ترا بگیرد ودر میان شیشه
سبزی نگاه بگذارد پس این چیزیست که من دیده ام وبتحقیق که رسیده آمد
امر خدا و کوچ کردن از این دنیا نزدیک شده وشکی در این نیست صاحب
ریاض که بعد از این مجلس که انجناب این خبر را باصحاب فرمود امر فرمود
که خیمه برپا کنند ونوره ومشک در آن گذاشتند تا انجناب نوره بکشد
بعض اصحاب منتظر ایستادند تا ایشان نیز نوره بکشند تا ملاقات خدای
عز وجل کنند با بدنهای پاکیزه الحاصل بریر ابن خضیر وعبد الرحمن ابن عبد
ربه بر در فسطاط ایستادند پس بریر با عبد الرحمن آغاز شوخی وخنده

وملاطفه کذاشت فقال عبد الرحمن الانصاری اتضحک ما هذه ساعة
باطل فقال والله لقد علم قومی انی ما کنت احب الباطل کهلا ولا شابا
وانما افعل ذلک استبشارا بما نصیر الیه فوالله ما هو الا ان نلقی هؤلاء القوم
باسیافنا فنعالجهم بها ساعة ثم نعانق الحور العین عبد الرحمن گفت یا اخی
خندیدن این ساعة باطل نیست بریر گفت بخدا قسم که همه این قوم
میدانند اینکه من هرگز دوست نداشتم باطل را در کهولت
ونه در جوانی ولیکن غرض از این نیست که چنین میکنم از خوشحالی
بآن جایی که میرویم که بعد از این بخدا قسم که نیست کار ما مگر اینکه
ملاقات میکنیم این قوم را با شمشیرهای یک ساعة با ایشان جنگ میکنیم
بعد از آن دست بگردن میشویم با حور العین کانما یجنی حلوا لانفسهم
دون المنون من العسالة العسل لنزیلوا فی متون السابقات تحاطی
السابغات وللحطب اعتنقوا وطلقوا دونه الدنیا الدنیه واراحوا الی
جنة الفردوس فارتحلوا تراءت الحور فی اعلی القصور لهم کشفا
فهان علیهم فیما بذلوا گویا از برای خود از نیزه های عسالة عسل
شیرین می گرفتند شربت تلخ فنا کوارا جوشن را بر خود پوشیدند در پشت
اسبهای پیش روز زرههای تمام قد را و نیزه های خطی را برکف

کرفتند

وطلاق دادند دنیای دنیه را و راحت کردند بمیل بسوی بهشت
فردوس و کوچ کردند از این سرای بیوفا و حوریان
بهشت خود را با ایشان نشان دادند در بالای قصرها پس آسان شد بر ایشان بخشیدن جان
ونقل شده از تفسیر ... ابن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر از جابر ... روزی
بخدمت مادرش بود الحسین رسول الله صلی الله علیه وآله او را گرفت و فرمود لعن الله قاتلک ولعن الله سالبک واهلک
الله المتوازرین علیک وحکم الله بینی وبین من اعان علیک خدا لعن کند کشنده ترا و لعن کند برهنه کننده
ترا و هلاک کند خدا کسی را که بر ضد تو اجتماع میکنند و حکم کند خدا میان من و کسی که یاری کند دشمنان ترا
فاطمه عرض کرد ای پدر چه میگوئی فرمود ای دختر من یاد آوردم آنچیزی را که بر او میرسد بعد از من و بعد از تو از ظلم
واذیت وخیانت وتعدی و او در آن روز در میان جماعتی است که گویا ستارهها اند در آسمان میکشند بسوی
کشته شدن و گویا من نگاه میکنم بسوی لشکرگاه ایشان و موضع بارهها و خیمهگاه ایشان فقالت یا ابه
واین هذا الموضع الذی تصف ای پدر کجاست این مکان که وصف میکنی قال الموضع یقال له کربلا وهو ذات
کرب وبلاء علینا وعلی الائمة یخرج علیهم شرار امتی ولو ان احدهم یشفع له من فی السموات والارضین ما شفعوا فیهم
وهم المخلدون فی النار او موضعی است که نامش کربلاست و او صاحب غم و بلا بر ما و بر امام بیرون میآیند
بر سر ایشان بدان امت من که هر گاه جمیع اهل آسمانها و زمین شفاعت کنند در باره یکی از ایشان شفاعت
قبول نمیشود و ایشانند همیشه در آتش فاطمه عرض کرد یا ابه فیقتل ابو ابی پسر را ای پدر حسین کشته میشود قال نعم یا بنتاه
وما قتل قبله احد تبکیه السموات والارضون والملائکة والوحش والحیتان فی البحار والجبال لو یؤذن
لهم ما بقی علی الارض متنفس ویأتیه قوم من محبینا لیس فی الارض اعلم بالله ولا اقوم بحقنا منهم ولیس علی ظهر الارض
احد یلتفت الیه غیرهم اولئک مصابیح فی ظلمات الجور وهم الشفعاء وهم واردون حوضی غدا اعرفهم اذا وردوا
علی بسیماهم واهل کل دین یطلبون ائمتهم وهم یطلبوننا لا یطلبون غیرنا وهم قوام الارض بهم ینزل الغیث
فهو بلای او خصوصی کشته میشود پیش که احدی کشته نشده مگر خبر بلا آسمانها و زمینها و ملائکه و وحش
و ماهیهای دریا و کوهها و اگر اذن بیابند نفسی بر روی زمین نمیگذارند و میآیند بزیارت جماعتی که

مباشیم که حسنات روشن و دل خوشنود میشود بغیر الکلام الملائکه
عزیز من ببین که چه مقدار نفاق بد خصلتیست که
جناب پیغمبر نفرین میکند بر خوشحالی کننده کان بقتل
جناب امام حسین علیه السلام با اینکه خدا نفاق را دوست ندارد و
برو باند و زبانش با دلش مخالف باشد و گناهان بر
دو قسم اند قسمی که قبح و زشتی ان چندان وضوحی ندارد
و قسمی که همه کس ان را میفهمد و ظلم و قتل نفس و غصب
اموال مردم از جمله گناهانی هستند که در هر ملت و در هر دین
و در هر مذهب و در هر زمان و مکان از زمان ادم
تا روز قیامت کسی نبوده و نخواهد بود که بگوید ظلم حلال است
یا زشتی انرا نفهمد با اینکه مردم در هر چیزی اختلاف
کرده اند حتی انکه در خدا و پیغمبر و امام چه خلافها کرده اند
و در مسئله ظلم احدی خلاف نکرده و احدی انکار بدی
و زشتی ان را نکرده و نمیکند حتی انکه حیوانات هم میدانند

از دوستان ما کسیکه در روی زمین عالم ترنجد او مرا یاد کند [illegible] از ایشان و در روی [illegible]
یکی احدی علقت میشود [illegible] از ایشان ایشان [illegible] و شفاعت کنند [illegible]
و وارد شوند کان [illegible] ایشان را ایمان ایشان و اهل [illegible] الطلب میکنند
و ایشان ما را [illegible] طلبند [illegible] زمین [illegible] ایشان [illegible]
فاطمه گفت ای پدر [illegible] بتحقیق که افضل اهل بهشت شهیدان
اند که جان و مال خود را در راه خدا داده اند [illegible] بهشت [illegible]
است که وعده ایشان را ایشان [illegible] که نزد خدا [illegible]
مردان و هر که [illegible]
ای دختر محمد [illegible] دوست [illegible] در باره [illegible] و اطاعت کرده شوی در نزد خدا [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که باید [illegible] خواهش شفاعت از او کنند [illegible]
[illegible] که شوهرش [illegible] دشمنانش را [illegible]
[illegible] که شوهرش [illegible] باشد [illegible] اطاعت کند [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] نکاح کند [illegible]
[illegible] نکاح کند شوهرش که [illegible] در نزد خدا [illegible] پس چه [illegible] که خدا میکند
[illegible] اولاد [illegible] شوهر [illegible] دلیل شوهر [illegible] خلائق
[illegible] مامور شود که اطاعت [illegible] ملکه [illegible]
[illegible] که باید [illegible] زیارت [illegible] رضای خدا [illegible]
[illegible] رحمت خدا [illegible] شهید مرده باشد
[illegible] حفظ و امان خدا باشد [illegible] دنیا مفارقت کند [illegible]
[illegible] فاطمه گفت ای پدر [illegible] خدا کردم و خوشنود شدم و توکل کردم بر خدا [illegible]
و مسح [illegible] علیها [illegible]
[illegible] بتحقیق [illegible] شوهر [illegible]

که ظلم بد چیزیست و امری که بدی او باین وضوح
باشد پس خوشحالی بکردن ان بدتر است از کردن
ان زیرا که کاهست کننده عمل میکند ان را بجهة غلبه
نفس ولکن او را بد میدارد و اما خوشنودی بان عمل
پس باعثی بجز عناد با خدای عزوجل ندارد و بالجمله از
همه مشکلتر انیست که ظلم امرزیده نمیشود مگر بعفو مظلوم
یا انتقامش و بدون این ظالم معذب است چنانکه
در احادیث و ایات بسیار است من جمله حدیث عبد الرحمن
ابن حماد از بعض اصحاب و ان اینست که جناب امیر المومنین علیه السلم
بر منبر کوفه بالا رفت و حمد و ثنا خدا بجای اورد و گفت
ایها الناس بتحقیق که گناهان بر سه قسم اند بعد از ان
ایستاد پس جبرئیل گفت یا امیر المومنین گفتی گناهان
بر سه قسم اند پس سکوت کردی فرمود هرگز بخاطرم نمی

اورم

اورم انها را مگر انکه میخواهم که انها را تفسیر کنم لکن
نفس من قطع میشود بعطسه که مانع میشود مرا
از سخن گفتن بلی گناهان سه قسم اند گناه امرزیده شده
و گناه امرزیده نشده و گناهی که امید میداریم از
برای صاحبش و میترسیم بر او گفت یا امیر المومنین پس
بیان بفرما از برای ما فرمود اما گناه امرزیده شده
پس گناه بنده که عقوبت ان گناه را در دنیا کشید پس خدا
حلیمتر و کریمتر است از انکه دو مرتبه بنده را عقوبت
کند و اما گناهی که امرزیده نمیشود پس مظالم بندگان است
بعضی بر بعضی بتحقیق که خدای تبارک و تعالی چون روز
قیامت نمایان شود یاد میکند بر خلقش قسم میخورد بر نفس خود
و میفرماید قسم بعزت و جلال خودم که نمیگذرد از من ظلم ظالمی
و هر چند بکفی با کفی مالیدن باشد و هر چند شاخ زدن

کفی ج

کوسفند یا کاو شاخ دار بر بی شاخ باشد پس قصاص
میکیرد از برای بندکان بعضی از بعضی تا اینکه باقی
نماند از برای احدی بر احدی مظلمه بعد از ان
میفرستد ایشانرا از برای حساب و اما کناه سوم
پس کناهی است که خدا او را از خلق پنهان کرده
و او از ان توبه کرده پس صبح کرده ترسان از کناه
خود امید دارنده پروردکار خود پس ما از برای
او چنانیم که او خود از برای خویش میباشد امید
میداریم از برای او رحمت را و میترسیم بر او از عذاب
ای غافل جاهل بدانکه مراد از کناهی که عقوبت ان را
کشیده باشد کناهی است که بر او حدی باشد پس
ادمی خود را در مقام تخلیص در اورد و از ان پاک شود
و اینکه در اخبار امر بستر شده و حضرت صلی الله علیه و اله بماعز

فرمود

فرمود که اگر می پوشانیدی و اقرار نمیکردی بهتر
میبود منافاتی با این ندارد زیرا که یقین بپاکی
از کناه حاصل نمیشود مکر بجریان حد بر اثم ولکن
هر کاه توبه مقبوله کند و تا بمیرد پوشیده در تلافی و
جبران معصیت باشد افضل است زیرا که کاه هست
که در اثنا و کناهش امرزیده میشود و بعد از امرزیده
شدن باز مشغول بجزع و تضرع و تلافی میشود
و انها نیز جزم خواهند بود و اما کناهی که امرزیده نمیشود
پس مظالم بندکان است و مظالم عبارت است از هر حقی
که بر ادمی باشد خواه زبانی باشد چون غیبت و بهتان
و سخن چینی و فحش و استهزا و احتقار مثل اینکه بکسی
کوید ای مردکه یا ای پیره یا ای بیکاره یکی از اصوات را
شخصی بجواب دید باو کفت او ترا بچه انکاشته کفت چیزی به

بر من نبود لکن مبتلا هستم بمراحمی که بعض اوقات با پسر
عموی خود میکردم در وقتیکه سایل بدر خانه می آمد باو
میگفتم پسر عموی خالوی تو بود بتو را میخواهد باور میکرد
همینکه میرفت میدید که سایل است فی الجمله متألم میشد الان
عذاب من از آنست و این قسم خندان در میان اخیار
زمان از جمله چیزهای اند که گمان میکنند که هیچ بر آنها
مترتب نمیشود خدا میفرماید و بدا لهم سیئات ما کسبوا وحاق
بهم ما کانوا به یستهزؤن ظاهر میشود از برای ایشان در قیامت
بدی گناهانی که کسب کرده اند و احاطه میکند با ایشان آنچه را
که کرده اند بلکه در لب قبر و در همان لحد معلوم میشود در
زمانی که آدمی بیند ملک را و میگوید بنویس بکفن و با نگشت
میبیند که جمیع حرکات و سکنات و نشستن و برخاستن و
گفتن و شنیدن و خوابیدن و رفتن و دوستی کردن و خوردن
و خورانیدن و نگاه کردن و نکردن و جمیع جزئیات و کلیات

ای بی انصاف در نزد فاسق با عزتی چون حاضر
میشوی جزئیات حرکت دادن پا و دست و سر و گردن
و چشم و برخاستن و نشستن ترا بر تو میگیرد و هر کدام
که فی الجمله مخالف احترام اوست سبب این ترا دشمن میدارد
و تا میتواند ترا از درجه اعتبار ساقط میکند و از نزد خالق
تست و نزد رازق تست بلکه مثل تو یا فاسق تو از تست و از خدای
عز و جل توقع داری که تو را بگذارد بنده نفس اماره و شیطان
باشی و بی کیل و پیمانه جمیع افعال و اقوال ترا بگذارد چنانکه
تو خود بی پیمانه و بی ملاحظه میکنی و گناهان را از مردم و فساق
پنهان میداری و چون خلوت میشود که خدا است و از رگ
گردن و سفیدی چشم بسیار نزدیک تر است حاضر و ناظر
او را بی اطلاع و بی علم العیاذ بالله فرض میکنی و مشغول
بچیزی میشوی که لاینقطع از مصدر جلال خطاب پیوسته بتو
بتو میرسد که مکن مکن علما اجماع دارند بر اینکه مقتضی نهی دوام

و استمرار است یعنی چیزی را که خدا حرام کرده مثل جماع نیست که در
وقت خاصی چون نماز بتو خطاب میکند که بکن بلکه حرام را در هر زمانه
و دقیقه و هر دقیقه بتو خطاب میفرماید که مکن و خطاب خداوندی هم
دایم و هم مکرر و هم پیوسته پس تو در افعال معصیت بعدد هر ذره از اجزاء زمان
یک مرتبه مخاطب میشوی که مکن این کار را مکن این کار را مکن این کار را
و چون گوش شنوا در ما نیست اهل گوشهای شنوا بعضی از ان واهمه را است
کوئین با خبر داده اند پس چه بیچاره ایم ما ضعفا که مع ذلک مشغول معصیت
میشویم و از پشیمانی کور میشویم و باز عود میکنیم و عود میکنیم و گمان میکنیم که خدا
عز و جل تسامح میکند چنانکه ما میکنیم و حال آنکه مخبر صادق خبر میدهد با آنکه بر
جزء و کل مواخذه خواهد فرمود بلی خدا رحیم و کریم و حنان و منان است با آنکه
فرق گذاشته میان معصیت و طاعت در آنکه طاعت بده مقابل و معصیت بیک مقابل
نه آنکه طایع و عاصی را مساوی کند این رحم نیست بلکه بی مبالاتی است و دیگر آنکه
طاعت را نمو میدهد برحمتش چون درختی که آبیاریش کنند پس بزرگ شود
و از او ثمری بظهور رسد و معصیت را بحال خود میگذارد بدلیل هم آنکه
ولدینا مزید و در نزد ما است زیادتی و بدلیل قوله تعالی لیجزی الذین اساؤا
بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنی یعنی تا جزا دهد خدا بدکاران را بهمان عمل

خود جزا میدهد نیکوکاران را بنیکی و معنی نیکی تفضل و رحمت و عطایت زیاده
بر اجرت و از جمله نیکی است نمو دادن چیزی که قابل نمو و تربیت است و بدلیل
قوله تعالی من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة
کیست که خدا را قرض نیکو بدهد پس خدا او را زیاد میکند از برایش زیادتهای
بسیار و چنانکه زیادتی کم از مضاعف است همچنین زیادتی در کیف بلکه زیادتی
اجر بده تا هفتصد بسبب نماء و برکتی است که حاصل میشود از عمل خیر پس این نیکی
او را زیادتی نمو است و چون در بعض آیات مضاعف وارد است والله کریم نیز وارد است
پس دادن ده تا هفتصد از اجر کریم است و مضاعف شاید نماء و زیادتی باشد و ولود رفته و بها
و مؤید این حدیث در است وان حدیثی است که از جناب صادق علیه السلم
روایت شده که در روز قیامت شخصی را بعرصات قیامت
در میآورند که نامه اعمال او از حسنات خالی باشد لهذا
راه دوزخ در پیش گیرد پس از حضرت رب العزة خطاب
بوی رسد که ای بنده من صبر کن که ترا در نزد ما امانتی
هست پس میفرماید که دفتری حاضر کنند که از شعاع او
تمام عرصات روشن شود بنده بیچاره گوید من چنین دفتری
نداشتم و از ان خبری ندارم خطاب در رسد که این دفتر ان

قطره اشکی است که در مصیبت امام حسین از دیده باریدی ما
ان قطره اشک را ضایع نگذاشته ایم و در صدف مرحمت خود
او را پرورش داده ایم و از برای تو ضبط نموده ایم که امروز روز
حسرت و درماندگی است بکار تو اید و ما ان را خریداریم بنزد
انبیا بر تا قیمت کنند این بنده ان در را بنزد ادم صفی الله می
برد گوید ای پدر ادمیان این در را قیمت کن ادم گوید من قیمت
ان را نمیدانم او را بنزد نوح برد تا او قیمت کند گوید من نیز قیمت
انرا نمیدانم چون بنزد ابرهیم اورد گوید من قیمت ان را نمیدانم
ان را بنزد موسی کلیم الله بردو هم چنین او و سایر پیغمبران ان را
بدیگری حواله کنند تا اخر بنزد حضرت خاتم جناب محمد مصطفی
فرستد انحضرت می فرمایند باید این در را علی ابن ابیطالب
قیمت کند چون ان را بنزد امیر المومنین می برد میفرمایند که این
در را فرزندم حسین خود قیمت کند چون ان بنده در را
بخدمت امام حسین علیه السلام برد انحضرت مانند برادر مهربان
ان بنده را در بر کرد و انرا نوازش نماید پس گیسوان معنبر

خود را

خود را پریشان ساخته بر کف دست نهد و بپای عرش
الهی در اید و گوید خداوندا قیمت این در انست که صاحبش
را با پدر و مادرش بمن بخشی و ایشان را با من هم نشین
کنی در بهشت و در جوار من جای دهی خطاب عزت در
رسد که یا حسین این بنده را با پدر و مادرش بتو
بخشیدم و او را در بهشت از رفیقان و مصاحبان
و همسایگان تو گردانیدم چه خوب گفته ازری رحمه الله در قصیده نونیه

كالشمس تبدأ بالانظار من الفلق ... [illegible]
من يلقه اليوم من علم ومن كرم ... كنز اسواك [illegible]
هيهات ان الذبيح العظيم قد عنا ... ولا حياة بعد الروح للبدن
لقد هوت من نزار كل راسية ... كانت لابنية الايجاد كالركن
لله صخرة وادي الطف ما قرعت ... الاجواه كانت تعلو الزمان [illegible]
قد انفقتها باطراف القنا فغدت ... على اساسهم بيت النفاق بني
خطب ترى العالم العلوي ان كره ... ما العذر للعالم السفلي [illegible]
ان تبعه مقل الافلاك تبك متى ... كان الوجود به [illegible]
من المعزي حمى الاسلام في ملك ... من بعده حرم الاسلام [illegible]
يهنيك يا كربلا انه ظرف به ... من صنعة اليمن لا من صنعة اليمن
لله فخرك ما فيه حبيبه عطش ... ولا امراة الا دفن من [illegible]
لم تخرقه ... النوري [illegible] ... لولاه عاطلة الاسلام [illegible]
من كل فارس اقدام و مكرمة ... لا في المنايا [illegible]
حي من الشوس [illegible] ... على رضاع دم الابطال [illegible]

[illegible]

بجولانه مشرق الدنیا ومغربها   ندام جولان الفرط فی الاذن [illegible]
من مبلغ سوق واک الیوم ان به   جواهر القدس قد بیعت بلا ثمن
[illegible] دران روز [illegible] الکرامات [illegible]
ان روز روزی بود که چشم بزرگیها خون گریست دران روز بر بزرگان [illegible] پس اشکها [illegible]
یوم اجال القذی به طرف خاطر   حتی احتال وعاد الدمع والوسن ان روز روزی بود که چشم [illegible]
متغیر شد از بسیاری اشک [illegible]
[illegible] تا توجه کنند بر شمشیرها که بر سرهای [illegible]
[illegible] ان روز روزی بود [illegible]
[illegible]   کواکب العرش [illegible] الدمن ان روز روزی بود [illegible]
از هر جزء [illegible]   ناطقات العلم کیف عقلت   واضحی اللیل [illegible]
[illegible]   فی صدر کل [illegible]
[illegible]
[illegible] اصابت بحبل القدس بالوهم [illegible]
ما للعوالم لا دارت دوائرها   فقد تبدل [illegible]
کندهای [illegible] قدس [illegible] قتل الکمال [illegible]
[illegible] پس بتحقیق که [illegible]
العذب بالاجن [illegible]   دارت علی الفلک الاعلی رحی المحن [illegible]
[illegible]   [illegible] السفلی فلا عجب
[illegible]
الماء [illegible] العضی [illegible]
ابن الندی کان لا یبلغ صدی [illegible] الا باکرم من صوب [illegible]
[illegible] ابن الهدی کان یجلو [illegible]
علی السنین [illegible]   فان حظ بقاء المکرمات [illegible]
[illegible] اصبح الدهر [illegible] الاسلام بعد [illegible] والدین [illegible]
شده اند [illegible] اسلام افتاده است بعد از [illegible] پیدا [illegible]
هر اینه بتحقیق که [illegible]
[illegible] مقام و منزل انه

وکو با چنین کار میکنی که خدا تو را مهمل گذاشته وحال آنکه فرموده ایحسب
الانسان ان یترک سدی آیا گمان میکند که ترک گذاشته می
شود مهمل نه چنین است داخل منازل نیکان چه بهشت دنیا
و چه بهشت اخرة نمیشود مگر پاک یا پاک شده از کوره دیگر
امده چنانکه از یکی از فقهاء سوال کردند که چگونه جمع میشود
میانه رحیمی خدا وغنای او از بهشت و محروم نمودن او بعض
مومنین را از بهشت در جواب فرمود آیا می بینید که هرگاه پادشاه
جمع کند میانه کسانی که لباس و بدنش بنجاسة الوده باشد و میانه
علماء و حکماء در میان قصور مزینه بانواع جواهر و فرش و انها را
پهلوی هم دیگر بنشاند و بر سر یک خوان از الوان طعام البته همه
اهل عقل او را تقبیح و سرزنش میکنند پس همچنین است گناه و حال
انکه بوی بد گناه بلیش از بوی بد نجاسة است چنانکه در روایت است که
ای بنی ادم اگر همنشینان تو بوی بد گناه تو را بشنوند هر اینه از تو
دوری میکنند و اگر هیچ معصیت نداشته باشی و مومن پرهیزکار باشی
و یک قران بر ذمه تو باشد در قبر تو را برای حبس و عذاب میکنند

در قیامت کذلک تا او را بصاحب بدهند و همچنین اگر یک حرف کسی
زده باشی و بعضی علما تصریح کرده اند باینکه اگر کسی بحرف کسی گوش
دهد باعتقاد اینکه سخن صاحب میگوید بعد از اتمام سخن معلومش شد
که غیبت کرده باید از غیبت شده حلیت مطلبد و الا حشر برای او لازم
خواهد بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که غیبت اشد است از زنا زیرا
که زنا توبه بر طرف میشود و غیبت عفو نمیشود مگر بعفو خداوند صاحب
غیبت و بالجمله امر حق الناس دشوار است پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی در
وقت نماز فرمود من ههنا من بنی النجار از طائفه بنی النجار کسی اینجا است
عرض کردند حاضر است ابو نها فرمود خویش ایشان فلان را حبس کرده اند
به در بهشت نمیگذارند داخل شود بسبب سه درهم که یهودی دارد
است بدو بدهند تا از عذاب مستخلص شود و ظاهر آن شخص
گناه دیگر نداشت و پیغمبر موجب بود امر شد که خبر کنند تا او را خلاص
کنند تو بیچاره اگر تا زنده هستی از حقوق مردم مستخلص نشدی بعد
از تو کی تفصیل غیبت و فحش و اذیتها و جزئیات خورد و خوراک مردم و پول
و حساب تو را میدانند و کجاست پسری که بگوید و اگر بگوید کی نیست
که تو را خلاص کند مال خود را از برای وارث میگذاری که طلب مردم را

بهر مقدار

بهر مقدار که میتواند انکار کند و تو در قبر معذب باشی و هر قدر را
که نمیتواند انکار بکند بقدر قدرش که میتواند تاخیر در ادائش کنند
نمیدانند که هر ساعتی که تاخیر میشود تو توجه میکنی بلکه مقتضای
ایة لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة
شرا یره اینست که عمال حق الناس بعینه عذاب میشود و ادای او
عذاب میکند سید جلیل گفت که شبی یکی از همسایهای خود را در کوچه
نزدیک حجره مقدس امیر صلواة الله علیه و آله بخواب دیدم که افعی عظیمی بر او
پیچیده و از سر سینه و گردن و سرش میخورد و میگزد و او بیتابی ناله میکند
که ببینید از وحشت بیدار میشود من با او گفتم ای فلان چه گناه عظیمی کرده
که باین بلا مبتلا شده گفت ای سید برای خدا مرا از این بلا خلاص کن
گفتم چیست این بلا گفت این افعی مهریست که زن من از من میخواهد
و خودم در دادن آن تساهل کردم و مهر نامه در نزد خودم بود و او را
ضبط کردم و الان اولادم نمیدهند و من باین مبتلا شده ام و مهر را
در فلان موضع از خانه من در میان فلان سوراخ دیوار گذاشته ام سید میگوید
صبح بخانه ایشان رفتم چون مرا دیدند از رفتن من تعجب کردند بعد از رسوم

نقار وفاة کیفیة را با ایشان گفتم و برخواستم از میان همان مکان
کاغذ را در آوردم و سعی کردم تا با برادر یا او ازدم آن
میت بری شد و مفروض نیست که در این زمان مهر براز و جمع
محسوب نیست و حال آنکه در حدیثی از معصوم علیه السلام وارد شده
که کسی که زن بگیرد و قصد دادن مهر نداشته باشد مجامعتش
با زن حلال خود زناست ولا سیما آنکه بعضی مردم اگر کاره زنی
باشند او را اینقدر اذیت میکنند تا آنکه دست از مهر خود بردارد و
او را طلاق گوید و حال آنکه خدا در قرآن میفرماید که اگر بخواهی او را
طلاق دهی برا و نیکی کن زیرا که بطلاق روی او را سیاه میکنی
و دشمن را با و شماتت میاوری پس تلافی کن این بدی را بنیکی بسیار
برا و زیاده بر مهر با و چیز بده و بر خلاف اینست کسی که اذیت میکند
تا مهر خود را حلال کند چون دزدی که صاحب مال را بزند که مال را با و حلال
کند بلکه هر گاه زن و مرد هر دو از عهده یکدیگر بری باشند و زن مهرش را بعوض طلاق
قرار بدهد نه باذیت مرد عیب ندارد پس چنین نیست که بعد از قسم که صاحب حق بگوید
که من از حق گذشتم برائت ذمه حاصل شود خدای عز و جل چنانکه در عبارات

اخلاص یعنی پاک بودن از ریا و سمعه و عجب و غیر اینها را لازم کرده
در همه اعمال پاک و خلوص را شرط قرار داده و بمقداری که عمل
غش در آن هست بهمان مقدار در اخفه ضرر دارد یا شنیده
حدیث کشکان صوتی را که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود زید ابن
حارثه که علمدار اسلام بود در بهشت او را دیدم گردنش کج بود و جعفر
را دیدم که گردنش راست بود و سبب این را فرمود که در وقتی که زید
علم را برداشت از بسکه تیر و نیزه باو زدند روی خود را گاهی وقتی بر گردانید
ولکن از جای جنگ حرکت نکرد و جعفر بهمان قسم که رویش بکفار بود روی
را بجانب راست و چپ نگردانید تا شهید شد یا صیدانی که شنیدی جناب علی اکبر
که بپدر بزرگوار خود فرمود یا ابه الشنا علی الحق ایا ما نجی نعیم و صود بلی عرض
کرد پس باکی از مرگ نداریم معصومان بزرگوار اینست که من که فرزند
توام مقصودم از خدمت تو و کشته شدن در راه تو احقاق حق و ابطال
باطل است و نیت ها در یاری تو اداء حق خداست و اگر کسی تامل کند در احوال
شهدای کربلا او خواهد دانست که هیچ شهیدی در راه خدا باین اخلاص در بین
شهید نشد و یکی از اسرار اینکه آنجناب با ایشان میفرمود که من بیعت خود را از گردن
شما برداشتم هر چه بید که قوم کسی را بغیر از من طلب نمیکنند این بود که میخواست

تا شهید شد

باعث ودواعی ایشان بر جهاد بجهة نباشد و لهذا ایشان در جواب
میگفتند که لا والله لا نفارقک حتی یعلم الله انا قد حفظنا غیبة
رسول الله صلی الله فیک نه بخدا قسم ما از تو جدا نمیشویم تا آنکه بداند
خدا اینکه ما حفظ کرده ایم غیبة رسول الله را درباره تو یعنی ما
بجهة خود خدا و پیغمبرش را ملاحظه میکنیم و غیر از ایشان از
چیزهای اندیشه نداریم نه آنکه ننگ شکستن بیعة و سرزنش رسوی
ما را مانع است و آنجناب ع یک یک را در مقام امتحان بچیزی که
مناسب او بود خطاب فرموده باعث ظهور علو رتبه و خلوص نیة او
کردید مثلا شان غلامهای سیاه اینست که طالب در روز خوشی
و وسعة خدمة آقایان کنند و این اگرچه در آزادان و سفیدان این
زمان متداول است و لکن در غلامهای سیاه بحسب غالب این الکمل است
و مراعاة حقوق و وفاداری ایشان کمتری ملاحظه میشود و لهذا با آنکه
جناب سید الشهدا همه اصحاب را عموما اذن برگشتن داد و ایشان ابا کردند
بالخصوص روی مبارک بجون که سابق غلام ابی ذر غفاری بود نمود و
فرمود انت فی اذن منی فانما تبعتنا طلبا للعافیة فلا تبتل بطریقنا تو
مأذونی از جانب من پس بی منتی غیر از این نیست که پیروی کردی ما را
بجهة طلب عافیة یعنی باید چنین باشد که تو در روز عافیة با ما باشی

پس

پس مبتلا مشو براهی که ما مبتلا شده ایم پس ملاحظه کن جواب جون را
که چه مقدار با ادب سخن گفته عرض کرد فدایت شوم انا فی الرخاء الحس
قصاعکم وفی الشدة اخذلکم والله ان ریحی لمنتن وان حسبی
للئیم ولونی لاسود فتنفس علی بالجنة لیطیب ریحی و یشرف حسبی
و یبیض وجهی یعنی آیا در روز وسعة کاسههای شما را بلیسم و در روز
سختی شما را بگذارم و بروم گویا مرا قابل ندانسته که در رکاب شما شهید
شوم بجهة اینکه بخدا قسم بوی من بد است و نسب من نانجیب و رنگ من
سیاه است لکن من خواهش دارم که بمن انعام کنی بهشت را تا خوب
شود بوی من و بزرگ شود حسب من و سفید شود روی من یعنی
اگر مرا اذن بدهی که در رکاب تو شهید بشوم این منتی است که بر
میگذاری و شرفی است که مرا بآن مشرف میکنی نه آنکه این خدمتی
است که از من صادر میشود یا عملی است که بجهة تو از من صادر میشود
و چنانکه آنجناب در سخن او را بالخصوص مخاطب کرد و باین شرف او را
مشرف فرمود در وقتیکه بر زمین افتاد بر بالای سرش آمد و گفت خداوندا
سفید کن روی او را و خوش کن بوی او را و محشور کن او را با نیکان
و شناسایی قرار ده میانه او و میان محمد صلی الله علیه و آله و لذا در

روایت از باقر علیه السلام اینکه جون را بعد از ده روز یافتند افتاده بود
و رنگ مبارکش سفید شده بود و بوی مشک از او بالا میرفت
و طاووس این روایة را ابن طاوس رحمه الله روایة کرده و در او دو احتمال است
یکی اینکه همه شهدا را بعد از ده روز دفن کردند و خصوصیت ذکر جون بجهة
این است که از ماندن جسد میت بوی بد حاصل میشود بخلاف جسد جون
که از ده روز ماندن در آفتاب بوی نیش بوی مشک شده بود و این
بعید نیست پس اینکه همه را دفن بکنند و جون را تنها بی دفن نکنند
بعید است بخصوص اینکه متولی دفن جناب ایشان امام زین العابدین علیه السلام
بود و در زمانیکه بنی اسد اقدام کردند بر دفن شهدا و انجناب چگونه
میشود که دفن کند بعضی را و بگذارد بعضی را بخصوص مثل جون را
والا الان از روز خلقت آدم نشده که کسی را بکشند و بعد از ده روز او را دفن کنند مگر [illegible]
کد قابیل بجهة تحیرش در کیفیة دفن او جسدش را آنقدر [illegible] خدا کلاغی را فرستاد تا او را اعلام
کرد بکیفیة دفن و در مجلد معتبر اسرار الشهادة ذکر نشده مقدار ماندن اجساد طاهره بی دفن
و از ظاهرش [illegible] ابن خارجه ماندن ده روز [illegible] حاصل میشود زیرا که در آن جز [illegible] مذکور است
که اقدام کردند بر دفن آنها مگر بعد از آنکه در انجا نزول کردند و از حدیث [illegible] معلوم میشود
که بنی اسد بجهة آمدن شان [illegible] بودند و بمنازل جدیده رفته بودند و [illegible] ده روز
بعید است که [illegible] کردند و از آن روایة [illegible] دیگر مقدار [illegible] که در کتب اصحاب [illegible] نیستند
یکی آنکه حبیب ابن مظاهر [illegible] انجناب بوده [illegible] و دیگر [illegible] دیده ام دو [illegible] یکی
آنکه دو نفر از اولاد امیر المؤمنین با عباس مدفون اند و حدیث اینست

[illegible] کتاب

چهل روز بعد [illegible] گشتند [illegible]

جلد [illegible]

[illegible]

ففی کتاب اسرار الشهادة لما ارتحل عسکر عمر ابن سعد من کربلا و ساروا
بالسبایا والرؤس الی الکوفة نزل بنو اسد مکانهم و بنوا بیوتهم فذهبت
نساهم الی الماء اذا هن رأین جثثا حول المسناة و جثثا نائمة عن الفرات و بینهن
جثة قد جللتهم بانوارها و عطرتهم بطیبها فصار حزن النساء و قلن هذا والله الحسین
واهل بیته فرجعن الی بیوتهن صارخات و قلن یا بنی اسد انتم جلوس فی بیوتکم وهذا
الحسین و اهل بیته و اصحابه مجزرون کالاضاحی علی الرمال و تسفی علیهم الریاح فان کنتم علی
ما عهدنا فیکم من المحبة والموالاة فقوموا وادفنوا هذه الجثث فان لم تدفنوها تولینا
دفنها بانفسنا فقال بعضهم لبعض انا نخشی من ابن زیاد و ابن سعد ان یتجسسوا [illegible]
او یقتلونا فقال الکبیر منهم الرای ان نجعل لنا عینا تنظر الی طریق الکوفة و نحن نتولی دفنهم فقالوا
ان هذا الرای السدید ثم انهم وضعوا لهم عینا و اقبلوا الی الجثث [illegible] بکاء و عویل [illegible]
شده در کتاب اسرار الشهادة که چون لشکر عمر ابن سعد از کربلا کوچ کردند و با اسیران و سرها بکوفه رفتند
بنی اسد بجای ایشان فرود آمدند و خیمه زدند و زنهای ایشان برای آب رفتند ناگاه نزدیک فرات جسد
دیدند و [illegible] دیدند که ایشان را بنور خود روشن کرده بود
و بوی خوش معطر کرده بود پس زنان فریاد کردند و گفتند اینست والله حسین و اهل بیت حسین پس [illegible]
بجانهای خود برگشتند و گفتند ای بنی اسد شما در خانهای [illegible] و اینک حسین و اهل بیت و اصحابش سربریده
اند چون قربانیها بر ریگها [illegible] اگر باقی هست [illegible] محبة اهل بیت [illegible] دفن کنید [illegible]
پس [illegible] ایشان را [illegible] دفن ایشان [illegible] بعضی [illegible] گفتند [illegible] تحقیق [illegible]
و ابن زیاد که [illegible] کنند و ما را غارة کنند پس بزرگ ایشان گفت رای اینست که ما [illegible]
از برای خود قرار دهیم که نگاه کند براه کوفه و ما متولی دفن ایشان بشویم گفتند این رای [illegible] پس
قرار دادند و روی آوردند بسوی جسد حسین علیه السلام و چون او را دیدند شروع بگریه و ناله نمودند

ثم انهم اجتهدوا اعيانا ان يحركوه من مكانه ليشقوا الارض كما فلم يقدروا ان يحركوا عضوا من
اعضائه فقال كبيرهم ما ترون فقالوا الرأي ان نجتهد اولا في دفن اهل بيته ثم نرى رأينا فيه
فقال كبيرهم كيف يكون ذلك وفيهم وما فينا من يعرف من هذا ومن هذا وهم كما ترون جثث
بلا روس قد غيرتهم الشمس والتراب ولعبت بهم الريح فلم نزل نسأل عنهم فما الجواب فبينا هم في الكلام
اذ طلع عليهم اعرابي على متن جواده فلما رأوه انكشفوا عن تلك الجثث فرآهم كذلك فلما اقبل
الاعرابي ونزل عن ظهر جواده الى الارض وصار يتخطى الجثث الى ان حتى اتى ورمى بنفسه على جسد
الحسين عليه السلام وجعل يقبله تارة ويشمه اخرى وقد بل الثرى من دموع عينيه ثم رفع راسه ونظر الينا
فقال لهم ما كان وقوفكم حول هذه الجثث فقالوا اتينا لنتفرج عليها فقال ما كان هذا قصدكم
فقالوا نعم يا اخا العرب لان نطلعك على ما في ضمائرنا اتينا لندفن جسد الحسين فلم نقدر ان
نحرك عضوا من اعضائه ثم اجتهدنا في دفن اهل بيته وما فينا من يعرف من هذا ومن
هذا وهم كما ترى جثث بلا روس قد غيرتهم الشمس والتراب فبينما نحن كذلك اذ طلعت
علينا فخشينا انك من اصحاب ابن زياد فانكشفنا عن تلك الجثث بعد از ان سعی کردند که جسد نجیب را
از جایش حرکت دهند تا در بیجا ازیرا ایشان شکافند پس نتوانستند اینکه حرکت دهند عضوی از اعضایش را
بزرگشان گفت چه می بینید از رای گفتند رای این است که اولا اهل بیتش را دفن کنیم بعد از آن فکری در جسد نجیب
کنیم بزرگشان گفت چگونه دفن میکنید ایشان را و حال آنکه در میان شما کسی نیست که بشناسد که این کیست و آن کیست
و ایشان چنانکه می بینید جثه های بی سر اند تحقیق که تغیر داده ایشان را آفتاب و باد و خاک پس چه با سوال میشویم از
ایشان چه جواب خواهیم گفت و در اثنای که گفتگو میکردند ناگاه اعرابی سوار بر اسب ظاهر شد چون او را دیدند از جمع
دور شدند پس اعرابی آمد و از اسب پیاده شد و خم گردید چون هیئت رکوع کننده تا آمد و خود را بر جسد حسین علیه السلام
انداخت و گریه زاری میکرد و می بوسید در مرتبه دیگر او را می بوئید این قدر گریست که نقاب ... از اشکهای چشمهایش
بعد از آن سر را بلند کرد و نگاه باو کرد و گفت چیست ایستادن شما بدور این جسد ها گفتند آمده ایم تا تماشا کنیم ایشان را
فرمود این نیت و قصد شما گفتند بلی یا اعرابی حال را اطلاع میکنیم بر آنچه در ضمیر ما آمده ایم تا دفن کنیم جسد حسین را پس
نتوانستیم که عضوی از اعضایش را حرکت دهیم پس سعی کردیم در دفن اهل بیتش و نبود در میان ما کسی که بشناسد ایشان را
و حال آنکه ایشان چنین که می بینی جسدها بی سر اند و آفتاب و خاک ایشان را تغیر داده پس در این اثنا تو ظاهر شدی و ما ترسیدیم

ازترس

از ترس اینکه مبادا تو از اصحاب ابن زیاد باشی و بجاسوسی آمده باشی
قال ... فخط لنا خطا وقال احفروا ههنا فحفرنا فيها فقال الحدوا هذا واخرجوا
فوضعنا سبعة عشر جثة بلا راس ثم خط لنا خطا فقال احفروا ههنا فحفرنا فوضعنا
فيها باقي الجثث واستثنى منها جثة واحدة وامرنا ان نشق لها ضريحا مما يلي الراس الشريف
ففعلنا فدفناها ثم اقبلنا اليه لنعينه على جسد الحسين واذا هو يقول انا بخضوع وخشوع
انا اكفيكم اياه فقلنا له يا اخا العرب كيف تكفينا اياه وكلنا قد اجتهدنا ان نحرك عضوا من
اعضائه فلم نقدر عليه فبكى بكاء شديدا فقال معي من يعينني ثم انه بسط كفيه تحت ظهره الشريف
وقال بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق
الله ورسوله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ثم انزله وحده ولم يشرك
معه احدا منا ثم وضع خده على نحره الشريف وهو يبكي سمعناه يقول طوبى لارض تضمنت جسدك
الشريف اما الدنيا فبعدك مظلمة والآخرة فبنورك مشرقة اما الحزن فسرمد والليل فمسهد حتى
يختار الله لي دارك التي انت مقيم بها فعليك مني السلام يا ابن رسول الله ورحمة الله وبركاته ثم شرج
عليه اللبن واهال عليه التراب ثم وضع كفه على القبر وخط بانامله ... هذا
کشید و فرمود این را گود کنید پس چنان کردیم فرمود این را پیش بیاورید ... فرمود تا اکنون هفده
تن بی سر دفن کردیم بعد از آن خط دیگر از برای ما کشید و فرمود این را گود کنید پس چنان کردیم و بقیه جسدها در آن گذاشتیم
الا یک جسد از انها که آن را گذاشت و امر کرد ما را که ضریحی از برایش شکافیم در جانب بالای سر شریف پس چنان کردیم و
آن جسد را دفن کردیم پس آمدیم تا او را اعانت کنیم در جسد حسین علیه السلام ناگاه بخضوع و خشوع من کفایت میکنم پس گفتیم
ای اعرابی چگونه کفایت میکنی او را و حال آنکه همه ما سعی کردیم که حرکت دهیم عضوی از اعضایش را پس نتوانستیم پس گریست
گریه شدیدی بجهت اینکه و دانست که حرکت نکرده بجهت انتظار ... بزرگواری که امام را دفن بکند بعد از آن فرمود با من
هست کسی که مرا اعانت میکند بعد از آن دست مبارک را بزیر جسد شریف گذاشت و فرمود بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله
این چیزیست که خدا و رسولش ما را وعده داده بود و راست گفت خدا و رسولش آنچه خدا بخواهد چنان میشود حول و قوة نیست مگر
بخدای بزرگ بعد از آن خود تنها او را بقبر برد و کسی را شریک نکرد بعد از آن گونه صورت را بگلوی شریف او گذاشت و گریست
و میگفت خوشا بحال این زمین که جسد شریف ترا در بر گرفته اما دنیا پس بعد از تو تاریک است و اما آخرت پس بنور تو روشن شده
اما غم من پس همیشه است و اما شب پس همیشه بیدارم تا آنکه خدا اختیار کند برای من خانه را که تو در آن هستی پس بر تو باد از جانب من سلام

ورحمة وبرکاته بعد از آن خشت بر او چید و خاک بر او ریخت بعد از آن کف مبارک را بقبر
کذا ثبت و با نگشت نقش ... آن خط کشید
و نهجه هذا قبر حسین بن علی بن ابیطالب الذی قتلوه عطشانا غریبا ثم التفت الینا و قال انظروا
هل بقی احد قالوا نعم یا اخا الاعرابی بقی بطل مطروح حول المسناة و حوله جثتان وکلما حملنا
جانبا منه سقط الاخر لکثرة ضرب السیوف والسهام فقال امضوا بنا الیه فمضینا الیه فلما راه
انکب علیه یقبله و یبکی و یقول علی الدنیا بعدک العفا یا قمر بنی هاشم فعلیک منی السلام من
شهید محتسب و رحمة الله و برکاته ثم امرنا ان نشق له ضریحا ففعلنا ثم انزله وحده ولم یشرک
معه احدا منا ثم شرج علیه اللبن واهال علیه التراب ثم امرنا بدفن الجثتین حوله ففعلنا ثم
مضی الی جواده فتبعناه و درنا علیه لنسئله عن نفسه و اذا هو یقول اما ضریح الحسین فقد علمتم و اما
الحفیرة الاولی فجمعنا اهل بیته و الاقرب الیه ولده علی الاکبر و اما الحفیرة الثانیة ففیها اصحابه
و اما القبر المنفرد فهو حامل لواء الحسین حبیب بن مظاهر و اما البطل المطروح حول المسناة فهو
العباس بن امیر المومنین و اما الجثتان فهما من اولاد امیر المومنین فاذا سئلکم سائل فاعلموه
فقلنا له یا اخ العرب نسئلک بحق الجسد الذی واریته بنفسک و ما اشرکت معک احدا منا
من انت فبکی بکاء شدیدا و قال انا امامکم علی بن الحسین فقلنا انت علی فقال نعم فغاب عن
انظار ما و نوشته است قبر حسین بن علی بن ابیطالب که او را در غربت با لب تشنه کشتند پس ملتفت شد بما و فرمود نگاه کنید
آیا کسی باقی مانده گفتیم بلی ای اعرابی باقی مانده جوان بلندی بر کنار فرات با دو جثه دیگر نزد او و هرچه یکی از جثه را برمیداشتیم
جانب دیگرش می‌افتاد از بسیاری ضرب شمشیرها فرمود ما را ببرید پیش او پس رفتیم چون او را دید برو روی بیش
افتاد و میگریست و میگفت بر دنیا خاک باد بعد از تو ای ماه بنی هاشم بر تو باد از من سلام ای شهید احتساب کننده اجر خدا
و رحمة و برکات خدا بر تو بعد از آن امر فرمود ما را که ضریحی برایش بشکافیم پس شکافتیم پس بجانب او را تنهایی دفن
کرد و کسی را با او شریک نکرد بعد از آن خشت بر او چید پس خاک بر او ریخت و امر کرد ما را که دو
جسد را دفن کنیم پیش او پس آنها را دفن کردیم بعد از آن رفت که سوار شود ما از عقبش رفتیم و بدور او جمع
شدیم تا او را سوال کنیم از خودش ناگاه فرمود اما قبر حسین پس تحقیق که دانستید و اما آن گودی اول
پس در او گذاشتیم اهل بیتش را و او و است قرابتشان و آنکه نزدیکتر بود با و علی اکبر است فرزندش و اما
گودال دوم پس قبر اصحابش میباشد و اما آن قبر جداگانه در طرف بالای سر پس قبر علمدار حسین است حبیب ابن
مظاهر و اما آن جوان افتاده بدور فرات پس او است عباس ابن امیر المومنین و آن دو جثه اولاد
امیر المومنین اند پس هرگاه سائلی از شما سوال کند او را اعلام کنید گفتیم ای اعرابی ترا سوال میکنیم بحق آن جسدیکه
[illegible] کاورا

او را دفن کردی و احدی از ما را با خود شریک نکردی تو کیستی پس گریست گریستن شدیدی
و فرمود منم امام شما علی ابن الحسین پس گفتیم تو علی فرمود بلی پس از دیدهای ما
غایب شد و آنچه بنظر قاصر میرسد از جمع مابین اخبار اینست که علمدار آن
جناب در اول امر حبیب ابن مظاهر بوده و چون بدرجه شهادت رسید علم را
بجناب عباس داد زیرا که جناب عباس آخر شهداء اصحاب و اهل بیت بود و بعد از او
بغیر از امام کسی باقی نمانده بود و محتمل که دو علمدار در لشکر آنجناب بوده و این اقرب
است بجمع بین الاخبار و اما دو نفر از اولاد امیر المومنین پس ظاهر روایة اینست که قبرشان
در نزد قبر حضرة عباس است و یکی از اخیار گفت که من پیش از آنکه این حدیث را ببینم
زمانی در خواب دیدم که در حرم حضرة عباس رفتم و دو دکان قبر آنجناب بجانب مشاهده
کردم گفتم این محراب کیست گفتند از حضرة عباس است پس او را بوسیدم و زیارة
کردم و محراب دیگر بود و جانب قبر حضرة عباس دیدم پرسیدم که اینها از کیست گفتند
که از برادران حضرة عباس از اولاد امیر المومنین اند و در روایة معتبره مذکور است که
عبدالله ابن امیر المومنین که با جناب عباس از یکمادر بود و بیست و پنج سال از عمرش گذشته بود
جناب عباس با و فرمود در پیش روی من بیا تا من تو را ببینم و ترا احتساب نمایم زیرا که تو
اولاد نداری پس او نزد امام زاده در پیش روی او افتاد و میگفت انا ابن ذی النجدة و الافضال
ذاک علی الخیر ذو الفعال سیف رسول الله ذی النکال بدر شکیه منم صاحب شرف
پدر من علی است صاحب کردار نیک که شمشیر برنده رسول خدا بود پس حمله کرد و ... را ادراک
روانه نمود بعد از آن هانی ابن ثبیت حضرمی که برادرش را شهید نموده بود او را نیز

شهید نمود و از ظاهر این حدیث معلوم میشود استنباط کرد که از سه برادر عباس
عبدالله و جعفر که از ام البنین بودند با جناب عباس جهاد میکردند و شهادت
ایشان نیز در شهدا و اتفاق افتاده و از روایات بسیاری مستفاد میشود که جناب عباس خاتم
امام و برادرانش بر یک حمله بجهاد رفتند نقل انه لما قتل جمیع اصحاب الحسین ولم یبق الا الحسین واخوه العباس
اتی العباس الیه وقال له یا ابن والدی اما تأذن لی ان اتقدم فقد مللت الموت فقال له الحسین علیه السلام دعنی ان اتقدمک
الی الموت یا ابن والدی و در روایت شده است که چون کشته شدند جمیع اصحاب حسین علیه السلام و باقی نماند مگر حسین و برادرش عباس
عباس نیز دم برادرش آمد و عرض کرد ای فرزند پدرم آیا اذن میدهی که من پیش از تو بسوی مرگ روم آنجناب علیه السلام فرمود که بگذار
که من پیش از تو بسوی مرگ روم فقال له العباس والله لولا یوم کربلا لما تزوج ابوک بامی ولمثل هذا الیوم ولدتنی امی
پس عباس عرض کرد بخدا قسم که اگر نبود روز کربلا هر آینه تزویج نمیکرد پدرت مادرم را و از برای مثل این روز مادرم مرا
زائیده فقال له الحسین علیه السلام اذن فاحمل انت علی المیسرة وانا احمل علی المیمنة من جانب الفرات والقلب والجناحین
ولکن اذا ضاق علیک القوم فارفع الی صوتک بحیث یبلغ عندی فقال له حبا وکرامة فعند ذلک جناب امام حسین
علیه السلام فرمود که راضی نمیشوی با خبر پس تو حمله کن بر میسره ایشان از جانب چپ و من حمله میکنم بر جانب راست
لشکر از جانب فرات و بر قلب و دو جناح لشکر ولکن هر گاه قوم بر تو امر را تنگ گرفتند پس آواز خود را بلند کن
بجانب من که مرا در نزد خود خواهی یافت عباس عرض کرد بجان منت دارم برای خدا اطاعت تو و تقرب بسوی خدای عز وجل
قال فحمل علی القوم وحملا لا یتقیان قتالا شدیدا الی ان قتلا من وجوه الرجال خلقا کثیرا فنظر ابن سعد الی
خواصه وقال لهم اما تنظرون الی ابنی علی کیف یقتلان وجوهکم فاتفق الرأی منهم الرأی ان تقطع احدهما
عن الآخر راوی گوید پس هر دو حمله کردند بر قوم و شروع نمودند بکارزار کردن و جنگ سختی با ایشان کردند تا آنکه از
بزرگان لشکر خلق بسیاری را هلاک کردند پس ابن سعد نگاه بخواص خود کرد و گفت آیا نگاه نمیکنید بسوی دو فرزند علی چگونه
میکشند بزرگان اصحاب ما را بعضشان گفتند رای آنست که هر یک از ایشان را از دیگری جدا نمائیم در ما بین ایشان
واجابه بعضهم اما الحسین فلا نقدر علی افتراقه ولکن افترقوا العباس بن علی فقال ابن سعد افعلوا ما بدا لکم
فداروا علی العباس کدوران الرحاء وحالوا بینه وبین اخیه الحسین علیه السلام فجعل العباس یضرب فیهم یمینا
وشمالا بعضشان در جواب ابن سعد گفتند اما حسین پس قدرت نداریم بر اینکه او را از عباس جدا سازیم ولکن
باید عباس را از برادرش جدا کنیم ابن سعد گفت بکنید آنچه مصلحت در آن می‌بینید پس احاطه کردند
بر عباس چنانکه سنگ آسیاب احاطه کرده بر قطب تا آنکه حایل شدند ما بین او و ما بین برادرش

حسین علیه السلام

حسین علیه السلام پس شروع نمود جناب عباس علیه السلام گاه بجانب راست ایشان حمله می‌نمود و گاه بجانب چپ
فبینما هو کذلک وقد قتل منهم خلقا کثیرا واذا بملعون قد کمن له عند نخلة فضربه علی یمینه فبراها
القلم وسقط السیف الی الارض فتناوله بالشمال ولم یرفع صوته الی اخیه الحسین علیه السلام وجعل یجاهد و
یرتجز فبینما هو کذلک واذا باخر قد کمن له وضربه علی شماله فبراها فتناول السیف باسنانه وجعل
یجالد القوم و در اثنائی که آنجناب با ایشان جنگ میکرد و خلق کثیری از ایشان کشته بود ناگاه ملعونی در پشت
نخلی از برای او کمین کرد پس ضربتی بدست راست او زد و او را از تنش جدا کرد چنانکه کارد قلم را میبرد
و شمشیرش بر زمین افتاد فی الحال او را بدست چپ گرفت ولکن آوازش را بلند نکرد از خوف آنکه مبادا
برادرش غمگین و دلتنگ باشد پس شنیدن آواز آن مظلوم احوالش متغیر شود ناگاه ملعونی دیگر در کمین
او ایستاده ضربتی بدست چپش زد که دست چپش جدا گردید پس شمشیر را بدندانهای خود گرفت و خودداری می‌نمود فبینما هو
کذلک واذا بحکیم ابن الطفیل قد ضربه بعمود من حدید علی ام رأسه فسال الدم علی کتفیه وخر الی الارض یخور بدمه
وهو ینادی علیک منی السلام یا اخی یا ابا عبدالله فوصل الصوت الی مسامع الحسین فاتاه کالصقر
المنقض وفرق القوم عنه فاتی الی اخیه العباس فرآه مکبوبا علی وجهه الی الارض فوضع یده علی خاصرته
وهو ینادی الان شمت بی عدوی الان انکسر ظهری در اثنائی که آن مظلوم را احاطه کرده بودند ناگاه حکیم ابن
الطفیل ملعون باو رسید و عمودی از آهن بر فرق سرش زد پس خون بر دوشهای آنجناب جاری شد و بر زمین
افتاد و در خون خود میغلطید و ندا میکرد سلام بر تو باد ای برادر ای ابا عبدالله پس آن آواز بگوش
جناب امام حسین علیه السلام رسید پس آن جناب مانند عقابی بجانب لشکر خود رود پس قوم از اطراف عباس
متفرق شدند آنجناب نزد برادرش عباس آمد دید بر روی زمین افتاده پس دست بر پهلوی خود گذاشت
و فریاد میکرد الان دشمن بمن شماتت میکند الان کمرم شکست ثم حمل علی القوم فانهزموا من بین یدیه
فلحقهم الحسین علیه السلام وهو ینادی این تفرون وقد هدمتم سوری این تفرون وقد قتلتم
ابن والدی ولم یزل یقاتلهم حتی قتل منهم خلقا کثیرا بعد از آن حمله کرد بر قوم پس ایشان میگریختند
از پیش روی آنجناب و آن مظلوم از عقب ایشان میرفت و میفرمود بسوی کجا فرار میکنید و حال آنکه قلعه مرا خراب
کرده اید و قصد کار را دارید و حال آنکه فرزند پدرم را کشته اید و خلق بسیاری از آن ... کشت ثم انه رجع الی
اخیه العباس ووقف عنده وجعل یقول الیوم نامت عینی ... ثم ... واستشهد ... آخری ...

غلامان امام حسین

اليوم سار عن الكتائب كبشها اليوم غاب عن الهداة امامها امروز بیخواب شد چشمهایی که از ترس تو
نخوابیده اند و بیدار خواهند شد چشمهایی دیگر پس لکن خواب صلا خواهند شد امروز سرکرده
لشکر از میانه رفت امروز غایب شد از راهنمایان پیشوای ع اليوم آل النبي فرق جمعنا اليوم
حل عن البنود نظامها اليوم خر عن الهداة بدرها اليوم غبت عن البلاد حماتها امروز
انجام جمعیت ما پریشان گشته امروز سر رشته کارها باز شده امروز از آسمان هدایت ماه هدایت
افتاده امروز از شهرها کبوتران ایشان دور شده اشقیق روحی هل تراك علمت ان عودك رت
وانثالت عليك لئامها ان خلت طبقت السماء على الثرى او دكدكت فوق الربى اعلامها
ای عزیز روح من آیا دانسته که چون تو افتادی بر زمین گمان کردم که آسمان بر روی خاک
افتاده یا اگر کوهها بر بالای خاک پاشیده شدند لكن اهان الخطب عندي انني بك لاحق
امر قضى علامها لكن امر مشکل مرا آسان میکند در نزد من اینکه من بتو ملحق شوم امر و این امر است
که علام الغیوب حکم فرموده من مبلغ اشياخ مكة انه فقد غاض زاخرها وزال شمامها من مبلغ
اشياخ مكة انه قد شل ساعدها وفل حسامها من مبلغ اشياخ مكة انه قد رقا [illegible] وجرت سهامها
کیست که برساند بزرگان مکه را اینکه دریای پر آب ایشان بر زمین فرو رفت و عزت ایشان بر طرف شد و کیست که
خبر برساند بزرگان مکه اینکه دست ایشان شل شد و شمشیر ایشان کند گردید و کیست که خبر رساند بزرگان
مکه اینکه وکوهها مکه بریده شده ثم انه وضع يده تحت ظهر العباس ع وكان بالعباس رمق
حيوة فقال له يا اخي بالله ما انت صانع فقال اريد ان احملك الى الخيام فقال ع اتركني يعني مكاني فقد نزل
بي الموت الذي لا بد منه بعد ان انا [illegible] دست مبارک را در زیر گردن برادر گذاشت که او را بردارد
در بدن عباس رمق حیوة بود عرض کرد ای برادر تو را بخدا چه میخواهی بکنی فرمود میخواهم که تو را از اینجا
بردارم و بخیمه ببرم عرض کرد بگذار مرا در این مکان پس بتحقیق که نازل شده بر سر من مرگی که چاره
از آن نیست و لکن یا ابن والدی [illegible] ثم وضع وجهه على وجه العباس وجعل كل منهما يشم الاخر
والحسين يقول يا ابن والدي اواجدي [illegible] لقد تركت حسينا وحيدا فنادى العباس يقول ودعتك الله
السميع العليم يا ابن والدي ثم قضى نحبه عباس گفت ای فرزند پدر من نزدیک بیا از من پس نزدیک او آمد و روی خود را
بر روی عباس گذاشت و هر یک از ایشان [illegible] خود را بوی [illegible] و حسین ع میفرمود ای فرزند پدر من بخدا
جدم را سلام از جانب من و باو بگوی که من حسین را گذاشتم تنها و بیکس و عباس میگفت تو را سپردم

بخدای

بخدای شنوا و دانا و بابی عمتم بود تا آنکه عباس بدرجه بهشت جزا رسید فرجع الحسين عليه السلام الى
الخيمة وقد بان الانكسار في وجهه من اجل اخيه العباس فاستقبلته اخته زينب وكان اذا اتى
الى الخيم نظروا الى العباس عن يمينه فلما راته مقبلا وحده قالت يا اخي اين اخيك [illegible] وحرك
قال الا جل فقالت وا ابن اخوك العباس فقال قتله القوم لعنهم الله جناب امام حسین علیه السلام بخیمه
برگشت بحالتیکه شکسته و تغیر از روی مبارکش ظاهر بود پس خواهرش زینب او را استقبال
کرد و هر زمان که بخیمه میآمد عباس را از جانب راستش میدید پس چون او را تنها زینب دید او را تنها
دید عرض کرد ای برادر من تو را تنها آمده [illegible] که کجاست برادرت عباس فرمود قوم
او را کشتند فانت ام البنين انها تقول يا باذلا نفسه دون ابن والده والجود بالنفس اقصى غاية الجود
تعانق البيض لا تخشى مضاربها فتك العيان اعتناق العاشق الغيد حتى وردت الردى شوقا اليه
وما جنب الفنا حتفه يوما بمعهود گویا جناب زینب جناب عباس را باین اشعار خطاب نمود که ای بخشنده
جان خود در پیش روی فرزند پدرش و حال آنکه بخشش جان منتهای بخشش است دست بگردن شده
با شمشیرها و حال آنکه تیزیهای آنها از تو برگشت چون دست بگردن شده عاشق با معشوق خود
تا آنکه وارد شدی بر مرگ با شوق تو بسوی مرگ و هرگز کسی ندارد که مردی هلاک خود را دوست
بدارد فيا جزاك اله العرش من بطل خيرا عن الدين وابن السادة الصيد فما ثنت عنا عن اخيك
ولا انجمت اذ ذاك خوف البيض والميد پس جزا بدهد ترا خدای عرش جزای خیر از جانب ای دلاور از
جانب فرزند آقای بزرگوار ای عزیز پس برنگردانید لجام اسب خود را از پیش روی برادرت [illegible] در آنوقت
از ترس شمشیرها و نیزها فلا هلعت ولا رمت الفرار ولا وهنت يوما العرى ومن رعديد
بل كنت تقدم كالليث الهزبر اذا ما الخطب عم بقلب مثل جلمود پس اضطراب نکردی و قصد فرار
ننمودی و سست نشدی در روزی بجای خود چون سست شده لرزنده بلکه پیش میرفتی چون شیر
درنده هنگامی بزرگ پیش آمد و دلت مانند سنگ بود و چون بلاها تو را فرا گرفتند فديتك
اذ بقيت الشوس هلا رعا نسج المهيمن لا من نسج داود حتى قضيت شهيدا في الله محتسبا
فهد اذ ذاك ركنا غير مهدود فدا شوم او را چون می برید [illegible] حالتیکه زره بر تن کرده

بود که خدا او را بافته بود نه او و تا انکه تکلیف خود را بجای آورد در راه خدا در
حالتیکه اجر خود را از خدا طلب مینمود پس در آنوقت ستونی بر زمین افتاد که هرگز
بر زمین ذلت نیفتاده بود نفسی الفداء لمحیاک ابکی الحسین حزنی فقدانه و کساه ثوب تکمید
جزیت خیر اخ خیر الجزاء فقد بذلت جهدک فیه ای مجهود علی الاله علی
مغناک ما اختلف ورق الحمام بتسجیع و تغرید جانم فدای کسی باد که کشتن او
حسین را گریانید که پیش از سوزش و پوشانید انجاب را جامه تعب
دخترا ای بهترین برادرها خدا ترا جزا بدهد بهترین جزاها را پس بتحقیق
که تمام توانایی و قوه خود را بکار بردی و تعب کشیدی چگونه تعب کشیدنی خدا
صلوات بفرستد بر قبر مطهر و روح پاک تو مادام که کبوتر بمعنا الدعوا و آواز خود را ای
گردانند و چه خوب گفته حاج محمد رضا ازری رحمه الله یوم ابو الفضل استجار به الهدی
والشمس من کدر العجاج لثامها والبیض فوق البیض تحت وقعها زجل الرعود
اذا اکفهر غمامها روزی که هدایت پناه برد بابا الفضل و حال انکه آفتاب پرده از غبار
بر روی خود کشیده بود و شمشیرها بالای شمشیرها گمان میکردی که فتن آنها را آوازهای
رعدها در زمانیکه ابرها در میان هم بپیچند [illegible] عربیه و دمدم و [illegible] و یذب عن
دون الشریعة ضرغامها پس حمایت کرد مکان خود را و از لزله انداخت در ماع دشمنان
و از پیش روی بیشه دور میکرد آن شیر بیشه شجاعت داخل شوندگان را من باسل الجیش
الکتیبة باسها والشوس یرشح بالمنیة هامها آن شجاعی که لشکرهای گران را با خندان
ملاقات میکرد و حال انکه از کلّهای سواران آثار مرگ ترشح میکرد ثم انثنی نحو الرواة ودونه
حلباة عاریة یصل لجامها بعد از آن بجانب مشک آب عنان اسب بگردانید و در پیش روی
ظالمانه بود که او از [illegible] در اینجا چیده شده بود فهنا کم ملک الشریعة و اتکا من فوق
قائم سیفه قیامها پس در آنوقت [illegible] آماده شد و تکیه کرد بر قائمه شمشیر خود آن بزرگوار

و کان

وکان ملکیند که نخی الناس یخص انت بد زدی و حال انکه دزدی
عقوبتش از بعض حقوق دیگر کمتر است و اگر چه خود دزدی
عقوبت دنیاویش اینست که دستها بریده میشوند و بر ظلم بریده نمیشوند
ولذا ابو العلای معری گفته ید بخمس مئین عسجد فدیت ما بالها قطعت
فی ربع دینار یعنی دستی که هرگاه کسی ببرد باید بانصد اشرفی بدهد چرا
چون ربع اشرفی بدزدد بریده میشود و سید در جواب فرموده بجهته
این است که هتک حرمت امر و فرمایش خلق کننده خود کرده پس مستحق
بریدن است ولکن مع ذلک ظلم از دزدی بدتر است و بریدن دست در
ظلم بجهته اینست که خدا عقوبت اخرویه را از برای ظالم قرار داده و در
نشده بعقوبت دنیاویه و بدتر بودن دزدی از ظلم از چند راه است یکی انکه
دزدی ظلم پنهان و ظلم اشکار است دوم انکه دزد خود را حقیر و پست می
شمارد و ظالم مظلوم را ذلیل میداند و حقیر میشمارد سوم انکه دزد
تکبری که سبب ابلیس شیطان رجیم شد در عمل خود ندارد و ظالم در ظلم
خود را بالا و بزرگ میداند چهارم انکه در دزدی اکراه نیست و خدا
اکراه را در دین خوش نداشته که فرموده لا اکراه فی الدین و در دین
کسی را اجبار نمیکنند و هرگز پیغمبر کسی را بجبر مسلمان نکرد و تا کفار

و تا کفار قریش اول بر سر او نیامدند در جنگ بر او واجب
الاجتناب اقدام بجنگ نکردند اقدام نفرمود ولکن ظالم اجبار
میکند مظلوم را بغیر حق پنجم آنکه گناه با اصرار و ایستادگی
اگر صغیره باشد کبیره میشود چنانکه در روایت لا صغیرة
مع الاصرار صغیره نیست با اصرار و هر گاه آدمی ایستادگی نماید
باشد در گناه صغیره کبیره و کبیره اکبر میشود و ظالم اصرار و ایستادگی
دارد و در نزد او اصراری بعمل خود ندارد زیرا که اگر کسی بر او مطلع
شود فرار میکند ششم آنکه ظالم ظلم را نمیکند باین عنوان
که قبیح و زشت است و الا حیا میکرد از آشکار کردن او بلکه
گاه فخر میکند بآن مورد شد نسبت ظلم و اگر دیگری را مامور کنند
بظلمی و او ایستاده باشد اینمعنی را نقص و عیبی در خود می فهمد
و در نزد این را عیبی میداند و بروز و ظهورش را از بد
ترین چیزها میداند و از این سبب است که خدا در قرآن
فرموده و الکافرون هم الظالمون و در چند موضع ظلم را
کفر شمرده زیرا که هر گناه که عصیان بودنش ضروری باشد

آدمی که او را بر وجه حلیت و حلال دانستن بکند کافر میشود
و ظلم چنانکه دانستی در جمیع مذاهب و ملل حرمت او از
ضروریات ایمان و اسلام و مذهب و همه مذهبهاست پس حلال
دانستن او باعث کفر است پس بر حذر باش از اینکه
بگوئی که پادشاه اسلام و حاکم مسلم را حق بانجا هست
پادشاه اسلام بدتر است از پادشاه غیر اسلام از یک
جهت زیرا که جمعی در خدمت جناب باقر علیه السلام بودند از
شیعه و ایشان را در اینمسئله گفتگو شد که آیا جنگ کنندگان
با پیغمبر شقی تر بودند یا جنگ کنندگان با امیر المؤمنین علیه السلام
بعضی میگفتند کفار بدتر بودند که با پیغمبر جنگ کردند بعضی
می گفتند معویه و عایشه و طلحه و زبیر و خوارج که با امیر المؤمنین علیه السلام
جنگ کردند ناخر الامر همه خواستند که سخن صحیح را از
جناب باقر علیه السلام بشنوند عرض کردند فدای تو شویم حق
با کدام یک از ماست حضرت فرمود که جنگ کنندگان

با حضرت امیر المومنین علیه السلم بدتر بوده اند از جنگ کنندگان
با پیغمبر زیرا که جنگ کنندگان با جناب پیغمبر اسلام را قبول
نداشتند و جنگ میکردند بر سر طریقه و آیین خود و اما
جنگ کنندگان با امیر المومنین پس ایشان بارها از
پیغمبر شنیده بودند که مدحها درباره امیر المومنین فرموده
بود و قران را قبول داشتند و قران در چندین مورد از
موارد تصریح کرده بدوستی اهل البیت و با وجود این
با او جنگ میکردند پس هر گاه کسی علما انشا کند گناه
او حمل بر دشمنی و معانده نمیشود لکن هر گاه بشناسد
و اولیاء او را اهانه کند معنی این اهانه بخدا و دشمنی
با اوست و از اینجا جواب میگوییم بعض علماء عامه را که می
گویند دشمنی داشتن یزید و لعن بر او واجب نیست زیرا
که گاه هست که توبه کرده باشد و توبه اش مقبول باشد
چنانکه توبه وحشی قبول شد و جواب اینست که او لا میگوییم

که وحشی

که وحشی حمزه را کشت و حمزه معصوم و امام نبود و وحشی
کافر بکفر بسیار نبود و باسلام توبه کرد و پیغمبر فرموده
الاسلام یجب ما قبله یعنی اسلام برطرف میکند چیزهائی
را که پیش از اسلام بوده اند و با وجود این پیغمبر
او را اخراج مطلقا کرد و با وجود این از جمله مرجون لامر
الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم است یعنی باید در حق
او ساکت شد در قیامت یا خدا او را عذاب میکند یا
می بخشد و یزید مرتد بود و توبه مرتد فطری قبول نیست
و با علم و دانایی و بینایی بسخن خدا و رسول اقدام
بر این عمل شنیع کرد و ثانیا آنکه مقصود ایشان از این
سخن آن است که بر لعین و سعد صد بر گفته اند که لعن
یزید میکنید مبادا مردم جرئت کنند بر لعن باقی ظالم
اهل البیت تا بابی بکر و عمر برسد و الا خود میدانند

کهٔ ان لعین توبه نکرده ایا غرض که احتمال توبه کردن
او را داده از چه این احتمال را میدهد و حال انکه
از اول امر بر عزم تمام بجد و جهد سعی در قتل ال پیغمبر
مود زیرا که از اول امر تا اخر اخبار او بما رسیده
حکایة ندامتی در انها نیست اول انکه چون نامه ابن
زیاد باو رسید که مسلم ابن عقیل و هانی را کشتم در
جواب نوشت اما بعد پس بتحقیق که تو همیشه
چنان بوده که من دوست میدارم عمل میکنی عمل
باعزم و حمله میکنی حمله شجاع پر دل و مرا بی نیاز
کردی و کفایة نمودی و گمان من بتو راست شد
و رای من در تو صواب بود و فرستاده های ترا
طلبیدم و سوال از ایشان کردم و با ایشان نجوی
کردم پس یافتم ایشان از افاضل ادب پس نیکی

کن با ایشان و بمن رسیده که حسین متوجه شده
بجانب عراق پس پاسبان و نگهبان قرار ده و
راهها را بسپار و انچه توانی بکن و هر کس را تهمت بدوستی
حسین زنند حبس کن و بر تهمت مردم را بکش و هر روز
بمن بنویس انچه میشود سوم انکه مقتضای بعض روایات این
است که ابن زیاد لعین بیزید ملعون کیفیة قتل اهل بیت را
نوشت یزید ملعون در جوابش که سرها با اسرا را
بشام روانه کن پس ان لعین بامر او عمل کرد
بجاتانه بر قلت   وان تکن قتلت ظلما و عدوانا
ما بال نسوتها اسری واطفالها عری مجاب بها
سهلا و اخرانا کرفتیم که مردان کشته شدند در جنگ
و هر چند که کشته نشدند مگر از روی ظلم و عدوان لکن
چه کار است بازنهای ایشان که اسیر شوند و با

اطفال ایشان که با چشم گریان ایشان را در کوه
و بیابان و بیت دلبندی می بردند مهدیات و هن
کریمات النبی (ص) من کان اعظمها الله کفرانا
بعنوان هدیه ایشان را می بردند و حال انکه ایشان
پرده نشینان و عزیزان پیغمبر بودند می بردند
ایشان را بنزد کسی که کافرترین خلق خدا
بود یا عزة الله غار الصرفانهتکی هتک
النساء و ما فی کربلا کانا ای عزة صدا صبر
تمام شد و در زمین فرو رفت پس از پرده بیرون
امد درای چون در امده زنان بی این
کارهایی که در کربلا واقع شد مهدیات و هن کریمات
النبی الحسن کان اعظمها الله کفرانا بهدیه می بردند این زنان
را و حال انکه ایشان عزیزان پیغمبر بودند بسوی کافرترین خلق خدا

چهارم انکه چون سرهای مقدسه را در پیش روی او
گذاشتند بنا بر روایت مفید این شعر را خواند تفلق هاما
من اناس اعزة علینا و هم کانوا اعق و اظلما یعنی
می شکافیم کلهها از مردمانی که عزیزان بودند و با ما
ذلیلها بودند و بر ما عزیز بودند و ایشان ظالم زورتر
بودند از ما پس یحیی بن الحکم که در انجا نشسته بود این شعر را
انشاد نمود لهام بجنب الطف ادنی قرابة من ابن زیاد
العبد ذی النسب الوغل سمیة امسی نسلها عدد الحصی
و بنت رسول الله لیست بذی نسل یعنی بزرگان بخشندگانی
در پهلوی طف کربلا افتادند با خویشی نزدیک ایشان از ابن
زیادی که بنده و صاحب نسب بد از زنا بوده سمیه که جده
ابن زیاد داشت نسلش بعدد سنگ ریزه شده و دختر رسول
الله صاحب نسل نیست و نسل او را بر انداخته اند پس یزید

ملعون دست بچوب را بر روی سینه او زد و گفت ساکت
شو پس روی باهل مجلس کرد و گفت بتحقیق که این و
اشاره کرد بسر جناب امام حسین علیه السلم فخر میکرد بر من
و میگفت پدرم بهتر است از پدر یزید و مادرم بهتر است
از مادر یزید و جدم بهتر است از جد یزید و من بهترم از او
پس این چیزی بود که او را کشت پس اما قولش اینکه پدرم
بهتر است از پدر یزید پس بتحقیق که پدرم با پدرش مخاصمه
کرد پس خدا حکم کرد از برای پدرم بر پدرش و اما قولش
باینکه مادرم بهتر است از مادر یزید پس هر آینه بجان خودم
قسم راست گفته بتحقیق که فاطمه دختر رسول الله بهتر بود
از مادر من و اما اینکه میگفت که جدم بهتر است از جد
یزید پس نیست از برای احدی که ایمان بخدا و روز قیامت
دارد که بگوید ابو سفیان بهتر است از محمد یعنی من که اعتقاد

بخدا

بخدا و قیامت ندارم پس باک ندارم از اینکه بگویم ابو سفیان
بهتر است و اما اینکه میگفت که خودش بهتر است از من
گویا نخوانده این آیه را قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل
من تشاء یعنی خدایا توئی مالک پادشاهی ملک را بکسی
میدهی که میخواهی و جدا میکنی از کسی که میخواهی و عزیز
میکنی کسی را که میخواهی و ذلیل میکنی کسی را که میخواهی و چون
عبد الاعلی این آیه را از جناب صادق علیه السلم سوال کرد و عرض
کرد قل اللهم مالک الملک تا آخر آیا خدا پادشاهی را بنی
امیه نداد پس معنی آیه چیست جناب صادق علیه السلم فرمود بتحقیق
که خدای عز و جل پادشاهی را بما داد و بنو امیه از ما گرفتند
بمثل مردی که صاحب گاوی باشد پس بگیرد او را دیگری پس
آن گاو مال کسی نیست که او را گرفته بلکه مال صاحب اول است

[illegible]

واین معلوم است چنانکه خدا اولادی بکسی میدهد و
دیگری او را بناحق میکشد وابو مخنف گفته که ان لعین
میگفت نفلق هاما من رجال اعزة علینا وهم کانوا
اعق واظلم واکرم عند الله منا محلة وافضل
فی کل الامور وافخر عدونا وهما العدوان الا ضلالة
علیهم ومن بعد وا علی الحق تخیر فان بعد لوا فالعدل
القاه اخرا اذا ضمنا یوم القیمة محشر ولکنا فزنا
بملک معجل وان کان فی عقبای نار تسعر یعنی می شکافیم
سرها از مردان عزیزان بر ما وایشان بودند عفیف تر
وصبر کننده تر وکریم تر بودند نزد خدا محل و مرتبه ایشان
وفاضل تر بودند در همه امور وصاحب فخر تر تعدی کردیم
بر ایشان ونیست تعدی کردن مگر گمراهی و هر که تعدی
کند بر حق زیان کار میباشد پس اگر عدالت کنید پس

عدالت بکار ما نفع میکند در روزی که با ایشان در محشر
جمع شویم ولکن ما دستکار شدیم بیافتن پادشاهی
حاضری وهرچند که در اخرتم اتشی خواهم داشت او فرخته
پس راس الجالوت با او داخل شد سر مقدس را در پیش
روی او دید گفت ای خلیفه این سر کیست گفت سر حسین
است گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد مصطفی گفت
پس بچه چیز مستحق شد قتل را گفت بتحقیق که اهل عراق
او را خواندند واراده کردند اینکه او را خلیفه کنند پس
عامل من عبید الله او را کشت راس الجالوت گفت چه
سزاوار تر است از او بخلافة وحال انکه اوست دختر فرزند
پیغمبر شما پس چه کافر کرده شما را وگفت بدان ای یزید
که ما بین من وما بین داود صد وسی جد میباشد
ویهود تعظیم میکنند مرا و زن نمیگیرند مگر برضا من

وخاک را از زیر قدمهای من برای تبرک برمیدارند
و محمد دیروز پیغمبر شما زنده بوده و امروز برجسته اید
بر سر اولاد وی و ایشان را کشتید پس هلا اگر باد از برای
شما و از برای دین شما پس یزید گفت اگر چه این بود
که پیغمبر فرموده مکشید کسی را که معاهد باشد یعنی
در عهد و ذمه اسلام داخل شده و هر که بکشد معاهدی
را من با او مخاصمه میکنم در روز قیامت هر آینه من ترا می
کشتم بجهة متعرض شدن تو از برای من و سخن گفتن
در میانه ما راس الجالوت گفت ای یزید میباشد محمد
دشمن کسی که بکشد معاهدی را و نمی باشد دشمن
کسی که بکشد اولاد وی را بعد از آن راس الجالوت
گفت یا ابا عبدالله شاهد باش از برای من در نزد
جدت رسول الله که من شهادة میدهم باینکه نیست خدای

بجز خدای

بجز خدا وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
یزید گفت الان بیرون رفتی از عهد اسلام پس باکی
نیست بر مواخذه تو بر تقصیر تو بعد از آن امر کرد تا گردن
او را بزدند و اگر کسی از این معنی تعجب کند پس تعجب
کند از احوال شیعیان الان مطلع شده که یهود و نصارا
بمرتبه دوست و خوش رفتار و خوش خلق
اند و لکن مسلمانان را اگر بفهمند دوست دار اهل بیت
اند بتوانند فی الحال او را میکشند و خاکستر او را بر باد
میدهند پنجم آنکه سیزده طفل ذکور مرد از اهل بیت
و زیاده از صد زن و باین مقدار کنیز و خادم را قریب بصد ۲
زنجیر کرده در مجلس عام خود نشانید و در برابر ایشان
چوب بر لب و دندان ابی عبدالله و بوسه گاه مصطفی
زد و اشعار کفر آمیز گفت یا داس مفترس الضیاغم

فی الوغی کیف انثنیت فریسة الاوغاد یا
محمد الهب العدی کیف انمحت نوب الخطوب
الیک بالاضداد ای سرپاره کننده ظالمان و نا
بخیبا در روز جنگ چگونه گشتی شکاری از
برای ظالمان بدکردار و ای خاموش کننده
زبانه آتشهای دشمنان را چگونه بلاهای بزرگ
قصد خاموش کردن تو کردند حاشاک یا غیظ
الحواسد ان تری فی النائبات شماتة الحساد
حاشا ای سبب غیظ و غم و اندوه حسودان از اینکه دیده شوی
در وقت مصیبتها باعث از برای شماتت و خوشحالی
ان حسودان عجبا لآل الله صادوا مغنما لبنی یزید هدیة و زیاد
عجبا لحلم الله جل جلاله هتکوا حجابک و هو بالمرصاد عجب است از آل خدا چگونه
غنیمت شدند که آل یزید و زیاد ایشان را هدیه بجهت هم فرستند عجب است از حلم خدا جل جلاله
چگونه پرده حرمت ترا پاره کردند و او در رصاد و منتظر ظالمان است عجبا للذی الافلاک
لم لا عطلت والشهب لم تر تنثر هداد و عجب از افلاک که گردش میکنند و از ستاره‌ها که چرا از هم نپوشیده

ششم آنکه جناب امام رضا علیه السلام میفرمایند اول کسی که فقاع
از برای ایشان درست کردند در اسلام در بلد شام یزید
ابن معویه لعنه الله بود پس حاضر کردند فقاع را از برای
او بر سر خوان طعام و خوان را نصب کرده بودند بر سر
حسین ابن علی علیهما السلام پس شروع کرد باشامیدن وی
اشامانید باصحاب خود و میگفت بیاشامید پس این شرابی
است مبارک و از برکت او اینست که ما اول دفعه که می
خواهیم او را تناول کنیم وقتیست که سر دشمن ما در پیش
روی ما و سفره ما بر سر او گذاشته شده و ما میخوریم
و نفسهای ما ساکن و دلهای ما مطمئن و خاطر جمع
هستیم پس هر که میباشد از شیعه ما پس باید بپرهیزد
از آشامیدن فقاع پس بتحقیق که او شراب دشمنان
ماست

هفتم آنکه با وجود آنکه وعده کرد بسید سجاد که جاه
او را براورد چون از او خواهش کرد که سر پدر بزرگوار
را باو نشان بدهد در جوابش گفت که اما وجه ابیک
فلن تراه ابدا اما سر پدرت پس نخواهی دید او را هرگز
و مدتی آن سر مبارک را بر دار کرد و بعد از مدتی او را
بشهرها گردانید و بعد از آن او را ضبط کرد و مراضع
بعد فتنش نشد تا آنکه بنا بر روایتی سلیمن ابن عبدالملک
تا زمان خلافت خود از قرار یکه روزی حسن بصری گفت
در نزد او بود زیرا که گفت پیغمبر را بخواب دیدم با من
نیکی کرد حسن گفت شاید باولاد او نیکی کرده سلیمان
گفت بتحقیق که من یافتم سر حسین علیه السلام را در خزانه
یزید ابن معویه پس پوشانیدم باو پنج پارچه از
دیباج و نماز کردم براو با جماعة از اصحاب من و اورا
دفن کردم حسن گفت که پیغمبر از این عمل خوشحال

شده

شده و سلیمان بحسن جایزه داد و در روایتی
تا زمان منصور ابن جمهور که در زمان صادق علیه السلام
خروج کرده بود در خزانه یزید بود و چون منصور داخل
خزانه شد چیز سیاهی در آن دید بسلیم غلام خود گفت
این را حفظ کن پس بتحقیق که این گنجی است از گنجهای
بنی امیه پس چون آن را باز کرد سر حسین علیه السلام
در آن دید و دید که ریش مبارکش بوسمه خضاب
بود پس بغلام خود گفت پارچه برای من بیاور
پس او را در آن پیچید و در دمشق در نزد باب
الفرادیس نزدیک برج سوم از جانب مشرق دفن
کرد هشتم آنکه مسلم ابن عقبه را بمدینه فرستاد و مدینه را
غارت کرد و دختران باکره او را لشکرش تصرف کردند
تا در یک روز چندین هزار دختر را ابستن کردند

و از انکه قتل نفس کرد نامش مسرف گذاشتند یعنی اسراف
کننده در قتل و ان ملعون مدینه را که پیغمبر طیبه یعنی خوش بو
اسمش را نتنه یعنی گنده بو گذاشت و اهل بیت پیغمبر را
دوباره اسیر کرد و جمعی از بنی هاشم را بقتل اورد و در
پهلوی قبر پیغمبر کرد انچه فرعون و نمرود بخواطر نداشتند
وابنیت معنی فقره زیارة که امام علیه السلم واغار على دار
الهجرة يوم الحرة وابرز بنات المهاجرين والانصار
للنكال والسورة والبسهن ثوب العار والفضيحة ورخص
لاهل الشبه في قتل اهل بيت الصفوة وابادة نسلهم واستئصال
شافتهم وسبي حريمهم وقتل انصاره وكسر منبره وقلب مفخره
یعنی فرمود از بیعت روز سقیفه که کار رهایی از ان
بیعت ناشی شد حاصل این بود که غارت زد بر خانه هجرة
پیغمبر در روز حره و ظاهر کرد دختران مهاجرین و
انصار را از برای عقوبت و پوشانید بایشان

جام

جامه ننگ و رسوایی را و رخصت داد از برای اهل
شبهه و شک و ریب یعنی کسانی که نسب ایشان در
میان مردم مشتبه بود در کشتن اهل بیت پاکیزه
و در برطرف کردن نسل ایشان و شکستن منبر پیغمبر
و بهم زدن محل فخر ایشان تم انکه یزید ملعون بنابر روایة
برید بن معویه از جناب باقر علیه السلم بعد از کشتن جناب
امام حسین علیه السلم اراده حج کرد در مدینه اهل و مردم
مدینه را طلبید و با ایشان تکلیف کرد که بگویند ما
بنده توایم چنانکه فرعون گفت انا ربكم الاعلى یعنی
منم خدای بالا ترین پس فرستاد تا مردی از بزرگان قریش
را حاضر کردند یزید باو گفت ایا اقرار میکنی که تو
بنده منی اگر بخواهم ترا میفروشم و اگر بخواهم ترا ازاد
میکنم ان مرد گفت بخدا قسم ای یزید نیستی تو بحسب تر از من
در قریش از جهت حسب و پدر تو در جاهلیة افضل نبوده

از پدر من و مرد را اسلام و بخشیده تو افضل از من
در دین و منزلت بهتر از من پس چگونه اقرار کنم از برای
تو باین چیزی که سوال کردی یزید باو گفت اگر
اقرار نکنی از برای من می‌کشم ترا آن مرد گفت نیست
کشتن تو مرا بزرگتر از کشتن تو حسین ابن علی
ابن ابیطالب و فرزند رسول الله را پس یزید امر
کرد تا او را کشتند بعد از آن فرستاد جناب امام زین
العابدین علیه السلام را حاضر کردند و باو گفت چنانکه
با مرد قریشی گفت جناب سجاد علیه السلام فرمود آیا نیست
تو که میکشی مرا اگر اقرار نکنم از برای تو همچنانکه دیروز
آن مرد را کشتی یزید لعنه الله گفت بلی تو را میکشم آنجناب
فرمود بتحقیق که اقرار کردم از برای تو بچیزی که سوال
کردی من بنده هستم مجبور پس اگر میخواهی نگاه دار
و اگر میخواهی پس بفروش یزید لعنه الله گفت این اولی
بود از برای تو حفظ کردی خون خود را و از بزرگی

وشرف

و شرف تو چیزی کم نشد خدا لعن کند سیدی را که
در پیروی ملا سعد لعین میگوید اگرچه یزید
ملعون و مردود است اما اولی این است که عوام را
نگذاریم که او و معویه را لعن کنند تا اینکه ترقی نکنند
لعن بسوی بالاتر و بالاتر پس بکنند چنانکه رافضا
عادة خود میدانند لعن کردن بر ابو بکر و عمر را و دیگر
عثمان را و مقصود آن لعین اینست که اگر بنا باشد
که ظالمان اهل البیت را لعن کنیم پس بایستی همه را لعن
کرد هم آنکه صاحب مروج الذهب ذکر کرده

باب دوصد در آنکه میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی و اولادش
میرسد اما چیزیکه ابوبکر ادعا کرد که پیغمبر فرموده نحن معاشر
الانبیاء لا نورث فما ترکناه صدقة یعنی ما جماعت پیغمبران میراث
بوده نمیشویم پس چیزی که از ما بماند صدقه است دروغ
است بصریح قران و ورث سلیمان داود خدا میفرماید سلیمان میراث
داود را برد و زکریا دعا میکند و خدا حکایت او را در قران فرموده
هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من ال یعقوب خدایا فرزند
بمن عطا کن که میراث من باو برسد و میراث ال یعقوب باو
برسد و اگر چنین بود پس چرا ابوحنیفه گفت که ابوبکر و عمر را
در خانه پیغمبر دفن کردند بجهت اینکه دختر های ایشان در
انخانه حصه ارث داشتند بسبب حصه دختر ایشان دفن
شدند و اگر چنین بود با اینکه زن از زمین خانه میراث
نمی برد پس چرا عایشه نگذاشت که امام حسن علیه السلام در
حصه مادرش دفن شود و ابن عباس باو گفت تجملت تبغلت
ولو عشت تفیلت لک التسع من الثمن وفی الکل تصرفت

یعنی یکبار در جنگ جمل سوار شتر شدی و امروز رسول
استر شده و اگر زنده بماند سوار فیل هم خواهی شد
از برای نشستن یک از هشت یک و درهمه تصرف کرده
زیرا که پیغمبر در روز وفاة نه زن و در بعض روایة
بیش از ده زن داشت و فاطمه هم میراث میبرد پس در
حکایة فدک گفتند که مال پیغمبر مال مردم است باید
بمسلمانان قسمت کرد و ما فدک را بمردم قسمت میکنیم
و دست بدست غصب کردند تا امروز و اما در حکایة
خانه عایشه و حفصه میراث بر پیغمبر بودند این مثل
مشهور است که بام و دهوا و عرب میگوید حطیبین
بنات و صلعین کنات یعنی در نصیبه خر پشت بام را
هوا کرم است و در نصیبه عروس هوا آتش گرم است
اینست که یکی از شیعیان با بوحنیفه گفت که مرا برادرم
نواعی است من میگویم بهتر مردم بعد از پیغمبر ابوبکر و
عمر بودند و او میگوید علی است تو چه میگویی انسک

گفت

گفت لعنا نه میکند در فضیلة ایشان بود یکوان که در
حجرة مصاحف و در حجرة قرب او در دفن اند مومن
گفت برادر میگوید اگر خانه از ایشان بوده و پیغمبر
بخشیده ند پس بد کردند که بعد از مردن بخشیده خود
باز گشت کردند و اگر از پیغمبر بود پس بد کردند که مال
او را بی اذن گرفتند ابوحنیفه گفت زنان و نرا مال
دختران ایشان در میراث بود پس در آن حصه دفن شدند
مومن گفت برادر میگوید که پیغمبر وفاة کرد از زنان
وهشت یک مر یکی از برای هم بود و هشت یک نه یک
از حجره یک وجب میشود چگونه ایشان را در یک وجب
مکان دفن کردند ابوحنیفه گفت بگو علی فانه رافضی
خبیث چون جواب نیست گفت او را از من دور کنید که
او رافضی است خبیث و دیگر آنکه ام ایمن و امیر المومنین و حسنین
شهادة دادند بآنکه پیغمبر فدک را بفاطمه بخشیده بامر خدا که
وآت ذا القربی حقه پس شهادة ایشان هم را رد کرد و خودش

ادعا کرد که من از پیغمبر شنیده ام که میراث از برای پیغمبران
نیست و دروغ خود را بر شهادة داشت گویان معذوم
داشت و دیگر انکه چرا بنا مد و دخترش را از خانه بیرون
کند و خانه را بمسلمانان بدهد و لکن فدک را بهانه مسلمانان
خود تصرف کرد و احدی از مسلمانان بغیر از سلاطین جور
چون معویه و یزید در ان تصرف نکرده و دیگر انکه اگر فاطمه راست
میگفت پس چرا فدک را باو نداد و اگر دروغ میگفت و ابوبکر
از پیغمبر تکلیف بر فاطمه را شنیده بود پس چرا طلب شاهد کرد و اگر
سخن فاطمه محل شک بود پس چرا اکتفا نکرد با یک مرد حال انکه بود در
بر فاطمه چنانکه امیر المومنین علیه السلم باو فرمود که چرا شاهد می
طلبی از فاطمه و از مسلمانان دیگر بر مالهایی که در دست دارند
شاهد نمی طلبی عمر گفت بگذار سخن را که ما از دلیل تو عاجز هیم

و اما عباس پس اگرچه عموی پیغمبر بود و لکن خود ادعای میراث
نکرد و چنانکه خواهی دانست خود قبول نکرد و علاوه بر این
عمویی بود که از جانب پدر برادر بود با عبد الله که پدر پیغمبر
بود و این مسئله هرون ملعون از انجناب امام موسی علیه السلام پرسید و
عرض کرد که ایا کسی که پیغمبر و برادر زاده و عمو از او باند کدام یک
میراث می برند هر گاه عمو اولی نیست از برادر زاده پس چرا علی میراث
پیغمبر برد و عباس نبرد انجناب فرمود که از این مسئله مرا معاف
بدار ان لعین اصرار کرد تا انکه عهد کرد که اذیتی بانجناب نرساند
پس انجناب فرمود که هرگاه عمو از جانب پدر تنها عمو باشد و
عموزاده پدر و مادری باشد عموزاده اولی است و فرمود این
مسئله را علمای عامه نیز چنین حکم میکنند من جمله زید ابن ثابت
که الان موجود است بفرست تا او را بیاورند و از او استفسار
معنی کن و امیر المومنین در حیات درهم چنین حکم کرده و پیغمبر فرموده
اقضاکم علی هرون ملعون این را در دل خود نگاه داشت و باعث
کینه او شد بر امام و اقای او تا انکه خود را در زمره اشقیا داخل

و لکن میراث را بغیر از اولاد کسی نمی برد خواه عموی پدری و مادری باشد یا پدری باشد فقط م

کرد و دیگر آنکه ادعاء ابوبکر راست بود و پیغمبر او امر آنچه بنود پس
چرا عمامه و اسب و شتر و انگشتر و استر و زره و شمشیر او را گرفتند و
چرا این حکم را در خصوص فدک جاری ساختند و بایست لباسهای
او را بگیرند و برخود دهند و حال آنکه شرافت در لباس و عمامه
او بیش از همه چیزها بود و احدی را شک و شبهه نیست در
آنکه سلاح پیغمبر و لباسهای او در نزد امیر المؤمنین و بعد از
او در نزد اولاد او بوده اند چنانکه سعید گوید شنیدم از جناب
صادق علیه السلام که میفرمود اینست و غیر از این نیست که مثل سلاح در
میان ما مثل تابوت است در بنی اسرائیل بود در بنی اسرائیل هر اهل
بیتی که تابوت را در خانه ایشان میدیدند پیغمبر بود در آنجا [illegible]
پس هر کس از ما که سلاح در نزد او است عطا میشود امامت را او
سعید سمان میگوید که من در خدمت صادق علیه السلام بودم ناگاه دو
مرد از زیدیه داخل شدند پس با او گفتند که آیا در شما امامی
مفترض الطاعه هست فرمود نه گفتند بتحقیق که معتمدان از تو ما را اخبار
کرده اند آنکه تو فتوی میدهی و ادعاء امامت میکنی و ایشان
فلان و فلان اند و اسم ایشان را ذکر کردند و ایشان اصحاب پرهیزکار

و علم از و دروغ میگویند پس صادق علیه السلام غضب کرد و فرمود امر
نکرده ام ایشان را باین پس چون غضب از روی مبارکش [illegible]
کردند بیرون رفتند پس بمن فرمود که آیا این دو نفر را میشناسی
گفتم بلی ایشان از اهل بازار ما هستند و ایشان از زیدیه اند
و ایشان گمان میکنند اینکه شمشیر رسول الله در نزد عبد الله بن
الحسن است فرمود دروغ گفتند خدا ایشان را لعن کند بخدا قسم که
ندیده است او را عبد الله بن الحسن بدو چشمش و نه بیک چشمش
و نه دیده است حسن ابن الحسن مگر دیده باشد در نزد علی ابن الحسین
پس اگر راست میگویند پس چیست علامتی و نشانه در قبضه شمشیر
و چیست اثر در موضع مضربش و بتحقیق که در نزد منست شمشیر رسول الله
و بتحقیق که در نزد من است علم رسول الله و زره و اسباب جنگ و
کلاه خودش پس اگر راست میگویند پس چیست علامتی در زره رسول الله
و بتحقیق که در نزد منست علم رسول الله و بتحقیق که در نزد من است
علم رسول الله و بتحقیق که در نزد منست الواح موسی و عصای موسی
و بتحقیق که در نزد منست انگشتر سلیمان ابن داود و بتحقیق که در نزد
منست طشت موسی اینچنان طشتی که موسی قربان را در آن قربانی

میکرد و بتحقیق که در نزد من است اسمی که رسول الله چون اورا
در میان مسلمین و مشرکین میگذاشت تیری از مشرکین بمسلمین
نمیرسید و بتحقیق که در نزد من است مثل آنچیزی که ملائکه
آوردند و مثل سلاح در میان ما مثل تابوت است در بنی اسرائیل
بود نزد بنی اسرائیل در هر اهل بیتی که تابوت در در خانه
ایشان یافت میشد عطا کرده میشد پیغمبری را و هر که از
ما سلاح در نزد او میباشد عطا میشود امامت را و هر آینه
بتحقیق که پوشید پدرم زره رسول الله را پس بر زمین کشیده
میشد و پوشیدم من آن را پس بود و بود و قایم ما کسی است
که چون او را می پوشد پر میکند آن را ان شاء الله تعالی
و اگر بگویی که زنان پیغمبر چگونه میراث از پیغمبر نبردند و عمر
او بعلی و اولادش رسید جواب گوییم اما اولا پس میراث رسول
الله حکمی از خدا نازل شد و رسول الله وصیت کرد بچیزی که
خدا فرمود که میراثش را بایشان دهد و ثانیا بحسب ظاهر
شرع هرگاه بر کسی قرضها باشد پس میراث او را بعد از قرضش
داد و پیغمبر را قرض بسیار و وعده بیشمار بود و وعدهای او

چون قرض لازم الوفا بود چنانکه در مرض وفاتش فرمود
هر که را بر من حقی یا وعده هست مطالبه کند شخصی برخاست
و گفت یا رسول الله وعده کردی که من چون زن بگیرم بکنی
و فقیر بوده بمن دهی آنجناب وعده او را وفا کرد و یکی از عدات او را
از ابو بکر کردند کسی آمد و شترها را خواست ابو بکر تکلف بیش کرد او گفت
اگر تو وصی پیغمبر میبودی میدانستی که من راست میگویم امیر المومنین
او را برده از کوه شتران را بیرون کشید و باو داد و هرگاه قرض کسی
بیش از ترکه اش باشد بحسب شرع قرضش را از ترکه باید داد
و وارث چیزی نمی برد مگر آنکه قرض را ادا کند و میراث را ببرد و هر
گاه قرضخواه راضی نشود وارث را نمیرسد که تصرف در ترکه
کنند و هرگاه وارث قرض را از کیسه خود ادا کند مال را میبرد
و قرض پیغمبر اینقدر بود که عباس با آن دولت و ثروت که داشت که
در اوایل امرش پیش از زیاد شدن دولتش شصت هزار تومان
خرج کرد از برای یک بهانه عبد الله جعفر عمان با وجود این قبول
نکرد که میراث پیغمبر را بگیرد و قرضش را ادا کند چنانکه جناب صادق علیه
فرمود که چون رسول الله را وفات حاضر شد عباس بن عبد المطلب را

با امیر المومنین طلبید پس بعباس گفت ای عموی محمد کی
کبهی میراث محمد را وادا کنی قرض او را و وفا کنی وعدهای
او در جواب گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله
شیخی هستم عیالمند بسیار و مال من کم که دا طاقت این امر
هست و تو از هوا سخاوه و از کوفتن جود و بخشش
فزونتر است پس آنجناب اندکی سر بزیر انداخت بعد از آن
فرمود ای عباس آیا میگیری میراث محمد را و زود بدهی
وعدهای او و قضا کنی دین او را عباس گفت پدرم و مادرم
فدای تو باد من پیری هستم صاحب عیال بسیار و قلیل المال
و با دو نیم هوا بسخای تو نمیرسد پیغمبر فرمود آگاه باش
بتحقیق که من زود داشت عطا میکنم او را بکسی که او را می
گیرد و حق اوست گرفتن بعد از آن فرمود یا علی ای برادر
محمد آیا زود میدهی وعدهای محمد را و قضا میکنی قرض
او را و میگیری میراث او را گفت بلی پدر و مادرم فدای تو

باد

باد این بر من است و لازم برای منست علی علیه السلام میگوید
پس نگاه کردم باو دیدم که انگشترش را از دستش
بیرون آورد و فرمود این را در حیوة من در انگشت خود
کن پس نگاه کردم بانگشتر چون در انگشتم گذاشتم پس
ادا کردم از جمیع احوالش انگشتر را پس فریاد کرد ای
بلال کلاه خود و زره و علم و جامه و ذی الفقار و عمامه
سحاب و حبره و ابرقه و چوب قضیب مرا بیاور پس بخدا
قسم که من ابرقه را پیش از آن ندیده بودم پس شعر
آوردند که نزدیک بود دیدهایم را بربایند نگاه دیدم
که از ابرق بهشت است فرمود یا علی بتحقیق که جبرئیل
این را برای من آورده و گفته یا محمد این را در حلقه
زره قرار ده و محکم کن قوت و را از مکان منطقه
بعد از آن طلبید دو جفت کفش عربی یکی پینه کرده شده
و دیگری بی پینه و دو کرته یکی آنکه در برش بود چون بمعراج
رفت و پیراهنی که در روز احد در بر داشت و سه کلاه

کلاه سفر و کلاهی که در عید فطر و قربان و روز
جمعه میپوشید و کلاهی که در روزهای دیگر میپوشید
و با اصحاب می‌نشست بعد از آن فرمود ای بلال
دو استر مرا بیاور شهبا و دلدل و دو شتر مرا بیاور
قضبا و قصوا و دو اسب مرا بیاور جناح که می‌ایستاد
بدر مسجد بجهت حوائج رسول الله تا کسی را که بحاجتی
میفرستاد سوار او میشد و در حاجت رسول الله می
دوید و حیزوم را آن اسبی بود که میفرمود باو اقدم
یا حیزوم و الاغ که نام او عفیر بود پس فرمود بگیر اینها را
در حیات من امیر المومنین علیه السلام فرمود که اول چیزی که
از این حیوانات وفات کرد عفیر بود در ساعتی که رسول الله
وفات کرد افسار خود را برید بعد از آن شروع بدویدن
کرد تا بچاه بنی خطمه رسید که در قبا بود پس خود را در
آن انداخت و خود را هلاک کرد ای برادران هنوز
اهل بیت رسول زنده بودند و عفیر خود را در فراق

رسول الله کشت لکن همین جناح که مذکور شد صبر کرد بر فراق
پیغمبر و فاطمه و علی و امام حسن و با همه ایشان وفا کرد و چون
در روز عاشورا دید که بعد از حسین در دست اشقیا اسیر
میافتد و میراث پیغمبران بمقتضای لا ینال عهدی الظالمین
باید بظالمان برسد بنا بر روایت ابن شهر آشوب از ابو مخنف از
جلودی جناح چون دید که صاحبش از زین سرنگون شد شروع
کرد بحمایت آن بزرگوار و هر که میآمد که باو اذیت نماید آن اسب براو
حمله میکرد و چه بسا بود که حمله بر سوار میکرد و از سر زین او را بزمین
میانداخت و بزیر پای خود او را میرسانید و او را پایمال میکرد
بسم خود تا آنکه چهل مرد را بجهنم واصل کرد چون خود را فارغ
دید خود را در خون حسین علیه السلام بمالید و قصد خیمه کرد و از برای
او بود و صهیل و ناله بلندی و دست خود را از جزع بر زمین
میزد و صاحب مناقب محمد ابن ابیطالب گفته آنچون حسین علیه السلام
کشته شد روی آورده اسب ظلوم می دوید و میگریخت از
پیش روی ایشان که مبادا گرفته شود پس پیشانی خود را در خون
صاحب خود گذاشت بعد از آن روی آورده میدوید بجانب

خیمه زنان در حالیکه شهیه میکشید و چون بدر خیمه رسید
انفند سر خود را بر زمین زنتا برد پس چون نگاه کردند
خواهران حسین و دختران و اهلش بسوی حال اسب
کرکسی بر او سوار نیست و بر زمین افتاده و مرده آواز را بگریه
و ناله بلند کردند و ام کلثوم دست بر سر گذاشته بود و ندا میکرد
وا محمداه وا جداه وا نبیاه وا اباالقاسماه وا علیاه وا جعفراه
وا حمزتاه وا حسناه حسین برهنه افتاده در کربلا سرش از
قفا بریده شده عمامه و ردا او را از برش کنده اند بعد از آن
غش کرد پس دشمنان خدا روی آوردند تا بخیمها حلقه زدند
و شمر لعین با ایشان بود فقال ادخلوا فاسلبوا ابزتهن داخل
شوید پس اسباب زنانرا بالتمام از برایشان در آورید پس قوم
لعنهم الله داخل شدند و گرفتند انچه را که در خیمها بود حتی
انکه گوشواره که در گوش ام کلثوم خواهر حسین علیه السلام بود گرفتند
و گوش انمظلومه را شکافتند و حتی انکه زن بجهة جامه خود
منازعه میکرد تا غلبه میکردند و از او میگرفتند قیس ابن اشعث
لعنه الله قطیفه انجناب را گرفت و نامیده شد قیس القطیفه و نعلین

اورا

او را مردی از بنی اود گرفت که نام او جون روش اسود بود لعنها
مردم ریختند بر سر و رسی که در انجا بود و بر زیور و زینه و
شتران پس ابهار ابغارة بردند ای برادران اسب ابرهیم چون
ابرهیم را بر زمین زد در زمین کربلا و سر ابرهیم شکست
و چون سرش بر زمین جاری شد و شروع باستغفار کرد و گفت
الهی چه گناهی از من صادر شده و جبرئیل بر او نازل شد و گفت
یا ابرهیم گناهی از تو صادر نشده ولکن در اینجا کشته خواهد شد
سبط خاتم پیغمبران و فرزند خاتم الاوصیاء پس چون تو جاری شد
بجهة موافقة از برای خون او گفت یا جبرئیل که می باشد کشنده
او گفت لعین اهل اسمانها و زمینها و قلم جاری شد بر لوح العرش
بعز اذن خدا پس خدا بقلم وحی فرستاد که تو صحیح تنا نشدی با این
لعن پس ابرهیم دو دست خود را بلند کرد و لعن بسیاری بر یزید
کرد در انوقت اسب ابرهیم بزبان فصیح امین گفت پس ابرهیم با اسب
گفت چه چیز دانستی که امین میگوئی بر دعاء من گفت یا ابرهیم من فخر
میکردم بسوار شدن تو بر من پس چون لعن یزید را از پشت من افتادی

بزرگ شد خجلة من وسب این از یزید لعنه الله بود پس این جناح
زبان بسته که سپرده پیغمبر بعلی و علی بحسن و حسن بحسین بود چه
مقدار خجلة بهم رسانید از این بزرگواران که نور دیده همه
ایشان بر دوش او و چندان تیر زدند که پر بال او بود چون طیر
و چوبهای آنها چون خار در پوست قنفذ شده بود و ایضاً
شمشیر و نیزه بر بالای هم باو رسید که جای بی زخم بر او نماند
و آخر الامر از دوش او جسم مطهر روی بر زمین افتاد و آن اسب
مظلوم را دست بجایی نمیرسید و از هلاهة شکوه کرد و گفت
الظلمة الظلمة من امة قتلت ابن بنت نبیها ای داد ای داد از دست
امتی که کشتند فرزند دختر پیغمبر خود را اینست حال اسب پیغمبر صلی الله علیه
و اما لباسهای آنجناب و سلاح او پس در اصول کافی از جناب صادق علیه السلم
روایت شده که جناب امام حسین علیه السلم آنها را در نزد ام سلمه گذاشت
تا بعد از برگشتن اهل بیت بامام سجاد دهد و ابن طاوس رحمه الله
گفته که ذوالفقار با سایر ذخایر نبوة محفوظ و مصون بودند در
نزد اهلش و از خطبه آنجناب که ابن طاوس روایت کرده معلوم میشود
که آنجناب در میدان لباسهای پیغمبر را پوشیده بود و شمشیر رسول الله را

بسته بود و آن روایت اینست که آنجناب تکیه بشمشیر کرد و باواز بلند
فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میشناسید مرا گفتند بلی
تو پسر دختر رسول الله و سبط آنجنابی فرمود شما را بخدا قسم
میدهم که آیا میدانید اینکه جد من رسول الله است گفتند اللهم
نعم خدایا شاهد باش که تصدیقم کنیم فرمود شما را بخدا
قسم میدهم آیا میدانید اینکه مادرم فاطمه دختر محمد است گفتند
اللهم نعم فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید اینکه پدرم
علی ابن ابیطالب است گفتند اللهم نعم فرمود شما را بخدا قسم میدهم
آیا میدانید اینکه جده من خدیجه دختر خویلد اول زنان این
امت است در اسلام گفتند اللهم نعم فرمود شما را بخدا قسم میدهم که
آیا میدانید اینکه سید الشهداء حمزه عموی پدر من است گفتند
اللهم نعم فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید اینکه جعفر طیار در بهشت
عموی من است گفتند بلی فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که این
شمشیر رسول الله است که من او را حمایل کرده ام گفتند اللهم نعم فرمود
شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید اینکه این عمامه رسول الله است که من
بر سر بسته ام گفتند اللهم نعم فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید

که علم بوده است اول مردم در اسلام و بزرگتر ایشان از جهت
حلم و داناتر ایشان از جهت علم و اینکه او است ولی هر مومن و مومنه
گفتند اللهم نعم فرمود پس بچه چیز حلال میدانید خون مرا و حال
آنکه پدر من دور کننده است از حوض در فردای قیامت دور
میکند از سر حوض مردانی را چنانکه دور کرده میشود شتر بیراب
و لوای حمد در دست جد منست در روز قیامت گفتند بتحقیق
که دانسته‌ایم این سخنان را تماماً و نیستیم ما ترک کننده تو تا
بچشی مرگ را از تشنگی پس جناب امام حسین علیه السلام دست گرفت
بطرف ریش مبارک و در آنوقت از عمر شریفش پنجاه و هفت سال
گذشته بود و فرمود سخت شد غضب خدا بر یهود در زمانی که گفتند
عزیر پسر خداست و سخت شد غضب خدا بر نصاری در زمانی
که گفتند مسیح پسر خداست و سخت شد غضب خدا بر مجوس در زمانی
که عبادت آتش کردند و عبادت خدا نکردند و شدید شد غضب
خدا بر قومی که کشتند پیغمبر خود را و شدید شده است غضب خدا
بر این جماعت که اراده میکنند کشتن فرزند دختر پیغمبرشان را چون
اینسخن را شنید اسب خود را بزد و بجانب لشکر آنجناب آمد و بنا

بر این روایة

بر این روایة پس و احتمال در مسئله هست یکی آنکه آنجناب پیش از
شهید شدن این لباسها را عوض کرده و رختهای دیگر را
بر کرده زیرا که رواة همه اتفاق دارند بر اینکه جمیع لباسهای او
و سلاح او را بغارت برده‌اند و شاید جامه خود را در آنوقت
عوض کرده که فرمود ائتونی بثوب عتیق ابتغیه تحت ثیابی لئلا اجرد منه
فاتوه بثوب فقال لا ذلک لباس من ضربت علیه الذلة والمسکنة یعنی
بیاورید از برای من جامه کهنه بپوشم او را در زیر رختهای من تا آنکه
برهنه نشوم از آن پس رختی از برایش آوردند فرمود نمیخواهم این را
این لباس کسی است که ذلت و خواری و فقر بر او رسیده باشد فاتوه
بسراویل من حبرة ففزرها و لبسها و انما فزرها لئلا یسلبها احد فلما قتل
سلبها بحر بن کعب و ترکه مجردا فکانت یدا بحر بعد ذلک ییبسان فی الصیف کانهما
عودان و یترطبان فی الشتاء و ینضحان دما و قیحا الی ان اهلکه الله تعالی
ابن طاوس فرموده پس آوردند برای او زیر جامه از پارچه حبره
پس اطراف آنرا پاره کرد و آنرا پوشید و اینست و غیر از این نیست
که پاره کرد آنرا تا اینکه کسی او را برهنه نکند پس چون شهید شد برهنه
کرد او را بحر بن کعب و آنجناب را برهنه گذاشت پس بود دو دست این

بجز ملعون خشک میشدند در تابستان چنانکه گویا دو چوب اند
و در زمستان نرم میشدند و از ایشان خون و چرک میچکید
تا آنکه خدا او را هلاک کرد و احتمال دیگر اینست که این لباسها
از پیغمبر بوده اند و این سلاحهای غارة شده نیز از پیغمبر
بوده اند ولکن از ذخایر نبوة نبوده اند و ابو مخنف رحمه الله
گفته که بحر ابن کعب سروال آنجناب را برد و اشعث ابن قیس کرته
آنجناب را از پیش برون آورد و برد و شمشیرش را مردی از بنی
وهیه گرفت و نگینش را اسود ابن حنظله برد و مقنعه ربیعه
دستمال آنجناب را ذکر نکرده و گفته که اولا آنجناب را برهنه کردند
بعد از او روی کردند به برهنه کردن سایر کشتگان و از ابن عباس
روایة کرده از کسانی که حاضر شده بودند در طف کربلا اینکه اسب آنجناب
حمحمه میکرد و کشتهارا یکی یکی نگاه میکرد تا آنکه ایستاد بر سر جثه جناب امام
حسین علیه السلام پس شروع نمود میمالید پیشانی خود را بخون آنجناب
و دست خود را بر زمین میزد و صیحه میکشید بناله که صحرا را پر کرده بود
پس مردم تعجب کردند از افعال او و عمر ابن سعد چون نظر کرد با اسب
گفت باو ملعون ای وای بر شما اسب را از برای من بیاورید و ظاهرا
شناخت او را و حیف است که از اسبهای خوب رسول الله بود پس

سوار

سوار شدند در طلب اسب چون اسب دید که بطلب او میایند شروع نمود
بدست و پا ایشان را از خود دور میکرد تا آنکه خلق بسیاری از ایشان
کشته و سواران را از بالای زین بر زمین انداخت و قدرة براو
نرسانیدند پس عمر ابن سعد فریاد کرد دعوه حتی ننظر ما یصنع
بگذارید او را تا ببینیم که چه میکند پس چون اسب ایمن شد از طلب
دوباره بنزد جثه جناب امام حسین علیه السلام آمد و باز پیشانی خود را
بخون آنجناب مالید و حمحمه میکرد و گریه میکرد چون کسی که زن بچه مرده
پس رفت بطلب خیمها پس چون زینب خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام آواز او را
شنید روی بسکینه کرد و باو گفت از روی حسرت برخیز که پدرت آب آورده
برای تو پس سکینه برخاست بنزد اسب آمد او را برهنه دید و زین را از
سوارش خالی دید مقنعه را از سر کشید و فریاد کرد و اقتیلاه واابتاه
واحسناه واحسیناه واغربتاه وابعد سفراه واطول کربتاه
این حسین افتاده و عمامه و رداء او را برده اند و انگشتر و کفش او را
در آورده اند پدرم فدای کسی که سرش بزمینی و جثه اش بزمین دیگر
افتاده بابی من راسه الی الشام یهدی پدرم فدای کسی که سرش را بجانب
شام بعنوان هدیه می برند بابی من صحیح حرمه هتکت بین الاعداء
پدرم فدای کسی که حرمش بیحرمت شده اند در میان دشمنان بابی من

عسکره یوم الاثنین مضی چه بعد فدای کسی که لشکرش در روز دوشنبه
کشته شدند بعد از آن باواز بلند گریست و این اشعار را ادا کرد
مات الفخار و مات الجود والکرم   واغبرت الارض والافاق و
الحرم   واغلق الله ابواب السماء فما   ترقی لهم دعوة تجلی بها الهمم
یعنی مرد بزرگ و مرد بخشش و کرم و غبار الود شد زمین و افاق
و حرم و درهای اسمان را بست پس بالا نمی رود دعایی که هم
و غم بان برطرف شود از مردم   یا اخت قومی انظری هذا الجواد اتی
ینبئک ان ابن خیر الخلق مخترم   مات الحسین فیا لهفی لمصرعه و صار
یعلو اضیاء الامة الظلم ای خواهر برخیز و نگاه کن باین اسب
که امده و خبر میدهد ترا بایکه فرزند بهترین مردم کشته شده
حسین از دنیا رفت پس چه حزن میشود بجهه افتادن او و گردیده
است تاریکی غالب بر روشنایی یا موت هل من فدا یا موت هل عوض
الله ربی من الفجار منتقم ای مرگ ایا راضی بفدا میشوی ای مرگ
ایا راضی بعوض میشوی خدای عز و جل انتقام بکشد از این نابکار
پس چون زینب سخنان سکینه را شنید این کلام را انشاد فرمود
مصیبتی فوق ان ارثی باشعاری   وان یحیط بها علمی و افکاری
شرقت بالکاس من اخ مجعتبر   وکنت من قبل ارجی کل ذی

جاری مصیبت من زیاده از آن است که تمام تقریر ان کنم و زیاده از این است
که علم و فکر من بان احاطه کند گلوی من گرفته میشود در غم
برادری که تمنا اوراه شدم در مصیبت او و بودم من پیش از این
بلا تر از هر صاحب بناهی   فالیوم انظره بالترب منجدلا   لولا
التجلد طاشت فیه افکاری   کان صورته فی کل ناحیة   شخص یلایم
اوهامی و اخطاری پس امروز نگاه میکنم و می بینم او را که افتاده
است بر روی خاک اگر خودداری نکنم فکرم حیران میشود گویا صورت
او در هر جانبی شخصی شده است که مثل وهم و خیال من است
تدکت املت املا اشرها   لولا القضاء والذی فی حکمه جاری
جاء الجواد فلا اهلا بمقدمه   الا بوجه حسین طالب الثاری
بتحقیق که بودم ارزو داشتم ارزوهایی که خوشحال شدم باین
ارزوها اگر نمی بود قضایی که جاری است در حکم خدا امد اسب
پس خوش نشود امدن او مگر بروی مبارک حسین طالب کننده خون
ما للجواد لحاه الله من فرس   ان لا یجندل دون الضیغم الضاری
یا نفس صبرا علی الدنیا و محنتها   هذا الحسین الی رب السماء صاری

چه شده است باین اب جواد چرا کشته شد در پهلوی آقای خود
حسین این شیر درنده ای نفس چه کین بود بیا و بر تحنت و تعجب
ان که حسین درنزد برورد کار خود در بهترین جایی
ماوی کرفته وچه خوب کفته   لا العین تحکیها اذا
حنت ولا   الورقاء بحسن عندها التغرید   ان تنع اعظ
کل قلب حره   اوتدع صدع الجبال الصلد   عبر انها
تحمی الثری لولم تکن   ذوانها تدع الریاض همود ا
نه شترهای مو سرخ شباهت دارند در ناله کردن بنالکردن زینب
در زمانی که ناله میکرد ونه کبوتر ورقاء نیکو از دل او ازمی
کشید در برابر ... زیادهای عظلومه اکر شعر میخواند در ماتم
برادرش حمزه واندوه را بهر دلی میکذاشت بعضی که بیرون نمیا...
واکر میخواند برادرش را او را فریاد میکرد ملیشکافت کوههای
بلند را اشکهایش روی زمین را سبز میکرد نه از بسیاری
اکو نه این بود که نالهایش باغها وبستانها را می سوختند
انسان عینی یا حسین اخی یا   امل وعقد جمانی المنضود ا

مالی دعوت فلا تجیب ولم تکن   عودتنی من قبل ذاک
صدودا   المحنة شغلتک عنی ام قلی   حاشاک انک
ما برحت ودودا   ای مردمک چشم من ای حسین ای برادر من
ای منتهای آرزوی من ای رشته درتو بر شتر کشیده شده من
چه شده است اکر میخوانم ترا پس اجابت نمیکنی وجواب من
نمیکویی وحال آنکه عادت نداده مرا پیش از این باعراض
از خودت آیا جواب نکفتن تو بجهة محنت و تعب است که تو را
مشغول ساخته از من یا اینکه از من ملول شده حاشا بتحقیق
که تو همیشه دوست دارنده من بوده   فغدت اسیرة خدرها ابنة فاطم لم
تلف غیر ابیها مصفودا   تدعو الیه تأکل العبرات بعواة حتی انطوی مفقودا
تخفو الشجی حلیه   فان غلب الاسی   ضعفت فابدت شجوها المکمودا   ناءت تقطع
القلوب بشجوها   لکنما انتظم البیان فریدا   پس صبح کرد اسیر آن پرده اش دختر
فاطمه نمی یابد بغیر از پدرش زنجیر کرده شده   ناله میکرد بسوزش مصیبت زده بحرکت که غم
چنان دلش را بدرد آورده که درد درمیان دلش پیچیده مخفی میکرد غم را پس اکر اندوه
غلبه میکرد ضعف عارضش میشد پس ظاهر میکرد غمهای خود را اندامیکرد پس دلها را پاره
میکرد از غم ناله اش لکن بیان سخنش را بانظم ورشته بود   وتو الکهف النوح لتسعد نالها اذ ات
ذا تکل بکوا سعیدا   ناحت فلم ملهم نواحها   اذ لیس مثل فقیدها مفقودا   ومصیبة دارها
که در نوحه همدیکر را یاری میکردند آیا دیده صاحب مصیبت را که یاری کند نوحه کرد ها پس تحاح

دیدیم توحه کنان خفتان زیرا که بعضی از کشته ایشان کشته شده

تالله لا انساك زینب والعدی قسراً تجاذب

عنك فضل رداك حتی اذا همّوا بسلبك صحت باسم

ابیك واسقر ختم اخاك بخدا قسم که فراموش نمیکنم

ترا ای زینب در حالیکه دشمنان بزور میکشیدند

یک طرف عبا و چادر ترا تا زمانیکه نزدیک بود ترا

برهنه کنند فریاد کردی باسم پدرت و طلب فریادرسی

کردی از برادر صاحب عزتت لهفی لندبك باسم ندبك

وهو مجروح الجوارح بالسیاف بهك لسقر خیه اسی

عزّ علیه ان لسقر خیه ولا یجیب آن را ملیون اند

که فریاد میکردی برادرت را باسم او در حالیکه همه اعضای

او مجروح بود و بود در حال سکرات موت بود و تو امید بید و تو

از غصه و اندوه او فریاد رسی میطلبیدی و گران بود بر او

اینکه تو او را بجهة فریادرسی بطلبی و او جواب سخن ترا نگوید ابو

مخنف گوید چون باقی حرم اسب را از دور دیدند همگی

فریاد برآوردند و بگریه گفتند وامحمداه وا علیاه واحسناه

واحسیناه الیوم مات محمد المصطفی امروز محمد مصطفی از دنیا

رفت

رفت الیوم مات علی المرتضی امروز علی مرتضی شهید شد

الیوم ماتت فاطمة الزهرا امروز فاطمه زهرا از دنیا گذشته

پس حضرت ام کلثوم گریه کرد گریه شدیدی و در پهلوی خواهرش

زینب ایستاد و این اشعار را انشاد نمود لقد حملتنا الزمان

نوایبه ومزّقنا انیابه ومخالبه واجنا علینا الدهر فی دار

غربة ودبت بما تخشی علینا عقاربه همانا بتحقیق که زمان

مصیبتهای خود را بر ما بار کرد و پاره کرد ما را بدندانها و

بچنگالهای خود و روزگار در زمین غربت بر ما خیانت

و جنایه کرد و کژدمهای خود را بر سر ما دوانه گردانید

طریقیکه ما از ان میترسیدیم وانداشتیم بودیم والجئنا

بالا قربین وشتّت لنا شملاً عزیزاً مطالبه واردی

اخی والمرجی لنوائبی وعمت رزایاه وجلت مصایبه و ما را

مصیبت زده کرد بنزدیک ترین نزدیکان و متفرق کرد جمعیت

ما را بجان جمعیتی که ما خواهان اجتماع ایشان بودیم و برادرم

را هلاک کرد آن برادری که ما او را از برای هر مصیبت و بلایی

امید میداشتیم و فراگرفت ما را مصیبتهای او و بزرگ

شد نزد ان مصیبتها حسین لقد اصبح بر الترب مشرقا
واظلم من دون الاله مذاهبه لقد حل فی منه الذی
لو یسره اناخ علی رضوی تداعت جوانبه برادرم حسین
هر اینه بتحقیق که روی خاک با افتادن او درخشنده و
روشن گشت ولکن طریقه رسیدن بخدا بعد از کشتن او
تاریک گشت هر اینه بتحقیق که وارد امد بر من چیزی که هر
گاه اندکی از وارد شود بر کوه رضوی هر اینه اطراف ان
کوه بر زمین میافتد ویحزننی اذا عیش وشخص مغیب
وفی تحت التراب ترائبه فکیف یعزی فاقد شطر نفسه فجا
حی وقد مات جانبه وغمگین میکند مرا اینکه اینهم
من زنده باشم وشخص برادرم غایب باشد از نظر و در زیر
خاک باشد بدن واستخوان او پس چگونه تسلی می یابد
مصیبت زده به بعض جان او پس مثل من چون مثل کسی است
که یکجا نفس زنده باشد ویکجا نفس مرده فلم یبق لی
رکن الوذ بظله انا غاله فی الدهر ما لا اغالبه تعرقنا
ایدی الزمان وجدنا رسول الذی عمر الانام مواهبه

و در حال سکرات موت بوده مرا امید بود و تو از غصه واندوه او را
بعز یاد رسی مطلبی که گران بود بر او اینکه تو او را بجهت عز یاد رسی طلبی
واو جواب سخن ترا نگوید ابو مخنف گوید چون باقی حرم اسب را از ذو الجناح خالی
دیدند همگی فریاد برآوردند وبیک مرتبه گفتند وامحمداه واعلیاه واحسنا
واحسیناه الیوم مات محمد المصطفی ای و محمد مصطفی از دنیا رفت الیوم
مات علی المرتضی ای و علی مرتضی شهید شد الیوم ماتت فاطمة الزهرا
ای و فاطمه زهرا از دنیا گذشت پس حضرت ام کلثوم گریست گریه شدیدی
و در پهلوی خواهرش زینب ایستاد و این اشعار را انشاء نمود لقد حلتنا
فی الزمان نوائبه ومزقنا انیابه ومخالبه ولجنا علینا الدهر فی ما دعونه
ورثت بما تخشی علینا مقادیر هر اینه بتحقیق که زمان مصیبتهای خود را
بر ما بار کرده وپاره کرده ما را بدندانها وچنگالهای خود و روزگار در دری
عزیز بر ما لجبانتر وجنابتر کرده و گذرهای خود را بر سر ما واندر کرده باشد
طریقیکه ما از ان می ترسیدیم وانداخت ما که بودیم والحقنا بالافراد بعد
وشتت لنا شملا عزیزا مطالبه واودی اخی والمرتجی لنوائب دهر
دنا بها وحلت مصائبه وما را مصیبت زده کرد بنزدیکترین نزدیکان
ومتفرق کرد جمعیت ما را بجان جمعیتی که ما خواهان اجتماع ایشان
بودیم و برادرم را هلاک کرد ان برادری که ما او را از برای هر مصیبت
وبلائی امید می داشتیم و فرا گرفت ما را مصیبتهای او و بزرگ شد نزد ان
مصیبتها حسین لقد امسی بر الترب مشرقا واظلم من دون الاله مذا
لقد حل فی منه الذی لو بیسره اناخ علی رضوی تداعت جوانبه برادرم
حسین هر اینه بتحقیق که روی خاک با افتادن او درخشنده و روشن

کشت ولکن طریقه رسیدن بخدا بعد از کشتن او تا دیدن کشته را اینه بتحقیق که
وارد امده بر من چنین بگو هر گاه ان ثنات او وارد شوم بر کوه رضوی هر اینه
اطراف ان کوه بر زمین میافتند و چیزی بنی الی ایش شخصه مغیب وفی
تحت التراب ثوابه فکیف یجری فاقه شطر نفسه فجانبه مغنی و قد مات
جانبه و غمگین می کند تا اینکه من زنده بمانم و شخص برادرم غایب باشد مرادم
از نظر و در زیر خاک باشد بدن و استخوان او پس چگونه تسلی می یابد
مصیبت زده ببعضی جان او پس مثل من چون شل کسی است که یک جانبش زنده
باشد و یک جانبش مرده فلم یبق لی رکن الوذ بظله اذا غالنی فی الدهر ما لا
اغالبه تمزقنا ایدی الزمان وحیدنا رسول الذی عم الانام مواهبه یعنی
پس باقی نماند از برای من ستونیکه پناه برم بسایه او هر گاه در روزگار دیدیم که
نازل شود که دفعش نتوانم کرد دستهای زمانه بر ما تفرقه می کند و حال
انکه جد ما رسول خدای است که فرا گرفته است مردم را نعمتهای او عبد الله
ابن قیس گفته که من نگاه می کردم باسب دیدم که از خیمه‌ها بر گشت و قصد فرات
کرد و خود را در میان اب فرات انداخت و ذکر شد اینکه ظهور خواهد کرد در
ظهور صاحب الزمان عجل الله فرجه باب سوم در ذکر ارواح ائمه علیهم
السلام جابر جعفی روایت کرده که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود بتحقیق
که خدای تبارک و تعالی خلق کرد مخلوقات را پس سه صنف قرار داد و اوست
قول خدای عز و جل و کنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة
و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون یعنی اصحاب
دست راست چه خوبند اصحاب دست راست و اصحاب دست چپ چه
بدانند ایشان و پیشینیان این جماعة اند نزدیک شدگان پس سابقون

ایشانند

ایشانند پیغمبران خدا و خاصان خدا از خلقش قرار داده در ایشان پنج روح
تقویت داد ایشانرا بروح القدس پس با و چیزها را شناختند و تایید کرد ایشانرا
بروح الایمان پس با و ترسیدند از خدای عز و جل و تایید کرد ایشانرا بروح
القوة پس با و توانا شدند بر طاعت خدای عز و جل و تایید کرد ایشانرا بروح
شهوة پس با و میل کردند بطاعت خدای عز و جل و ناخوش داشتند معصیة
او را و قرار داده در ایشان روح المدرج را که با و مردم میروند و میایند
و قرار داده در مومنین اصحاب میمنه روح الایمان را پس با و ترسیدند از
خدا و قرار داده در ایشان روح القوة را پس با و قوة کردند بر طاعت خدا
و قرار داده در ایشان روح الشهوة را پس با و اشتها داشتند طاعت خدا را
و قرار داده در ایشان روح المدرج را که مردم با و میروند و میایند و جابر
میگوید از جناب باقر علیه السلام سؤال کردم از علم عالم یعنی امام فرمود ای جابر
بتحقیق که در پیغمبران و اوصیاء پنج روح روح القدس و روح الایمان و
روح الحیوة و روح القوة و روح الشهوة پس بروح القدس ای جابر
دانستند از ما تحت العرش تا زیر خاک پس فرمود یا جابر بتحقیق که این چهار
روح را بلا و حوادث در می رسد مگر روح القدس پس بتحقیق که ان لهو و لعب
نمیکند و مفضل ابن عمر از برای ابی عبد الله علیه السلام سؤال کرد از علم امام
بچیزیکه در اطراف زمین است و حال انکه در خانه خود نشسته پرده
بروی او افتاده بود فرمود ای مفضل بتحقیق که خدای تبارک و تعالی قرار
داد در پیغمبر پنج روح روح الحیوة پس با و راه میرود و حرکت میکند و روح
القوة پس با و مجاهده می کند و روح الشهوة پس با و میخورد و مباشرت
و نزدیک می شود با حلال خود و روح الایمان پس با و ایمان میاورد و

علا الترمیکند روح القدس پس با و پیغمبر برابر میباید پس هرگاه پیغمبر وفات میکند
منتقل می شود بسوی امام و روح القدس نمی خوابد و غافل نمی شود و لهو نمیکند
و مکر نمیکند و چهار روح دیگر می خوابند و غفلت میکنند و لهو میکنند و کبر
میکنند و روح القدس چیزی نیست که بان می بینند و مقتضای این روایة این
است که روح القدس در مؤمنین نیست و حال انکه در حدیث هشام مذکور
است که جناب صادق علیه السلم فرموده که تحقیقا ابا عبید بصری روح القدس
دمید در تو و می شود او را تفسیر کرده که دیدی مصاحبت ملازم بدان در پس روح
ملازم و مصاحب ائمه علیهم السلم است و لکن در دل مؤمنین گاه گاهی میدمد
بعضی چیزها را و در بعض اخبار دلالت بر اینکه علم امام بامور غایبه از نظر
چون علم اوست بحاضر در نظر بلکه همه ایشان دنیا در نزد او چون جوز
ظرف و مظروفاة در میان سفره در نزد کسی که بر سر انها نشسته باشد
و مقتضای اینکه امور دنیا با ایشان مستقیم شود و بدون ایشان مستقیم
نمی شود چنانکه در فقره جامعه مذکور است و ساسة العباد و ارکان
البلاد و ابواب الایمان این است که غفلت از هیچ چیز نداشته باشند زیرا
که ساسه بمعنی سایسان است و سایس کسی را گویند که حیوانات در دست او
باشند که ایشان را تربیت کنند و هرگاه از ایشان اطلاع نداشته باشد سایس نخواهد
بود و همچنین مقتضای رکن بودن ایشان از برای شهرها و اصل انها علم ایشان
است بجمیع ما فی البلاد و همچنین در فقره زیارة است و امناء الرحمن و هرگاه
امین باشند از جانب خدا بر خلق خود پس هرگاه مستحق صاحب امانت غافل
شود از امانت تفریط و تقصیر کرده خواهد بود پس شبهه در این نیست که ایشان
عالم بجمیع امور دنیا و دین و آخرة و گذشته و اینده اند و از برای ایشان است

تدبیر

تدبیر امور ناس را تماما و لکن کیفیت تدبیر ایشان و تصرفشان و احاطه علمشان
بتفصیل معلوم نیست و در روایة متواتره مسطور است که ایشان عالم اند
بما کان و ما یکون و اما اخبار یکه وارد شده اینکه امام علیه السلم فرمود گاه می شود
که می خواهم جاریه خود را ادب کنم و نمیدانم که در کدام از اطاقهای خانه می باشد
پس یا محمول اند بر تقیه چون اخبار یکه وارد شده اند در اینکه نبی و امام
سهو نمی کنند و اینکه کسیکه سهو نمیکند خدای عز و جل است و یا محمول اند بر
اینکه از برای ایشان حالات هست که بسبب اختلاف حالات هر دو کلام
صدق و راست اند و ما چون بتفصیل عالم نیستیم بکیفیة علم ایشان که چه
قسم است از باب تسلیم همه این اخبار مختلفه را علی الاجمال معتقدیم چون
سابق معلوم شد اجمالا که با ما نیز ایشان بر جمیع موجودات حتی جمادات و عرض
و لایت بر همه انها و اباء بعضی و قبول بعضی یا قبول همه بجهة اینکه امام علیه
السلم قطب عالم اکبر و دل اوست و اعضاء حکم در اطاعة دل مجبول و مطبوع
اند و از این جهت گفته اند که مراد از همه موجودات از برای امام علیه السلم
بسبب علم است ملزمه زیرا که همینکه دل سالم شد همه اعضاء و جوارح تماما
و خاضع و مسخر و فرمانبر می شوند و بهر قدر که حیوة و قوة در عضوی
بیشتر است تا مسخر بیشتر است و هر عضوی که دورتر است از تفتیش کمتر
خواص بود تا بجائی رسد که میت باشد و چون زندگی در عالم اکبر بقوت
علم و معرفت است بخدای عز و جل چنانکه خدا فرموده افمن کان میتا فاحییناه
و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس یعنی آیا کسیکه مرده است و ما او را زنده
کرده ایم و نوری از برای او قرار داده ایم مثل کسی است که در تاریکی
گرفتار باشد و چنانکه جناب امیر علیه السلم فرموده که نادانی مرده است و

اهل علم زنده ها بند پس هر که علم و طاعة و خضوعش از برای خدا بیشتر است
زندگیش بیشتر است و چون مصیبت جناب امام حسین علیه السلام سر امد همه
ائمة انبیاست لهذا هر که معرفتش بیشتر بوده و هست در این مصیبت بیشتر
متاذی شده و هر که مقامش در علم و عمل کمتر است از بیشتر در این مصیبت کمتر
است و از این جهت تاثیر نکرده است اثر این مصیبت در احدی از افریدها
چون محمد و علی و فاطمه و اولاد طاهرین ایشان و از همه مخلوقات معرفت همه
بیشتر است پس اذیت انجناب بیش از همه کس بوده بعد از ان انبیا و بعد از ان
اوصیا و علما و بعد از ان سایر مردم بعد از ان جن بعد از ان سایر مخلوقات
چنانکه در کامل روایت شده از حرث اعور که گفت امیر المومنین علیه السلام فرمود
پدر و مادرم فدای حسین کشته شود در پشت کوفه بخدا قسم که گویا نظر می
کنم بسوی وحشی که گردنهای خود را کشیده اند بر قبر او از انواع وحشیان و
گریه میکنند بر او و مرثیه میگویند بر او از شب تا صبح پس هرگاه چنین شد
مبادا اگر جفا کنید بر او و نیز در کامل روایت شده از جماعتی که از جمله ایشان
است مفضل که میگویند شنیدیم از جناب صادق علیه السلام که میفرمود بتحقیق که
چون ابا عبد الله الحسین شهید شد گریستند بر او اسمانهای هفتگانه و زمین
های هفتگانه و چیزها که در اینها و چیزها که در ما بین اینها بود و
هر که بر اینها متقلب میشود و بهشت و اتش و هر چیزی که پروردگار ما خلق
کرده و هر چه دیده میشود و هر چه دیده نمیشود و مؤید این کلام جناب صادق
علیه السلام است السلام علیک یا ابا عبد الله انا لله و انا الیه راجعون ما اعظم
مصیبتک عند جدک رسول الله و صلی الله علیه و آله و ما اعظم مصیبتک
عند من عرف الله عز و جل و اجل مصیبتک عند الملأ الاعلی و عند انبیاء الله

وعند

و عند رسل الله یعنی سلام بر تو ای ابا عبد الله ما از برای خدائیم و بسوی
او باز گشت کننده ایم چه بسیار بزرگ است مصیبت تو و الا در نزد جدت
رسول الله و چه بسیار بزرگ است مصیبت تو در نزد کسی که خدا را شناخته
و چه بزرگ است مصیبت تو در نزد اهل ملأ اعلی و در نزد پیغمبران و
رسولان خدا و انجناب علیه السلام در زیارت دیگر میگویند السلام علیک یا
خیرة الله و ابن خیرته اشهد انک فاضت عبرتی و علیک کان اسفی و نحیبی
و صراخی و زفرتی و شهیقی سلام بر تو ای برگزیده خدا و فرزند برگزیده
خدا بر تو شاهدم برای غیر تو روان می شود اشک من و غصه و اندوه و ناله
و فریاد و صدای من بجهت تو است نه غیر تو و حقا ان ابکیک و قد
بکت السموات و الارضون و الجبال و البحار فما عذری ان لم ابکیک و قد
بکاک حبیب ربی و بکتک الائمة علیهم السلام و بکاک من سدرة المنتهی الی
الثری جزعا علیک یعنی واجب است بر من اینکه بر تو بگریم و حال آنکه
بتحقیق گریستند اسمانها و زمینها و کوهها و دریاها بر تو گریستند پس چیست — دکار
عذر من اگر بر تو نگریم و حال آنکه بتحقیق گریسته است بر تو حبیب پروردگار
من و ائمه علیهم السلام و گریسته بر تو هر که باشد از سدرة المنتهی تا زیر خاک بجهت
از روی جزع و بیتابی و اما حدیثی که شیخ در امالی روایت کرده از حسن ابن
ابی فاخته بر اینکه بصره و دمشق و ال حکم ابن ابی العاص بر انجناب نگریستند
پس منافات با این روایات ندارد زیرا که خوشحالی اینها و گریه نکردن ایشان
بواسطه فطرت دوم ایشان که شده تغییر داده شده بود که بسبب غلبه کفر بر ایشان
عارض شده و اما فطرت اولی در وقت غفلت از فطرت دوم پس با ... ثالثه
ایشان چنانکه یزید لعین گریست و خولی ملعون زینب را بر ... میکرد

می گریست و تفصیل روایت حسن این است که میگوید من و ابو سلمه سراج و یونس
ابن یعقوب و فضیل ابن یسار در خدمت ابی عبد الله جعفر ابن محمد علیه السلام بودیم
پس من عرض کردم فدای تو شوم بتحقیق که من حاضر می شوم بمجالس این جماعت
و ایشان را در نفس خود بخاطر میاورم پس چه چیز بگویم فرمود ای
حسن هر گاه حاضر شدی بمجالس این جماعت و ایشان بگو اللهم ارنا الرخاء
والسرور و پس میآئی بخاطر خواه خود پس گفتم فدای تو گردم بتحقیق که من بخاطر
میاورم حسین ابن علی را پس چه چیز بگویم در وقتی که بخاطر میاورم
او را فرمود بگو صلی الله علیک یا ابا عبد الله و سه مرتبه او را مکرر
کن بعد از آن رو بما کرد و فرمود بدرستیکه ابا عبد الله الحسین چون
کشته شد گریست بر او آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و چیزی که
در اینهاست و چیزی که ما بین اینهاست و کسانیکه منقلب می شوند در
بهشت و آتش و چیزی که دیده می شود و چیزی که دیده نمی شود مگر سه چیز
پس بتحقیق که این سه چیز نگریستند بر او پس گفتم فدای تو شوم چه چیزاند
این سه چیز که نگریستند بر او فرمود بصره و دمشق و آل الحکم ابن ابی العاص
و در روایتی دیگر و آل عثمان لعنت الله بقیة المطلب آنکه در بعض روایات
است آنکه علم امام علیه السلام بحوادث از قبیل علم است باثر از مؤثر پس هرگاه حدوث
امور چیزی در نفس شریف او حاصل می شود که علم بان حادث بحدوثها
چنانکه سؤال کردند از معصوم علیه السلام که بچه عالم می شود امام بوفاة امام
پیش از او و هرگاه از او غایب باشد فرمود داخل می شود بر نفس قائم بامر
تواضع و فروتنی از برای خدا که نبوده است آن را در نفس خود مشاهده
کند در حیوة امام پیش از او و وجوب اطاعت امام بر رعیت از فروع

این

این مطلب است زیرا که همچنانکه سابق و صاحب و مالک و امین و صاحب
امر باشد چنانکه در جملهٔ از اخبار در اصول کافی مسطور و منصوص است بتمامی
ایشان بملک طاعت نه ملک رقی لا محاله واجب میباشد اطاعتشان و بموت
ملک امام از رعیت و تصرفش در امور ایشان منقطع می شود لکن احتمال می
رود که تصرف سابق بعد از قیام لاحق باین باشد که حکم میکند بر قایم بفعل
از خود باینکه چنین و چنان کند زیرا که واجب است اطاعت امام سابق بر
امام لاحق قائم بالامر و امور دیگر قائم متولی می شود از سابق بواسطه وجوب
اطاعت است نه بواسطه ولایت پس وجوب دفن و کفن و تغسیل امام میت بر امام
بعد از او نه بواسطه ولایت او است در امور و من جمله آنها این امر است
و لهذا از برای او نیست که تصرف کند بحسب مصالح و مفاسد مثلا جناب
امیر صلوات الله و سلامه علیه اول اشتغال بدفن و تغسیل جناب پیغمبر
را مقدم داشت بر هر چیزی و اگر اشتغالش بان بجهت ولایتی می بود
تکلیفش این بود که مقدم بدارد اصلح افعال را و اجمع آنها را از برای مصالح
و لکن چنین نبود مگر بسبب وجوب اطاعت پیغمبر بر او پس نیست از مطالب
چیزی که مقدم باشد بر اطاعت رسول زیرا که مصلحت اطاعت و امتثال پیغمبر
و خدا از هر مصلحتی ارجح است و محال است که در میان امور امری باشد که
مصلحتش از امتثال امر خدا و رسول بالاتر باشد و اگر این نبود هر اینه واجب
بود بر آنجناب که بسقیفه برود و مانع شود از تمام مکر اعادی دین بجهت
اینکه مصلحت مسئلهٔ امامت بیشتر از هر مصلحت و منفعتی است و از این جهت
جناب امام حسین صلوات الله علیه فرمود که اگر برادرم بود بدفنش در
نزد جدش اراده دفن میکردیم و میخواستید که ما را منع کنید با علم آنجناب

باینکه این همه شده مگر بعضی خونهای شما و در دفن حجره زهرا چون عمر خواست
که قبر آن مظلومه را نبش کند تا بر او نماز کند جناب امیر علیه السلام آن لعین را بر زمین زد
و فرمود ای پسر صهاک حبشیه اما حق من پس دست از او برداشتم بجهت
خوف برگشتن مردم از اسلام و اما قبر فاطمه پس بخدا قسم که اگر سنگی از او حرکت
داده شود هر آینه زمین را سیراب میکنم از خون شما و این دشمنان خدا اگر چه قرار
بر این داده بودند که دست بر ندارند از ظلم و اذیت بر عترت و فرزندان اهل
البیت و در هر حال در صدد ایذاء ایشان بودند لکن بر کسی مسلط نشدند
چنانکه بر مظلوم کربلا که حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه را بان
قدر مهلت نمیدادند که نعمانی بر سر جسد پدر بزرگوار خود بایستد چه جای
آنکه متولی دفن ایشان شود و بعد از آنکه بنا بر روایت مذکوره و بنا بر روایت
مشهوره نیز او را ممکن نشد مگر بر سبیل خرق عادت اینکه اجساد شهدا را دفن کند
افدی من بها علی الرمضاء فتجعلت الله اکبر من الجسم بیانا وتفصیل
دفن شهداء از روایت اسرار الشهادة در سابق ذکر شده و ذکرش در اینجا
مناسب است لکن گزارش در تحریر این مقام در این مولف عاری از وجه
است پس او را ملاحظه نما و اما محدث پس ظاهر اخبار این است که او ملکی است
که جزئیات اخبار را با امام علیه السلام میگوید و گاه می شود که از امام علیه السلام جدا می شود
چنانکه از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند که آیا پدرت می دانست که هرون
ملعون زهر در خرما کرده با آنکه آنجناب داخل که محدث در آن زمان از او جدا
شده بود و غایب گشته بود و اما روح القدس پس او بفرموده جناب صادق
علیه السلام از جبرئیل و میکائیل عظیم تر است و بفرموده امیر المؤمنین علیه السلام
غیر از ملائکه است بدلیل ینزل الملائکة بالروح و ظاهر بعضی از اخبار این است که

ازامام

از امام سابق منتقل نمی شود بلکه به امام بعد در آخر دقیقه از عمر امام سابق
بفرموده جناب صادق علیه السلام بمقتضای آیه و کذلک اوحینا الیک روحا من
امرنا از وقتیکه بر پیغمبر نازل شد بالا نرفته و همیشه در نزد ائمه علیهم السلام است
و الان در نزد حضرت صاحب الامر است و فرق دیگر این است که محدث اختصاص
با ائمه ندارد و بلکه با غیر ائمه هم می باشد چنانکه محمد بن ابی بکر این آیه را خواند
و ما ارسلنا من رسول و لا نبی و لا محدث شخصی با او گفت آیا ملائکه حدیث
می گویند با کسی غیر از پیغمبران در جواب گفت که مریم پیغمبر نبود و مادر
ابراهیم ملائکه را دید و بشارة داد او را باسحق و از بعد اسحق بیعقوب
و پیغمبر نبود و فاطمه دختر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله محدثه بود و پیغمبر
نبود و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده فاطمه سیده زنان عالمین است از اولین
و آخرین و بتحقیق که او بر میخیزد در محراب خود پس سلام میکنند بر او هفتاد
هزار ملک از مقربین و ندا میکنند او را چنانچه ندا کردند با و ملائکه مریم
را پس میگویند ای فاطمه بتحقیق که خدا برگزیده است ترا و تطهیر کرده و اختیار
کرده ترا بر زنان عالمیان و جناب صادق علیه السلام فرموده این است و غیر از این
نیست که فاطمه را محدثه گفتند بجهت اینکه ملائکه فرود می آمدند از آسمان
پس ندا میکردند او را چنانکه ندا میکردند مریم را پس میگفتند یا فاطمه بتحقیق که
خدا برگزیده ترا و پاکیزه کرده و اختیار کرده است ترا بر زنان عالمیان ای فاطمه
قنوت بخوان از برای پرو[illegible] و سجده کن و رکوع کن با رکوع کنندگان
پس حدیث میگفت با ایشان و حدیث میگفتند با او پس شبی فاطمه با ایشان گفت
آیا نیست مریم بنت عمران تفضیل داده شده بر زنان عالمیان گفتند بتحقیق که مریم
بود سیده زنان عالم خود و بتحقیق که خدای عز و جل کرده است ترا سیده

عالم خود و عالم مردم و سیئات ان اولین و اخرین و در این زمان عمر بر علی
گویند در نجف اشرف دو نفر از محدثین شیعه موجود اند که صحیح کلام
معارف نیستند بلکه در زمره تجار و اهل مکاسب اند که من با ایشان گفتگو
میکنم میگویند اوازی می شنویم از نزدیک و شخصی می بینیم ایشان را بجز شبا
عبادات و خیرات دلالت می کند مثل آنکه در وقت نماز شب ایاه نماز شب
میخواندند تا شنوند برخیزد میگویند که خواب غلبه میکند فشاری بیدا من
که تا صبح خوابم دبوده می شود و اکثر سخنانش ایاه قرابه الله ذعما فی شئل نفس
داشت گفت خواهش کردم از او شفا گفت بخواب پس کلیمی بروی من انداخت
فی الفور مرض من بر طرف شد پس فرمود که می خواهی جناب تو مانند فلان فاسق
باشد یا مانند فلان عادل گفتم می خواهم که مانند فلان عادل باشم گفت بخواب
پس ان بساط را بروی من انداخت فی الفور مرض خود کرد بعد از ان و سال الاخ
دیدم در این سنه هزار و دویست و هفتاد و چهار که در بالمره این مرض از او مرتفع
شد از او سوال کردم گفت طبیب من شد چند ماهی امر کرده مرا بغذا
در وقت چاشت میگفت امروز مثل خرما بخور و در وقت شام میگفت
امشب مثلا نان بخور تا انکه این مرض از من مرتفع شد پرسیدم که مطالب
دینوی را از او سوال میکنی گفت اگر هسته خرما قیمتی دارد دنیا تمام مادر نزد ما
من بر روی دارد میگفت حتی در تشهد کاهی و تقبل شفاعته فی امته وارفع درجته
و قرب وسیلته می خواندم مرا امر کرد بخوان که در هر دو تشهد من چون تقلید
جناب شیخ مرتضی ادام الله میکنم بخدمتش رفتم عرض کردم که شما در تشهد دوم
و تقبل شفاعته میگوئی فرمود و ابقی در هر دو وش در تشهد دوم مندوب امر
میکرد بکرده و وضوء روزی بیا بدست بدست ما الیه عن فرموده چها

وشبه

مرتبه چشم دوست دارم و دوست میکشی و فرمود باید چنان او و منوفا دع شوی
که همه اعضاء تو نور باشند شبی در مسجد کوفه ماند باو گفته بود چرا این نزدیکی
بقبر شهید لاو تو نمی روی در این شب جمعه پس بر خیز بخدمت حضرت مسلم برو
که ایشان از اهل البیت محسوب است در این سنه او را دیدم که رفته و بنا و فراد کرده
بمسجد کوفه امد در انجا سه اقامه کرده باو گفتم چگونه امدی گفت دیدم منفور
باشد در اتفاق بین هر بهشت انبلت را انتقم که کتابی است از دوشاه بغداد
و بناء کاهی میخواست اعتقاد کنند بعض علمای که اعرافی داشتند از طریقه صوب
و فقها امدا منع میکرد و بالجمله از بعض علماء اصحاب شنیدم که حضرت زینب و ام
کلثوم عمه بوده اند و این سخن اگر چه در اخبار صریح بنظر نرسیده و لیکن از
مجموع اخبار دیقین باین حاصل است و شان ایشان اجل است از انکه در این
مناقب ایشان تا تلمیح شود با انکه این باعث در فضائل ایشان محسوب شود بلی در مناقب
روایت کرده که چون جناب امام حسین علیه السلام در غرب بهته فرود امد بلند دو
و یک شب معاشا اقامه فرموده بوده در صبح ان جناب زینب خاتون عند الجناب
نسبت عرض کرد ای اخی بنده امری ای برادر دیشب بکرد شب شنیدم فرمود شنیدم کردی
که شنیدم اوازها تفی اکر میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد فمن یبکی علی الشهد
بعدی علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعدی بیداد باشر ای چشم سعی
خود را بتعب انداز در گریستن پس کیست که بگریه بر شهیدان بعد از من بر
قومی که مرگها ایشان را میکشند بتقدیرات بسوی وفا کردن بوعده های خود جناب
امام حسین علیه السلام فرمود یا اختاه کل الذی قضی فهو کائن ای خواهر هر چه
در قضا و قدر رفته البته واقع خواهد شد و انجناب داد این سخن چند مرتبه
بود بکو انکه ای خواهر اکر بسبب ادکشتن کشته شدن و مضطرب شد

بدانکه ترس با قضا ثمر ندارد چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده ای
لی یومین لا احذرهما یوم لاقدر ویوم قدرا یوم لاقدر لا احذر ویوم
المقدور لا ینجی الحذر بتحقیق که از برای من است دو روز که از انها نمی ترسم
روزیکه بلا مقدر نشده از برای من و روزیکه مقدر شده اما روزیکه مقدر
نشده پس از او نمی ترسم و اما روزیکه مقدر شده ترس از برای ثمر ندارد و ثمر
انکه انحضرت خواستند تصدیق سخن بها نفکنند و بفهمانند بحضرت زینب که سخن
حق است بجهت انکه جناب زینب مستعد بلا شود و ان بلاها بر او ناگهان وارد نباشد
زیرا که چنانکه لذت نعمت ناگهان بیشتر است صدمه بلای ناگهان نیز فزون تر است
پس الطاف این سخن را انحضرت خود فرمودند چنانکه خدای عز و جل بهمین سبب ایشان
سابقا بهاتف و نیران اخبار میفرمود و بجهت اینکه از ان زمان توطین نفس
بر بلا کند که در هر زمانی بر توطین و صبر و رضاء بقضاء خدا ماجور باشد
تا زمان وقوع انها و بجهت انکه بدانند که این از جمله مقدرات است و هر نهایت
که هجوم الام برای شوهر خود را باین تسلی میدهد که این چنین نیست که خدا خواسته
و در بند ایست که خدا او را اختیار کرده چنانکه حضرت زینب در مقتل جناب امام
زین العابدین را چون دید که چنان شد که نزدیک است هلاک شود او را
باین تسلی داد که ای پسر برادر چه شده است ترا که جود میکنی بنفس خود این
اموری که بر اینها واقع شده در علم خدا گذشته و پیغمبر باو خبر داده و حدیث
ام ایمن را برای سید سجاد نقل کرد سوم از معانی اینکه چون از حال جناب زینب خبردار
چنین فهمید که میخواهد ببیند ایا انحضرت تا چه حد از این بیم می رسانند انجناب
استقامت حسینیه کرده به هیچ حال تغییری بر او رخ نداده فرمود که مرا از رسیدن
چیزی که مقدر شده باکی نیست و هیچ از این معنی پروا ندارم بلکه ظاهر بعض

روایات

روایات این است که اهل بیت همگی یا بیشتر ایشان محدث بوده اند و او از ملائکه
میشنیدند چنانکه جناب صادق علیه السلام فرمود حسین علیه السلام کشته شد اهل
ما که در حجله بهم بودند شنیدند که گوینده میگفت امر و فنا نازل شد این
بلا بر این امت پس نمی بینند خیر شما الی ان قائم شما قیام کند پس شفا بدهد سینهای
شما را و بکشد دشمن شما را و بعوض هر یک خون خونها بگیرد پس از شنیدن
این اواز فزع کردند و گفتند بتحقیق که از برای این قول بلائی حادث شده
است که نمیدانیم چه چیز است پس بعد از این خبر حسین علیه السلام و قتل انجناب
بایشان رسید پس حساب کردند تا که شبی بود که سخن گوینده سخن گفته بود
بعد از ان انجناب فرمود بتحقیق که چون حسین علیه السلام کشته شد امد دو ملک
مردم کسی در میان میدان جنگ و صیحه کشید پس او را منع کردند گفت
چگونه صیحه نکشم و حال انکه رسول الله ایستاده است نگاه می کند بسوی
زمین یک دفعه و نگاه می کند بسوی جنگ شما دفعه دیگر و من می ترسم
اینکه نفرین کند بر اهل زمین پس هلاک شوم در میان ایشان پس بعض
ایشان به بعض گفتند که این انسانی است دیوانه و توابون گفتند بخدا که چه کردیم
بجانهای خود مان کشتیم بجهت پسر سمیه اقای جوانان اهل بهشت را پس خروج
کردند بر عبید الله ابن زیاد و واقع شد بر ایشان انچه واقع شد حلبی میگوید
عرض کردم فدایت شوم کی بود صیحه کننده فرمود جبرئیل بتحقیق که
اگر اذن داده می شد هر اینه صیحه میکشید که میبرید ارواح ایشان
از بدنهای ایشان بسوی اتش ولکن مهلت داد ایشان را تا گناهشان زیاد
شود و از برای ایشان است عذاب دردناک میگوید عرض کردم فدایت شوم
چه میفرمائی در باره کسیکه ترک کند زیارت حسین را و حال انکه قادر باشد

براین فرموده بتحقیق که او مبتلا بعقوق رسول الله کشته و بعقوق ما و استخفاف
کرده بامر یکی از برای اوست و هر که او را زیارت کند خدا متکفل حاجات او خواهد
شد و کفایت میکند او را مهمات او را و بتحقیق که خدا میکند رزق را بر بدن خود
عوض میدهد با او از آنچه خرج کرده و میامرزد از برای او گناهان پنجاه سال را
و بر میگردد بسوی اهلش و حال آنکه وزر و گناهی بر او نیست مگر آنکه از صحیفه
او محو شده پس اگر هلاک شود در سفرش نازل می شوند ملائکه و او را غسل
میدهند و دری بسوی بهشت برایش باز میکنند که داخل شود بر او روح
بهشت از آن تا حشر و اگر سالم ماند باز می شود دری که در رزق او از آن نازل
میشود پس خدا قرار میدهد از برای او بعوض هر درهمی که خرج کرده او را ده
هزار درهم و ذخیره میکند از برای او ده هزار درهم و بتحقیق که خدای تعالی
مصطفی تراد دایره و انستر که او را هم ذخیره کند پس ذخیره کرد او را در نزد خود و الحمد
لله و میبکی که از علماء اهل صلا التسنه میگوید که چون حسین علیه السلام کشته شد شنیدند
آواز هاتفی را از آسمان که میگفت ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا با
لعذاب و التنکیل کل اهل السماء یدعوا علیکم من نبی و مرسل و قبیل قد
لعنتم علی لسان ابن داود و موسی و صاحب الانجیل یعنی ای کشندگان
حسین از روی جهالت بشارت باد شما را بعذاب همه اهل آسمان نفرین میکنند
بر شما از پیغمبر و قبیله که سد ... بتحقیق که ملعون شدید بر زبان پسر داود و
موسی و عیسی صاحب انجیل و ظاهر این است که مراد از این شنیدن
هاتف و شنیدن آواز هاتف است پس مخصوص اصحاب ائمه و اهل
بیت ایشان و اگرچه ایشان آواز هاتف را نیز می شنوند و لکن اخبار دیگر
بغیر از عترت پیغمبر محدث نمی باشند در زمانهای ما و اگرچه آواز هاتف
بشنوند

بحضور بیانی صوت شاهده کنند و بعض اوقات چنانکه ابو قبیل روایت کرده
که بعد حسین علیه السلام کشته شد از هوای مدینه اهل مدینه همگی آواز هاتفی
شنیدند که میگفت یا من یقول بفضل آل محمد بلغ رسالتنا بغیر توانی قتلت
بحادی امیه سبطنا خیر البریة ماجدا ذا شان ابن المفضل فی السماء و او
سبط النبی و هادم الاوثان یعنی ای کسیکه اعتقاد داری بفضیلت آل محمد
برسان رسالت ما را بر پیغمبر بدون تامل که کشتند اشرار بنی امیه آقای ما را
که بهترین خلق بود بزرگ و صاحب شان بود فرزند تفضیل داده شده در
آسمان و زمین سبط پیغمبر و شکننده بتها بکت المشارق والمغارب
بجملتها بکت الانام بکل لسان که گریستند مشارق و مغارب از برای او
همه از آنکه مردم بهمه زبانی از برایش گریستند و چنانکه روایت شده که
امام حسین علیه السلام آمده عرض کرد یا اباعبدالله چون از قصر ابن زیاد بیرون
آمدم از عقب تو آواز شنیدم کسی میگفت بشارت باد ترا ای حر بخیر
میکوبی پس نگاه کردم همگان آواز کسی را ندیدم گفتم بیرون میروم بسوی جنگ
پسر رسول الله و بشارت داده می شوم ببهشت بخدا قسم که دل خود را بر
تمکین میبیند ... بر یاری صدا کننده آن جناب با و فرمود که توفیق شده از
برای هر خیر ای حر و بعض روایات اگرچه ضعیف ... در شنیدن اهل مدینه خبر
قتل حسین را در شب قتل آن جناب بوده و در زمان از اخبار ام سلمه و فاطمه دختر
بوده بر او از هاتف لکن ظاهر بعضی دیگر این است که خبر ظاهر نیامده مگر
در زمان وصول اصحاب و تفصیل آن از وجه معتبر یکی بنظر قاصر رسیده این
است که چون جناب امام حسین علیه السلام روانه کربلا شده دختر خود فاطمه را
را بسبب بیماری و احتراز از اتعاب سفر در مدینه گذاشت آن بیمار

چون از کنار پدر و برادران دور ماندم پای عجایب [illegible] کشیده [illegible]
میکرد که شاید کسی از عراق اید و استعلام احوال پدر [illegible]
و از عابرین سبیل سؤال میکردند که ای عبور کنندگان [illegible]
اگر از کوفه امده مرا خبر کن از احوال پدرم و خبر ده که [illegible]
با او چه نوع سلوک کرده اند و اگر بکوفه میرفت باو میگفت سلامی از فاطمه
بپدرش برسان و بگو از بیماری خبری را بجا بگذاشتی عزیز فرزند را در موجب رنج بلا
بگذاشتی بر سر راه غمت بنشسته دل پر حسرتی دیده دردا هی جگر سوزی
اسیر محنتی مانده ام در بستر بی مونسی چشمی بدر وقت ان شد ای پدر
کز حال من کودک خبر میدهم از هجر یاران هر شب از غم جامه ای پدر مرگ
تو بیا قاصدک با نامه روزی انتظار میبرد غوغای عظیمی شنید پرسید چه واقع
شده گفتند قاصد از کربلا امده و نامه اورده منادی ندا کرده که مردم
بمسجد پیغمبر روند و استماع نامه نمایند فاطمه مضطرب گردید که چون شود
که مردم بمسجد روند و استماع نامه نمایند او خود بنزد ام سلمه رفت و
گفت ای جده میگویند قاصدی از عراق امده و کتابی بخط اورده ای مادر
چادری بمن ده که خود را بمسجد رسانم و ببینم چه خبر اورده اند اگر قاصد
کتابتی از پدرم را اورده پس چرا بخانه ما نیامده و اگر خدای نخواسته امری دیگر
واقع شده من بیش از این طاقة ندارم ام سلمه گفت ای نور دیده بیماری قوت
در تو نگذاشته و اتش تب ترا سوخته نمی توانی بمسجد بروی بگذار تا ام
لقمان دختر عقیل را بفرستم که انهم سخن را دارد و دلش در اتش است هر خبری
شنید برای تو نقل خواهد کرد پس ام لقمان را طلبید و گفت ای ام لقمان
غوغائی در شهر افتاده که قاصدی از کربلا امده و در مسجد میخوانند

خود را

خود را بمسجد رسان [illegible] خطیب باسم که خطبه میخواند که این خبر [illegible]
[illegible] ما لقا خدا نکرده اگر بعکس خواهش ما امده ذکر فجیع
[illegible] که بنا واست اگر شنید و گوش نکنش دشوار است
[illegible] کرده بعد هزار گونه اضطراب و تشویش خود را بمسجد
رسانید و در میان زنان بنشست تمام خلق حیرت دیده بدست خطیب
که کوفیان چه نمودند با امام غریب خصوصا قوم بنی هاشم که انان را با
از ان خبری دهید روایت است که چون خواند اول نامه فنادی کو
بدست خطیب چون مضامین چه نامه [illegible] از خون ناسر و رو دین چه نامه
بود کتاه اسمان و زمین چه نامه [illegible] شکیبائی بقتل ال محمد
ز ظلم فتوای دست کافر حجاج که از سپاه یزید بخون خویش شهنشاه کر بلا
غلطید برادران که اش نشان تیر شدند حریم ال محمد اسیر شدند
خطیب بگفت ایها الناس اگاه باشید که در قلم و ستم شکری نمانده که
بر حسین شبخون بیاوردند و او کشته در دالی شد که بر اصحابش دوری
نموده اول برادران و فرزندانش را هدف ناوک ساختند و بعد
ستم بغارت کشودند اسباب بود اهل خنجر بیداد شهادت بر کشیدند
و تیغ در جسد اطهر بیان بدن بدوا نموده اهل بیتش را اسیر و خیمه اش
را دست گیر از کربلا بشام بردند و سرهای شهداء در کربلا سرهای
بنیزه اعدا بوده چون مضمون نامه باین مقام رسید شور از مردم و
زنان بلند شد همه صدای واحسیناه و فغان و اسیداه بجا اوردند نکم
حد بنها سکینه متزلزل شدند که شهر شان پیر افند [illegible]
چاک کردند و صورت خراشیدند خاک بسر نمایند [illegible] بر سر [illegible]

كه از دل نكشيدند خصوصا ام لقمان دختر عقيل كه از [illegible] درد و [illegible]
دوستان مهجور آمده بود كه خبر خوشحالی برای فاطمه [illegible]
وگريبانش دريده وبحال خود وا مانده كه جواب فاطمه چه گويد واو [illegible] بلند
ميكرد كه واحسيناه صدای شيون در اغلب خانهای مدينه [illegible] ها
بنی هاشم بلند شده بود فاطمه هر زمان می گفت حبة صدای يا حسينم می
شنوم بند دلم پاره شد وكمرم شكسته شد ام سلمه فاطمه را تسلی ميداد
ام لقمان پيش از همه زنان بخانه بركشت چاك بجگر داد دو دست را اشكبار دو لب
در سينه جهشان وموی بر سر پريشان چون ام سلمه ام لقمان را با آن حال
ديد واقعه را فهميد اشاره كرد باين قاصد پريشان مو كه جان من ببر فاطمه
توقفت مكو تا كه چشم فاطمه بام لقمان افتاد كه موی پريشان چون نامه صورة كوا
پريشان ودلش چون [illegible] جز وشان صورة از زخم ناخن لاله زار چشمش
بكرو اشك شمر زاد فاطمه چون نظر انصغيره بر رويش چهره بيد ديد پريشان
شد است گيسويش رياض عارض وصله لاله زار شده فضای سينه او جمله
داغ دار شده نمانده بود در رويش جز پريشانی نجوی خوردن ودين
از در افشانی فاطمه دامن ام لقمان را گرفته ميگفت ای خواهری خوش خبر
پدرم را از تو بشنوم از گيسوی تو سر رشته تقرير كم كرده ام واز سرشك
خون نبيت چندان رو نمی بينم كه تفحص حال برادران كنم ای ام لقمان راستی بگو
نامه باهل وطن نوشته بانه از حال خاهر چه شنيدی واز برادرم چه پرسيد
ام لقمان بحال خود درمانده بود كه جواب فاطمه را چه گويد وچنان آن
خبر را بان بيمار در رسانيد كه ناگاه از غصه وصدای شيون شد برای
المحنة هم او از زمين شد تمام موی پريشان همه گريبان چاك فتنانه

خالت

خاك زمين [illegible] افلاك چون زنان مدينه داخل خانه رسول الله
شدند [illegible] بفاطمه افتاد يكی او را در اغوش ميكشيد ويكی از دختا
[illegible] گرديد سر پشت داد وكنار گرفته مانند مادر مهربان تفحص احوال
او ميكرد فاطمه خبر نمانده نحيف است چه گويد نه طاقت وبيانی نه قوة
گفتارش ای نالهء برادرش بيش گرد وست ميگفت كه دلش اشكشی بهر جا دريا
اهشی بهر بادی چون بلبل شيدا گوز كف شد كه كلنادش می گفت ای اهل
مدينه طاقتم طاق شده وجانم بلب آمده از برای خدا با من بگوييد اين
قاصد نامه را كه او آن تازه كبوتر حرم كو بلبلم چه نوشته است يا دان كه
ناله فكنده در هزاران زير اين نامه كجا ميبرد آنند بوی زفراق ميرساند
مضمون كتابتش چه بوده كه زوی خود بابم كشوده اهل مدينه او را در ميا ن
گرفته وبر ميكشی او فارسی بگريستند ناگاه ام البنين زوجه امير المؤمنين
مادر عباس وعون وجعفر بوده داخل آنخانه شد تمام زنان بنی هاشم
مقنعها از سر كشيدند وگريبان طاقت دريدند همه خاك بر سر همه بيدها پراز
خون جگر و نعها خروشان وموها پريشان ام لقمان را طلبيد وگفت نوح
بمسجد رفته بودی از عباس چه شنيدی گفت عباس وسه انجانان شسته
هجران وفای برادر كرده گفت ای خال جعفر در فراق برادر [illegible] چه خود چكو
گفت جعفر هم طريق شهادة پيموده گفت عون چه گذشته گفت سر براه برا دران
در دهشت گفت عثمان وعبدالله چه كرده گفت بشهادة فايز شدند گفت
جان فرزندان ام فدای جان فرزندان فاطمه باد حسين چه امد همه در
فراق برادران چه كرده گفت حسين در فراق بكشته وانهم زد وساعت
برادران در سينه [illegible] جا داده وفرزندان ويارانش بالب تشنه

سر برید و حرمش را اسیر کرده اند و ایشان را از [illegible] بود تمام [illegible]
از استماع این سخنان شیون از جان بر آورد و فاطمه بنت [illegible]
سرش برید و چون بهوش آمد گریبان چاک نمود و میگفت [illegible]
ند آدم که سخن گویم اما دشمنان گریه دم را شهید کردند چرا آب باو ندادند
و اهل بیتش را چرا زنجیر بستند سکینه طفل بود تاب اسیری نداشت در تمام
برادران چه کردند ایشان را که شهید کردند چرا بخاک نسپردند مگر از آل
محمد نبودند ای فلک دیگر نداری جلوه کاهی این چنین صرکرت ممکن نشد چون
سپاهی این چنین بر سر نیزه سر ها بر حرم از پی روان خود بگو بدین فلک
شاه و سپاهی این چنین قال المفید رحمه الله بعض موالی عبد الله بن جعفر
فنعی الیه ابنیه فاسترجع فقال ابو السلاسل مولی عبد الله هذا ما لقینا من الحسین
ابن علی علیهما السلام فحذفه عبد الله بن جعفر بنعله ثم قال یا ابن اللخناء اللحسین تقول
هذا والله لو شهدته لا احببت ان لا افارقه حتی اقتل معه والله انه لمما یسخی
بنفسی عنهما ویعزی عن المصاب بهما مواخی و ابن عمی مواسین له صابرین معه
مفید رحمه الله گوید از بعض غلامان عبد الله بن جعفر طیار ذکر شده که چون
عبد الله اسد خبر شهادت دو فرزندش را باو گفتند گفت انا لله و انا الیه
راجعون ابو السلاسل که غلامش بود گفت این چیزیست که از حسین بما رسید
عبد الله کفش خود را بر او انداخت و فرمود ای پسر نا نجیب آیا بحسین میگوئی
این سخن را بخدا قسم که تسلی من در مصیبت دو فرزندم میشود این است که
ایشان شهید شدند با برادرم و پسر عمویم در حالیکه مواسات کننده بودند
از برای او و صبر کننده بودند با او ثم اقبل علی جلسائه فقال الحمد لله عز
علی مصرع الحسین ان لا اکن واسیت حسینا بیدی فقد واساه ولدای

[illegible] گران است بر من خوابگاه
[illegible] ام حسین [illegible] پس بتحقیق که مواسات کردند
با او [illegible] فرزندم و فیه عن شهر بن حوشب انه قال بینما انا بالمدینة عند ام
سلمة اذ دخلت صارخة تصرخ و قالت قتل الحسین قالت ام سلمه فعلوها
ملأ الله قبورهم نارا مفید روایت کرده از شهر بن حوشب که من در مدینه
در خدمت ام سلمه بودم ناگاه زنی داخل شد و فریاد بلند کرد و میگفت حسین
کشته شد ام سلمه گفت آخر کردند آنچه را پیغمبر خبر داده بود خدا قبر هاشان را پر
از آتش کناد یا راحلا نحو المدینة فی صید لخیر البلاد قل للنبی المصطفی یا خیر
مبعوث و هاد هذا الحبیب معفر الخدین فی عفر الوهاد شلوا نرض صلوه
بحوافر الخیل الجیاد ای کسیکه باد کرده بجانب مدینه قصد کننده بهترین شهر ها را
بگو بپیغمبر مصطفی ای بهتر فرستاده و هدایت کننده این است عزیز تو گرده
گونه صورتش بخاک مالیده شده در خاک صحرا افتاده است خورد
میشوند ندهایش بسم اسبان تحت باب چهارم در وجوب
اعتقاد باینکه فضیلت معصومین صلوات الله علیهم بحسب ترتیب ایشان است
اما فضیلت پیغمبر و امیر المؤمنین بر همه بر چیزیست که اخبار صحیحه بر آن
است و تفاوت ایشان از بعد از جناب امام حسین علیه السلام بواسطه تأمل
در روایات است والبته بر هر متاخری متقدم افضل است و هر جا تسمیه و ذکر
دستجات نشده است شده آیا میشود که وکیل من حیث الوکالة افضل
از موکل باشد و اما اینکه صاحب الامر عجل الله فرجه بیش از همه عمر کرده و عبادتش
بیشتر است پس دلیل بر خلاف مقصود نمیشود زیرا که یک ضربت علی در روز
خندق افضل بود از عبادة جن و انس و مدار بر زیادتی نیست و دیگر آنکه

هر امام متاخر لامحاله در زمان معصوم امام متقدم ...
بوده برا و پیروی سابق و کسیکه واجب الاتباع باشد ... تابع ... بود
روایاتی وارد شده اینکه ایشان در علم و شجاعت مساوی اند چنانکه جناب امام
موسی علیه السلام فرموده ما در علم و شجاعت مساوی می باشیم و در عطایا بقدر آنچه
می باشیم که امر می شویم و جناب صادق علیه السلام فرموده پیغمبر فرموده ما در امر
و نهی و حلال و حرام جاری می شویم مجرای واحد پس از رسول الله و علی
پس از برای ایشان است فضل ایشان والتخلف در آیه الذین آمنوا و اتبعتهم
ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شئ فرموده که کسانیکه
ایمان آوردند پیغمبر است و امیر المؤمنین ع و ذریه اش ائمه اوصیا ملحق
شدیم بایشان و حجت ائمه کم نشد یعنی که محمد و علی آوردند حجت ایشان یکی
و طاعت ایشان یکی است یعنی مساوی است و طاعت امام با وجود پیغمبر
یا امام سابق واجب است بر مردم بعد از تصریح و اعلام بامامتش پس بعد
از غدیر بر مردم واجب شد طاعت امیر المؤمنین علیه السلام و لکن کان ساکتا فلم
یتکلم و همچنین حسنین که پیغمبر تصریح بامامتشان کرده بود در زمان پیغمبر
و در زمان وجود هر دو هر دو ایشان واجب الاطاعه بودند لکن متاخر
طاعت متقدم میکرد و بر مردم امر و نهی میکرد و اگر میکرد واجب الاطاعه
بود و معنی آیه مذکوره این است که کسانیکه ایمان آوردند و پیروی کردند
ایشانرا ذریه ایشان در ایمان ملحق میکنیم بایشان ذریه ایشانرا و اگر چه
در خیر مقصر است با ایمه و چنانکه معصوم علیه السلام میفرماید ... باش از کسانیکه
بگویند که این در آیات معنی بیش نیست و در دلیل ... پس اینها ...
بر چیزی که بعض علماء گفته اند که صلاح والد نوعا مقتضی است از برای صلاح

ولد

... بسبب لطف خداوندی مادام که معارضی از شقاوة
نخورند ... میکند و مورد حسن عاقبت می شود و در این معنی آیت
لطیفه ... خود احدی مکر ... ابدی از خدای عز و جل وان
است از فقره وما التناهم من عملهم من شئ یعنی کسانیکه خود باذریه اش
اتفاق کنند بر ایمان در بهشت ایشانرا بهم خواهیم رسانید و از عمل همراهیشان
چیزی از ایشان کم نمیکنیم و چنانکه در روایة وارد شده که مقصود از این
ائمه و پیغمبر است پس مفاد این از بیان دیگری از اخبار مستفاد می شود که هر یک
از ایشان عملش در باره دیگری موثر است مثلا جهاد یکه پیغمبر و امیر المؤمنین
علیهما السلام کردند بجهت ظاهر کردن اسلام اجران با ائمه صلوات الله علیهم
بدون اینکه از اجر ایشان چیزی کم شود و همچنین اجر شهادت جناب امام
حسین بپیغمبر و علی و زهرا می رسد بدون اینکه از اجر خودش کم شود و
اسباب ظاهریه نیز اینها بهم دیگر پیوسته بودند مثلا اگر پیغمبر جنگ بدر و
احد را نمیکرد جناب امام حسین و امام حسن کشته نمی شدند لهذا یزید
گفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا که اشکی کشته های بدر حاضر بودند و گفت
و عدلناه ببدر فاعتدل یعنی کشتن حسین را با بدر برابر کردیم پس برابر
شد سبحان الله ... گفت بنا بر روایت حضرت باقر ...
نفر شهداء کربلا بودند و در بدر هفتاد نفر از کفار کشته شد و هفتاد
اسیر شدند و اینها بحکم کشته بودند زیرا که حکمشان از خدا قتل بود الا اینکه
الفدا مانع شد ... و در کربلا هفتاد ... می شود و در روایت دیگر
معروف است که هفتاد و دو نفر در کربلا شهید شدند و جنگ بدر هفتاد
نفر کشته شد و از اسراء دو نفر کشته شد یکی عقبة ... معیط و ...

ما ددی عثمان و یکی نضر ابن حرث ابن کلده و لهذا [illegible] و یکف ظهد
فقیل عن النبی ان یوفی من فرض خود را از پیغمبر گرفتند و چون انکه پیغمبر اسلام را
ظاهر کرد و بعنایته بواسطه ادعاء اسلام پادشاه شدند و لشکر بر کفار
می بردند و بلاد را فتح میکردند و کفار را اسیر میکردند و اموال جمع می
کردند چنانکه محمد عمرو ابن عاص گفت که اگر اسلام نبود تو پادشاه مصر نبودی
بلکه گوسفند میچرانیدی و خود نخالی تو این بود که گوسفند میبود و دو غم تو این
بود که گوسفند تو ناخوش شود بلازم گرد [illegible] گفت راست میگوئی پس چون
پیغمبر اسلام را آورد و دشمنانش او و اولاد دشمنانش بادعاء اسلام قوة گرفتند
تا اولادش را کشتند و اسیر کردند پس اولاد پیغمبر در اجر و ثواب اظهار
اسلام شریکند پس جناب امام حسین علیه السلام از مجاهدین بدر و احد و حنین
محسوب است و هم چنین جناب امام موسی و امام رضا علیهما السلام و همه ائمه
از مجاهدین کربلا محسوبند بجهة اینکه اگر جناب امام حسین علیه السلام کشته نمی
شد ایشان نیز کشته نمی شدند پس بدر و احد سبب کربلا شد و کربلا سبب قتل
اذنبها و بلیها و ذنبهای ائمه شد پس حکم بانام در اجر عمل شریکند و این است معنی
فقره زیارت حضرت عباس که جناب [illegible] لکن معلوم نیست که شهداء بدر
شریک شهداء کربلا بوده باشند در اجر و ثواب بجهة اینکه شهادة ایشان
سبب نبود از برای شهادة اهل بدر بجهة اینکه صاحب درجه بالا از
بهشت شریک است در نعمتهای صاحب مرتبه پایین و عکس نمیشود و اگر
ملاحظه رتبه بلائی و لیتی اهل بدر و کربلا را ملاحظه کنی نسبتی نخواهی
دید ما بین این دو جهاد زیرا که عمده زیادتی شرف عبادة بواسطه زیادتی الجهد
مشقت آن است چنانکه ولسانی رحمه الله میفرماید محیط البلایا مسند علی

فلا جد

فلا عبد الا للتصور علی الجهد ولولا وقوع الجهد مرکز البلا لما من زائر احمض الحز الجهد
یعنی دریای محیط بلاها و دوری زوار کی گرفتاراند پس بیت [illegible] که مکران برای حرکت [illegible]
مشقت و الم دنیا شد واقع شدن بزرگ در مرکز بلاها نیز الکشان پای هر بنده و
آزادی پامال میکردند بالاترین چیز بزرگ کردا وما امتازت الاشراف فی طبقاتها من
الفضل الا بالتفاوت فی الحق اذا اشتدت البلوی تضاعف اجرها فی ثم و فی
کربلا و علی احد یعنی جدا نشد شریفان در طبقات خود در فضیلت و زیادتی بهر
مگر بتفاوت در رنج هر گاه بلا محکم شود و سخت باشد زیاد میشود اجر آن پس
از اینجهة بالا گرفته کربلا بر احد و آن لقب بدر را الفضل بدر او کربلا جمیعا [illegible]
مجاشیة البرد لاصحاب بدر من [illegible] ظهر یحط ساحة الجزر بالمقة و الکریم
پوشانیده عبای فضل بدر و کربلا را و لکن بدر در گوشه آن عبای فضل افتاده زیرا
که از برای اصحاب بدر [illegible] سر ایشان [illegible] کافی بودند که لشکر ایشان هجوم
میاورند و غذای ایشان معدود میکردند و من نصوا عبد الا الرجوع علیهم بطول و [illegible]
اذا او عدت فی الروع منهم کتیبة ثالوث برق النصر من ذلک الرعد یعنی باران وعدهای
خدا و نفس بظهور دادن پیغمبر بر کفار بدر بارنده بود در حالتیکه هر با را [illegible] می
کرد هرگاه صدای رعد بر [illegible] از جماعتی از کفار بدر نمایان می شد برق یاری از عالم [illegible]
در [illegible] اسیر ایشان [illegible] که خدا وعده [illegible] که یا بقافله قریش میرسید و مال
غارت میکنند و با ایشان جنگ [illegible] و غنیمه بدست میاورد بعد از آن جمیع [illegible] الارض
بر سر چاههای بحل کشته شدن [illegible] قریش چون عتبه و شیبه و ولید و ابو جهل
امیه ابن خلف و امثال اینها را نشان داد و چون سعد بن معاذ [illegible] ازبرای
انجناب بر پا کرد و آنجناب را در عریش [illegible] عارض شد [illegible] بشارة باد [illegible] ملکی
بیاری ما آمدند ولیسوا کانصار الحسین بکربلا فانهم فی کل ذلک بالصفوف [illegible]

چون یاوران حسین در کربلا بیش تحقیق که اهل کربلا در بیعه این امور صفه
بدریان بودند جناب پیغمبر در قرب چاههای بدر منزل فرموده حباب ابن منذر
عرض کرد یا رسول الله این حکمی است که خدا فرموده یا جنگ است و تدبیر و مکر
فرمود بلکه جنگ است و تدبیر و مکر عرض کرد پس رای آنست که بر سر چاهها بنشینیم
و چاهها را کور کنیم و حوضی بر سر یکی از آنها بسازیم پر از آب کنیم تا ما آب
بیاشامیم و ایشان نیاشامند پس باین قسم کردند لکن با وجود این جناب پیغمبر
کفار را از آب خوردن منع نفرموده فرموده بگذارید بیاشامند و هر که آشامید
در آن روز کشته شد مگر اخنس ابن شریق و این هم در یک روز بر کفار بلکه
در دو ساعت یا کمتر از دو ساعت شد پس اهل کربلا نه چون مسلمین بدر آب
داشتند و نه چون مشرکین آب برای ایشان مباح کردند بلکه در عوض هشت
روز ایشان را منع از آب نمودند و در شش روز آن منع شدیدتر شد و در
چهار روز منع کلی شد مسلمانان بدر بجهت آب نکشتند مگر ... را
که قسم خورده که بیاید از حوض مسلمانان آب بخورد و حوض را خراب کند
چون حمله کرد حمزة ابن عبد المطلب قصد او کرد او را شهید پیش رفت و ضربتی
بساقش زد که پایش را انداخت پس این ملعون بجهت اینکه قسمش دروغ نشود
بقصد وفای قسم خود راه رفت تا خود را بحوض رسانید حمزه بر بالای سرش
آمد و از حوض او را بچاه جهنم از هاویه انداخت ولکن فرزند امیر المؤمنین عباس
ابن علی با اینکه آب از برای خودش نخواست و خودش از آب تناول نفرمود خواست
که برای اطفال آب ببرد با وجود اینکه بطریق التماس و خواهش و لا از ایشان
رخصت خواست کفار کربلا راضی نشدند که آب باطفال برساند سهل است
که او را نزدیک آب باین علت شهید کردند کفار مانع نشدند پیغمبر را از

کور

کور کردن چاهها و اولاد و نساء اولاد پیغمبر را منع کردند در وقتیکه ابن زیاد شقی
که بحضرت فرزند خاتم النبیین آب از دریا یا بانی آب کربلا در صحرا ورود نوشت که او را
مانع شوید از کندن چاه و تنگ بگیرید برو بهر قدر که بتوانید و با اینها همه
با وجود این بود که آن سگان با آنجناب نوشتند که بیا که ما جان را فدای
تو میکنیم و جناب پیغمبر از مدینه بیرون نیامد مگر بجهت غارت مال یا جان کفار
و اما مظلوم از اول ملاقات حر تا دم آخر از عمر شریفش مغموم و جدا کفار ... بر کروا
راضی نشدند و جناب پیغمبر اگر کفار را میگذاشت و بمدینه برمیگشت همگی ممنون
بودند و اول بیرون آمدن کفار بدر بجهت حفظ مال ایشان بود و با وجود این
عتبه و ابو البختری خواهش برگشتن نمودند و ابو جهل گفت سر شده که محمد و
اصحابش را دیده ترسیده گفت نزدیکست خواهد دانست ابو جهل که مقعد
خود را بصدا در آورد و بگر که یاد کرده دلش از ترس لکن در صحرای کربلا صد هزار
اهل کربلا یک نفر نگفت که بیائید نکشیم عترت پیغمبر بگذاریم و ایشان را بگذاریم
تا ببلاد خود برگردند بلکه اینها با این بسیاری و این اراذل با آن زیادی چون
همه بگیرند این جنگ این طایفه قلیله تحریص میکردند چنانکه عمرو ابن حجاج از میان مردم
بیرون آمد و فریاد آی احمقان نمیدانید که با کی جنگ میکنید اینها مردان یکه
بلاد و مردان جنگ دیده آزموده اند و همه متفق اند یعنی در صدد ... اند
و دل بمرگ داده اند پس یکی یکی بر ایشان حمله مکنید بلکه حمله کنید یک مرتبه که
اگر یک مرتبه حمله کردید خواهید کشت ایشان را اگر چه نزنید با ایشان مگر سنگ
پس ابن سعد گفت رای صواب آنست که تو میگوئی و در جنگ بعد بر عکس بود
زیرا اگر حمله یکباره و جنگ مغلوبه از جانب مسلمین شد بجهت آنکه پیغمبر فرموده که
برابر ایشان بایستید و حمله نکنید تا من بگویم و مقصود آنجناب این بود که ملائکه

بیایید و حمله کنند فرمود اگر کفار بشما نزدیک آیند ایشان را بتیر انداختن باز
دارید تا من بگویم که حمله کنید پس رفتند و ایستادند و تا یک زمانی نگذشت
که ملکه نازل شدند ابن عباس میگفت در هر جنگی ملکه یاری پیغمبر میکردند
لکن در بدر جنگ کردند و در سایر جنگها بکثرت عدد و اعانت و یاری مدد
مسلمین میکردند پس چون پیغمبر قدری سنگ ریزه برداشت و بجانب کفار
انداخت و فرمود قبیح باد این رویها همه گریختند و از حمله اول ایشان هزیمت
شدند و این چه نسبت دارد با برابر ایشان هفتاد با صد هزار از صبح تا عصر
حرکت نکردن از جای خود و بجنگ انداختن جمع بی نهایت از ایشان
با آنکه از بسیاری چنان بودند که هر چه از ایشان کشته میشد نمایان نبود
و هر ساعتی بقسمی با ایشان جنگ میکردند و ملکه نصرا جواب گفتند
و قبول یاری ایشان نکردند گاه بمبارزه و گاه برد حمله ملاعین متفرق شده
و هر یکی بجای ایشان و گاه بعضی داخل و برد انو نشسته و نیزه ها را
با سبها حرکت دادن و گاه بحمله کردن ایشان یک یک و دو دو و چهار چهار
باقسام مختلف و بلاشبهه شجاعان کوفه در آن زمان از شجاعان قریش برابر
اشجع بودند و کار دیده تر و صاحب تجربه تر بودند زیرا که در اقصی بلاد عجم
و ترک و کابل و دیلم و آذربیجان رفته بودند و همه بلاد را بشمشیر تسخیر کرده بودند
بخصوص اهل کوفه که همه سپاهی بودند و همیشه شغل ایشان منحصر بود بفتح بلاد
و جمع غنیمت چنانکه از حدیث الحدیث ابن ربعی در حکایت مسلم ابن عوسجه
و غیر آن از ملاحظه سیر و تواریخ صد مقابل آن معلوم میشود و با وجود این
از دست این قلیل اصحاب مظلوم کربلا چنان بتنگ آمدند که دویست و سیصد
و چهار صد ایشان از پیش روی یک تن میگریخت چنانکه از حدیث

عابس ابن شبیب شاکری معلوم میشود در جنگ بدر جناب امیر علیه السلام میفرماید
ندیده ام جرئتی را برابر از قریش دیدیم که ولید را کشتم و شریک شدم در قتل
شیبه و عتبه را با امام حسین کردم و با وجود حنظله چنان حمله کرد بر من که گویا بر سر
شکار خود رسیده با یک شمشیری بر دستش زدم که جدا شد دست خود را بدست دیگر
گرفت و چنان بر سر من کوبید که گویا آسمان بر سرم فرود آمده پس اگر آن
جناب جرئت یاوران فرزندش را میدید که هر یکی مقابل صد هزار رمی
رفتند و هر که خبر فتح بر میگشت نه آنکه اختصاص بیک دو روزه و بیست آنت
و با وجود این چنان حمله میکردند که در هر دفعه چون بازی بودند که بر سر
شکار خود برود و شجاعت فرزندش را در کربلا مشاهده نمیدید که خود با
برادرش عباس بر آن بیدینان حمله نمود و هر چه از ایشان بر نمیگشتند
کشته میشد و هر که پناه میبرد او را دنبال میکرد چون با و میرسید او را بشمشیر دو
نیم میکرد تا آنکه رؤسای لشکر در تدبیر افتادند که چاره نیست مگر آنکه
این دو برادر را از هم جدا کنیم تا ایشان در فکر رسیدن بهمدیگر باشند
گاه هست یکی از ایشان یا بهر دو شان فرصت بیابیم پس سعی کردند تا جناب
عباس را از برادرش جدا نمودند بتفصیلی که در این کتاب گذشت فلا یعود
الا بقتل و مثله و هتک نساء و ثکل الآل والولد ولا منهل الا دماء تجرت
علی الانهم المخطی والصارم الهندی پس اهل کربلا را وعده داده بودند که
کشته شدن و بریدن اعضا و لکن نه یکبار و نه دو بار بلکه مکرر انتخاب از دنیا
تا آنکه خبر کشته شدن خود و اهل بیت و یاران خود را بیان فرمود در شب عاشورا
پیش از غروب و بعد از آن و بعد از خواب دیدن و در صبح که فرمود شهادت
میدهم که اذن داده شد در کشته شدن شما ای قوم پس تقوی پیشه کنید و صبر کنید

دو در حکایت دیدیم بنماید که حجم

وهلیته حمد خدا میکردند بشهادة وهکو رضیبوداد انجناب زنان را باینکه در عزای
اولاد وشوهرها ونبیرهای خواهند نشست وبا وجود این بازم خواهند رفت
ولیکن بدر زنانی واطفالی در صحرا بود وهمه محفوظ بودند ودر کربلا بغیری نبود که او را
اجر دیدند مکر خونبهایی که بر زمینهای خطی وشمشیرهای هندی بجاری نمیشد مگر
الله منهم بالجنان نفوسهم تبارک من شار وبورک من نفد راوما اعد الله
فیها لاهلها عیانا وشموا فایح المسک والند خدای عزوجل خرید از ایشان بهشت
جانهای ایشان را پس مبارک بودن خرند ومبارک بودن آن قیمت دیدند چیز را که خدا
مهیا کرده از برای اهلش بچشم عیان وبوییدند با این دماغها بوی مسک بهشت را
فتاقوا الی الجنان جنانهم وما طیب الطباق بغیر زهد یعدون لذاة
الحیوة وطیبها سموما وصاب الموت خزامی الشهد پس مشتاق شد الحال بسوی خوبی بهشت
دلشان وهیچ خوبی برغبتی نیست بر چیزهای خوب الا تغیر دندان لذتهای زندگی وخوشی آن را
باد سموم کشنده ومرگ را تلخی از عسل بزرین صیدا انسند وچیزی در بعض اشعار گفته ام
طابت عناصرهم من طیب طینتهم فطیبوا الحور والجناة تربها شاقوا الی درجات الخلد
حیث لهم مع الحسین جوار دائم یعنی پاکیزه بود عنصرهای ایشان از پاکیزگی طینت
ایشان پس پاک کردند حوریان وبهشتها را پاک کردنی مشتاق شدند بسوی
درجات بهشت جاودان بجهة نعمتهای آن بلکه بجهة اینکه از برای ایشان
بود همسایگی دایمی در آنجا با جناب امام حسین واین یقینی است نه مبالغه زیرا
که مومنین که در دنیا از یاوران انجناب بودند در آخرة با آن اهوال قیمة
واموری که مشاهده میکنند چون بخدمت جناب امام حسین علیه السلام میرسند حوریان
صیف هستند بر ایشان که بیایید که بسیار ما بشما مشتاقیم میگویند بگذارید ما را
در خدمت جناب امام حسین علیه السلام واز شوق تنان بجهة حضرت سر بالا نمیکنند وبالجمله
شرکة اهل کربلا با مجاهدین بدر وحنین با قطع نظر از این ادله از صحیح کلام صدق نظام

جناب صادق علیه السلام میفرماید اشهدوا شهد الله انکم مضیتم علی ما مضی علیه البدریون والمجاهدون
فی سبیل الله المناصحون له فی جهاد اعدائه والذابون عن احبائه فجزاکم الله افضل الجزاء واکثر
الجزاء واوفر الجزاء واوفی جزاء احد ممن وفی ببیعته واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره
یعنی شهادة میدهم [illegible] ومشاهد میگیرم خدا را اینکه گذشتید بر عالم وحالتی
رفتند ومضی بر آن [illegible] شد با آن حالت بدریون وجهاد کنندگان در راه خدا در احد
وحنین النکسانی که مبالغه کننده بودند در یاری کردن دوستان خدا دفع کننده بودند
دشمن را از عزیزان خدا پس خدا جزا بدهد تا بهترین جزاها وبیشتر جزاها وزیاده تر همه
جزاها ورسنده تر همه جزاهای کسانیکه وفا ببیعة کردند ودعوة خدا را اجابت کردند
وصاحبان امر خدا را اطاعة کردند وچه جزایی بالاتر است از اینکه کسی در کنار فرات کشته
شده ودر انحال در سر چاه بدر کشته شده ودر آنوقت در کنار احد کشته شد ودر آنوقت
در دره حنین کشته شده ودر آنوقت در کنار خندق کشته شده ودر آنوقت در موته کشته
شده وفی الحقیقه چون تامل کنی می بینی که مثل کفار ومثل پیغمبر مثل دو نفر بودند که با هم
جنگ میکردند پس یکی از ایشان خود را مغلوب دید وسلاح وشمشیری نداشت بخصم خود
گفت که من با تو کاری ندارم پس مطمئن شد از او ودر حینی ساکت گردید شد تا اسلاحش
را از دستش گرفت وسرش را از تن جدا کرد بشمشیرش چنانکه سید مرتضی میفرماید ان
یوم الطف یوم کان للدین عصیبا لم یدع للقلب صحة فی المسرات نصیبا لعن الله
رجالا اترعوا الدنیا جوبا طلبوا اوتار بدر عندنا ظلما وحوبا سالموا عجزا فلما
قدروا شنوا الحروبا یعنی بتحقیق که روز طف کربلا روزی بود که از برای دین بسیار
سخت بوده نگذاشته است از برای دل من در خوشحالیها نصیبی خدا لعنت کند
جماعتی را که از اهل دنیا بودند بجهة طلب حرام آن سرای بیوفا جنگها کردند وطلب
خونهای بدر از ما کردند از روی ظلم پس چون عاجز شدند صلح کردند پس چون
قدرة بهم رسانیدند جنگها را بر پا کردند از اینجهة عمار در جنگ صفین می گفت

ایشان آمد

که بجدا فنم چندین رتبه با همین علی که معویه برپا کرده در زمان پیغمبر جنگ کردم
شک نمیکنم در اینکه همان علم و همان رایت است و مردم عوام بواسطه اظهار اسلام
را و گفتن لا اله الا الله گمان میکردند که این علم غیر از علم کفار است در بدر و حنین
و مقصود شان جنگ با خدا و رسول نیست و شاهد مطلب اول آنست که شاعر میگوید
بنی امیة قد ضلت حلومکم فتم طالب تاریخ و هو تو رای بنی امیه عقلهای شما نابود
شده اند که در اینجا طلب کننده خونیست که قصاص از او فوت نخواهد شد که در دهر
قد نفیانم الطلبتها نلتم بواسق علاها تکسیر با عصایی که با بیهاد رختانش
را خم کردید شاخهای بلندش را شکستید سلبتموا عن معاداة اشتهم حتی
طعنتم بهاتی ای مخور ربا بیدید از زیر و دشمنی نیزهای ایشان را از ایشان تا
طعن زدید با نها چه بزرگوارانی را وکشتید ایشان را اخذ تموا من اباد هم سیوفهم
عمدا فاغمدتموها فی المناحیر گرفتید از دست ایشان شمشیرهای ایشان را عمدا پس
غلاف آن شمشیرها را کردید بیفای ایشان نکردید که حرمتی لرسول الله قد هتکت
و خیر نسل لرفی الله مجز ور چه حرمتها که از رسول الله هتک نمودید و چه بهترین
نسلهایی را که در راه خدا چون شتران قربانی کردید لا ای ثار قدیم ثار ثار یر هم فادرکوا
ثار هم من ای هو نوری بجهت چه خونها و کینهای قدیم طلب خون کرد طلب کننده بنی امیه
پس یافتند مراد خود را از چه کشته بی یاوری که کسی طلب خونش نکرد و میگوید قتلوا
بسیف محمد ابناءه فکان ابناء الزمان عد انها کشتند بشمشیر محمد پسران محمد را پس
گویا ابناء زمانه دشمنان ایشان شد عذرت بهم من بایعت و تابعت صفار سألها
و حد سعاتها خیانت کرد با ایشان کسانی که با ایشان بیعت کردند و پی در پی آمد
از ایشان نامهای ایشان و قاصدهای ایشان و میگوید فما الیه الا عترة المصطفی
الذی براد رکت اهل الامانة الامانیا رضی الله فی کل الامور رضا بهم
فکیف یکون الله اذ ذاک راضیا فماذا تری لو عاین الطهر اهله علی الیوم طوین

الغلا

الغلا و الغالیا پس این ایرادی نیست مکر عترة پیغمبر اینجا نیز چیزی که بواسطه او بهم
آرزوها رسیده اید شما و همه صاحب آرزوها خوشنودی ایشان در هر امری خوشنودی
حضرت است پس چگونه خدا با ستم ایشان راضی میشود چه می بینی اگر پیغمبر اهلش را بر
بلیغه که بصحراها و بیابانها میروند و همچنین از جهت دیگر چون ملاحظه کنی جناب
امام حسین صلوات الله علیه شریکست در اعمال او و اولادش تا حضرت صاحب الامر بجهت
اینکه او کشته شد امامت در صلب او نخیشد پس این رتبه شریفه بایشان رسید
بواسطه آنکه خدا در مقابل شهادة انجاب قرار داد استجابة دعا در تحت قبر آنش را
و شفا در تربتش را و امامت در ذریه اش را و همچنین پیغمبر با هم ایشان شریکست بجهة
اینکه خدا او را مخیر کرد میانه اینکه پسرش ابرهیم زنده بماند و حسین علیه السلام از دنیا
برود یا ابرهیم بمیرد و حسین زنده بماند و در روایة معتبره وارد است که اگر ابرهیم زنده
میماند طریقه اش مثل طریقه پیغمبر بود پس حضرت پیغمبر بجبرئیل فرمود که فرزندم ابرهیم
بمیرد و خودش خواهش کرد که ذریه اش از نسل علی باشد و از نسل خودش اولاد
ذکور بعد از او نماند پس رتبه امامت ائمه علیهم السلام بایشان رسید بخواهش انجاب و فدا
کردن فرزندش پس در برابر اینکه فرزند خود را فدای علی کرد که خواست ذریه اش از
نسل علی باشد همچنین علی علیه السلام هم فرزندانش را از محسن و حسن و حسین و عباس و عمر
و ابابکر و عثمان و جعفر و عبد الله و علی اکبر و علی اصغر و عبد الله و عبد الله بن
الحسن و قاسم و ابرهیم را فدای شریعة انجاب کرد و شش اولاد برادرش عقیل و اولاد
برادرش جعفر محمد و عون و عبید الله را فدای او کرد پس چگونه با هم در عمل شریک
نباشد و حال آنکه در فقره جامعه وان نورکم و طینتکم واحدة نور و طینه ایشان
یکی است و اگر بخواهی که عمل ایشان را با آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها موازنه
کنی بعضی هر که ابتدا کند بیک نیکی پس از برای او است ده برابران پس ملاحظه نما که جناب
پیغمبر فدای علی کرد فرزندش ابرهیم و دخترش فاطمه را زیرا که فاطمه کشته شد بسبب

تا زیارتنا که باو زنند و بر یاری علی علیه السلام و ... در و دیوار او را گذاشتند و با آنکه ابستن بود شکم مبارکش را
فشردند تا محسن شهید شد و مظلوما ازان صدمه با علی علیین رفت و بمقتضای این آیه جناب امیر
بیت نفرهای دین پیغمبر کنند جناب امیر اول فرزندش محسن شهید شد بعد ازان خودش بعد ازان
فرزندش حسن بعد ازان هفده نفر از عترتش در صحرای کربلا این بیت نفر تمام در راه دین
پیغمبر شهید شدند که اگر اینها کشته نمیشدند همه تعبی که پیغمبر کشیده بود و هشتاد جنگی که با
کفار کرده بود همه هباء منثورا میشدند پس چون خدای عز و جل به رضا و قدرش گذشته
بود که هر قسم و هر نوع و هر صنف و هر قسم از بلا را در راه دین محمد رضای او بر پیغمبر و نور عینش
عرش از ذریاش قرار دهد ممکن نبود که همه اینها را یکنفر یا دو نفر یا سه نفر متحمل شوند زیرا
که جناب امام حسین اگر حبس میشد شهادت صحرای کربلا ممکن نمیشد و همچنین اگر جناب
امام موسی علیه السلام در بلا کشته میشد ذلت حبس را نمیدید پس خدا بلاها را میانشان
تقسیم کرده است که چون جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله با آل العبا خبر داد که هر یک بقسمی کشته میشوند
جناب امام حسین علیه السلام عرض کرد لمضارنا نحب پس قبرهای ما جدا جدا خواهند بود الا فاخذ
اول چیزی که بر ایشان گران بود این بود که کسانی که دیروز نوکری بودند بر در خانه ایشان
دعوی میکردند که از پی حقی ایشان ... داخل خانه ایشان
بشوند و ایشان را بزنند و سر ایشان را برهنه کنند و بکشند و مخنث گویند بعد ازان غصب
اموال کنند و بعد ازان غصب جمیع مناصب و مراتب کنند اذلا قوم بالهدی عز قدرهم
عدوا و هم للمصطفین حروب فیا وقعة ذل العلا لوقعها کما قتلت للعز منه قلوب
ذلیلان مردمانی که باسلام عزت یافتند براهنمایی اهل بیت صبح کردند در حالتیکه
دشمن ایشان و جنگ کننده با ایشان بودند ای فریاد از واقعه که بلندی از صدمه اش ذلیل
شد و دل عزت ازان پاره شد و یا للرزایا الکت الفجوع ولیس لها دواء الیه یؤوب
شیوخ فخار المجد اصحوا اذلة و ولدان مضمار المکارم شیب فریاد از مصیبتهایی که جام
ذلت بخود پوشانیدند و او را بر جاوی کردند پیران بزرگ ذلیل شدند و جوانان میدان
عزت پیر شدند پس یکی از ایشان را قسمت این شد که در برابر اهل و عیال و خواهر و

برادر

و برادر سرهای عزیز یاران ... جگر را فکنند و چند روز با این طریق مبتلا باشد تا بدرجه جانان
بخرا صعود و دیگری بالبث این عالم را بچند که دربرابر عیال و خواهران او را پاره پاره کنند
در میان بیابان با لب تشنه و خواهران و عیالش فریاد کنند و کسی بر ایشان رحم نکند و منتظر
اسیری باشند نال المراد ق المراد و اوردوا الحمل الردی و مضی المحیون شهید ابن ملجم
مرادی بمراد خود رسید و حسن را هلاک کردند و حسین از دنیا گذشت بشهادة اضحوا
دهم ما بین مخند ولد بری فرد او مجلی ... بعضشان را بی یاور و تنها گذاشتند و
بعضی را جلاء وطن کردند و از بلاد راندند بغربتها منهم مصاب بالعز و غائب منه
غائب عنهم بعده فقیدا بعضیشان مصیبت زده بودند که کسی ایشان را تعزیه نمیگفت و تسلی
نمیداد و اعتنا نکرد و بعضی غایب بودند که از زمان غایب شد نشان کسی بجستجوی ایشان
نیفتاد و در تفسیر قمی وارد شده وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب یعنی خبر کردیم بنی اسرائیل را
در کتاب لتفسدن فی الارض مرتین هر آینه شما ای امت محمد دو مرتبه فساد در دین میکنید یکی
ابوبکر و یکی عمر ولتعلن علوا کبیرا و هر آینه سرکشی میکنید سرکشی بزرگ که بخلافة خود و عثمان
فاذا جاء وعد اولیهما پس چون وعده اولی رسید یعنی روز جمل بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس
شدید یعنی بر سر شما بفرستیم کسانی که صاحب جنگ و سخت اند یعنی امیر المومنین و اصحابش
فجاسوا خلال الدیار یعنی شما را از وسط خانهای حجره طلب میکنند و میکشند و کان
وعدا مفعولا و بوده است این وعده که خواهد شد ثم رددنا لکم الکرة علیهم بعد از آن
و ادیم از برای شما ای بنی امیه باز گشتن بر سر اولاد پیغمبر و امددناکم باموال و بنین و مدد کردیم
بالمال و فرزندان وجعلناکم اکثر نفیرا و قرار دادیم شما را بیشتر در نفر و یاور از حسن و حسین دو
فرزند علی و اصحابشان تا ابر کنند زمان آل محمد را فاذا جاء وعد الآخرة پس چون وعده
آخر حاضر یعنی قائم و اصحابش لیسوؤا وجوهکم سیاه میکنند روی های شما و لیدخلوا المسجد
کما دخلوه اول مرة و داخل میشوند مسجد را چنانکه داخل شدند رسول الله و امیر المومنین و اصحابش
ولیتبروا ما علوا تتبیرا و بالا مرویند بر شما پس شما را هلاک کنند عسی ربکم ان یرحمکم امید است که پروردگار
شما رحم کند شما را یعنی یاری دهد شما را بر دشمن شما و ان عدتم عدنا و اگر شما ای بنی امیه باز

کث کنید باسعیاء بازکث میکنیم بر شما بقایم از ال محمد وجعلناهم للکافرین حصیرا
و در قیامت جهنم را قرار دادیم زندان شما و یکی از ایشان را نصیب شد که دو رهب حلبی
غربت و ظلمت محابس و سنگینی زنجیر و تنهایی و وحشت و بی پرستاری را ببیند و بعد از آن
دفن بذلت و برداشتن چهار حال و ندا کردن منادی را که خواهند امام رفضه را
ببیند بیاید این را نگاه کند و یکی دیگر با تهمت اذیه غربت بعیده و طول سفر و دوری عیال
معاشرت با فجار و فساق دشمنان را ببیند اکل یوم علی الاسلام مثلة عظیمة
هدت الاسلام والدنیا تبا لکم لا هدیتم لا ابالکم تقتلون تارا بضلول المضلینا ایا
هر روز از شما بیوفایان صدمه عظم باسلام میرسد که اسلام و دین را خراب میکنید هلاکت
باد برای شمای بی دینان زود است که باتش خواهید سوخت بوها وکتم امیر المومنین لقی
حین التهجد ما بین المصلینا وهذه بضعة المختار فاطمة اسقطتموا طفلها بالسوط
توهینا کمی روز امیر المومنین را که با شمشیر افتاده در وقت نماز صبح در محراب عبادت و روزی
فاطمه جگر گوشه پیغمبر را حملش را بتازیانه سقط کردید با خواری وکم ازقتم قرارة الوحی حسنا
ما دام بلیکم اماه توذونا وللطفوف رزایا لا عدلها ولعین الدهر ما عنها البکینا وچه
بسیار اوقات که جنابه بدلجی ذلت آن امام حسن و ما دام که در میان شما بود او را اذیت میکردید
ولکن از برای صحرای کربلا مصیبتهایی هست که بشمار نیاید و در روزگار حسرتی نیست
که باعث تسلی از اینها بشود قضی ابن خیر الوری ظمآن قد ذبحوا من رهط فتية منعا
وسبعینا از دنیا رفت فرزند بهترین خلق بالب تشنه و حال انکه بتحقیق که ذبح کرده بودند
از عشیره اش پیش از او زیاده از هفتاد نفر را وعاش فیکم علی ابن الحسین ولم یهدا
له رنة من عمره حینا و زندگی کرد در میان شما علی ابن الحسین و ناله او آرام نگرفت در یکساعت
از عمرش والباقر العلم الهادی لشیعته احیی الشرایع والاحکام والدینا لکنه کان
رعنا للغوایل من ایدی امیة احزاب الشیاطینا و جناب بقر شکافنده علم که چون
کوه نمایان راهنمایی بود اگرچه شریعت و احکام دین را زنده کرد ولکن همیشه از دست

بنی امیه

بنی امیه در اذیت بود و کروحیلها و مکرها بود والصادق الرب الادنون تحتهم ولا الاباعد الادنینا
بالهون و جناب صادق نیکوکردار نه نزدیکان و خویشان رعایت حرمتش میکردند و نه اجنبیان کوتاهی
در اذیتش میکردند مبغوض بود شیعیان در اذیت از دست دشمنان وصبح میکنیم در بلیه از دست خویشان
وانوا بهرون زار رعا فرعون مظلمة فانهم بحج موسی وهرونا وجا فرعون موسی بضلالته کماتا
تمام الدین هرونا وهرون در ظلم زیادتر از فرعون بود زیرا که فرعون خون موسی و هرون را مباح نداشت
و با قدرة بر قتل ایشان ابا از کشتن با وجود آنکه موسی از قبطیان نفس کشته بود و گریخته بود چون برگشت
فرعون متعرض او نشد و فرعون این امر به قصاص و جنایت موسی این امر را عبارت حبس شدید بر خود هلاک
نمود و فرعون بگفته موسی بنی اسرائیل را از عذاب حبس رها نمود و موسی را در طفولیت بپرورید و او را التقاط
نمود و حفظ کرد چون در روایات وارد شده که از برای هر فرعونی حفظ خط جلال موسایی قرار داده تا آنکه
تخته بر او کند هذا انجیب هرون ملعون الجناب (؟) موسی علیه السلام بود چنانکه آنجناب در مراتب
فضل از موسای بنی اسرائیل افضل بود بمقتضای تقابل فرعون زمانش از فرعون قبطیان منکرتر بود
چنانکه در زمانی ذکر شد که ملک مصر نمود گفت الیس لی ملک مصر و فرعون گفت الیس لی ملک مصر و ادعای
انا ربکم الاعلی نمود ملک مصر اعطها نمود گفتند بلی گفت پیدا کنید از غلامان کسی که از آب نیل بلیته
تمنا شد یکی از میان غلامهای ذبح اوردند گرفت یا بخشش از ذبح و بالای اذدها غش کرد شد
بود ملک مصر را ماو واکنا شت از جمله احوالش نوشته اند که چون در مصر حالی شد سال ادعا یافت
مصر شکایت نزد او اوردند که بنهای بارانی سیل رود نیل ضایع گردیده و ادای تحصیل دیوانی نخوادم
در جواب گفت که چرا بلیه گا شتید که آب از ضایع کند با لیتی لنشم نگارید تا سیل او را نبرد
بم بینها فی قابلیة دنیا فاخر مرتبه هست فاستشعرون والزم ما تکابه مهما تزهت لک
الزوراء تعلینا واذکر حزنت الهدی عهد اناخ بها منعم لم یزل بوفاء العهد یوصینا
بس بنی خود انقده و غم دا چون انبار در بکر ولاذم بلا مصیبتهایی را که مصالح اینها میکنی
هر زمان که آثار بغداد از برای تو نمایان شود بشیعی و یادکن خلافت را هدایت کنند زمانی را
که در آن منزل کرد صاحب توفیقی که همیشه بحسن وفا وصیت میفرمود وقف عشهدع
تعد السلم علی انی وجد یذیب القلب تشجینا دیار وفق وحوش البر تسکنها
لا بقرها بالزیتون والتینا لسنوحش النفس من نیها و مجهنة سباعها
الفت رقشا وتلینا بابست بیرمحه دو قتلها او بعد از سلام با ناله جانسوزی که دل را
از غم آب میکند و بالیت دو دیار که از آبادی که وحش صحرا ساکنه او بنده یعنی
بلند دوان درخت از زیتون دانجیر و وحشت میکرد نفس از بیابان یعنی یا یاد

کرد بندگان ان با هارون رفع الفتنه کرفتند معصوم را با مامون انجا عن طالبان که بعضی چون هارون و ابن جعفر
چون ترک دعوت بلاد بغداد را و زمین واهل بیت خالی میکردند واکر از ایشان کسی میدید ایشان بغیا قتاد
او را بلیس وچنکال و دندان هلاک میکردند و نادیا کانها للغیظ تحرقا وراضیا بقضاء انه توطئت
بخانخ الاواه فی سجن العلقمی انهی والابعاد دهره یالیت قبل هذا الیوم کان لنا یوما نوافیک ام
یوما فوافینا و فرزندان ای قره عین عظیم الاحتجاب کننده اجر خدا ای خوشنود بقضاء خدا از روی تواضع
ای خضوع خشوع کننده ای اه کشنده یاد آورنده خدا در وقت زندگان کوارا و بسیاری نعمتهای که حکم تو [illegible]
مطیع ظلام مکرها ان تخفی ای کاش پیش از این روز از برای هارون زیی میبود که بجهة تو شرف میبود [illegible]
تحب ولم یرعوا زمامکم والی سوح ملک الافلاک یکونا تقول یاجدها للقوم من وصل ولاة اسلم حتی
یا دهونا ترا از زنده قبر جنه بخیر بکفته هرون ملعون بیرون کشیدند و در اغاثه نکردان لعین عهد وپیمان
را که با تو کرده بود بشکست ترا زنده ساخت و در افعال حرم با ملکهای اسمان همکیر و در اعتقاد از شاهد
حالت تو که دیدند که تو با جد بحث میکفتی و ترا کشتن که ان هر بر یکفتی ای حجت خدا از برای این قوم کینه
در زنده و با جد این درای کشتن [illegible] بکفته جبل بر عاقبت معقود ان فعلوا ولا ادری علیّ البعاد
من عقد حیاتی [illegible] که غیاب معقود [illegible] اهل البیت کردند زیرا که اجداد ایشان در بدر
بدست امیر المومنین کشته شده بودند و بنی عدی از برای بنی العباس زیرا که با وجود خویشی و قرابت ایشان هرکز
از اولاد پیغمبر با ایشان از نبی زنیه بود ما بالهم صنوف الزجر تهزانا دابالجلاء وفنون القتل یفنونا ولقد کان
الذی لله یحجل ومن بوال الغدو تهم بوالیتا چه شده است ابنا را که باقسام زجر و قطع نیکی از ما میکنند و
بجلاء وطن و اقسام کشتن ما را فانی میسازند بنی امیه اگرچه کردند ولی ظالمان بنی العباس بعضی از آل
پیغمبر را باب جا انداختند و بعضی را زنده دفن میکردند و بعضی را در میان بنای دیوار میگذاشتند و بعضی را در
زنجیر کردن [illegible] حکایت حمید بن قحطبه که در ایام هارون [illegible] از رحمت خدا افطار میکرد و حدیث
طفلی که او را در میان بنای دیوار گذاشتند از اولاد جناب امام حسن را انتقام بسیار [illegible] و شاهد است
کفت ای حجت بزرگوار این جماعت میکشند کسی اگر با جاده بستی کنند خبر خواهد باشد بجهة خدا وکسی اگر دوستی
کند با کسی که با جاد و عبادت [illegible] من الکریه وثقل القیدینا [illegible] من الاوطان
طاموره الحجب العرصکوا والهفاه از برای غریب بغداد در حالتیکه ساقهای با لیاس زاهد و سنگینی زنجیر
در میان زندان خورد شده بود و الهفاه از برای غریب دور از وطن که چاه تاریک زندان مسکن همیشه عمر
خود قرار داده بود لهف للموقوف فی الحبس بری بو قعقع بعد الحجب قطبا والهفاه از برای تنهای بیکسی
چون کسی که در میان چاه بحد بعید از قعر چاه بجای ایستادن و وطن نمودن در بعض روایات مسطور است
که انجناب در اول ورود زندان فرمود که بودم همیشه طلب میکردم کوشه اگر خالی از اغیار باشد با خدای
خود از برای عبادت خلوت کنم خوب شکر اللہ این زمان این ارزو میسر شد یوسف را در زندان حبس کردند

بجهة شدة محبته به بعداوة و دشمنی و کفت رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه از برای خدا من زندان خوش اثر را
از کناهی که زنانی که بمن میکنند و مع ذلک با این قدر زحمت که اهل زندان جای شده و کفتند روز کرید کن و شب
کریه بکن و بیار و روز آرام کیر پس با ایشان مصالحه کرد یکی از اینها و موسی علیه السلام را در زندان حبس کردند از راه
و کفت زندان در نزد من خوش است بجهة فراغ از برای عبادة ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا یوسف اورده زندان
کریه بسیاری بود که هیچ کس با او خوشنود و مسرور بودند و او انحو او پرستار بودند و انچه در چاه هفده تنها بود
را نیکذاشتند که نزدیک او رود و دوستان دا فراهش بنماندند که در چاه محبوس گرفتار است و یوسف صفات
کار او را نخواهد گشت واو را خلاصی خواهد بود و با وجود این شب و روز از فراق پدرش میکریست غریب بغداد با آنکه
خود میدانست که هر شب میکرد هارون لعین خواهد کشت و حبس خواهد کرد و خلاصی از برای من از او نخواهد بود و میدانست
که در حبس شهید خواهد شد و از برای ملاقات کسی هم هفته بسی چند بین دختر نخواهد رسید و نمیکریست صرف
اوقاتش را در عبادة و کریه از برای اخرة و سجده میکرد با وجود ایکه حمید حسین عظم مصائب است بعضی مصائب
این بزرگوار از مصائب کربلا عظیم تر بود زیرا که جناب امام حسین علیه السلام چون ملاحظه میکرد از مرقد جد بزرگوارش
چند شب طریق وداع بر سر قبر جد خود میرفت و بعد از فراغ از عبادة با جد خود راز و نیاز میکرد و شکایت خود را
بیان می نمود تا آنکه جدش بخوابش امده و او را از رفتن کربلا امر فرمود و بعد بخانه امد و با عشیره خود خواهر خود را
کفت و بوداع مادر و برادر رفت و با اوردم غلامان و عیال و همراهان بیرون رفت و اما موسی بن جعفر از خوف
دشمنان بخانه قرار نکرفت از روزی که هرون ملعون بمدینه امد و هر روز بر سر قبر جد بزرگوار میرفت و با او
میاورد تا آنکه ملعون غلامان خود را فرستاد و در اثناء نماز از پهلوی قبر جدش گرفتند و فرصتش ندادند که
وداع جد بزرگوار کند حکم آنکه در میان ریسمانهای غلامان روی خود را بجد خود کرد و این سخنان مذکوره را
عرض کرد نه بخانه امد تا دیدار اخر عیال را ببیند و نه بسر قبر پدرش امام جعفر و جدش امام محمد باقر علیهم السلام و
قبر امام زین العابدین رفت با اینکه میدانست که این دیدار اخر است و او را بزنجیر و نهاد و بردند و بعد از سختی
در شب که از آن مسکن دور کشتند و او را بمحمل ابن بیاندند تا بصره بردند و حبس نمودند و از انجا ببغداد
برده حبس نمودند و جناب مظلوم کربلا پیش از عطا اجره تحفها امده بیک یک اطفال و دختران و اسیران
و بر ایشان سلام کرد و بهلوی فرزندش نشست و اسرار امامت را با و سپرد و با ایشان رخصت که جهاد اسیر شوید
لکن امام مظلوم در وقت خوردن زهر کسی از عیال و اولادش را نمیدید که با ایشان سخن کوید وداع نماید و در زمان
وفاة انجناب در میان زنجیر معالجه سکراة موت نمود تنها و بیکس در زندان تاریک ونقل بعض الثقات الاخبار انه
لما جاء جواد الحسین علیه السلام الی الخیمة خرجت زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام العادة الی کانت بینها و بینه لانها کانت
اذا اقبل اخوها تخرج و تقبل راسه و تلزمه الی الفراش فلما رات سرج الفرس خالیا من راکبه والعنان یسحب
علی وجه الارض وقعت مغشیا علیها فلما افاقت من غشوتها طلبت المعرکة و هی ساعة تعثر بذیلها وساعة تکب علی وجهها
من عظم دهشتها حتی انتهت الی القتلی فقد تبرها یمینا و شمالا و اذا باخیها ممدد علی طول دهره بعضه یمینا و شمالا و جثته الشریفة

وجناب مظلوم کربلا چون از اسب افتاد واسبش بخیمه برگشت زینب اسب را از راکبش
خالی دید در حالیکه بیرون آمده بود لعادة مستمرة که چون برادرش میامد برون
میامد وانجناب سر خواهر خود را میبوسید و بر میگشت زینب دید که اسب افسارا
بر روی زمین میکشید وصیحه میکشد انمظلومه را غش عارض شد و بر زمین افتاد
چون بهوش آمد روی بمعرکه کرد گاه میلغزید وگاه بر روی می افتاد تا بقتلگاه رسید
بجانب راست وچپ نگاه کرد برادرش را دید افتاده گاه براست وگاه بجانب
چپ می افتاد وگاه پای مبارک بر زمین میمالید والدم یسیل من جمیع اعضائه
علیه السلام کان مثخنا بالجراح فطرحت نفسها علیه حاضنة بعد ان توجهت الی
ابن سعد ولم تر منه الا الاعراض انمظلومه دید که خون از جمیع اعضاء برادرش
جاریست وانمظلوم در حالت نزع است انمظلومه بر بالای سرش آمد واول روی
با بن سعد کرد وان ملعون را ندا کرد که یا ابا عبد الله با بن قسم کشته میشود وتو
نگاه میکنی بسوی او چون از او یاری ندید وانمخدره روی خود را از او بگردانید
بنزد برادر آمد واو را در بر گرفت وگفت انت حمانا وانت رجانا وانت اخی وانت
قرة عینی وانت نور بصری وانت ابن والدی وانت عمادنا وانت ملاذنا ای توئی
حفظ وحمایة کننده ما ای توئی پناه ما ای توئی برادر من ای توئی خنکی وروشنی چشم
من ای توئی فرزند پدرم علی ای توئی ستون عزة ما ای توئی ملجا وماوای ما وانت
ابن امی وانت بهجة قلبی وانت حامی وانت کهفنا ای توئی فرزند مادرم ای توئی
قوة دل من ای توئی پرده حرمت ما قال فلم یرد علیها جوابا لضعفه لکن رمقها بطرفه
نغشی علیها میگوید پس انمظلوم بجهة ضعف انمظلومه جواب نگفت لکن بگوشه چشم

نگاه

نگاهی باو کرد زینب از کثرت اندوه وغم غش کرد فلما افاقت نادته یا اخی بحق
جدنا رسول الله کلمنی یا اخی بحق ابینا امیر المؤمنین کلمنی یا اخی بحق امنا فاطمة
کلمنی یا شقیق روحی بحق اخینا الزکی الا ما کلمتنی یا ضیاء عینی چون بهوش
آمد ندا کرد ای برادر بحق جدمان رسول الله سخن کوی با من ای برادر بحق
پدرمان امیر المؤمنین سخن کوی با من ای برادر بحق مادرمان فاطمه سخن کوی با من
ای عزیز روح من بحق برادرمان حسن زکی که سخن کوی با من ای روشنی چشم
من فانتبه من قولها وقال لها یا اختاه هذا یوم التلاقی والفراق هذا الیوم الذی
اوعدنی فیه جدی رسول الله فبالله علیک الا ما سکت یا اختاه فلقد جرحت
قلبی بقولک یا اختاه انمظلوم از سخن خواهر چشم باز کرد وگفت ای خواهر امروز
روز دوری وجدائی است روزی که جدم رسول الله بمن وعده فرموده
پس بخدا قسم میدهم ترا که ساکت شو ای خواهر من پس هر آینه بتحقیق که دلم را
زخم کردی بسخنانت ای خواهر فنادت اخی اسکت وارک بهذه
الحالة فیالیتنی سکنت التراب ولا اراک مجدلا فی هذه الساعة پس گفت
ای برادر آیا ساکت شوم وترا باینحالة ببینم پس ای کاشکی من در
خاک ساکن میشدم وترا در این بیابانها ودر اینجا بخاک افتاده
نمیدیدم قال فلم تزل تخاطبه ویخاطبها واذا بالرمح بین کتفیها وقائل یقول تنحی
عنه والا الحقک به قال فاعتنقت اخاها وقالت یا لعین ان ذبحته
فاذبحنی قبله فجذبها عنه قهرا وضربها بالرمح وقال یا ابن تقدم فاحتز
عنقه بهذا السیف فنادت احسین یا اخی

وقتیل اولاد اللئام الوضع ادعوک مالک لا تجیب و کنت ان جارت
حروف الدهر اسرع من دعی انعم جوابا یا حسین اما تری ابن الخنا
بالسوط کسر اضلعی پیوسته امظلوم با برادر خطاب میکرد و جواب نمیشنید
ناگاه دید نیزه مابین دو شانش رسید و گوینده میگفت دور شو از او والا
ترا با او ملحق میکنم پس دست بگردن برادر کرد و فرمود ای لعین اگر او را
ذبح میکنی پس مرا با او بکش پس درا بزور کشید و او را زد زدن شدیدی
و گفت اگر پس نمیروی گردنت را باین شمشیر میزنم امظلوم گفت
ای حسین ای بهترین خلایق ای کشته اولاد نانجیبان ترا میخوانم
و جواب نمیگوئی و حال آنکه بودی هر وقت که بلاهای روزگار تعدی
میکردند بر ما تنها بنده تر کسی که خوانده میشد جواب چرا نمیگوای
حسین آیا نمی‌بینی که میزنند زنان ترا تازیانه دندهای مرا می‌شکنند
و دیگر آنکه جنازه مظلوم کربلا را در بیابان گذاشتند تا اینکه ملائکه
و جن و طیور و پیغمبران همگی آمدند و او را زیارت کردند و گریستند
و عزاداری نمودند چنانکه بحری رحمه الله میگوید ما ان بقیت من
الهوان علی الثری ملقی ثلاثا فی ربی و وهاد الا لکی تقضی علیک
صلوتها زمر الملائک فوق سبع شداد یعنی نماندی از ذلت و خواری بر روی خاک
تا سه روز بلکه برای این ماندی که ملائکه هفت آسمان نماز بر تو گذارند ولکن جنازه
مظلوم بغداد را چهار حمال آوردند و بر کنار جسر انداختند و اولاد شراب و رقص و زنا و غنا گذا
گذاشتند و ندا میکردند که هر کس میخواهد بیاید

بیاید و امام رافضیان را ببینید و یل المنادی عمت عیناه من کمد و نفق
نوره سطع النار یحجبنا جبرئیل نادی بلی اصغی لدعوتهم بصیحه
فاقت الاصوات تحزینا و یل از برای این منادی چشمهایش کور باد
و چشمهای هر کس که از احتقار و اهانت و مقصود آن خواری بان بزرگوار
نگاه کرد خدا دهنش را بشکند زود است که با آتش خواهد سوخت جبرئیل
فریاد میکرد در وقت ندا کسی او را کسی او از پیش دامیت بفریادی که
از همه آوازها بلندتر بود مضی الامام الذی لا زال یخدمه ملائک
فی سمواتی و ارضینا یا شایل النعش مهلا ان جثته حالت من السم
او تمشی برهونا از دنیا گذشت امامی که پیوسته ملائکه آسمان و ملائکه زمین
او را در آسمان و زمین خدمت میکردند ای بردارنده نعش آرام باش بتحقیق
که جثه اش از شدت زهر تغییر کرده پس او را بهمواری و نرمی راه ببر که مبادا
ان تقل النعل الخلم کتبی لصابع بالرفق تلیینا مدارا باش بدانش بتحقیق
که سنگینی زنجیر او را ضعیف کرده انگشتان او را بهمواری نرم کن گاهی من
عجب میکردم از اینکه مظلوم کربلا را بان خواری و زاری شهید کردند با حضور
جماعتی که از امیر المومنین و از انجناب معجزات بسیار دیده بودند و بسیاری
از ایشان تصریح میکردند باینکه امامت حق ان بزرگوارست و یزید فاسق
فاجر شارب الخمر است ولکن جناب موسی ابن جعفر را مدتی که در حبس بود
هرون لعین بنصرانی از اقوامش محافظه‌اش امر میکرد که او را بکشند ایشان
ابا و امتناع میکردند و بعید نیست که این سبب بود که جناب امام حسین علیه السلام

بجنگ مشغول بود لهذا مظلومیتش را آن اشقیا و کوسفندان ملتفت
نمیشدند و لکن حضرت موسی بن جعفر چون در میان حبس بازنجیر
و آن حالت گرفتار بود هر کسی بر او ترحم میکرد و لهذا چون مظلوم
کربلا از کار افتاده بر زمین افتاد بجهة آن حالت ذلت و خواری
خولی ابن یزید اصبحی بعزم قتلش پیش آمد و بر او رحم کرد و با حیا
نمود و برگشت و همچنین سنان بن انس با آن شقاوه برگشت
و غیر از ایشان هر که آمد برگشت و از این معلوم میشود که جناب موسی
ابن جعفر در عرض چهار سال یا هفت سال مبتلا بود بآن حالت ذلتی
که جناب امام حسین علیه السلام در یکساعت که بر زمین افتاده بود بآن مبتلی
بود و بنا بر بعض روایات نفر از برانجناب رقت کرد و ترحم نمود و مسلمان
شد بعد از آنکه عمر ابن سعد دید که مسلمانان ابا میکنند از کشتن او
کسی بر آن اقدام نمیکند و نصرانی را امر بقتل آن سرور کرد چنانکه این
قصه در باره موسی ابن جعفر متحقق شد بعد از آنکه هرون ملعون
دید که هر کس را میفرستد که آن غریب مسجون را شهید کند ابا میکند
فرستاد تا بعض کفار از بلاد نائیه از برای این فرستادند که اسم محمد و علی
و خدا و پیغمبر را نشنیده بود همچون بعد از آمدند ایشان را شمشیرها
دادند و امر کردند که بزندان بروند و آنحضرت را شهید کنند چون بزندان
رفتند و آنجناب را دیدند شمشیرها بر زمین زدند و خود را بر روی دست
و پای آن مظلوم انداختند و سرها را برای تعظیمش برهنه کردند

وتعظیم

و تعظیم بسیار از آنجناب بجای آوردند و برگشتند و چون بیرون
آمدند عقب بعقب راه می رفتند بقسمی که پشت ایشان
بجانب آنجناب نباشد و هرون چون این را شنید هراسان
شد و از خوف افتضاح این امر را مخفی داشت تا ایشان ببلاد
خود برگشتند و از جمله اسرار این قضیه و نظایرش اینست که خدای
عزوجل تا حجت بالغه را بر کسی اتمام نکند ممکن نیست که شقاوتی چون
قتل امام و پیغمبر باو عاید شود بلکه قاتل پیغمبر و امام بحکم عقل باید
صاحب معرفت و دانا بحق او باشد و لهذا کافر بکفر ساذج باین
شقاوه نمیرسد بلکه حیوانات و درندگان نمیشود که قتل معصوم
از ایشان صادر شود بلکه قتل شیعه حقیقی نیز از درندگان صادر
نمیشود چنانکه مجلسی رحمه الله روایت کرده که روزی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
در مسجد نشسته بود که جمعی از صحابه بر او وارد شدند و شکایت کردند از
سگ یهودی که در راه ایشان بود و ایشان را اذیت میکرد آنجناب
فرمود این کلب عقور دیگر اصحاب مرا اذیت کند یا باید اذیت شود اگر
چنین باشد که میگویید برخیزید تا برویم بخانه یهودی برخواستند
و بخانه یهودی تشریف آوردند یهودی از تشریف آوردن آنجناب
مسرور و متعجب شد از سبب تشریف آوردن سؤال کرد آن
جناب فرموده ایم بجهة اینکه شنیده ایم که سگی نزد تو هست

که اصحاب مرا اذیت میکنند بیاور او را آن یهودی آن سگ را نزد آنجناب
آورد سگ بزبان فصیح سلام کرد و عرض کرد یا رسول الله دروغ میگویند
این جماعت که گمان میکنند از صحابه تواند و حال آنکه چون در مسجد تو
خلوة میکنند مشغول بغیبت تو و غیبت پسر عم تو امیر المومنین علیه السلام
میشوند من هم چون می بینم که ایشان بمسجد تو می آیند ایشانرا آزار می
کنم بعوض آن سگانی که در جهنم بعد از موتشان ایشانرا اذیت میکنند
تا زمانی که با ایشان برسند سؤال کن از سلمان و ابوذر و مقداد که چون
ایشانرا می بینم از جای خود بر میخیزم تا راه از برای ایشان وسیع شود و
روی خود را بر میگردانم چنانکه گویا ندیده ام ایشانرا تا گمان نبرند با همچه
یا رسول الله خدا گوشت شما و دوستان و شیعیان شما را بر ما حرام کرده
و گوشت دشمنان امیر المومنین را بر ما حلال کرده یهودی چون این را
شنید گفت من چه باشم که از سگ کمتر باشم بر دست و پای پیغمبر و امیر
المومنین بیفتاد و مسلمان شد و این حجتی شد بر اعداء آنجناب باعث
زیادتی عذابشان گردید لکن کسانی که عداوة ایشانرا دارند در
باطن بصورة سگ و خوک اند و سگانی که ایشانرا دوست میدارند
در باطن بصورة آن اعداء اند پس صورة ظاهریه اعداء که صورة
آدمی است باطنیه سگان و خوکان است و صورة باطنیه اعداء صورة
ظاهریه سگان و خوکان است چنانکه صاحب مناقب روایة کرده که در
سحر شب عاشورا جناب امام حسین علیه السلام را اندک خوابی ربود چون
بیدار شد فرمود اتعلمون ما رایت فی منامی الساعة ایا اصحابی

که چه دیده ام

که چه دیده ام در خواب این ساعت فقالوا وما الذی رایت یا ابن
رسول الله فقال رایت کان کلابا قد شدت علی لتنهشنی وفیها
کلب ابقع رایته اشدها علی واظن ان الذی یتولی قتلی رجل ابرص
من بین هولاء القوم عرض کردند چه دیده ای فرزند رسول الله
فرمود دیدم که گویا سگانی حمله کردند بر من تا مرا پاره کنند و در میان
آنها بود سگی سیاه و سفید دیدم که سخت تر بود حمله او بر من
از دیگران و گمان میکنم آنکسی که متولی قتل من میشود از میان
این جماعت مرد پیسی صاحب ناخوشی برص ثم انی رایت بعد ذلک
جدی رسول الله صلی الله علیه وآله ومعه جماعة من اصحابه وهو یقول
لی یا بنی انت شهید آل محمد وقد استبشر بک اهل السموات واهل
الصفیح الاعلی فلیکن افطارک عندی اللیلة عجل ولا تؤخر فهذا
ملک قد نزل من السماء لیاخذ دمک فی قارورة خضراء فهذا
ما رایت وقد ازف الامر واقترب الرحیل من هذه الدنیا ولا شک فی
ذلک بعد از آن دیدم جدم رسول الله را و با او بود جماعة از اصحابش
و او میفرمود بمن ای فرزند من تو شهید آل محمد و بتحقیق که بشارة
کرده اند بقدوم تو اهل آسمانها و اهل صفح اعلی پس باید افطار تو
نزد من باشد در امشب تعجیل کن و تاخیر مکن این ملکی است
که نزد ما فرود آمده از آسمان تا بگیرد خون ترا و بگذارد در میان شیشه
سبزی پس این است چیزی که دیده ام و بتحقیق که اجل نزدیک شده

وبزمان کوچ کردن رسیده از این دنیا و شکی در این نیست و چون شمر
لعین در اول روز عاشورا با لشکر خود حمله کرد و آتش را در خیمه
افروخته بود دست بر هم زد و فریاد کرد ای حسین آیا تعجیل کردی
با آتش دنیا پیش از آتش آخرت آنجناب فرمود کیست این گویا شمر ابن ذی الجوشن
است گفتند بلی فرمود الله اکبر گویا میدیدم سگی ابقع را که حمله میکرد
و سخت تر از همه سگها بود ابقع و در روایت معتبره وارد است که شمر گفت
کجا است حسین اصحاب آنجناب احاطه کرده بودند فرمود اینجا ام
لعین گفت بشارت باد ترا بآتش جهنم فرمود بشارت داده میشوم
بپروردگار رحیم و شفیع مطاع کیستی تو گفت منم شمر ابن ذی الجوشن
فرمود الله اکبر پیغمبر فرمود گویا دیدم سگی ابقع را که دیدم میزند
در خون اهل بیت من و فرمود در خواب دیدم گویا سگهای بسیار دیدم
پاره پاره میکنند بدنهای خود و شدید تر از همه سگی
ابقع که حمله بسیار بمن میکرد و آن سگ تو خواهی بود لعین جناب
صادق علیه السلام فرمود که خواب میشود تاویل خواب بعد از چهل سال
ظاهر میشود و جواب پیغمبر را نقل فرمود که تاویلش بعد از شصت
سال بود در زمانی که آن لعین با سنان بیامد و بپای نحس خود
بآن لنگر آسمان و زمین لگدی بزد تا او را بر قفا انداخت و ریش
مبارکش را گرفت آن امام والا مقام فرمود انت الکلب الابقع
الذی رایته فی منامی تو همان سگ سیاه و سفیدی که من
در خواب دیدم آن ملعون گفت اتشبهنی بالکلاب [illegible]

تشبیه

تشبیه میکنی والله لاذبحنک من قفاک بجد اقسم که ترا از قفا ذبح
میکنم تا زجرت بیشتر باشد موسی ابن جعفر صلوات الله علیه در
عرض چندین سال در زندان مشغول عبادت بود و چنانکه
خود فرمود در اول ورود زندان که این آرزوی من بود که مقام
خلوتی بیابم که مشغول عبادت شوم بآرزوی خود رسید و لکن
مظلوم کربلا آن یک شب بیش مهلت ندادند چنانکه چون جناب
عباس بنزد قوم آمد در عصر تاسوعا تا از سبب هجوم از ایشان
سوال کند و در جواب گفتند که از امر عبید الله زیاد بما رسید
که شما را مهلت ندهیم یا بذلت بنزد او بریم و یا بجبر از شما بگیریم
گفت آرام بگیرید تا سخن شما را ببرادرم برسانم برگشت و سخن ایشان را
بآنجناب عرض کرد آنجناب فرمود یا اخی ان استطعت ان تصرفهم عنا
هذه اللیلة فافعل فلعلنا نصلی لربنا فی هذه اللیلة و نتضرع
و ندعوا و نستغفره فان ربی یعلم انی احب الصلوة له و تلاوة کتابه
فرمود ای برادر اگر میتوانی اینکه ایشان از ما برگردانی در امشب
پس چنین کن شاید ما در این شب نماز کنیم و دعا و استغفار کنیم
پس خدا میداند که من دوست میدارم نماز را بجهة رضای او و کثرت
دعا و استغفار را خوش دارم چون بنزد ایشان رفت ابن
سعد از قبول مهلت تامل کرد عمر ابن حجاج گفت والله

لو انهم من الترک والدیلم وسئلونا مثل ذلک لاجبناهم فکیف وانهم
آل بیت محمد بخدا قسم که اگر ایشان از ترک و دیلم میبودند و خواهش
مهلت یک شب از ما میکردند هر اینه از ایشان قبول میکردیم پس
چگونه قبول نکنیم و حال آنکه ایشان اهل بیت محمدند پس منادی ندا
کرد که مهلت دادیم شما را تا فردا و در آن یک شب آن جناب گاه
مشغول تسلی عیال و اطفال و گاه بتهیه و استعداد جهاد فردا
و گاه در گفتگو با خواهران و برادران و وداع بود و گاهی بخدمت
جد بزرگوار و پدر عالیمقدار و برادر و مادر میرسید و خبر بلاهای
فردای آن روز را باو میدادند و جناب موسی ابن جعفر صلوات الله
علیهما هر روز خود را بسجده میگذرانید سجده از صبح تا ظهر و
از ظهر تا عصر و از عصر تا مغرب چنانکه کسی که از بیرون زندان
او را میدید گمان کرد که جامه ایست بر روی زمین افتاده بجهت
لاغری بدن آن جناب و بجهت شدت چسبیدن بدن مبارکش
بر زمین و بجهت اینکه غرق دریای عبادت بود و حرکتی بهیچ وجه
نمیکرد تا معلوم شود که بدن آدمی است ولکن مظلوم کربلا را
فرصت نمیدادند که نماز خود را با اصحاب تمام کند بلکه نماز خوف
بجای میآورد و با وجود اینکه نماز خوف بجای میآوردند باز هم
حمله میکردند بر آن جناب که او را شهید کنند دو بزرگوار که خود را
سپر آن جناب کرده بودند یکی زهیر ابن القین و یکی سعید

ابن عبدالله حنفی در حمایت آنجناب بشهادت رسیدند و سجده انه مظلوم
در زمانی بود که از اسب افتاد بگونه روی مبارک و با خدا مشغول
مناجات و شکایت بود و در روایات معتبره مسطور است که بعضی او را
بنیزه یا شمشیر یا تیر چنان میزدند که از ضرب و قوت زدن بپشت می
افتاد و دوباره بر او میزدند چنانکه از ضرب و قوت طعن و ضربها
و قوت زخمها بسجده میافتاد و ابن طاوس رحمه الله فرموده که آنجناب
گاه میایستاد و گاه مینشست و گاه میخوابید و اینها هم از شدت درد بود بل
و مع ذلک بهیچ قسم آرام نداشت و راحت و سکون در خود نمیدید و با آنجناب
هجوم بعد از هجوم بر او میکردند و نیزه و شمشیر بر او میزدند باب پنجم

باب پنجم

در لزوم اعتقاد باینکه ائمه صلوات الله علیهم افضل و اعلم و اکمل و اتقی
اند از جمیع انبیا و اوصیاء امم سابقه دلیل بر آن بعد از اخبار
و حصر ولایت در آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا و قرین بودن
ایشان بخدا و رسول در آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
و حصر اذهاب رجس در آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
وقایعی که از سایر پیغمبران از ترک اولی صادر شد و از پیغمبر ما و ائمه علیهم السلام
هرگز ترک اولی صادر نشد بلکه بجا میآوردند چیزهایی را که خدا
از ایشان نخواسته بود از تکالیف و راجحات شرعیه چنانکه جناب
آدم که اول پیغمبران اولو العزم بود با وجود نهی خدا از گندم تناول نمود
و جناب امیر علیه السلام با وجود اباحه گندم از برای او تناول نفرمود

لذلک بعض شعرا در برابر این معنی بخطاب نصیحت آدم نمود و این شعر را گفت
مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ که وعده را تو نمودی و من بجا آوردم
سهل است که نان جوی خشک میخورد بدون اینکه سبوس را بگیرند
و آدم از فراق بهشت و صدور تناول شجره منهیه گریست تا وادیها
از آب چشمش جاری میشد و امیر المؤمنین بدون خوف گناه و طمع
در بهشت هر شب نماز میکرد تا چندین مرتبه غش میکرد و بروی
زمین چون چوب خشک میافتاد که گمان میکردند که از دنیا رفته
چنانکه در روایت ابی الدرداء مذکور است و قابیل که فرزند صلبی بلا
واسطه آدم بود از اهل آتش بلکه صاحب نصف عذاب اهل آتش
است و خدا ذریه فاطمه را بر آتش حرام کرده بلکه جسد شیعیانش
را بر آتش حرام کرده و خدا او را فاطمه نامیده بجهت اینکه شیعه
اش را از آتش فطم کرده یعنی جدا نموده و پسر نوح غرق شد
و خدای عز و جل بر نوح عتاب کرد چون گفت رب ان ابنی من اهلی
وان وعدک الحق خدایا فرزندم از اهل منست و بتحقیق که
وعده تو حق است و فرمود یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر
صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین
ای نوح بتحقیق که این پسر از اهل تو نیست و عملی ناشایسته
است پس از من سوال مکن چیزیرا که بآن علم نداری
بتحقیق که من نصیحت میکنم ترا که نباشی از نادانان پس زبان
بعذر گشود و گفت رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس
لی به علم والا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین ای پروردگار

من بتحقیق که من پناه می برم بسوی تو از اینکه سوال کنم از تو چیزی را که
با او دانا نیستم و اگر مرا نیامرزی و برحم نکنی می باشم از زیانکاران و پیغمبر
ما با بدی خود و داماد و دختر و فرزندانش با خلعه و ما کان الله لیعذبهم
وانت فیهم در دنیا مادام که قدمهای او در زمین است عذاب نمیشوند اهل زمین
همه گناهکاران را در قیامت شفاعت میکند با وجود اینکه مستحق جهنم و آتش
اند و نوح بر قوم خود چندین بار نفرین کرد و خدا دعای او را تا آخر اجابت
تا درخت سبز شد و خشک شد چوبش را برید و کشتی ساخت و لکن خدا
فرزندش را با اینکه در عمل شبیه بقوم بود از غرق نجات دهد و پیغمبر
ما راضی مباهله که امتش شد و راضی شد که فرزندش فدای امتش
شود و عیالش اسیر شوند و بعضی از اولادش بزهر شهید شوند با اینکه
فرزندانش معصومین بودند و علتشان چون عمل خودش بود و امتش
گناهکار و تباه روزگار بودند پس راضی شد که اولاد معصومینش
فدای امت عاصیش باشد و نوح راضی نشد که پسر عاصیش با قوم
عاصین غرق شود و خدا جبرئیل را نزد او فرستاد تا او را خبر بقضیه
کربلا داد و عرض کرد که اگر بخواهی از خدا بخواه تا کشتن را از فرزند
دفع کند فرمود نمیخواهم این را و لکن میخواهم که قتل حسین ذخیره
باشد از برای شفاعت عاصیان از امت من و روزی که قریش سرش
را شکستند و خونش را بر رویش جاری کردند و در بیرون مکه رفته
پهلوی سنگی نشست و جبرئیل نزد او آمد و گفت خدا امر کرده

که هرچه خواهی بقوم تو بکنم امر کن تا اطاعت کنم گفت اللهم اغفر لقومی فانهم لایعلمون
خدایا قوم مرا بیامرز بتحقیق که تو صاحب خلق بزرگی هستی و معلوم است که
خدای حلیم هرگاه حسن خلق کسی را بزرگ شمارد خلقی از آن بالاتر نخواهد که
بود و جناب امیر علیه السلام بعد از آنکه از اهانت و غصب حق بر سر او آمد آنچه آمد
با آنش حکم نیست و بعد از خلافت ظاهری از صدمات جمل و صفین و نهروان
اذیتها کشید که اگر درختها قلم و دریا مداد شوند بیان آنش ممکن نیست خواست
که بر قوم خود نفرین کند در ماه رمضان که او را شهید کردند چون
جناب پیغمبر را در خواب دید و با او گفت شکایت کرد از دست امت فرمود
یا ابا الحسن نفرین کن بر ایشان نفرین آنجناب این بود که گفت خدایا
بعوض این مردم همنشینان خوب بمن عطا کن و بعوض من پادشاهان
ظلام بر ایشان مسلط کن پیغمبر فرمود خدا دعا تو را مستجاب کرد و این
فی الحقیقه نفرین بود بر زودی اجل و مکرر میگفت یا وقت لشد
که رنگین شود این از این و اشاره بسر و ریش مبارکش میکرد و چون
روایت این خواب روایت معتبره مناسبت که در این مقام بیان شود
محمد ابن حنفیه میگوید چون شب بیست یکم ماه رمضان شد پدرم اولاد
و اهل بیت خود را جمع نمود بعد از آن فرمود خدا خلیفه منست بر شما
و او مرا کافی است و خوب وکیلیست و بجمیع احکام وصیت فرمود چنانکه
پیغمبر با او وصیت فرموده بود میگوید که ما نگاه میکردیم بسوی بدن
و پاهای مبارکش دیدیم که سرخ شده بود و این بر ما بسیار گران

آمد

آمد و از آنجناب مایوس شدیم پس ماکول بجهت مثش آوردیم چیزی تناول
نکرد پس از پیشانی مبارکش عرق میکند فرمود ای فرزند من بتحقیق که
مومن چون مرگ بر او نازل شود جبینش عرق میکند و ناله اش ساکن میشود
بعد از آن اولاد خود همگی را طلبید و اسم یک یک را میبرد و کوچک و بزرگ
را صدا میزد و میفرمود خدا خلیفه منست بر شما و ایشان میگریستند حضرت
امام حسن علیه السلام عرض کرد ای پدر تو را بجهت چه باعث بر این شده که از این
قسم سخنان میگوئی فرمود خواب دیدم رسول الله را در یک شب پیش از این بی
شکایت کردم با او از آنچه من در او هستم از نکد روا ذیت از دست این امت فرمود نفرین
کن بر ایشان گفتم خدایا بعوض من مسلط کن بر ایشان والی ظالمی و بعوض ایشان
مصاحب خوب بمن عطا کن فرمود خدا دعا تو را مستجاب کرد و بتحقیق که زود
است که خدا ترا نزد ما نقل میکند بعد از سه روز و سه روز گذشت ای ابا
محمد ترا وصیت میکنم بنیکو و خوبی با ابی عبدالله پس شما از من میباشید و من از
شما هم بعد از آن بحسنین فرمود خدا نیکو کند عزای شما را آگاه باشید بدرستیکه
من از نزد شما روانه میشوم و امشب از منزل شما میروم و بحبیب خود رسول الله
میرسم چنانکه بمن وعده فرموده پس چون بمیرم ای ابا محمد مرا غسل ده و کفن
بپوشان و مرا ببقیه حنوط رسول الله حنوط کن پس بتحقیق که آن از کافور
بهشت است که جبرئیل آورده بعد از آن مرا بر سریر بگذارید و کسی از شما پیش
سریر را بر ندارد بلکه عقب آن را بردارید پس هر مکان که سریر بر زمین
نهاده شد آنجا است موضع قبر من پس بر من نماز کن و سریر را از جای
خود بردار و خاک را از زمین دور کن قبری خواهی دید حفر شده و

محدی شکافته و ساختی سوراخ شده پس مراد از آن بخوابان چون بخواهی که از
قبرم بیرون روی جستجوی من کن و نخواهی دید مرا زیرا که ملحق شونده ام بجدم
رسول الله و بدانکه نیست هیچ پیغمبری که بمیرد اگرچه در مشرق باشد و وصیش
بمیرد اگرچه در مغرب باشد مگر آنکه خدا جمع میکند ما بین روح و جسد ایشان
بعد از آن جدا میشوند پس هر یک از ایشان برمیگردد بعد از آن خاک بریز
بر قبر من و مخفی کن موضع قبر مرا پس چون صبح شود تابوتی و شتری که دار
و ببرید بجانب مدینه تا آنکه مردم ندانند که من در کجا دفن شده ام عزیز
من این وصیت بجهت این بود که مبادا خوارج یا نواصب از اجناد معویه یا سایر
بنی امیه بیایند و قبر مبارکش را بشکافند و با جسد شریفش بی احترامی نمایند
پس رضا و تسلیم فرزندش ابی عبدالله را ملاحظه نما که سهل است بی دفن
ماند بر روی خاک گرم افتاد تا آنکه آمدند و بر جسد شریفش اسب تاختند
و سرش را بر نیزه کردند بدیار بعیده بردند و اگرچه شقاوة آن اشقیا
بمرتبه بود که سخن با ایشان اثر نمیکرد لکن احتمال داشت که اگر از ایشان در
حال افتادگی خواهش میکرد که او را دفن کنند قبول کنند چنانکه حضرت مسلم
از عمر ابن سعد خواهش کرد که جسد او را دفن کند و زره و شمشیرش را
بفروشد و قرضش را ادا کند ابن زیاد گفت با جسدش بعد از کشتن کار
نداریم و لکن آنحضرت مظلوم کربلا خواهش کهنه جامه کرد و او را پاره نمود تا آنکه
او را برهنه نکنند نه بجهت خوف از بلایا و اذایا بود بلکه بجهت حیا و کرم
بود از اینکه بدن مبارکش برهنه شود و مردم باو نگاه کنند و لکن
آن بیدینان با وجود اینکه بر این قصد مطلع شدند ممتنع نشدند بحر

ابن کعب

بحر ابن کعب لعین آمد و او را برهنه کرد و حق اینست که اگر آن مظلوم بهر لسان و هر قسم
از ایشان خواهش میکرد که بجسدش کار نداشته باشند البته بسخن او گوش
نمیدادند و اما اینکه قبول این وصیت مسلم کردند پس بجهت این بود که هنوز
امر ابن زیاد لعین در کوفه مستحکم نشده بود و یقین نمیدانست که ایا مردم تا بچه
مرتبه اطاعت او را میکنند و قبیله مراد با او دشمن بودند و با سلاح در خانهای
خود نشسته بودند منتظر اینکه با او جنگ کنند و لهذا در اوایل امر بجناب امام حسین علیه السلام
مهلت میداد و بتامل با او حرکت میکرد تا زمانی که مطلع شد که یاوری از
برای او نیست و مددی ندارد و هرچه بخواهد با او میکند آنوقت تعجیل و تاکید
و تهدید کرد و آنچه میتوانست کرد بما اینکه جسد مسلم را گذاشت دفن کنند
و ریسمان در پای آنجناب و پای هانی ابن عروه کردند و در بازار کشیدند
تا آنکه قبیله مراد جمعیت کردند و بجنگ و قتال آن دو جسد شریف را گرفتند
و دفن کردند و آن سخن که گفت اگر ما مسلم را کشتیم بجسدش و مالش کار
نداریم بمقتضای مصلحت آن ساعت بود بعد از آن امیر المومنین فرمود یا ابا محمد
و یا ابا عبدالله گویا من شما را می بینم که فتنها بر سر شما انگیخته شده از اینجا
از آنجا پس صبر کنید تا خدای عز و جل حکم کند و او است بهترین حکم کنندگان
پس فرمود ای ابا عبدالله تویی شهید این امت پس بر تو باد بپرهیزکاری
خدا و صبر بر بلای خدا بعد از آن چشم انداخت بهمه اهل بیت خود و فرمود
شما را وداع میکنم وداع باز پسین خدا شما را تقویت کند خدا شما را
حفظ کند خدا خلیفه منست بر شما و خدا کافی است بعد از آن فرمود ای
فرستادگان خدای من سلام بر شما باد پس نیک تامل کن در وداع امیر المومنین علیه السلام
و وداع فرزندش حسین علیه السلام که این بزرگوار وداع اهل بیت میکرد

وسفارش کوچکان را ببزرگان میکرد و سفارش بزرگان را بکدیگر
مینمود واما انمظلوم ایشانرا در بیابان بخدای عز وجل میسپرد و در
ضمن وداع میفرمود مهیا شوید از برای بر هنکی واسیری بعد از انکه
پرستاری از اولاد و برادرانش نمانده بود بجز علیلی که قادر بر نشستن
نبود بلکه از بعض روایات مستفاد میشود که از شدت سقم و ناخوشی
از بسیاری از وقایع اطلاع بهم نرسانید چنانکه در اخبار وارد شده
که چون امر بر فرزند پیغمبر تنگ امد و تنها و بیکس ماند بر کشت بجانب
خیمه اولادش پس انها را خالی دید پس ملتفت شد بجانب خیمه برادرش
عباس و او را نیز خالی دید بعد از ان نگاه کرد بخیمه اولاد عمش پس انها
خالی دید و همچنین بخیمهای اصحاب و غلامان فنعند ها استعبر و بکی
اخضلت لحیته بدموعه وجعل یکثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله یعنی
در انوقت کریست تا ریش مبارکش باشکها تر شد و مکرر گفت لا حول
ولا قوة الا بالله ثم بعد ذلک مضی الی خیمة ولده زین العابدین فدخل
علیه فرآه مکبوباً علی وجهه ملقی علی نطع من الادیم وکانت عنده زینب
بنت علی یعنی در انوقت بجانب خیمه فرزندش سید سجاد روانه شد چون
داخل شد او را دید که برو در افتاده بود بر روی پوستی و زینب
دختر امیر المومنین در نزد او بود و او را پرستاری مینمود فلما دخل
ورای اباه نهض واراد الجلوس فلم یقدر علیه لشدة مرضه فقال لعمته
سندینی سندینی یا عمتاه فسندته وجلست خلفه وتکانف لم
تصبر و چون انمظلوم داخل شد و سید سجاد او را دید حرکت کرد

وداع مظلوم کربلا با سید سجاد علیهما الصلوة والسلام

که برخزد

که برخزد و بس دید که نتوانست بسبب سختی مرض پس گفت ای عمه این بیمار را بنشان مرا که فرزند رسول الله
امده خواسته در نزد او جا بزنیب پس جناب زینب او را بنشانید و در پشت سرش نشست و تکیه
با و داد پس از ان حضرت جعل الحسین علیه السلام یسئله عن حاله وعن مرضه وهو یقول الحمد لله علی کل حال
در انوقت جناب امام حسین شروع نمود بسوال میکرد او را از حالش و از مرضش و ان بیمار علیل میگفت حمد
از برای خداست بهر حال ثم قال له یا ابتاه ما صنعت مع هولاء القوم اللئام فقال له الحسین علیه السلام
ولدی انهم قد استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله وقد شبت الحرب بیننا وبینهم حتی فاضت الارض بالدم
منا ومنهم یعنی سید سجاد از پدر پرسید ای پدر چه کردی با این جماعت نانجیبان انجناب فرمود ای فرزند
بتحقیق که شیطان با ایشان مسلط شده پس یاد خدا را از دل ایشان برده و بتحقیق که اتش جنگ افروخته شد
ما بین ما و ما بین ایشان تا انکه جاری شد زمین از خون ما و خونهای ایشان فعند ذلک قال یا ابتاه این عمی
العباس فاخنقت زینب بعبرتها لانها ام تخبره بشهادة لا بنها و احد عزه خوفا من ان یشتد مرضه فجعلت
تنظر الی اخیها الحسین با بحیه فنعوه فبکی عیناه بالدموع و قال له یا ولدی ان عمک العباس قد قتل فعندها فرع علی
مرض عظیم وجل ..... الحسین علیه السلام یعنی در انوقت ان بیمار رکفت ای پدر رکجاست عموی من عباس پس گریه کلوی
زینب الرفت زیرا که او را مطلع کرده بود از شهادت عباس و نه بشهادت دیگری غیر از عباس از اهل بیت و برادرانش
از ترس اینکه مرضش شدید شود پس زینب نگاه میکرد ببرادرش حسین تا ببیند که چه میگوید در جواب امام زین العابدین
پس چشمهای امام حسین پر از اشک شد و فرمود ای فرزند بتحقیق که عمویت عباس کشته شد در انوقت ان علیل
فریاد برزد که از دل بیاشعید کریست پس جناب امام حسین علیه السلام او را ساکت کرد ثم ان علیه جعل یسئل اباه عن کل
واحد واحد من اخوته و اقاربه فجعل الحسین یقول قتل قتل یعنی بعد از ان جناب امام زین العابدین شروع
نمود بسوال میکرد از هر یکی یکی از برادرانش و خویشانش و ایشانرا اسم میبرد و جناب امام حسین علیه السلام میفرمود
کشته شد ای فرزند من کشته شد ای فرزند من کشته شد ثم قال یا ابتاه واین حبیب ابن مظاهر و مسلم ابن عوسجة
این الاصحاب این الاحباب فقال اعلم یا ولدی ان هذه الخیام لم یبق فیها احد الا انا وانت والذین تسئل عنهم قد قتلوا
عن اخرهم یعنی بعد از ان جناب امام زین العابدین علیه السلام گفت ای پدر کجاست حبیب ابن مظاهر و مسلم ابن عوسجه
کجا یند اصحاب کجا یند دوستان حاضر بود فرمود ای فرزند من که این خیمها اکر [illegible] باقی نمانده در انها مردی مگر من
و تو و اینجماعتی را که تو از ایشان سوال میکنی کشته شده اند از اول تا اخر ایشان فعندها قال علی للعمته یا عمتاه [illegible]

ظنّاً بالعمر والسيف فقال له الحسين عليه السلام ما تصنع بهما فقال يا ابتاه اما العصا فاتوكأ عليها واما السيف
فاذبّ به عن ابن رسول الله يعني در آنوقت جناب امام زين العابدين بعصا اتكا نموده عصا و
شمشير را برای جنگ آورد جناب امام حسين عليه السلام فرمود چه ميخواهی بكنی عرض كرد ای پدر عصا پس
او را ميخواهم كه تكيه كنم بر او واما شمشير پس برای آن ميخواهم تا دشمنان را دفع كنم از فرزند رسول الله
فقال له ابوه يا بنی اعطاكم [illegible] تخلی الارض من حجة [illegible] ينقطع نسل رسول الله [illegible]
يعنی پس جناب امام حسين عليه السلام فرمود [illegible] ای فرزند [illegible] ميخواهی كه زمين خالی گردد از حجت خدا [illegible]
انكه نسل رسول الله منقطع شود پس او را [illegible] نمود [illegible] فيما [illegible] بالشمر و خولی
قد عقد [illegible] الخيام و نادی يا ابن فاطمة اجبنت من القتال حين رأيت اصحابك صرعی فلما سمعها الحسين عليه السلام
نبت العرق الهاشمی في جبهته [illegible] سيفه و قام و ركب جواده و غار [illegible] خرج من [illegible] الصفوف
يعنی در اين اثنا [illegible] گفتگو [illegible] مقابل خيام [illegible] فرزند فاطمه ای از
جنگ ترسيدی چون اصحاب [illegible] ديدی چون آنجناب [illegible] شنيد رگ هاشمی در وسط پيشانيش [illegible] شد
ظاهر شد [illegible] سوار اسب شد و بر ايشان حمله كرد و در وسط [illegible] عرض [illegible] از پهنای صفها
[illegible] احد وحمل عليهم [illegible] حتی [illegible] عن [illegible] وظنوا انهم هالكون فنادوا الامان الامان يا حسين
فقال لهم [illegible] يا اهل الغدر والمكر [illegible] شروع [illegible] بر ايشان چون [illegible] امير المؤمنين تا آنكه سواران
از سر اسبها بر زمين انداخت و از هلاك خود ترسيدند پس فرياد كردند الامان الامان ای حسين [illegible]
[illegible] شما را ای اهل [illegible] ثم انه رجع [illegible] وقف علی القتلی من اهل بيته و وقف علی جسد [illegible] ونادى
يا بنی [illegible] علی الارض والقوم ينظرون [illegible] القتال حين [illegible] اصحابك يعنی
پس برگشت [illegible] بر سر نعشهای اهل بيت [illegible] جسد [illegible] ای فرزندم علی تو در خاك
خوابيده و قوم كافر [illegible] كه من از جنگ ترسيده ام چون [illegible] نادی يا اصحاب الصفا يا
ليوث الهيجا مالی ادعوكم فلا تجيبون [illegible] فلعلكم [illegible] فلا تجيبون [illegible]
بل [illegible] ريب المنون [illegible] لا تنصرون [illegible] دعوة لا تجيبون [illegible] العظيم القدرات
جثث القتلی [illegible] يعنی بعد از آن [illegible] ای اصحاب صفا [illegible] جنگ [illegible] است كه [illegible]
پس جواب نميگوييد يا در خواب ايد [illegible] شما [illegible] رسيده در راه رضای [illegible]
شما [illegible] شما [illegible] اين [illegible] در ياری من [illegible] واز
جواب من [illegible] پرده [illegible] كه ديده [illegible] را كه موج

مرزدو

صيرند بجانب راست و چپ بر روی خاك چون [illegible] رمقی [illegible] در بعضی روايات مسطور است كه جناب سجاد چون
آواز استغاثه پدر را شنيد از خيمه بيرون آمد و آنجناب بيمار [illegible] بود كه او را [illegible] اينجا جناب زين العابدين
روايت شده كه چون وقت وفات حسين عليه السلام رسيد دختر خود فاطمه كبری را طلبيد و كتابی پيچيده باو داد و وصيت
ظاهره باو كرد [illegible] علی بن الحسين عليه السلام در آنوقت عليل بود از مرض [illegible] اميد خوبی ورا
نداشتند و چون عافيت يافت فاطمه كتاب را باو تسليم كرد و آن كتاب [illegible] الان در نزد ماست و اين اختلاف روايات
ظاهراً بجهة اختلاف زمانهاست پس ممكن است كه در يك ساعت چنان بوده كه قادر برنشستن نبوده و در ساعتی توانسته كه بيرون
بيايد و در يك ساعت چنان شده كه سخن گفتن باو ممكن نبوده و بفاطمه [illegible] شده [illegible] اختلاف [illegible]
و ممكن است كه اين وصيت كه بفاطمه تسليم شده چون اخر وصيت بوده [illegible] وداع اخر بوده [illegible]
بوده آنجناب [illegible] خود را [illegible] خوف [illegible] هلاك شود قال المجلسی [illegible]
رجع عن [illegible] الی [illegible] شرب الماء وقد [illegible]
وامرهم بالصبر ووعدهم الثواب والاجر وامرهم [illegible] وقال [illegible] الليل [illegible]
داخل شد [illegible] بتوالده [illegible] باشاهد [illegible] حال [illegible] كرده [illegible] را
برگشت و ايشان را وداع كرد و امر فرمود ايشان را بصبر و وعده ثواب و اجر ايشان را داد و امر فرمود ايشانرا بصبر و وعده
ثواب و اجر ايشان را داد و امر فرمود ايشانرا [illegible] چادرها [illegible] شود [illegible] برای بلاها
اعلموا ان الله حافظكم و حاميكم و سينجيكم من شر الاعداء و يجعل عاقبة امركم الی خير و يعذب اعاديكم بانواع البلاء و يعوضكم
عن هذه البلية بانواع النعم والكرامة فلا تشكوا ولا تقولوا بالسنتكم ما ينقص قدركم ثم توجه الی القتال [illegible] وقتل
منهم [illegible] عظيم [illegible] يعنی بدانيد كه خدا حافظ كننده شما و حمايت كننده شماست
و زود است كه شما را نجات دهد از شر دشمنان و بگرداند عاقبت امر شما را بسوی خير و خود عذاب خواهد كرد دشمنان
شما را بانواع بلاها و عوض دهد خدا شما را از اين بلا انواع نعمتها و كرامتها را پس شكوه مكنيد و مگوييد [illegible]
چيزی را كه باعث كم قدر شما شود بعد از آن رو كرد بجنگ دشمنان و از ايشان جمع بسياری را هلاك
نمود و شجاعان ايشانرا انداخت و سواران را از اسبان بزير كرد تا زمانی [illegible] بسيد
كه [illegible] و بعد از آن حمله نمود چون شير غضبناك [illegible] رجب [illegible]
[illegible] القتال [illegible] تشنه بود [illegible]
تا [illegible] سوار [illegible] كردند [illegible] بر [illegible] او را

میکشید در سر هر راه ابو فضل علامة الجوع بنفسه نشر شدة باس فی ذلک الشاطی وعذابوا خلفهم
برجالهم شدید بطش للجال لمواطی پس حمله کرد بر آن جمعیت بنفس نفیس خود خدا میداند سخی قوة
آن حمله کننده را و با عیال لشکر و سواران ایشان را با اسبان ایشان بزور بحدی که کوهها را با بال لشکر دعا ال
بورد ها الروی بالضرب هاماتها والطعن ذوالاوساط حتی هوی [illegible] بدجاه من سهام جا
حشاه من محافظ پوست ایشان را بهلاکت رسانید یکوقت بر کلاهای ایشان و نیزه زدن در وسطهای ایشان
تا آنکه افتاد در حالتیکه آلوده بود بخون خود از تیریکه بر او رسید از دست خطاکاری سهم اصاب قلبک لیته
قد کان دونک قد اصاب شاطی بابی شدید الباس ثبت جاسه ذمارج المحجة مواطی و ربیط جاش
رابط الاعداء عز المنصر الاشد رابط لم یعطهم مارام بکف سیفه [illegible]
که بر دل تو رسید کاش بلندهای [illegible] رسیده بود پدرم فدای آن سخت قوة که پای خود را محکم نمود در مکانی
که هیچ پای کذارنده نمیتواند پای را در آنجا کذارد پدرم فدای محکم دلی که دشمنان را ثابت [illegible] در جنگ
[illegible] که شمشیر خود را حائل نمود [illegible] تسلیم و خواری [illegible] پیش [illegible] دیگر آنکه اقسم
بسیاری از پیغمبران [illegible] کشته شدند [illegible] رضای خدای عز و جل پیغمبر [illegible] ما کان الله لیعذبهم
وانت فیهم عذاب نخواهد کرد این امت را و حال آنکه تو در میان ایشان و ظاهر این است که وجود شریف
هم در اینمعنی داخل است زیرا که حقیقة [illegible] یکیاست [illegible] صاحب الامر عجل الله فرجه [illegible] بسیاری از
اخبار که وجود [illegible] مخلوقات [illegible] پیغمبر [illegible] حقیقة [illegible] باعث دفع عذاب
و منافات ندارد [illegible] که رفع یکقسم بلا از امت بوده [illegible] پیغمبر [illegible] و قسم دیگر [illegible] برکت [illegible] و
قسم دیگر برکت [illegible] و قسم دیگر برکت امام حسن و قسم دیگر برکت امام حسین و [illegible] یک بیک ائمه علیهم السلام [illegible]
ایشان موسی علیه السلام در اول [illegible] فرعون را با فرعونیان [illegible] غرق نمود و بعد از [illegible]
[illegible] شکار نمودن در روز شنبه [illegible] بود [illegible] و خوک [illegible] شدند و این امت در هر ساعت از
[illegible] چنین [illegible] کناه [illegible] میشود که از [illegible] نموده [illegible] بزرگتر [illegible]
[illegible] خسف و صاعقه و مسخ نازل نمیشود حتی آنکه [illegible] پیغمبران [illegible] چون [illegible]
[illegible] که خود را [illegible] کفار [illegible] از [illegible]
[illegible] طوفان برای [illegible] و کاه [illegible] نکرد و کاه [illegible]

وکاه

و کاه [illegible] را بر ایشان می کماشت و کاه خون داخل طعامها و آبهای ایشان [illegible] چنانکه
[illegible] فارسلنا علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آیات مفصلات فاستکبروا و کانوا قوما مجرمین
و کاه میشود [illegible] عادت و زیادتی [illegible] و همچنین بعضی از [illegible] بتشیع [illegible]
و لیکن از برکت وجود [illegible] صاحب الامر [illegible] خدا [illegible] بزرکوار [illegible]
چنانکه در ماه رمضان سال گذشته که سنه هزار و دویست و هفتاد و [illegible] بود در بغداد و حوالی آن بلاد در اواخر ماه بعد از
شبهای قدر در وقت عصر [illegible] و زمینکه زرد و سرخ و سیاه بود تا آنکه روز روشن سیاه تر از شب [illegible]
که همه مردم [illegible] از خانه بیرون رفته [illegible] تمام بلاد عراق و چنان شد که علاوه بر اینکه [illegible]
[illegible] از [illegible] و برقها در آسمان ظاهر شد از هر جانب که [illegible] برق [illegible] و خاکی از
آسمان بارید [illegible] که از سر مردم بسیار [illegible] و ستاره ها در روز ظاهر شد [illegible] از آسمان [illegible] چند روز در
[illegible] در وسط [illegible] محفوظ بود [illegible] که در امسال که سنه
هفتاد و چهار است [illegible] از زن و مرد و جاهل و عالم و طفل و بزرگ [illegible] این قضیه [illegible]
از [illegible] بسیاری این را تاریخ کرده اند [illegible] بسیار بسیار قضیه عجیبه بود [illegible] این قضیه
[illegible] که عذاب [illegible] بود [illegible] این قضیه [illegible] مسجد جامع بغداد
[illegible] سیاه [illegible] که [illegible] و این [illegible] قضیه [illegible] قضیه [illegible] نجف
[illegible] بغداد [illegible] اتفاق افتاده و لیکن در [illegible] بغداد [illegible] قضیه [illegible]
[illegible] بیان [illegible] وجود امام زمان عجل الله فرجه [illegible] چنانکه در قوم یونس [illegible] شده
[illegible] از آن عذاب [illegible] کرده [illegible] هلاک شدند و این امت با آنکه چندین هزار
[illegible] از اولاد پیغمبر و شیعه [illegible] کشتند [illegible] و جگر [illegible] و [illegible]
اطفال [illegible] را [illegible] و [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
کلوی [illegible] طفل [illegible] وعلیهم
لعنت اللهم [illegible] تردد [illegible]
صالح خدا [illegible] نموده [illegible] که [illegible]

ایشان را جز و مصلحت از برای ما نمایان کرد چون آنجناب دید که سخن اول نفع نبخشید برعامه اهل زمین زیرا که
قتل بچه شتر صالح باعث هلاک قوم شد پس آنجناب این اراده را ترک کرد و بانکه دعا کرد که خدا شهادت را
جز و مصلحت او قرار دهد و اگر تامل کنی میدانی که چه فرقها در میان این دو واقعه هست قدار فصیل را
گذاشت تا آب خورد و از آب خوردن برگشت او توقف کرد و پی کرد ولکن حرمله این طفل معصوم را پیش
از ورود بر آب بپیکان او را از آب [illegible] اگر چه خدای عز و جل بجهة معجزه او را خلعت کرده بود
ولکن اصل خلقت شتر بجهة [illegible] مع ذلک خدا کشنده اش را اشقی ترین اولین خوانده زیرا
که [illegible] کشته و این طفل معصوم معصوم زاده پیغمبرزاده در هیچ مذهب و هیچ ملت کشتنش مباح نیست
و خدا این را بجهة مردم بعنوان امانت از جانب پیغمبر در میان مردم گذاشته بود و امانت را حفظ اگر چه از
کافر باشد [illegible] واجب است و دوستی ایشان را [illegible] قرآن نزد پیغمبر کرده بود [illegible]
در مقام استغاثه و طلب آب این طفل را آورده بود و او را کشتند و شتر قوم صالح در روزی که
آب میخوردند همه آب [illegible] که از برای مردم آب [illegible] و او را کشتند تا آب ایشان فراوان شود ولکن شیعه
بجهة یکی [illegible] آب از رودخانه فرات که نهرها از آن جاری بود بر آل پیغمبر را بسته و سگان و حیوانات
ایشان را سیراب [illegible] و بیشتر پیغمبران بر قوم خود نفرین کرده و قوم ایشان [illegible] شده بنوعی
ایشان مگر قوم یونس که خدای عز و جل ایشانرا [illegible] نموده الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب
الخزی فی الحیوة الدنیا و متعناهم الی حین یعنی هیچ قومی اتفاق نشد که ایمان بیاورند و ایمان ایشان بعد از دیدن
عذاب نفع کند الا ایشان مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند برداشتیم از ایشان عذاب رسوایی را در زندگی
دنیا و زندگی دادیم ایشانرا تا زمانی و با وجود اینکه خدای عز و جل یونس [illegible] در وقت نفرین کردنش [illegible]
بیش از [illegible] قوم خود متحمل شده او را بر نفرین کردن با وجود اینکه [illegible] و مایل [illegible] بود و عالم بود
[illegible] که این قوم را خدا [illegible] سخن تو [illegible] و مع ذلک
یونس را [illegible] با اینکه بیش از [illegible] سال دعوت قوم کرده بود [illegible] بودند [illegible] علیهم السلام
[illegible] نفرین کرده و جناب امام حسین علیه السلام که مبتلا شد ببلاهایی که اولین و آخرین باینها

مبتلا نشوند نه خود و نه اصحاب و اقربا و نه اهل و عیال و اطفالش نفرین
نمیکردند [illegible] ایشان مستوجب نفرین شده بودند با اینکه بعضی چنان
بود که شیر بیابان [illegible] در زمانش بود و او را [illegible] نمود تا بیاید و پاسبانی
نعش آقای غریبش [illegible] جوانها و [illegible] بیش [illegible] که
خدا را بخواند با اینکه هلاک کند [illegible] را که عزم کرده بر [illegible] بران
جسد مطهر یا دعا کند که عمر ابن سعد که بانی این شنیع او کرده بود هلاک
شود خدای عز و جل رد دعای او را میفرمود کلا البته چنین نیست با اینکه از اطفال
بیگناه [illegible] مباح را [illegible] بود [illegible] نفرین نکردند بر [illegible] آن قوم با
بر آن قوم خدای عز و جل بجهة [illegible] دعای ایشان میکرد [illegible] آنجناب بجهة اتمام حجة
و آگاه ساختن آن قوم بیدین پیش از اشتعال [illegible] چند [illegible]
نفرین کرد و فورا باجابت رسید تا آنکه [illegible] آن قوم از خواب غفلت بیدار شوند و از
عناد دست بردارند و [illegible] تعجب میکنم از [illegible] که میگوید [illegible] تعجب
کردم [illegible] از سرعت استجابت دعای آن مظلوم چگونه سرعت استجابت را امید بود باز
تامل میکرد در دعای آن مظلوم لکن تعجب نیست از این زیرا که چندین مقابل این هم اهل کوفه
از معجزات امیر المؤمنین دیده و شنیده بودند و از فضایل و کمالات خود آن مظلوم چند
برابر اینها میدانستند و بعد از آنکه اینها باعث هدایت ایشان نشد این استجابت باعث [illegible] شود
یکی از آنها ابن ابی جویریه [illegible] که در زمانیکه آنجناب بر اسب سوار [illegible] سوار شده بود

دمهای جنگ شده بود داور فرمود تا آتش در خندق دور خیمها زدند تا
از یک جانب جنگ کنند ملعون آمد چون آتش را دید دست بخشم
خود برهم زد و صدا زد یا حسین و یا اصحاب حسین ابشروا بالنار فقد
تعجلتموها فی الدنیا قبل نار الآخرة ای حسین وای اصحاب حسین بشاره
باد شما را باتش پس بتحقیق که تعجیل کردید بسوی آتش در دنیا پیش
از آتش آخرة امام حسین علیه السلم فرمود که کیست این مرد گفتند ابن ابی
جویریه انجناب گفت اللهم اذقه عذاب النار خدایا بچشان او را عذاب
آتش را در دنیا فی الفور سبب آن لعین رم کرده او را در آتش خندق
انداخت تا بجهنم واصل شد بعد از آن لعین دیگر از لشکر عمر ابن سعد بیرون
آمده نام تمیم ابن حصین فزاری بود صدا زد ای حسین وای اصحاب حسین
الا تنظرون الی ماء الفرات یلوح کانه بطون الحیاة والله لا ذقتم من قطرة حتی تذوقوا
الموت جرعا ای بخی ببینید که آب فراة برق میزند چنانکه گویا شکم مارهاست
بخدا قسم که یک قطره نخواهید چشید از آن تا بچشید جرعهای مرگ را
آن امام والا مقام علیه السلم فرمود این مرد کیست عرض کردند تمیم ابن حصین
فرمود این لعین و پدر اش هر دو از اهل آتش اند خداوندا این لعین را
در همین روز از تشنگی هلاک کن فورا عطش گلوی خشکش را گرفت
از اسب خود بیفتاد و در مقام ازدحام لشکر اسبهای لشکر او را باسبهای
خود پامال نمودند راه خلاصی از برایش پیدا نشد تا بجهنم رسید

بعد از آن

بعد از آن لعین ابن اللعین محمد ابن الاشعث پیش آمد و گفت یا حسین ابن
فاطمه ای حرمة لک من رسول الله لیست لغیرک یعنی ای فرزند فاطمه چه حرمتی از برای
تو هست از جانب رسول الله که آن حرمت از برای غیر تو نیست آنجناب این آیه را
خواند ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من
بعض والله سمیع علیم یعنی بتحقیق که خدا برگزیده است آدم و نوح و آل ابرهیم و آل عمران
را بر همه عقلا ذریه که بعضی نتیجه بعض دیگراند و خدا شنوا و داناست ثم قال
محمد لمن آل ابرهیم وان العترة الهادیة لمن آل محمد من الرجل فقیل محمد ابن الاشعث فقال
اللهم ار محمد ابن الاشعث ذلا لا تعزه الی یوم القیمة فرمود بتحقیق که محمد هر آینه از آل
ابرهیم است و بدرستیکه عترة هادیه آل محمد اند کیست این ملعون گفتند محمد ابن الاشعث
عرض کرد الهی نشان بده محمد ابن الاشعث ذلت و خواری که او را عزیز نکنی هرگز
فی الفور آن لعین را عارضه رخ نمود از لشکر بیرون رفت تا تخلیه کند چون نشست
عقربی را خدا برو گماشت که آن لعین را نیش زد آن ملعون مکشوف العورة
در میان نجاست خود غوطه خورد تا بجهنم رفت و چون عمر ابن الحجاج
با اصحاب میمنه خود حمله نمود و با اصحاب امام علیه السلم نزدیک شد ندا کرد

امام علیه السلام پیاده شدند و زانو ها را بر زمین زدند و نیزه ها را بجانب ان ملاعین انداختند و همگی
بیکدیگر پیوستند و اهنگ آن کافران بر سران نیزه ها رفت و ایشان از این قسم زمانی نگاه داشتند
و دو بهادر میکردند و ان ملاعین خواستند که بر گردند و اصحاب اطناب بیکبار ایشان را تیرباران کردند
و جماعت بسیاری را مجروح ساختند و جماعت دیگر را مجروح کردند ملعون از قبیله بنی تمیم از لشکر
ابن سعد بیرون امد حمله نمود و گفتند که الا این تذهب ما در تغرابه بنشینید چرا خود را
در میان ایشان نیانداختید شهادت ایشان اذهب الی رب رحیم و شفیع مطاع مروی است که خدای رحیم
و شفیع مطاع سجان الله ای عمّا یحکم از تیمان شرساری بوده این سکان جهنم اولیای حمید داشتند
سهل است بخدا توبه میجستند بواسطه او و ازاین صدق کلام جناب حر ظاهر
میشود که ملعون تو برخواهد خوابید و گفت خود عزیز شهرت بر را امام علیه السلام فرمود خدا را از حال بر
ملعون گفت الحمد رب العالمین گرفته این خونخواره شمرات انتهی بگفت حضرت خداوند او را با جهنم روانه کرد
العقور سپس اضطراب کرده و کشته نمودن ملعون او را فوق رفت ملعون از اسب افتاد لیکن پای چپش در رکاب
او بخیه بود و پای راستش بلند بود چون مسلم ابن عوسجه نزدیک او رفت و حربه بر پای راستش زد از ملک ارزو
بای بخش راجدا نمود سپس از ترس مسلم از کرد سرش را بر سنگ کلوخ زد تا ملعون بجهنم شتافت و
چون زید ابن جابر جهاد کرد و شهید شد ملعون پیش آمد و گفت که جانب حسین حفظه فرمود ای عتر
اینجا هستم گفت بشارت باد ترا باتش که وارد شوی بر ان رحمان حفظه فرمود بلکه بشارت برب رحیم
و شفیع مطاع بلکه مردم بشارت باد او ملعون بجدای ما و بر عاقبت کشتند که گفتش هو اولی ملعون
بعد از ان گفت اللهم ان کان عبدک هذا کاذبا فجرّه الی النار احمله عزة لا انجا جدا و نه اکر این
بنده تو دروغ میگوید پس او را بکش بسوی اتش و بگردان او را عبرت از برای اصحابش پس طولی نکشید
که لجام اسب را اسب بر او را انداخته سر کشته نموده ان ملعون از اسب در دیده و پای بخش در

رکاب بماند ان اسب میدوید و لگد بر او میزد تا او را پاره پاره کرد والله رجل پای بخش پاره شد
افتاد در اوروه حدیث میگوید مخدوم القسم که از زوجه ام عجب اندازه عزت اجابت آن دعا و اثر بزرگوار پس
تحرید و بجز این ملعون را باخبار کشف انجام فرمود اکر بخبر زنده بود گویا جمعی بنیش را تعظیم
کرده مزنند در خون اهل بیت رضی الله تعالی عنهم که سکهای بسیار و اپاره میکردند بر شهادت
خود و از هم شد بر تر بتکا ابقی بود و ان سک تو کدای لعین و بر او نفرین کرد بجهه انکه
او بود و چنانکه در پرسش امیر المومنین علیه السلام فرمود اگر ابن ملجم الکلب لعین کمراش شهادت دست را بدیانت
این خواب بنقض بکذره بود یعنی چون چنین معتاد شده که تو با سکهای دیگر را پاره پاره
کنید پس باید صبر کرد تا قضا خدا ظاهر شود و اما انکه نفرین بر ایشان کرد پس بجهه این بود
که نخاشی بر شجاعه بود که خدای عز و جل را غضب شدید که چنان بجز خود با امام عصر
خود علاوه بر ظلم کردن بر او و مقاتله نمودن با او و علم انکه خود را هلاک شود و بعقوبت معجل آتش
برسد و چون جناب امام حسین علیه السلام دانست که بقضا خدا در هلاکت او ستم و بقا اش خلاف رضای
خدا است لهذا بر او نفرین کرد و دلیل بر این قول حق تعالی است عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم
با مره یعملون بنا بر ظاهر زیارت جامعه که در باره امامت علیهم السلام بیان کنند کانه هستند غیر نزدیک بنشینند
بیکیر بر خدا در سخن و ایشان با حد عمل نکنند بلکه بمقتضای و هم بامره یعملون آیه است که
خدا ایشان را امر میکرده پس جناب امام حسین علیه السلام بالخصوص مامور شد از جانب خدا بنفرین
کردن بر این ملاعین مذکوره پس نفرین کرد بر ایشان بجهه انکه عقاب حاصل شود میان اسباب
باطنیه و اسباب ظاهریه و چنانکه سبب هلاکت ایشان از برای ان مظلوم بود نجب البواطن و چنین نجب
ظاهر مامور شد بنفرین تا انکه دو سبب تطابق کنند و معلوم است که بغیر از مصالح باطنیه چندین
مصلحت ظاهریه در این دعوات لغظلوم بود یکی انکه که بجهه انکه بجناب امام زین العابدین
علیه السلام گفتند که اگر قتل جناب امام حسین علیه السلام در نزد خدا اعظم بود پس چرا یهود را

بسبب صیدهای مسخ نمودن شکر ابن سعد را مبتلی بمسخ و امثال ان نمود خدای
عزوجل ایشان را مبتلی کرد ببلاهایی که خافاة ندانستند با بودن پیغمبر اخر الزمان رحمة
للعالمین و بعضی از ان عذابها که نفرین برای اعظلوم … نمود تا مردم بدانند
که ایشان قادر بر انزال العذاب بودند و لکن بجهة حلم و برده باری عمل نکردند
و بجهة انکه از اولاد ان اشرار بعض اخیار عمل خواهند و رعایة ایشان نمی‌نمودند و
چنانکه خدا رعایة حرمت پیغمبر را درباره امتش میکرد همچنین اعظلوم رعایة حرمت جدش را
میکرد درباره امت که او دعا میکردند که ایشان از امت جدش میباشند زیرا اگر خدا در انتقام
بحیر بخت النصر را برین اسراییل مسلط کرد تا قتل عام کرد و معلوم است که مسلط شدن
اجنبی و خارج از دین و مذهب بیشتر باعث ذلت و خواری است و شدیدتر است برای هر جهة عار و در
حسب طبع ادمی مظلوم کربلا در زمانیکه از هر جانب بیچارگی پراه بجانفش باید انداختند
وانها را لبینه و کراه خود مسخ و سیف خود ای اشهر کرده از بدسرانجام رفتار نمود بعد از
محمد صلی الله علیه واله با عترة او واگاه باشید که اذیت نخواهید کرد بعد از کشتن من از کشتن بندگان خدا
بلکه اسان میشود در نظر شما کشتن هر بنده صالحی بعد از کشتن من و بخدا قسم که من امیدوارم انکه خدا گرامی دارد
مرا بشهادة بسبب اهانة و خواری که از دست شما می‌بینم بعد از ان انتقام کشد از برای من چنانکه
نفهمید هیچ از نیز سلوک شما و زد که ای فرزند فاطمه بچه چیز انتقام میکشد خدا از برای
خاطر تو از ما فرمود که بیفکند از دهشة از زور و قوة شما را در میان خود تان بعضی ریزد
خونهای شما را بعد از ان میریزد بر شما عذاب دردناک و دعای انحضرت چنان
مستجاب شد که حتی از غیر اهل کوفه از بالجی بلاد اسلام بر ایشان مسلط
نشد بلکه اهل کوفه بعضی بر بعضی دیگر مسلط شدند بقوة مختار

وپیش

و بیش از ان بقوة سلیمان ابن صرد خزاعی و انجناب راضی باین نشد که از کفار کسی بر
کشندگانش مسلط شود بجهة انکه ایشان اشهد ان محمدا رسول الله میگفتند چنانکه
امیرالمومنین صلواة الله علیه عمر و ابوبکر را در حرب کفار اعانة میکرد و اصحابش بجنگ کفار
میرفتند در زمان این دو خلیفه با حق و سایر خلفاء جور با انکه علم داشت با انکه کفار
از این دو خلیفه بهتر و کم ضررترند و بجنب باطن نیز باید انتقام شان این باشد بجهة انکه در روایة
وارد است که محمد و علی ابوا هذه الامة یعنی پیغمبر و علی دو پدر این امت اند و مراد باطنی و بالوالدین احسانا
این است پس چون فرزندان ایشان را کشتند قطع رحم ایشان را کردند و ایه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا
فی الارض و تقطعوا ارحامکم بنص امیرالمومنین درباره بنی امیه نازل شده پس بعد از ان پیغمبر اعانة
ایشان میکردند در قطع رحم و مقتضای انکه خدا میفرماید جزاء سیئة سیئة مثلها جزا دادن ایشان بمثل
ان این بود که خدای عزوجل از ایشان انتقام کشید که خویشان و اقارب ایشان از عشیره و یک طایفه و نسل یکی
بودند بعضی بعضی دیگر را میکشتند و زن سعی میکرد در کشتن شوهر خود و پسر سعی میکرد در کشتن پدر و از جهة
دیگر این دشوارتر است که کسی که ادمی توقع خوبی و نیکی داشته باشد چون برادر و زن و پسر در صدد قتل در اید
و چنانکه اعلا علیین سعی کردند در کشتن اعظلوم که بتحقیق کشتن او کشتن پیغمبر علیه … که والد حقیقی بود و نیز
نظر با انکه امت فی الحقیقة عبید و ممالیک پیغمبر و اولاد او میباشند و سعی کردند در کشتن اقای خود خدای عزوجل غلامهای ایشان را
چنان بر ایشان مسلط کرد که در بحار الانوار مسطور است که در زمان مختار غلامها هر جا میدیدند که از اقایان خود خواهش
میکردند بر اهل ایشان بر میاوردند … بگویند که اقای ما در کربلا معین عمر ابن سعد بوده حکم انکه ایشان را
گفتند که با سواری … بس غلامها سوار میشدند بر گردن اقایان خود و پاهای خود را بر روی سینه ایشان می زدند چنانکه
سوار حیوان میشوند … میزدند ایشان را در میان خانه … خود از معجزات امام است
که یاوران بنی امیه که در ان زمان و بعد از ان زمان تا زمان مروان حمار ابن محمد پادشاهان … از این ذلت و خواری در بلاد که
صد هزار نفر از ان مبتلا بودند باین ذلت و هیچ یک بحال دیگر نفع نداشت و در زمانیکه جناب قاسم را شهید کردند و
مظلوم کربلا بر سر او امد و او را بان حال دید گفت اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تغفر لهم ابدا ولا تدع علی ظهر الارض منهم احدا
ای خدای … شمار … و بکش ایشان را جدا جدا و مقصود انجناب از این نوع دعا و حال ایشان بود که ایشان
در ان عمل شنیع شریک بودند زیرا که مقصود انجناب از شمار ایشان این بود که … ایشان … چنانکه در
قضیه حر … کشتند … بقتل سینه و مقصود از کشتن ایشان جدا جدا این بود زیرا که اگر جمیع … شدند
مسلط شدند بر ایشان حمله نمیشود و مختار بفتح بلاد و کشته شدن بسیار از … اما باکثر بسبب اجتماع …

اتباع از برای ایشان بهم رسید پس اتباع ایشان در خون مظلوم کربلا شریک شوند کشته شدند لکن
حد احد را کشته شدند تا آنکه در شخص بخصوص بعقاب رسید و این هم شرط بود در اینکه آنجناب دعا
کرد که خویشان شمشیر بکشند بر روی یکدیگر زیرا که اگر خارج از ایشان بر سر ایشان بیاید [illegible]
باشد و بیاید و اول شهرها را تسخیر کند بعد از آن حمله آنجناب [illegible] شد و این موقوف بود بر جنگ جمیع اهل
بلاد و این هم باعث عموم بلا شد و آن فرزند رحمة للعالمین مهما امکن رعایت احوال دیگران را منظور میداشته
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مثل تو در میان این امت مثل عیسی بن مریم است که جماعتی او را بغض و کینه داشتند
تا آنکه تهمت زدند بمادرش بزنا و جماعتی او را دوست داشتند تا آنکه او را پسر خدا یا شریک خدا دانستند و در
کتب عامه و خاصه مسطور است که روزی در حضور [illegible] گویند در باره تو [illegible]
سخن [illegible] در باره عیسی گفتند هر آینه سخنی بگفتم که نمیگذشتی بجماعتی از مردم مگر آنکه خاک را
از زیر پای تو برمیداشتند و تبرک می جستند و بعضی منافقین چون این سخنان را از پیغمبر شنیدند
گفتند چه شده است محمد را که راضی نمیشود که تشبیه کند علی را مگر بعیسی بن مریم [illegible] این آیه نازل
شد و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون [illegible] ناگاه قوم تو
این اعتراض میکنند و در روایت وارد شده که این حرف [illegible] اذا قومک منه یصدون یعنی قوم تو از این
ناله میکنند و [illegible] تشبیه بعیسی بن مریم [illegible] از برای
پسر عمت علی بن ابیطالب و لکن با وجود این [illegible]
و علی بن [illegible] پیغمبر [illegible] و پیغمبر او را [illegible]
برامور خود [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] مائده من
السماء [illegible] اللهم [illegible] ارحم الراحمین ای پروردگار ما فرو فرست
از برای ما مائده از آسمان تا بوده باشد عید از برای اول ما و آخر ما و معجزه از تو و روزی ده ما رحم کننده ترین
رحم کنندگان قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین خدای تعالی
فرمود بتحقیق که من فرو فرستنده ام مائده را بر شما پس هر که کافر شود بعد از این از شما پس بتحقیق که من عذاب
میکنم او را بعذابی که احدی از عالمیان را عذاب نکنم [illegible]
و [illegible] از بهشت نازل شد و تفصیل [illegible] مسطور خواهد شد انشاء الله تعالی جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک [illegible]

مسرور

مسرور که کفار بسوی آنحضرت نمود و باعث شود که هر کس [illegible] در دهنش [illegible]
پس چون [illegible] در قبیله [illegible] مرغ بریان [illegible] در دهنش مرغ بریان
[illegible] و باعزة طاهره [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] جناب پیغمبر عزم [illegible] علی [illegible] پیغمبر [illegible]
در راه امیر المؤمنین [illegible] آنجناب [illegible] از روی [illegible]
گذشت [illegible] و در عقب [illegible] پیغمبر [illegible] دفع شر [illegible] تفصیل [illegible]
مسطور است آنجناب شر ایشان را [illegible] امیر المؤمنین ایشان را [illegible] از ایشان انتقام کشیدند
و علیه السلام [illegible]
عقب جناب صاحب الزمان نماز کنند [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] در جنگ احد [illegible] که پیغمبر از جای خود [illegible]
اخبار کثیره است که پیغمبر در جنگ [illegible] از جای خود [illegible]
و جناب امیر علیه السلام [illegible] معلوم شود [illegible]
جهة خوف بر نفس خود [illegible] جان خود [illegible]
احد [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] معلوم میشود [illegible] اطفال [illegible]
موضع هلاکت [illegible] معلوم میشود [illegible]
معلوم میشود که [illegible]
و امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام [illegible] شهادة [illegible] پیغمبر [illegible]
که پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] چهار نفر از اهل بیتش [illegible]
کفار است [illegible] هفتاده نفر از مردان اهل بیتش که از برای
[illegible]
[illegible] دختران و پسران صغار و زنان و خواهران و غیر از اینها از [illegible] و عیال آنحضرت و [illegible]

دانسته بکشته شدن خود و اسیر شدن عیال و اطفال و جز اندیشه و خوفی از ایشان نداشت و پیغمبر معصوم
که اگر خبر داده بر ما هلاک کنند هلاک باشند مطیع و منقاد در دنیا پیش از اوقات بعضی کمالی از ایشان
زنده بمانند و مطلق بر ملا معلوم بود که خدا خواسته است بمنزله زنده و بخواهد تا آنکه بیرون نیاورند بیان
پاره چون را از دل ... از محمد بن عمر بن امیرالمؤمنین روایت کرده که میگفت می‌شنیدم از پدرم
عمر بن علی که حدیث میگفت از برای خالوهای من اولاد عقیل میگفت در وقتیکه برادرم حسین علیه السلام از
بیعت یزید امتناع کرد بخدمتش رفتم دیدم که در نزد او هستند فقلت له جعلت فداک یا اباعبدالله
حدثنی اخوک ابو محمد الحسن عن ابیه علیهما السلام ثم سبقتنی الدمعة وعلا شهیقی یعنی عرض کردم فدایت شوم
یا اباعبدالله حدیث کرد مرا برادرت ابو محمد حسن بن علی از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام خواستم که سخن
بگویم پس گریه پیش گرفت و صدایم بلند شد فضمنی الیه وقال احدثک انه مقتول یعنی پس آنحضرت مرا
بسینه خود چسبانید و فرمود خبر داده است ترا که من کشته خواهم شد فقلت حوشیت یا ابن رسول الله فقال
سألتک بحق ابیک بقتلی خبرک فقلت نعم فلولا تأولت و بایعت یعنی فرمود ترا بخدا که خبر داد ترا بکشته شدن
فرزند رسول الله پس چون سؤال کردم ترا بحق پدرت امیرالمؤمنین که آیا خبر داده است ترا بکشته شدن من عرض
کردم بلی پس اگر تاویل کنی و بیعت کنی مصلحت خواهد بود فقال حدثنی ابی ان رسول الله اخبره بقتله وقتلی
وان تربتی تکون بقرب تربته فتظن انک علمت ما لم اعلمه وانا لا اعطی الدنیة من نفسی ابدا ولتلقین فاطمة
اباها شاکیة ما لقیت ذریتها من امته ولا یدخل الجنة احد آذاها فی ذریتها یعنی پس فرمود حدیث
کرد مرا پدرم که رسول الله خبر داده بود او را بکشته شدن پدرم و کشته شدن من و آنکه تربت من نزدیک
بتربت او خواهد بود پس گمان میکنی آنچه تو دانسته چیزی است که من ندانسته‌ام بخدا قسم که
راضی نخواهم شد بپستی و ذلت از برای نفس خود هرگز و هر آینه البته فاطمه ملاقات خواهد کرد پدرش را در
حالتیکه شکایت کننده است از چیزی که ملاقات کرده اند ذریه فاطمه از دست امت پدرش و داخل نمیشود
بهشت احدی از کسانیکه اذیت کرده اند او را در باره ذریه اش و ابن طاوس رحمه الله روایت کرده از
کتاب رسائل محمد بن داود قمی از حضرت صادق علیه السلام که فرمود محمد بن حنفیه بخدمت امام حسین علیه السلام
رفت در شبی که میخواست در صبح آن شب بیرون رود از مکه و عرض کرد ای برادر تو میدانی که اهل کوفه

کسانی

کسانی هستند که تحقیق شناختی خیانت ایشان را با پدر و برادرت و بتحقیق که می‌ترسم از آنکه بوده باشد
حال تو مثل حال گذشتگان پس اگر رای شریف تعلق بگیرد اینکه در حرم اقامه کنی پس تو عزیزترین کسی که در حرم
و شریف تر ایشانی فرمود ای برادر می‌ترسم آنکه یزید بن معاویه مرا در حرم بکشد پس بوده باشم من کسیکه بسبب او
بی‌حرمت شود این خانه ابن حنفیه عرض کرد پس اگر از این میترسی پس برو بسوی یمن یا بعضی نواحی صحراها
و قدرت نخواهد داشت بر تو فرمود تا ملاحظه کنم در سخنی که گفتی چون سحر شد امام حسین علیه السلام متوجه
رفتن شد ابن الحنفیه خبر شد آمد و مهار شتری را گرفت که آنجناب سوار بود و عرض کرد ای برادر آیا
وعده نکردی بمن که نظر کنی در سؤالیکه از تو کردم فرمود بلی عرض کرد پس چه باعث شد ترا بر تعجیل کردن
بیرون رفتن فرمود آمد بنزد من رسول الله بعد ما فارقتک فقال یا حسین اخرج فان الله شاء ان یراک
قتیلا یعنی آمد بسوی من رسول الله بعد از آنکه از تو مفارقت کردم پس فرمود ای حسین بیرون رو پس
بتحقیق که خدا خواسته است اینکه ترا کشته ببیند فقال ابن الحنفیه انا لله وانا الیه راجعون فما معنی حملک
هؤلاء النساء معک وانت تخرج علی مثل هذه الحالة یعنی محمد گفت انا لله وانا الیه راجعون پس چه معنی دارد
برداشتن این زنان را با خود در حالیکه تو بیرون میروی بقصد کشته شدن فقال لی ان الله قد شاء ان
یراهن سبایا و سلّم علیه و مضی فرمود بتحقیق که خدا خواسته است اینکه ایشان را اسیر ببیند و سلام کرد
براو و گذشت بعضی مصنفین فرموده اند که بعضی کسانی که میدانستند حقایق شرف سعادت شهادت را گمان
میکنند اینکه خود را بتعمد هلاک کند احدی را مثل این حالتی آیا نشنیده است سخن خدا را در قرآن صادق المقال
اینکه متعبد فرموده قومی را بکشتن خودشان پس فرموده و توبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم
یعنی توبه کنید بسوی آفریننده شما پس بکشید خودتان را این بهتر است از برای شما در نزد خدای شما و شاید
که اینکه معنی قول خدا ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة این است که خود را بکشتن مدهید و چنین نیست زیراکه
تعبد بکشته شدن از بالاترین سعادتهاست و چنانچه بتحقیق که ذکر کرده صاحب فضل از جناب صادق علیه السلام در تفسیر آیه
که آنجناب از اسلم روایت فرموده که ما در جهاد با اهل نهاوند حاضر بودیم و صف بستیم و دشمنان نیز صف بستند دیده بودم
دراز تر و پهن تر از صف ما و صف ایشان و دشمنان چسبانیده بودند پشت خود را بدیوار شهرشان پس مردی
از ما حمله کرد بر دشمنان مردم گفتند لا اله الا الله خود را بهلاکت انداخت پس ابو ایوب انصاری گفت ای مردم ایشان تاویل میکنند
این آیه را باینکه این مرد حمله کرد بامید شهادت خود را بهلکه انداخت و حال آنکه چنین نیست آیه و غرض از این
نیست که این آیه نازل شد در باره ما جماعت انصار که مشغول شدیم بیاری رسول الله و گذاشتیم اهل و اموال را و مشغول
تربیت و اصلاح ایشان نشدیم پس گمان کردیم که ضایع شدند عیال و اموال ما بسبب مشغول شدن ما

بجهاد پس خدا این آیه را فرستاد بجهت انکار از چیزیکه در نفسهای ما واقع شد از خیال اینکه تخلف کنیم
از رسول الله تا اصلاح کنیم احوال خود را وفرمود خود را در تهلکه میندازید یعنی اگر از رسول الله باز
مانید و در خانهای خود بنشینید انداخته اید خود را در تهلکه وخدا را بغضب در آورده اید بر خود
تا هلاک شوید واین ردی بود بر جهاد افتخار [illegible] گفتیم وچیزیکه بران عزم کردیم از ماندن در شهرها و امر
فرمود بجهاد ونازل شده است این آیه در باره مردیکه حمله کرده بر دشمن و ترجیح میکنند [illegible] را
که بکشند چنانکه او میکند وطلب میکنند شهادت را بجهاد در راه خدا بجهت ثواب آخرت جناب موسی علیه السلام
با اینکه بنی اسرائیل را از عذابهای فرعون خلاص کرد وایشان زیاده از صد هزار مرد وغیر اینها از زن
واطفال بودند از ترس فرعون گریختند واز دریا عبور کردند وچون سواد اصحاب فرعون نمایان شد
خوف بر ایشان غالب گردید [illegible] از ایشان بلند شد یعنی ما را در می یابند و بما میرسند و موسی
بایشان میفرمود کلا ان معی ربی سیهدین یعنی چنین است تحقیق که با من است پروردگار من زود است که راه
فرار و نجات از ایشان را بما بنماید [illegible] بجانب این فرعون پرستان [illegible] آمد وچون هزار نفر از
ایشان بامر بعزم جنگ انجناب سید زهرا [illegible] عرض کرد یا بن رسول الله [illegible] پایم او شدید [illegible]
ولشکرهای [illegible] خواهد آمد که قوة برابری با ایشان نداشته باشیم پس اذن ده تا با ایشان جنگ کنیم فرمود
که [illegible] انما ابتدا کنم بجنگ کردن با ایشان وهر گاه [illegible] زیاده از صد هزار نفر از ایشان
مجتمع شدند و [illegible] معلوم شد که از برای مظلوم [illegible] دیار [illegible] و [illegible] خود بالتعجیل از [illegible]
[illegible] با ایشان جنگ کرد و بعد از آنکه [illegible] تنها حمله میکرد بر هزار نفر و از پیش رو او میگریختند
[illegible] کرده حمید بن مسلم روایت کرده که انجناب [illegible] را بمبارزه وا ایستاده بود [illegible]
او [illegible] اکثر مقتل عظیم از قوم [illegible] و [illegible] القتل [illegible] العار والعار اولی من دخول
النار [illegible] قد قتل ولده واهل بیته واصحابه [illegible] وان کان [illegible] علی [illegible]
علیهم السیف [illegible] الذئب [illegible] هرگز کسی را که بسیار [illegible]
واهل بیت واصحاب او کشته شده باشند و [illegible] قسم دلش محکم تر شده و تحقیق که در ان حمله میکردند بر او پس
حمله میکرد بر ایشان با شمشیر [illegible] از پیش رو او چون [illegible] بزها چون گرگ بر آنها
حمله کند ولقد کان یحمل علیهم وقد تکاملوا ثلثین الفا فینهزمون [illegible] کانهم الجراد المنتشر ثم
یرجع الی مرکزه وهو یقول لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و [illegible] با ایشان جهاد [illegible] احاطه
کرده

[illegible] بر سر [illegible] که در [illegible] از [illegible]

کردند بجهاد و فاصله شد میانه او و میانه حضرت [illegible] پس انجناب را از [illegible] قطعه گوشتش
کنند و باز [illegible] کار [illegible] شده [illegible] که چون [illegible] باقی است و حال انجناب موسی [illegible] بود که [illegible] او را
کرد [illegible] گفت رب انی لا املک الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین پروردگارا
مالک نیستم مگر نفس خود و [illegible] برادر خود را پس جدائی بینداز میان ما و میان این قوم فاسقین خدای عز وجل فرمود
بجزای اینکه [illegible] از [illegible] بر [illegible] بر او واجب است [illegible] فقاتلا انا هاهنا قاعدون [illegible]
پروردگار [illegible] جنگ کنید [illegible] که ما در اینجا نشسته ایم [illegible] ادخلوا [illegible] وخانه ها [illegible]
در این [illegible] انجناب امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل چنین [illegible] مظلوم [illegible] که [illegible] اهلاک [illegible] و [illegible] را از [illegible] شما [illegible]
و قوم [illegible] از [illegible] پس [illegible] ایشان [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] در [illegible] روز [illegible] بنی [illegible] بوده [illegible] بود [illegible]
[illegible] انجناب [illegible] با ایشان میفرمود [illegible] کرده [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] قوم لوط چون [illegible] قوم لوط [illegible] ایشان را دیدند [illegible] که [illegible] خواسته
که با ایشان [illegible] گفت لو ان لی بکم قوة او اوی الی رکن شدید یعنی اگر قوة [illegible]
شما هلاک میکردم و اگر [illegible] از [illegible] بجای [illegible] محکمی [illegible] وقت قالوا انا رسل
ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل ولا یلتفت منکم احد الا امرأتک انه مصیبها ما اصابهم
یعنی گفتند [illegible] فرستادهای پروردگار تو [illegible] بتو [illegible] پس اهل خود را از میان ایشان بیرون
ببر [illegible] نجاة یابید و [illegible] ملتفت نشود [illegible] تحقیق که ان هم مبتلا خواهد
شد ببلای ایشان پس خدا زمین را با [illegible] برد و [illegible] بعد از آنکه [illegible] از [illegible]
[illegible] و زمین را با ایشان [illegible] پس جبرئیل امد و زمین را با قوم لوط [illegible] تا آسمان
بالا برد و از انجا [illegible] آخر [illegible] تا [illegible] هلاک [illegible] این بود که خواستند [illegible]
کنند [illegible] که [illegible] لوط [illegible] و این [illegible] بود [illegible] از [illegible] هلاک

ایشان بود ولکن حیی جبرئیل که در خانه لوط امد و قوم لوط خواستند با او بی ادبی کنند
و او ایشان را هلاک کند بود بعد از انکه از لوط دعا بر هلاک ایشان صادر شد بخدمت پیغمبر ما
امد و گفت که خدا مرا فرستاده که بکنم با امت تو انچه کردم بقوم لوط و المنجین بعد از ان بود
که اولادش الشمه بودند و عیالش را اسیر کرده بودند و در روایت ابن طاوس ذکر فرموده سوال ملیه
معقول ابن تغلب علیهما السلام اسیران را شام مینبرد چنانکه اسیران کفار را میبرند اهل
اطراف و دریاهای ایشان را میدیدند بس ابن لهیعه و غیرش روایت کرده اند حدیث که ما قسم
از ان بعض حاجیان که در طواف میکردیم بخانه مکه که دیدیم شخصی میگفت اللهم اغفر لی
ولا اراک فاعلا خداوندا مرا بیامرز و گمان میکنم که چنین کنی گفتم ای بنده خدا از خدا بترس
و مگوی مثل این سخن را پس بتحقیق که گناهان تو اگر بوده باشند چون قطرهای باران و برگ
درختان و استغفار کنی خدا ترا بیامرزد انها را از برای تو پس بتحقیق که او امرزنده
و رحیم است پس گفت بیا تا ترا خبر دهم بقصه خود پس امدم بسوی او گفت بدان که ما بوده ایم
پنجاه نفر از کسانیکه رفتند با سر حسین علیه السلام بسوی شام پس بودیم هرگاه بمنزل میرسیدیم
میگذاشتیم سر او را در تابوت و میاشامیدیم شراب را در دور تابوت پس جماعت اشامیدند
شراب را در شبی از شبها تا مست شدند و من نیاشامیدم با ایشان پس چون شب تاریک شد
شنیدم رعدی و دیدم برقی را چون نگاه کردم دیدم که درهای اسمان باز شده اند و فرود
امد ادم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و علیهم با ایشان بود جبرئیل و خلق
بسیاری از ملائکه پس جبرئیل اول نزدیک سر امد و او را از تابوت بیرون اورد و بسینه خود
چسبانید و او را بوسید بعد از ان پیغمبران دیگر همچنین کردند و پیغمبر بر حسین علیه السلام
گریست و پیغمبران او را تعزیت گفتند پس جبرئیل گفت یا محمد الله تبارک و تعالی ازمن خواسته
اطیعک فی امتک فان امرتنی زلزلت بهم الارض و جعلت عالیها سافلها کما فعلت بقوم

لوط

لوط بعزای محمد بتحقیق که خدا عزوجل امر فرموده بمن اینکه اطاعت کنم ترا در باره امت تو
پس اگر امر میکنی ترا زلزله بایشان میاورم زمین را و بالای ان را پایینش میکنم چنانچه کردم
بقوم لوط فقال النبی لا یا جبرئیل فان لهم معی موقفا یوم القیمة بین یدی الله تعالی پس پیغمبر
فرمود بنجواهم ایشان را هلاک کنی ای جبرئیل پس بتحقیق که از برای ایشان با من موقفی
هست در روز قیامت در پیش پروردگار بعد از ان ملائکه امدند بجانب ما که ما را بکشند
من کفتم الامان الامان یا رسول الله فرمود اذهب فلا غفر الله لک برو که خدا ترا نیامرزد و مورد گردید
از موارد اتفاق مفیده که او در دنیا و اخرت نیابد بیامرزد اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله اخرا
را تقدیم میفرماید حق اگر چهارده معصوم که هریک باری موکل اند از اخرت پیغمبر و
دو فرزندش اختیار کرده اند چنانکه شیخ طوسی در کتاب قبض المعاجز روایت کرده از شیخ صدوق
ابو الحسن محمد بن علی بن احمد نجاشی معروف بابن الکوفه در بغداد در اخر ماه ربیع الاول
صد و چهل و دو و ان شیخ معتمد بود اصحاب را بان روایت کرده و گفت بیرون رفتم و ارضاه
میگفت که خبر داد مرا ابو الحسن محمد ابن جعفر تمیمی میگفت ابو الوفا شیرازی گفت برای من حکایت
کرد که ابو علی الیاس صاحب که گاه نمیگرفت اوراز حبس کرده و ان کریم کامل بوده میکنیم که ببغداد
بودم در باره تو دارد پس چیزی از این مقدار نشنیدم و وداع کردم با خدا بمناجات و دراز کشیدم
میدادم پیغمبر را علیه السلام و چون شب جمعه شد از نماز فارغ شدم و خوابیدم پس پیغمبر را دیدم در خواب
خود و میفرمود که توسل میجویی بمن و نه بدختر من و نه بدو فرزندم از برای چیزی از امور دنیا مگر از برای
چیزیکه طلب از طاعت خدا و رضوان او و لیکن ابو الحسن برادر من پس بتحقیق که او انتقام میکشد از کسی
که ظلم کرده میگوید حق خدا را انتقام میکشد از کسیکه ظلم کرده مرا و جعل الله لی برگردن تو ابو الحسن
و انتقام کشید و عقب حق گرفته پس سخن نگفت علیه پس نگاه کرد بسوی من و

نبود

متعجب از بودن آن جهد بود که چنین بود گفته بودم او را خبر بود که او را [illegible] کرده بودم پس جابر
از برایش [illegible] از قیام کند با [illegible] و تحقیق که را حق کرد در او [illegible] الکلام [illegible] تحقیق
کرده ام از برای کسی که متوسل شود از برای ولی خدا و اما علی ابن الحسین پس از برای نجات
از سلاطین و دیدن شیاطین و اما محمد ابن علی و جعفر ابن محمد پس از برای اطاعت
و چیزی که بطلب از طاعت خدا و اما موسی ابن جعفر پس بطلب التماس کن عافیت را با او از خدا تعالی
و اما علی ابن موسی پس طلب کن با او سلامت را در صحراها و دریاها و اما محمد ابن علی پس
طلب رزق کن بحق او از خدا تعالی و اما علی ابن محمد پس از برای نوافل و نیکی کردن برادران
و چیزی که بخواهی از طاعت خدا و اما حسن ابن [illegible] پس هرگاه رسید از تو شمشیر [illegible]
حاجت را [illegible] پس طلب [illegible] از او کن پس تحقیق که صاحب الزمان
ترا اعانت خواهد کرد پس بگوید مرا که در خواب یا مولای یا صاحب الزمان [illegible] فقد بلغ
مجهودی ابو الوفا گفت پس بیدار شدم از خواب دیدم که [illegible] را از پا [illegible]
بیرون [illegible] از برای دعا و لکن چون این دعا از ادعیه
شریفه است ذکرش بعد از آنکه شرحش ذکر شد [illegible] روایت شده
که این طریق توسل [illegible] اللهم صل علی محمد و علی ابنه و علی ابنها و [illegible] لک بهم
ان تعیننی علی طاعتک و رضوانک و تبلغنی بهم افضل ما بلغت احدا من اولیائک انک
جواد کریم اللهم انی اسالک بحق امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب الا انتقمت لی ممن ظلمنی و غشنی و آذانی
و انظر علی ذلک و کفیتنی به [illegible] یا ارحم الراحمین اللهم انی اسالک بحق ولیک علی ابن
الحسین الا کفیتنی به مؤنة کل شیطان مرید و سلطان [illegible] عنید [illegible] علی ببطشه
و [illegible] علی [illegible] انک جواد کریم اللهم انی اسالک بحق ولیک محمد ابن علی و جعفر ابن

محمد

محمد الا اعنتنی بهما علی امر آخرتی بطاعتک اللهم انی اسالک بحق موسی ابن جعفر الا عافیتنی به فی جمیع
جوارحی ما ظهر منها و ما بطن یا جواد یا کریم اللهم انی اسالک بحق ولیک الرضا علی ابن موسی الا سلمتنی
به فی جمیع اسفاری فی البراری و [illegible] البحار و الجبال و القفار و الاودیة و الغیاض من جمیع ما اخافه و احذره
انک رؤف رحیم اللهم انی اسالک بحق ولیک محمد ابن علی الا جدت به علی من فضلک و تفضلت به علی
وسعک و وسعت علی من رزقک و اغنیتنی عمن سواک و جعلت حاجتی الیک و قضاءها علیک انک لما تشاء
قدیر اللهم انی اسالک بحق ولیک علی ابن محمد الا اعنتنی به علی تادیة فروضک و بر اخوانی المؤمنین
و سهل ذلک لی و اقرنه بالخیر و اعنی علی طاعتک بفضلک یا رحیم اللهم انی اسالک بحق ولیک الحسن
ابن علی الا اعنتنی به علی امر آخرتی بطاعتک و رضوانک و سررتنی به منقلبی برحمتک یا ارحم الراحمین
اللهم انی اسالک بحق ولیک و حجتک صاحب الزمان الا اعنتنی به علی جمیع اموری و کفیتنی به مؤنة کل
موذ و طاغ و باغ و اعنتنی به فقد بلغ مجهودی و کفیتنی کل عدو و هم و غم و دین و ولدی و جمیع
اهلی و اخوانی و من یعنینی امره و خاصتی آمین رب العالمین ذکر کرده است یکی از [illegible]
صادق [illegible] بود که [illegible] سر و روش را [illegible] کنند پس خدا [illegible] غضب کرد و [illegible] را
را که ملک عذاب است [illegible] و فرستاد و گفت [illegible] عذاب کن [illegible] قوم [illegible] را عذاب
کنم گفت نمیخواهم ایشان را عذاب کنید لکن میخواهم که انتقام بگیرم بحسین ابن علی ابن ابیطالب
در صحرای کربلا پس خدا در رجعت او را بر [illegible] گردانید تا از قومش انتقام کشد و این یک
مصیبت بود از هزار و هزار هزار مصیبت که حسین علیه السلام وارد آمد و خدای
عز و جل ملکی را بزیارت المظلوم کربلا فرستاد و [illegible] قبول نکرد و [illegible]
و زرارة ابن خلج گوید ملاقات کردیم حسین را پیش از آنکه بیرون رود

بسوی عراق پس خبر داد اورا بضعف حضور واینکه دلهای ایشان با او و شمشیرهای ایشان
بر اوست پس اشاره کرد بدست مبارک بسوی آسمان پس دیدم که درهای آسمان باز شدند
وفرود آمدند ملائکه عددی که کسی شمار ایشانرا نمیداند بغیر از خدا پس فرمود لولا تقارب
الاشیاء وحبوط الاجر لقاتلتهم بهولاء ولکن اعلم علما یقینا ان هناک مصرعی ومصارع
اصحابی لا ینجو منهم الا ولدی علی یعنی اگر نبود نزدیک شدن چیزها و حبط
شدن اجر هر آینه جنگ میکردم با ایشان با این جماعت ولکن میدانم علم یقین
اینکه در اینجاست خوابگاه من و خوابگاههای اصحاب من نجات نمی یابد
از ایشان مگر فرزندم علی جلالة قدر ابرهیم پیغمبر از این معلوم شد که
در آتش انداختن اورا بمنجنیق گذاشتند جبرئیل و میکائیل وبعض ملائکه بنزدش
آمدند که اگر حاجتی داری بگو ملتفت حاجت من در نزد خدا نیست عز وجل
ولکن از خدا خواهش داشت که اورا مستخلص نماید لهذا خدای عز وجل میفرماید و قلنا
یا نار کونی بردا وسلاما علی ابرهیم ای آتش باش سرد و سلامت بر ابرهیم
وارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین یعنی قصد مکر باو کردند پس قرار دادیم
ایشانرا زیانکارترین و انجاب یعنی مطلوب کربلا از زمان حضرت آدم تا زمان
شهادة بوده خدا ... که ... شود واورا اعانت کنند اصحاب ... از خدا خواهش
میکرد که ... دشمنان ازاو کنند و ... امر میفرمود شیخ مفید
باسنادش روایت کرده از حضرت ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام که چون

ابو عبد الله علیه السلام

ابو عبد الله حسین ابن علی از مکه بیرون آمد بجانب مدینه فوجهای بسیار از ملائکه
مسومین و مردفین بخدمتش آمدند در دستشان حربها بود سوار بودند بر اسبهای از اسبهای بهشت پس سلام کردند
و عرض کردند یا حجة الله علی خلقه بعد جده وابیه واخیه بتحقیق که خدای عز وجل امداد کرد جدت رسول الله را با ما
در مواطن بسیاری و بتحقیق که خدا امداد کرده است ترا با ما پس ایشان فرمود الموعد حفرتی وبقعتی التی
استشهد فیها وهی کربلا فاذا وردتها فاتونی موعد وعده گاه ما بقعه و قبر من است که در آن
شهید میشوم و آن کربلاست فقالوا یا حجة الله ان الله امرنا ان نسمع لک ونطیع فهل تخشی
من عدو یلقاک فنکون معک فقال لا سبیل لهم علی ولا یلقونی بکریهة او اصل الی بقعتی عرض کردند
ای حجت خدا بتحقیق که خدا امر کرده ما را که بشنویم فرمایش ترا و اطاعت کنیم پس آیا میترسی از دشمنی
که ملاقات کنند ترا پس با تو باشیم پس فرمود که راهی از برای ایشان نیست برمن و ملاقات نمیکنند
مرا بمکروهی تا آنکه برسم ببقعه که در آن دفن میشوم و آمد افواج من مؤمنی الجن فقالوا الحسین نحن
شیعتک وانصارک فمرنا بما شئت فلو امرتنا بقتل کل عدو لک وانت بمکانک لکفیناک ذلک
وآمدند بخدمتش گروههای بسیار از مؤمنین جن و گفتند که ما شیعیان و یاوران توایم پس امر کن ما را بهر چه
میخواهی پس اگر امر کنی ما را بکشتن هر دشمنی که تو را هست و حال آنکه تو در مکان خود ایستاده هر آینه
کفایت میکنیم ترا فجزاهم خیرا وقال لهم اما قرأتم کتاب الله المنزل علی جدی رسول الله صلی الله علیه وآله فی قوله
قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم پس فرمود خدا جزای خیر شما بدهد
آیا نخوانده اید کتاب خدا که نازل شده بر جدم رسول الله صلی الله علیه وآله در آنجا که فرموده اگر در
خانهای خود باشید هر آینه بیرون خواهند آمد کسانی که کشته شدن درباره ایشان نوشته شده
بسوی خوابگاههای ایشان فاذا اقمت بمکانی فبماذا یبتلی هذا الخلق المتعوس وبماذا یختبرون
ومن ذا یکون ساکن حفرتی وقد اختارها الله تعالی یوم دحا الارض وجعلها معقلا لشیعتنا ومحبینا
تقبل اعمالهم وصلواتهم ویجاب دعاؤهم وتسکن شیعتنا فتکون لهم امانا فی الدنیا والآخرة یعنی پس
اگر من باشم در جای خود پس بچه چیز امتحان میشوند این خلق هلاک شده و لابد کشته از حق

وبجا از مایش میشوند وکی بیابند ساکن شوند کودالی که جای قبر منست وحال انکه تحقیق که خدا تعالی
ان را اختیار کرده است از برای مشهد در روزی که زمین را پهن کرده و قرار داده است ان را
محل استحکام شیعیان ما و دوستان ما قبول میشود عبادت ان و نماز هاشان در ان و
مستجاب میشود دعا ایشان ع برکه ان وارام میگیرند شیعیان ما در ان زمان پس میباشد امان
ایشان در دنیا واخرة ولکن تحضرون یوم السبت و هو یوم عاشورا الذی فی اخره
اقتل ولایبقی بعدی مطلوب من اهلی ونسبی واخوانی واهل بیتی و برده میشود سر من الی یزید
ابن معویه لعنهما الله فرمود ولکن حاضر میشوید در نزد من روز شنبه واو ستب روز عاشورای
که در اخر ان روز کشته میشوم و باقی نمیماند بعد از من کسی که او را طلب کنند
از اهل وخویش واهل بیت من و میبرند سر مرا بسوی یزید ابن معویه لعنهما الله تعالی
فقالت الجن نحن والله حبیب الله لولا ان امرک طاعة وانه لا تجوز لنا مخالفتک لخالفناک
وقتلنا جمیع اعدائک قبل ان یصلوا الیک فقال لهم ونحن والله اقدر علیهم منکم ولکن لیهلک
من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة جن عرض کردند بخدا قسم ای حبیب خدا اگر نه
این بود که واجب است اطاعة تو وانکه جایز نیست از برای ما مخالفت تو هر اینه ما
مخالفت تو میکردیم و میکشتیم جمیع دشمنان تو را پیش از انکه برسند بسوی تو پس فرمود
با ایشان که ما بخدا قسم قادرتر و تواناتریم بر ایشان از شما ولکن باید هلاک
شود هر که هلاک میشود بعد از اتمام حجة وهدایت یابد هر که راه خیر میشود
بعد از اتمام حجة بعد از کشته شدن جمیع یاوران خدا ملکه نصرت فرستاد
تا بر بالای سر ش ایستادند ولکن او را مخیر کردند ما بین ملاقات خدا و ظفر
بر دشمن پس اختیار کرد ملاقات خدا را واو از خود را بلند کرد اما من یا حاصل
سیف نیا لو صار الله اما حمز اب بذنب عنا و عن جرم رسول الله و تا وقت شهادت

جماه با اهل تابوت باتش او زوخته میشوند هل عترة بکتاب الله قد قرنت نورو
علیها کل ناموس امر مالک بیضة الاسلام طاعنة ما عند من هدا ها نحو
فظهر ایا عترة که مقرون است بکتاب خدا هر خادم و فوکری براو حکم رانه میکند یا
مالک شوند بیضه اسلام واطالبی که از راهنمای معتاد فرزند در نزد او نیست
فعل لنغل زیاد وابن اکلة الاکباد نسل الزناة الکفر مغمور این الثری من
ذروی الافلاک مرتقعا ابن الکلاب من الاسد المغاویر قوم بهم قام عرش الله مرتفعا
من اجلهم خلقة الجنات والحور من ذا یکون لهم کفوا فیعدلهم انی تقاس دجی الدیجور
بالنور پس بکو بحرامزاده زیاد و فرزند زن جگرخوار نسل زناییکه در کفر فرو
رفته کجا است خاک از بالای افلاک در بلندی و چه نسبت است سکان را با شیران
قومی که بواسطه ایشان عرش خدا برپا و بلند شده واز جهة ایشان افرینش
بهشتها وحوران کی میباشد هم شان ایشان تا مساوی شود ایشان را چگونه
قیاس میشود تاریکی شب تار بنور کل الذی من ان کان معتصما بحبلهم
باعتصام غیر مقفور کانت له حسناة ضوعفت لهم ماتحت کل خطا وخط کفر
بحبهم وولاء والذی نکصا فی الظلم من ظلام لم للد اجر امر الاله بایدیهم مفاتح
ودون حکمهم حکم المقادیر هر محلوقی بعیر از ایشان اگر چنک زند بدامن ایشان ع
از روی حقیقة مضاعف خواهند شد حسناتش وکناهانش محو خواهند شد و
هر کسی که پشت کند بر ایشان در ظلمة و تاریکی است که از شب تاریک تر است کلیدهای
امر خداوند بدست ایشانست و حکم تقدیر ها در زیر حکمشان میباشد یعقوب
پسر اسحق ابن ابرهیم خلیل الرحمن پیغمبری بود فرزند پیغمبری فرزند پیغمبری از دوازده
پسرش یکی گم شد و میدانست که زنده است اینقدر گریست که چشمش نابینا و ریش
سفید و پشتش خم شد و بنا بر روایتی که از جناب صادق علیه السلم روایت شده لب ترک او که
بود که از او صادر شده بود زیرا که گوسفندی بکشته و مردی از اصحابش محتاج بود

چیزی نداشت که بان افطار کند یعقوب چون خود را از او غافل کرد و او همسایه اش بود پس
هلاک شد یوسف و بعد از این هر صباح منادیش ندا میکرد که هر که روزه نیست پس
حاضر شود بغذاء یعقوب و چون شب میشد منادیش ندا میکرد که هر که روزه دار است
پس حاضر شود بشام یعقوب پس خدا وحی فرستاد بیوسف او که مستعد و مهیا شو از برای
بلا و اذعان کن از برای بلا و سید سجاد با آنکه بچشم مبارک خود دیده بود که هفده نفر
از اهل بیتش و جمع کثیری از غلامان و دوستان و یاوران را در یک مقام که همه بخون غلطیده
شده بودند و با سرهای تا بشام رفته بود هم و غم خود را مصروف نظر از دنیا و کثرت عبادت در
عبادات مصروف میداشت تا آنکه از اسما او از زین العابدین و سید الساجدین شنید
و از کثرت عبادات عامه و خاصه او را ذی الثفنات نامیده اند که چند مرتبه در روزی که میکند
بجهت جبین پیشانی مبارک را میبرید بجهت آنکه چون دمل بود امید که دراو بهم میرسید
عجبات که ابتلاء ایشان را ببینید و ابتلاء یعقوب را از جمله بلاها شمارد جناب صادق علیه السلام
نموده که چون جامه یوسف را از برای یعقوب آوردند و حال آنکه نعش غاله پسران گشته
بودند تا بخون نعش آلوده شود یعقوب گفت خدا و غا این هاپنه گرگ مهربان بوده که جامه
را پاره نکرده و قتی روایت کرده که گفت چه بسیار شدید بوده است غضب این گرگ بر
یوسف و مهربان بوده است بر جامه اش چون یوسف را خورده و جامه اش را پاره
نکرده پس گفت انا لله و انا الیه راجعون و گریست و بیاد آورد وحی خدا را که با و فرموده
بود مستعد بلا باش و گفت بلکه نفسهای شما امری را از برای شما آسان کرده اند و خدا
هرگز گوشت یوسف را بگرگ نداده پیش از آنکه من تاویل خواب را ببینم با اینکه خواب
یوسف وارد است و تخلف نخواهد کرد و مقصودی از بهم زدن یوسف نداشته مگر
اینکه علامتی از برای پدرشان بیاورند که بدانید یوسف را گرگ خورده و حال آنکه
بر عکس مطلب نتیجه داد زیرا که یعقوب از پاره نشدن جامه دانست که یوسف زنده
و تحقیقی است بی اصل است و لکن فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در روایت ابن طاوس
از حضرت سکینه ذکر کرده جامه جناب امام حسین را در تنور خود نگاه داشته و لکن

ونمود که این جامه بر تست از من جدا نخواهد شد تا روز قیامت شود و خدا را ملاقات
کنم و در حال شکایت و این جامه را با و نشان چه حالت دارد و هر زمان که با و نگاه کند این
طاوس رحمه الله در ملهوف فرموده و اقبلوا علی سلب الحسین علیه السلام فاخذ قمیصه اسحق بن حویه الحضرمی
فلبسه فصار ابرص و امتعط شعره یعنی چون روی آوردند برای برهنه کردن حسین علیه السلام اول جامه
آنجناب را اسحق ابن حویه حضرمی لعنه الله گرفت و در ابر شد پس مرض برص برا و عارض شد و تمام
موهای بدنش افتاد نه صیغه جامه در روایت وجدت فیه مائة و بضع عشرة خرقا ما بین
رمیة و طعنة و ضربة و قال الصادق علیه السلام وجد بالحسین علیه السلام ثلث و ثلثون طعنة و اربعة و ثلثون
ضربة یعنی در روایت وارد شده که در جامه جناب امام حسین علیه السلام صد و [redacted] پانزده
پارگی یافتند بعضی از پارگیها جای تیر بوده و بعضی جای نیزه و بعضی جای ضرب
شمشیر بوده و جناب صادق علیه السلام سی و سه طعن نیزه و جای سی و چهار ضرب شمشیر فرموده
و جای تیرها را نفرموده که چند عدد بوده و عجبات از جامه که صد و پانزده پارگی
در آن باشد چگونه آن را امید که بپوشد مگر اینکه قصد لعین این بوده که شماتت
و فخر کند بکشتن مظلوم و جامه را شاهد بکبر و برآنکه صدمه خلیفه در قتل او داشته
حضرت در بعضی قصاید انشاد نموده ام عبیدا تحت الملک نعم عن معشر تراهم و هم یستعبدون الموالیا
و از اری طول الحیوة بذلة فناء و لعیش المیت بالعز فانیا لذاک نضی ثوب الحیوة ابن فاطمه
و عنها اکتسی بردا من الدم قانیا یعنی محرف بندکانی اکه بر سر تخت پادشاهی با عزت و فرخ
نشسته اند و علاوه بر این امید نیکه از آقایان خود دارند و من می بینم طول عمر را با خواری
بردن و هلاکت و لکن کسی که بعزت بمیرد فنا شونده نیست از اینجهة جامه زندگی را فرزند
فاطمه از تن خود بیرون آورد و بعوض آن برد و بالاپوشی از خون بسیار سرخ بر بدن
خود پوشید و جناب اسباب المذلة داعیا عفاف نفوس راقیات المعالیا و کان
قربیا الدهر فضلا و سوددا بأهله وحید الدهر للدین حامیا آن بزرگوار از اسباب
خواری دوری کرد چنانکه مراعات نمود عفت و پاکی و تنزه نفسها بجای که بهر کمال
بالا رفته بودند و آن بزرگوار یگانه روزگار بود در کمال و اقتضای اهل فنای آن یگانه
روزگار با دکه پیوسته حمایه کننده دین بود حسین علیه السلام ان بقیاس فضله کما

کر با شاره جناب امام علیه السلام نظم کرده ام

نذ على البدر الجمر الدراريا يجل ويعلى ان نمثل نفسه شمامة رحبت ماح بالشمس باديا
جبين بالا تر است از اينكه كسى از مردم او را قياس كند بفضل او همچنانكه ستارها بالا تر اند
و مخلوقات زمين بالا نتوانند برابرى كنند و جليل تر است از اينكه خيال شود كه نفس
مقدسش محل شماتت شود و از براى شخصى كه اظهار شماتت او كند فهذا الذى في ل
الفخار لفقده ويبقى علاء المجد ما دام باقيا وهذا الذى كان النبى محمدا له عن قابل
الحرث والرد واقيا پس اين همان حسين است كه فخر و بزرگى بنا بايد شدن او ذليل شد ولبند
مجد و بزرگى باقى مى باشد ما دام كه او باقى باشد و اين همان حسين است كه محمد پيغمبر صلى الله
او را حفظ ميكرد از بدى ها و كرامى انكه يا عن جبريل و ميكائيل عنه بعباس
الثوب الجليل محاميا فذاك كتف المصطفى في مفازة طرحت على الرمضاء والرمل هاريا
كهواره او را مى جنبانيدند جبريل و ميكائيل را انجا ايستاده بود جهة نگاهبانى در حالتيكه
جدا او را از بين خدمت فرستاده بود پس اين آن كسى است كه سوار بر شانه مصطفى ميشد
سزاوار است كه در ميان بيابان بيفتد بر روى سنگ گرم و بر روى ريگ ها بدن برهنه
فواحر قلب الدين فالدين مصبح وضعا وسور الكفر اصبح عاليا الم يغضب المجد
الاصيل اذا رأى بنات رسول الله يحضرن باديا • لالم تخلق الله وابن لنبيها عجب
كلام الله بالبهر لهاوبابى و داد كرى دل و دين از اينكه صبح كرده است پس قلعه
كفر صبح كرده است بلند ايا غضب كرده است بزرگى با اصل در زمانيكه ديد دختران
رسول الله را كه حاضر ميشوند مجلس لئيم تر خلق خدا و فرزند لئيم ايشان را الخ
كه جواب كلام خدا را بعض هرزه ميگفت در علل روايت شده و عياشى نيز روايت كرده
از جناب سيد سجاد انكه چون اولاد يعقوب صبح كردند از ان شبى كه جا در چاه يوسف را انداخته
بودند برادر ره بودند گفتند بيايد برويم ببينيم چگونه است حال يوسف يا مرده يا زنده است
چون بچاه رسيدند قافله را در پهلوى چاه ديدند و كسانيكه آب ميخواستند دلو را
دلو خود را بچاه كرده بودند چون دلو را بيرون كشيد گفت يا بشارة يا بشرى را اين
غلامى چون ديد كه غلامى او ز ان شده بدلو ايشان چون او را بيرون آوردند

برادران

برادران يوسف نزد ايشان امدند و گفتند اين بنده ماست و در بعض از ما افتاده
در اين چاه و امروز امده ايم تا او را بيرون بياوريم پس او را گرفتند از ايشان و بگوشه بردند
و گفتند اگر اقرار بكنى از براى ما باينكه بنده مائى ترا مى كشيم يوسف گفت مرا مكشيد و بكنيد انچه
ميخواهيد پس او را نزد قافله اوردند و گفتند كه ميخريد اين غلام را از ما پس خريد او را
مردى به بيست درهم و برادرانش در رغبت بودند و او يوسف پيغمبر و پيغمبر زاده بود و در همان
چاه جبرئيل نزد او امد و پيغمبر صلى الله عليه و آله فرموده الكريم ابن الكريم ابن الكريم يوسف
ابن يعقوب بن ابرهيم چون تهديد كشتن را شنيد با كمال تن باينكه برادران او را مى كشند
واضح بذلت بندگى خود را فروخت كرد و ان ابى الضيم صحراى كربلا با ان بلاهائى كه ميدانست براو
وارد خواهد امد چون اشعث بن قيس و عمرو بن حجاج با او گفتند انزل على حكم بني عمك فانهم
لن يروك الا ما تحب فرمود اى مجلس اولاد و عمت پس تحقيق كه ايشان با تو رفتار نخواهند كرد
مگر بطريقى كه دوست ميدارى در جواب فرمود والله لا اعطيكم بيدى اعطاء الذليل و
• لا اقر اقرار العبيد يعنى نه بخدا قسم نميدهم بشما دست خود را چون دست دادن خوار و ذليل
و اقرار نكنم بنحويكه چون بندگان كه اقرار ميكنند بعد از ان خواست رفع توهم نا قصان
كند كه كسى كمان نكند اينكه از روى تكبر العياذ بالله واضح باشد بعض بنشود فرمود يا عباد الله
انى عذت بربى و ربكم ان ترجمون انى اعوذ بربى و ربكم من كل متكبر لا يؤمن بيوم الحساب اى بندگان
خدا من پناه مى برم بخداى من و شما از اينكه مرا متهم كنيد بتكبر بلكه در من نيست پناه مى برم
بخدا از هر متكبر كننده كه ايمان نمى آورد بروز قيامت پس نهما بند كه تعففا و در اهر و
تكبر شما واضح بنشود با بى ابى الضيم لا يعطى العدى حذر المنية منه فضل قياد با بجماعه
اسلمته يد الرى نه داده غيرت جمع اعادى پدرم فداى باكسنده از خوارى كه مسند او دوست
دشمن از ترس مرگ سرى بسانى كه او را بذلت بكشند پدرم فداى آن تنهاكيم كه دست بسته او را
بار كرد است در خانه غيرت بيش از براى جمع دشمنان و نيز فرمود الا وان الدعى ابن الدعى قد
ركز بين اثنتين السلة والذلة وهيهات منا الذلة يابى الله لنا ذلك و رسوله والمؤمنون و

جهر طابت وظهور طهرت وانوف حمية ونفوس ابية من ان تؤثر طاعة اللئام على مصارع
الكرام يعنى اگاه باشيد بتحقيق كه زنا زاده فرزند زنا زاده مخير كرده مرا مابين دو چيز
كشته شدن وخوارى وهيهات ده ورا است ما را خوارى ابا دارد از آن خدا وخوارى ما
خدا ورسولش ومؤمنون ودامنهاى پاك وپشتهاى پاكيزه ودماغهاى كرم بيز يعنى
نفسهاييكه از خوارى ابا دارند وراضى نميشوند كه اختيار كنند طاعة ناتجيبان را بر قتال مردان
در خوابگاه نجيبان در مجالس از جناب صادق عليه السلام روايت شده كه از آنجناب سوال كردند كه
چه بود دعاء يوسف در چاه پس بتحقيق كه ما در اين اختلاف كرده ايم پس فرمود بتحقيق كه
يوسف در ميان چاه رسيد واز زندگى مايوس شد گفت اللهم ان كانت الخطايا والذنوب
قد اخلقت وجهى عندك فلن ترفع لى اليك صوتا ولن تستجيب لى دعوة فانى اسئلك بحق الشيخ
يعقوب فارحم ضعفه اجمع بينى وبينه فقد علمت رقته على وشوقى اليه وفى از جناب صادق عليه السلام
روايت كرده كه چون برادران يوسف او را در چاه انداختند جبرئيل بنزد او آمد وگفت اى جوان
چه ميكنى تو در اينجا گفت بتحقيق كه برادرانم مرا در چاه انداختند جبرئيل گفت ايا پس
دوست ميدارى اينكه بيرون بيايى از آن يوسف گفت اين با خداست عز وجل اگر بخواهد
مرا بيرون مياورد جبرئيل باو گفت كه خدا بتو ميگويد كه مرا باين دعا بخوان تا ترا از چاه
بيرون بياورم يوسف گفت دعا چيست گفت بگو اللهم انى اسئلك بان لك الحمد لا اله الا
انت المنان بديع السموات والارض ذو الجلال والاكرام ان تصلى على محمد وال محمد وان
تجعل لى مما انا فيه فرجا ومخرجا وارزقنى من حيث احتسب ومن حيث لا احتسب پس خدا را
خواند پس از چاه او را بركت اين دعا فرج شد وهمچنين از مكر زن وپادشاهى مصر باو
رسيد از راهى كه گمان نداشت ومقتضاى روايات اينست كه نجات پيغمبران وانبياء وصالحين
امم سلف از هر كه توسل بمحمد وال محمد بوده واختصاصى بيوسف ويعقوب نداشته واين بسبب
اين بوده كه ابتلاءات جميع پيغمبران واوصيا بغير از اكمل ايشان وارد ميشد بمعنى كه ابتداء
بلا وبر ايشان نازل ميشد واز ايشان رفع ميشد ولكن بلاييكه بر عترت طاهره ميرسيد ونازل
ميشد بانتهاء ميرسيد وتفصيل اين در طى كلمات سابقه ولاحقه مذكور شده وخواهد شد

باب ششم

باب ششم در كيفية غصب حقوق ائمه عليهم السلام ورفع استبعاد اينكه چگونه بيك ساعت كه

پيغمبر

صحابه

پيغمبر صلى الله عليه وآله از دنيا رفت همه اصحابش تغيير كردند ونخالفش را فراموش نمودند بيان ان ايدك الله
كه بعد از فضل خدا با تامل در اين كلمات حقير مذهب فرقه محقه شيعه بر تو آشكار خواهد شد چون
آفتاب در وسط النهار وتا بعض تعجبهاى پيغمبر وامير المؤمنين عليهم السلام را ملتفت نباشى بتحقيق امور
عجيبه لهذا كلمى هزار از رنج ومحنة ايشان را ضمنا ذكر خواهيم نمود تا نتيجه بدست آيد
اى مصنف كه در هر زمانى از آدم عليه السلام الا الان اكثر مردم او باش واراذل اند كه هيچ در امور دين
خود بصيرة وتامل ندارند وانقيادى كه متامل اند در هر زمان غالب ايشان بر خطا ميرفتند از
كم دانشى ويا از غلبه هوا ويا اغراضيها وهر كس كه كم بودن اهل الله را انكار كند چنان
كه وجود آفتاب را انكار كرده وقران در چندجا بر اين ناطق است وما يؤمن اكثرهم بالله
الا وهم مشركون وقليل ما هم وقليل من عبادى الشكور وباوجود اين چون پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم
مبعوث شد تنها او را سنگ ميزدند ودر قرآن در چندين مقام مذكورات كه رفتار
وسخنى كه با ديوانها ميكردند وميگفتند با او ميكردند وميگفتند وچون ديدند كه مردم
اندك اندك تابع آنجناب ميشوند در صدد قتلش افتادند وباوجود اينكه هم از اقوام
وعشيره اش حيا ميكردند وهم از ايشان ميترسيدند چهار سال ايشان را با اطفال
زنان بنى هاشم در شعب كه زندانى نمودند وماكول ومشروب را از ايشان منع كردند وما
وچون بيان كيفية رفع استبعاد موقوفست بياد آوردن تفصيل بعض رنجهاى
پيغمبر صلى الله عليه وآله باين امة ولهذا در اينجا مقدمة ذكر ميشود مشتمل بر چند صنف
از صدمات وارده بر آنجناب اول حبس در شعب واين در سال هشتم نبوة آنجناب بود
بعد از آنكه حمزه مسلمان شده بود ونجاشى كه پادشاه حبشه بود نيز مسلمان شده بود
وابو طالب واكثر بنى هاشم بجان ومال حمايت جناب پيغمبر ميكردند واسلام در ميان قبائل
عرب منتشر شده بود واكثر خلق حقيقت آنجناب را فهميده بودند در آن وقت حسد قريش
زياد شده ودر دار الندوه كه مجلس سقيفه اهل جاهلية بود جمع شدند وتدبير ايشان قرار
گرفت كه اتفاق كنند وقسم خوردند بر دشمنى ال حمزه ونامه در ميان خود نوشتند كه با
بنى هاشم طعام نخورند وسخن نگويند وبا ايشان خريد وفروش نكنند ودختر بايشان
ندهند واز ايشان نگيرند تا ناچار شوند وپيغمبر را بايشان بدهند تا بكشند

ابوطالب این را شنید بنی هاشم را جمع کرد و ایشان چهل مرد بودند و گفت بکعبه و حرم سوگند که اگر
از دشمن خاری بپای محمد برود همه شما را هلاک خواهم کرد و حضرة را با بنی هاشم بدره که آنرا
شعب ابوطالب میگفتند برد و اطراف دره را ضبط کرد و در شب و روز پاسبانی آنحضرة می نمود
و چون شب میشد شمشیر خود را برمیداشت در وقتیکه آنجناب میخوابید و چون پروانه برگرد آن
شمع محفل نبوة میگردید و در اول شب آنحضرة را بجایی میخوابانید و چون پاسی از شب میگذشت
آنحضرة را بجای دیگر نقل مینمود و عزیزترین فرزندان خود علی ابن ابیطالب را در جای او میخوابانید
که اگر کسی در اول شب آنحضرة را در انمکان دیده باشد و قصد ضرری نسبت باو نماید بر اعز اولاد او
واقع شود و بر او واقع نشود و هر شب امیر المؤمنین بطیب خاطر جان خود را فدای آنحضرة مینمود
و در تمام شب ابوطالب چنین پاسبانی آنحضرة مینمود و در روز فرزندان خود و فرزندان برادران خود
را موکل کردانیده بود که حراست آنحضرة مینمودند تا آنکه کار بر ایشان تنگ شد و هر کس از عرب اهل
مکه میشد جراة نمیکرد که ببنی هاشم چیزی بفروشد و هر که میفروخت اموالش را غارة میکردند و
ابوجهل و عاص بن وایل و نضر ابن حارث و عقبة ابن ابی معیط بر سر راه قوافل میرفتند و تجار را منع
میکردند از آنکه ببنی هاشم ازوقه بفروشند و ایشان را تهدید میکردند که اگر بفروشید مال شما را
غارة میکنیم و حضرة خدیجه مال بسیار داشت و اکثران را صرف آنحضرة و اصحاب آنحضرة کرد در وقتیکه
در شعب محصور بودند و در نامه که نوشتند جمیع اکابر قریش اتفاق کردند بغیر از مطعم ابن عدی
که گفت این ستم است و من در این شریک نمیشوم و نامه را پیچیدند و مهر چهل نفر از رؤساء قریش را
بر او زدند و در میان کعبه آویختند و ابولهب نیز با ایشان متابعت کرد و در هر موسم حج و عمره حضرة
رسول از شعب بیرون میآمدند و بر قبایل عرب که بحج آمده بودند میگردید و میگفت من از جانب
حقتعالی مبعوث شده ام برسالة و شما را بدین خود دعوة میکنم بدین من درآیید و مرا
از شر اعدا محافظة نمایید و من ضامن بهشت میشوم از برای شما و ابولهب در عقب آنحضرة
میگردید و میگفت قبول قول او مکنید او پسر برادر منست و کذاب و جادوگر است پس بر این حال
چهار سال در آن دره ماندند که ایمن نبودند و بیرون نمیتوانستند آمد مگر در موسم و در سالی
دو موسم بود یکی موسم عمره در رجب و یکی موسم حج در ماه ذی حجه و در هر موسم بنی هاشم از دره
بیرون میآمدند خرید و فروش میکردند و باز بدره میرفتند و تا موسم دیگر هر چند گرسنگی
و احتیاج بر ایشان غالب میشد از بیم قریش بیرون نمیآمدند و قریش نیز نزد ابوطالب فرستادند
که اگر محمد را بدهی که ما او را بکشیم ما ترا بر خود پادشاه میکنیم ابوطالب این قصیده را در رد سخن ایشان

گفت

گفت ولما رأیت القوم لا ود فیهم وقد قطعوا کل العری والوسایل وقد صارحونا بالعداوة والاذی
وقد طاوعوا امر العدو المزایل وقد حالفوا قوما علینا اظنة یعضون غیظا خلفنا بالانامل
صبرت لهم نفسی بسمراء سمحة وابیض عضب من تراث المقاول یعنی چون دیدم قوم مرا که دوستی و راستی
نیست و بتحقیق که بریده اند همه بندها و وسیلها را و در آشکارا با ما دشمنی و اذیة میکنند و بتحقیق
که اطاعة کرده اند گفته دشمن برطرف شده را و همقسم شده اند بر ضرر ما با قومی که بخیل بودند بما
عداوت دشمن و میگزند بر انگشتان بعد از ما از غیظ خود صبر دادم نفس خود را بر نیزه و شمشیر
برنده که از بزرگان و پادشاهان میراث رسیده واحضرت عند البیت رهطی واخوتی و
امسکت من اثوابه بالوصایل قیاما معا مستقبلین رتاجه لدی حیث یقضی حلفه کل نافل وحیث
ینیخ الاشعرون رکابهم بمفضی السیول من اساف ونایل موسمة الاعضاد او قصراتها مخیسة
بین السدیس وبازل تری الودع فیها والرخام وزینة باعناقها معقودة کالعثاکل
اعوذ برب الناس من کل طاعن علینا بسوء او ملح بباطل ومن کاشح یسعی لنا بمعیبة
ومن ملحق فی الدین ما لم نحاول وثور ومن ارسی ثبیرا مکانه وراق لبر فی حراء ونازل
یعنی چون این اذیتها و دوری را از قوم خود دیدم جمع کردم در نزد خانه کعبه عشیره و برادرانم را
و جامههای خانه را بدست گرفتم در حالتیکه همه ما بر سر پا ایستاده بودیم و روی خود را بجانب کعبه
کرده بودیم در مکانی که هر عبادة کننده عبادة خود را بجا میآورد و در جایی ایستادیم که شتران اشعریها
شترهای خود را میخوابانند آنجا بجای کشانیدن سیل از اساف و نائل که دو بت اند که گمان
میکردند که ایشان مرد و زن بوده اند در کعبه زنا کرده اند پس مسخ شده اند ایستادیم در جایی
که بازو و گردن شتران نشان کرده شده بود در برابر خانه از کل ما بین شتران دو ساله و کمتر از
دو ساله میدیدی مهرها و سنگها و زینتها را در گردن ایشان بسته شده چون چوبها پناه میبرم
به پروردگار مردم از هر طعن زننده بر ما بعیبی یا اصرار کننده بباطل و از کسی که اظهار بدی بما
میکند بعیب کردن ما و از کسانی که بدین ما میکنند چیزی را که ما قصد نداریم در زبان قنان
و قسم بکوه ثور که پیغمبر باو پناه برد و بکسی که کوه ثبیر را در نزد مکه استحکام کرده و قسم ببالا رونده حراء
و فرود آینده از آن چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد ابوطالب چون دید که میخواهند بغارة بروند
در خانه کعبه با عشیره و اقوام خود بحضرة استغاثه کردند بمضمون این اشعار باعلام ایشان بانکه قصد
از حق با ایشان ندارند مگر آنکه ایشان از شعب بیرون نیایند از معامله و خرید و فروخت و یقین
داشتند که همه ایشان را نخواهند کشت و چه شبیه است این حالة بنی هاشم بحالة ایشان در
اول ورود ایشان در صحرای کربلا که محبوس بودند و ماذون نبودند که بجایی بروند از بلدها

اللهم انا عترة نبيك محمد

پس انجناب با اولاد و برادران واهل بیت خود را جمع نمود بعد از ان نظر مبارک را با ایشان
انداخت و با ایشان نگاه بسیاری کرد و ساعتی گریست بعد از ان گفت خداوندا ما یم عترة
پیغمبر تو محمد صلی الله علیه واله وقد طردنا واخرجنا وازعجنا عن حرم جدنا رسول الله صلی الله علیه واله
وقد تعدت بنو امیة علینا و تحقیق که رانده شده ایم و بیرون کرده شده ایم از حرم جد ما
رسول الله صلی الله علیه واله و تحقیق که بنی امیه تعدی کرده اند بر ما اللهم فخذ لنا
بحقنا وانصرنا علی القوم الظالمین خداوندا بگیر حق ما را از ایشان و یاری ده
ما را بر قوم ظالمین بعد از ان برخواست و این خطبه را ادا فرمود که اما بعد فقد نزل من الامر ما قد ترون
وان الدنیا قد تغیرت وتنکرت الی اخر الخطبه و چنانکه قریش از ابو طالب خواستند که
پیغمبر را واگذارد او را با ایشان میداد ند که بجهت مکر کاری نداشتند همچنین اولاد قریش بعد از
فرزند پیغمبر کسی را نمیخواستند و اگر با و ظفر می یافتند بسیار اولاد ابو طالب کاری
نداشتند ابو طالب فرموده و بالبیت حق البیت من بطن مکة وبالله ان الله لیس
بغافل وبالحجر الاسود اذ یمسحونه اذا اکتنفوه بالضحی والاصائل وموطئ
ابرهیم فی الصخر رطبة علی قدمیه حافیا غیر ناعل واشواط بین المروتین الی الصفا
وما فیهما من صورة وتماثل ومن حج بیت الله من کل راکب ومن کل ذی نذر ومن
کل راجل وبالمشعر الاقصی اذا قصدوا له الال الی مفضی الشراج القوابل و
توقافهم فوق الجبال عشیة یقیمون بالایدی صدور الرواحل ولیلة جمع والمنازل
من منی وهل فوقها من حرمة ومنازل وجمع اذا ما المقربات اجزنه سراعا
کما یخرجن من وقع وابل وبالجمرة الکبری اذا صمدوا لها یؤمون قذفا راسها
بالجنادل وکندة اذ هم بالحصاب عشیة تجیز بهم حجاج بکر بن وایل حلیفان
شدا عقد ما احتلفا له وردا علیه عاطفات الوسایل وحطمهم سمر الصفاح
وسرحه وشبرقه وخد النعام الجوافل فهل بعد هذا من معاذ لعائذ وهل
من معید یتقی الله عادل یطاع بنا الاعدا و ودوا لو اننا تسد بنا ابواب
ترک وکابل کذبتم وبیت الله نترک مکة ونظعن الا امرکم فی بلابل کذبتم
وبیت الله نبزی محمدا ولما نطاعن دونه ونناضل ونسلمه حتی نصرع حوله

ونذهل

ونذهل عن ابنائنا والحلائل ابو طالب میفرماید قسم بخانه که در وسط مکه است وقسم بخدایی
که غافل نیست از کردار بندگان وقسم بسنگ حجر الاسود که در صبح وعصر اطراف او را میگیرند
وقسم بجای پای ابرهیم بر سنگ در وقتیکه پا برهنه بود وقسم بسعی ما بین صفا و مروه و بچیزهائی
که در اینجاست وقسم بکسانی که حج خانه خدا کرده اند از هر سواره و پیاده وقسم بمشعر الحرام چون
از کوه عرفات قصد او کنند وقسم با یستادن حاجیان در وقت شام در پهلوی ان کوهها وقسم بشب
جمع و بمنزلهای منی و بالاتر از انها چیزی را حرمتی نیست وقسم بجمرهٔ بزرگ در وقتیکه قصد میکنند که
سنگ بیندازند بر سر ان دروغ میگوئید قسم بخانهٔ خدا جدا نمی شویم از محمد و دست از او بر نمیداریم
و هنوز نیزه نزده ایم در پیش روی او وجنگ نکرده ایم دروغ گفتید قسم بخانهٔ خدا میگذاریم او را
و کوچ میکنیم مگر انکه امر شما از هم بپاشیم و اما محمد را بشما میگذاریم مگر انکه جان بسپاریم در دور او
و دست برداریم از زنان و فرزندان ما و همین مضمون بعینه از اولاد عقیل ابن ابیطالب صادر شده در
زمانیکه جناب امام حسین علیه السلم با ایشان فرمود یا بنی عقیل حسبکم من القتل بمسلم ابن عقیل فاذهبوا
فانه قد اذنت لکم ای اولاد عقیل کافی است شما را از کشته شدن بکشته شدن مسلم ابن عقیل بروید که
من اذن بشما دادم فقالوا سبحان الله ما یقول الناس یقولون انا ترکنا شیخنا وسیدنا وبنی عمومتنا
خیر العمومة ولم نرم معهم بسیف ولم نطعن معهم برمح ولم نضرب معهم بسیف ولا ندری ما صنعوا لا
والله لا نفعل ذلک ولکن نفدیک بانفسنا واموالنا واهلنا ونقاتل معک حتی نرد موردک
فقبح الله العیش بعدک گفتند سبحان الله چه میگویند مردم بگویند که اقا و بزرگ و اولاد عموهای
خود را که بهترین عموها بوده اند گذاشتیم نه تیری با او انداختیم و نه نیزه با او بکار بردیم و نه شمشیری
با او بدشمنی زدیم و نمیدانیم چه کرده اند بخدا قسم نمیکنیم این را و لکن فدا میکنیم جانهای خود را بجانهای
و مالهای ما و اهل و جنگ میکنیم دشمنان را با تو تا انکه وارد شویم بجائیکه تو وارد میشوی پس
خدا قبیح کناد زندگی را بعد از تو و امثال این سخنان را چند بار بعبارات مختلفه با انجناب گفتند
از کتب مسلم ارشاد تفصیل انها طلب شود ابو طالب فرموده وینهض قوم فی الحدید الیکم نهوض الروایا
تحت ذات الصلاصل وحتی تری ذا الضغن یرکب ردعه من الطعن فعل الانکب المتحامل
وانا لعمر الله ان جد ما اری لتلتبسن اسیافنا بالاماثل بکفی فتی مثل الشهاب سمیدع
اخی ثقة حامی الحقیقة باسل شهورا وایاما وحولا محرما علینا وتاتی حجة بعد قابل

وخواهید بخوابت برسر شما با اسلحه‌های چون حرکت کردن تشنها بسوی ظرف آب وخواهید
دید صاحبان کینه را که بنیزه می زند زدن ضرب زننده ترین مردم را از صاحبان تحمل و
توانایی وما بجدا قسم اگر این دشمنی شما محکم شد شمشیرهای خود را بمیز دو کان شما خواهیم
غلاف کرد شمشیرهایی که در دست جوانانی هستند شجاعان مثل ابر شهاب جوانان معتمدان حفظ
کنندهای حقیقت دلیران خواهم کرد این جنگها را در ماهها و روزها و سالها وخواهد آمد
سالی بعد از سالی وما ترک قوم لا ابا لک سیدا   یحوط الذمار غیر ذرب مواکل   وابیض یستسقی
الغمام بوجهه   ثمال الیتامی عصمة للارامل   یلوذ به الهلاک من آل هاشم   فهم عنده فی رحمة
وفواضل یعنی چرا ترک کنیم آقایی را که حفظ عهد میکند و تند خورنده نیست آقایی که بنور او ابر — ای بی پدران چه
ازابر طلب بارش میشود ببرکت روی او پناه یتیمان حفظ کننده بیوه زنان پناه می برند
باو هلاک شوندگان از آل هاشم پس ایشان در نزد او در رحمت و فضیلت اند لعمری لقد اجری
اسید بکره   الی بغضنا وجزانا لآکل   وعثمان لم یربع علینا وقنفذ   ولکن اطاعا
امر تلک القبایل   اطاعا ابیا وابن عبد یغوثهم   ولم یرقبا فینا مقالة قایل   کما قد لقینا
من سبیع ونوفل   وکل تولی معرضا لم یجامل   فان یلقیا او یمکن الله منهما   نکل لهما صاعا
بصاع المکایل   وذاک ابو عمرو ابا غیر بغضنا   لیظعننا فی اهل شاء وجامل   یناجی بنا
فی کل ممسی ومصبح   فناج ابا عمرو بنا ثم خاتل   ویولی لنا بالله ما ان یغشنا   بلی قد نراه
جهرة غیر حایل   اضاق علینا بغضنا کل تلعة   من الارض بین اخشب فمجادل   وسایل
ابا الولید ماذا حبوتنا   بسعیک فینا معرضا کالمخاتل   وکنت امرأ ممن یعاش برأیه و
رحمته فینا ولست بجاهل   اعتبة لا تسمع بنا قول کاشح   حسود کذوب مبغض ذی دغاول
ومر ابو سفیان عنی معرضا   کما مر قیل من عظام المقاول   یفر الی نجد وبرد میاهه   ویزعم انی
لست عنکم بغافل   ویخبرنا فعل المناصح انه   شفیق ویخفی عارمات الدواخل   مطعم
لم اخذلک فی یوم نجدة   ولا معظم عند الامور الجلایل   ولا یوم خصم اذ اتوک اشدة

اولی

اولی جدل من الخصوم المساجل   اطعم ان القوم ساموک خطة   وانی متی اوکل فلست
بوائل   جزی الله عنا عبد شمس ونوفلا   عقوبة شر عاجلا غیر آجل   بمیزان قسط لا
یخیس شعیرة   له شاهد من نفسه غیر عائل   لقد سفهت احلام قوم تبدلوا   بنی
خلف قیضا بنا والغیاطل   ونحن الصمیم من ذؤابة هاشم   وآل قصی فی الخطوب الاوائل
وسهم ومخزوم تمالوا والبوا   علینا العدی من کل طمل وخامل   فعبد مناف انتم خیر قومکم فلا
تشرکوا فی امرکم کل واغل   لعمری لقد وهنتم وعجزتم   وجئتم بامر مخطئ للمفاصل   وکنتم حدیثا
حطب قدر   فانتم الآن حطاب اقدر ومراجل   لیهنی بنی عبد مناف عقوقنا   وخذلاننا
وترکنا فی المعاقل   فان تک قوما نتئر ما صنعتم   وتحتلبوها لقحة غیر باهل   فابلغ
قصیا ان سینشر امرنا   وبشر قصیا بعدنا بالتخاذل   ولو طرقت لیلا قصیا عظیمة   اذا
ما لجانا دونهم فی المداخل   ولو صدقوا ضربا خلال بیوتهم   لکنا اسی عند النساء المطافل
فان تک کعب من لوی صمیمة   فلا بد یوما مرة من تزایل   فکل صدیق وابن اخت نعده
لعمری وجدنا غبه غیر طایل   سوی ان رهطا من کلاب بن مرة   براء الینا من معقة
خاذل   ونعم ابن اخت القوم غیر مکذب   زهیر حساما مفردا من حمایل   اشم من الشم
البهالیل ینتمی   الی حسب فی حومة المجد فاضل   لعمری لقد کلفت وجدا باحمد   واخوته داب
المحب المواصل   فمن مثله فی الناس ای مؤمل   اذا قاسه الحکام عند التفاضل   حلیم
رشید عادل غیر طایش   یوالی الها لیس عنه بغافل   فایده رب العباد بنصره   واظهر دینا
حقه غیر باطل   فوالله لولا ان اجی بسبة   تجر علی اشیاخنا فی المحافل   لکنا اتبعناه
علی کل حالة   من الدهر جدا غیر قول التهازل   لقد علموا ان ابننا لا مکذب   لدینا
ولا یعنی بقول الاباطل   فاصبح فینا احمد فی ارومة   تقصر عنها سورة المتطاول
حدبت بنفسی دونه وحمیته   ودافعت عنه بالذری والکلاکل   وما این قصیده را در اینجا ذکر
کردیم بجهة اینکه تمام او را بغیر از ابن هشام کتابی ندیده ام که ذکر کرده باشد و چون دلیل است بر اسلام ابوطالب
و از شواهد بزرگواری اوست ذکرش خالی از اجر نبود ابن هشام میگوید سالی اهل مدینه را قحطی رخ نمود

پس اهل مدینه بخدمت پیغمبر شکایت کردند بسوی او انجناب بر منبر بالا رفت و دعا کرد اندکی نگذشت
که اینقدر باران بارید تا اهل ضواحی مدینه از غرق شکایت کردند رسول الله صلی الله علیه و
کف اللهم حوالینا ولا علینا خداوندا باران را در اطراف ما بباران نه بر سر ما پس ابر از سر
مدینه منکشف شد بحوالی مدینه مثل تاجی شد که بر سر آدمی باشد پس پیغمبر فرمود اگر امروز
ابو طالب زنده بود هر اینه خوشحال میشد چون انجناب شعر میخواند بعض اصحاب عرض کرد
گویا تو یا رسول الله قصد کردی سخن ابو طالب را وابیض یستسقی الغمام بوجهه یعنی نورانی
سفیدی که از برکت رویش ابر باران میدهد فرمود بلی بعد از آن ابن هشام بیان نسب
کسانی را کرده که در شعر ابو طالب ذکر شده اند گفته عیاطل طایفه هستند از بنی سهم ابن عمرو
و ابو سفیان پسر حرب بن امیه است و مطعم پسر عدی ابن نوفل ابن عبد مناف است و زهیر پسر
ابی امیه است از بنی مخزوم و مادرش عاتکه است دختر عبد المطلب و اسید و بکرش عتاب ابن
اسید ابن ابی العیص ابن امیه ابن عبد شمس ابن عبد مناف است و عثمن برادر طلحه ابن عبید الله
تیمی است و قنفذ پسر عمیر است از بنی تیم و ابو الولید عتبة ابن ربیعه است و ابی اخنس بن شریق
است حلیف بنی زهره و اسود پسر عبد یغوث ابن وهب ابن عبد مناف ابن زهرة ابن کلاب
است و عبد مناف ابن قصی و سبیع ابن حارث برادر بلحارث ابن فهر است و نوفل ابن خویلد
ابن العدویه است از شیاطین قریش بود علی ابن ابیطالب او را کشت در روز بدر و ابو عمرو
قرظه ابن عبد عمرو ابن نوفل ابن عبد مناف است و مراد از قوم علینا اظنه اولاد بکر ابن عبد مناة ابن
ابن کنانه بوده پس اینها جماعتی هستند که ابو طالب ایشانرا در شعر خود ذکر فرموده مجلسی رحمه الله تعالی
فرموده که ابو طالب بشعب برکت و گفت الا من لهم آخر اللیل منصب وشعب العصا من
قومک المتشعب وقد کان فی امر الصحیفة عبرة متی ما یخبر غائب القوم یعجب محی الله
منهم کفرهم وعقوقهم وما نقموا من ناطق الحق معرب واصبح ما قالوا من الامر باطلا
ومن یختلق ما لیس [illegible] یکذب وامسی ابن عبد الله فینا مصدقا علی سخط من

قومنا غیر معتب ولا تحسبونا مسلمین محمدا لذی عزة منا ولا متعرب ستمنعه
منا ید هاشمیة مرکبها فی الناس خیر مرکب یعنی آگاه باشید یا کیست که مرا یاری کند
از برای اندوهی که بهم رسیده بر سر من در آخر این شب تار و دیگر و از برای نافرمانیهای
که از این قوم پراکنده احوال سر میزند بتحقیق که واقع شده است در امر صحیفه
و نامه که نوشته اند عبرت و موعظه که هر زمان خبر داده شود کسی که غایب است
تعجب میکند خدا برطرف کند از این جماعت کفرشان و قطع رحمشان را با این که کنند
داشتن ایشان حق ظاهر نمایان را و صبح کرد سخن ایشان باطل و بیهوده و هر کس
که بجوید چیزی را که بر حق نیست دروغ او ظاهر میشود و ثبت کرده در میان
ما فرزند عبد الله تصدیق کرده شده با اینکه قوم ما از ایمنی در غضب و خشم
اند و عتاب مر زنیست بر فرزند برادر ما نیست و گمان میکنید ما را که دست از
یاری محمد بر داریم بجهة خاطر کسی که صاحب عزه و جمعیت است یا بجهة کسی که در
بادیه نشسته است و زود است که سپر او میشود از ما دستهای هاشمیه از اولاد
هاشم که محل سوار شدن آنها بهترین محلها و مکانهاست این استقلت علیهم
من کانت بهم حرم المروع وکعبة القصاد کجا فرا گرفته شهرهای کسانی که باتباع
پناه میبرد هر ترسانده و چون کعبه ایشانرا قصد میکرده هر قصد کننده این الاولی
قد احرزوا قصب العلی من بین فارغ الانام وبادی کجایند آن جماعت که پیش افتادند
در میدانهای بلندی از مردم صحرانشین و شهرنشین این الاولی کانت سحائب جودهم
لا براق ولا ارعاد وجیاد خیلهم اذا استعر الوغی فرهوبة الاصدار والایراد
کجایند آن جماعتی که بوده است ابرهای بخشش ایشان امید داشته شده برق و رعد آنها
و اسبان خوبشان در وقت افروختگی جنگ ترسیده شده اند صادر شدن و وارد
شدنشان قوم اذا ما المجد ضل طریقه الفیت فیهم کل نجم هادی من معشر اطهار

وحياضهم وقف على الرود والوراد قومی بودند که هر گاه بزرگی گمراه کند
راه خود را پی بابی در میان ایشان هر ستاره هدایت کننده از جماعتی که بر آنها
وحوضهاشان وقف اند بود وارد شوندگان رحلوا فلا طرف المکارم هاجد
حزنا ولا قلب المفاخر هادی فلیخلع الشرف المطل ردائه وللتلبس
العلیاء ثوب حداد کوچ کردند ورفتند پس چشم بزرگیها بخواب درنمی‌رود
از غم ایشان ونزد لخرها آرام کرفتن پس باید شرف رداء خود را بیندازد
وبلندی باید جامه عزا بپوشد واها لصب غادروه منهما کانها بهم
المفضی بکل مراد لواح بالاطواد ایرمانه لرایت کیف تضعضع
الاطواد ای عجب است از برای صاحب عشقی که او را حیران کردند چون
مشتری که دور شده باشد از هر مقصودی هر گاه در کوهها وارد شود
کمتر بلایی که بر آن عاشق وارد آمده هر آینه میدیدی چگونه کوهها متزلزل
ملیشد لله کیف تدکدکت تلک الربی وعدت علی تلک الطلول عوادی
از برای خدا چگونه آن بلندیها از هم پاشیدند و چگونه بر آن آثار خانها
دست تعدی بهادر از شد و بعضی قسم از فرزند زاده ابوطالب عباس
ابن امیر المومنین در کربلا خواهش کردند و او را وعده اماره دادند که شاه
از فرزندزاده پیغمبر دست بردارد و انجناب نیز چون جد بزرگوارش ابوطالب
دماغ فجار را بخاک مالید لکن فرق این بود که از برای ابوطالب حز لامر راه
نجات از قتل حاصل شد و انمظلوم با دستهای بریده بشهادة رسید و تفصیل
ان از قرار روایة مفید رحمه الله اینست که پیش از روز عاشورا تا بعیل ملعون

حال ایشان
ایشان اگر چنگ زند بدامن ایشان از روی حقیقة مضاعف خواهند شد
و گناهانش محو خواهند شد و هر کس که پشت کند بر ایشان در ظلمة و تاریکی است
گه از شب تاریک تر است کلیدهای امر خداوند بدست ایشانست و حکم قدرها در زیر
حکمشان جاریست یعقوب پسر اسحق ابن ابراهیم خلیل الرحمن پیغمبر بود فرزند پیغمبر و فرزند
زاده پیغمبر آرزو داشت وازده پسر داشت یکی گم شد و میدانست که زنده است اینقدر گریست که
چشمش نابینا و سرش سفید و پشتش خم شد و این بسبب خلاف اولایی بود که از او
صادر شده بود بنا بر بعض روایات بجهة رد سائلی و سید سجاد با اینکه بچشم مبارک خود
دیده بود هفده نفر از اهل بیتش و جمع کثیری از غلامان و دوستان و یاوران را در
یک مقام که همه بخونها آلوده شده بودند و با سرهای ایشان بشام رفته بود غم و غصه خود را
بطرف نظر از دنیا و کثرة عبور در عبادات مصروف میداشت که از اسماء او از زین العابدین
و سید الساجدین شد و از کثرة عبادات عامه و خاصه او را ذی الثفنات نامیدند از کثرت
چند روزی که میگذشت پینه از پیشانی مبارک را میبریدند بجهة اینکه چون رمل را میگ
در راه بهم میرسید باب ششم در کیفیة عفت حضرت فاطمه علیها السلام و رفع استبعاد اینکه چگونه یک نفر
که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت همه اصحابش تغییر کردند و سخنانش را فراموش نمودند بدان
ایدک الله تعالی که بعد از فضل خدا تبارک و تعالی این کلمات حقیه مذهب فرقه محقه شیعه بر تو آشکار
خواهد شد چون آفتاب در وسط النهار میدانی ای منصف که در هر زمانی از ادم علیه السلام الی الان
اکثر مردم او باش و اراذل اند که هیچ در امور دین خود بصیرة و تاملی ندارند و آنهایی که قابلین
اند در هر زمان غالب اند بر خطا میروند از کمی دانش و یا از غلبه هوا و یا غیر اینها و هر کس که
کم بودن اهل الحق را انکار کند چنان است که وجود آفتاب را انکار کرده و قرآن در چند جا برین

تا طغوا نکه و ما یومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و قلیل ما هم و قلیل من عبادی الشکور
و باوجود این چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد مردم بنا او را سنگ میزدند
و در قرآن در چندین مقام مذکور است که رفتاری که با دیوانها میکردند با او
میکردند و چون دیدند که مردم مجتمع اند که تابع آنجناب میشوند در صدد
قتلش افتادند و باوجود اینکه هم از اقوام و عشیره اش حمایت میکردند هم از ایشان
متهید نشد چهار سال ایشان را با اطفال و زنان بنی هاشم در شعب گریزانیدند
و ماکول و مشروب را از ایشان منع کردند و این در سال هشتم نبوة آنجناب بود بعد از آنکه
حمزه مسلمان شده بود و نجاشی که پادشاه حبشه بود نیز مسلمان شده بود و ابوطالب و اکثر بنی
هاشم بجان و مال حمایت جناب پیغمبر میکردند و اسلام در میان قبایل عرب منتشر شده بود و اکثر
خلق حقیت آنجناب را فهمیده بودند و در آن وقت حسد قریش زیاد شد و در دار الندوة که
مجلس سقیفه اهل جاهلیت بود جمع شدند و تدبیر ایشان قرار گرفت که اتفاق کنند و قسم
خورند بر شخصی آن حمزة و نامه در میان خود نوشتند که با بنی هاشم طعام نخورند و سخن نگویند
و با ایشان خرید و فروش نکنند و دختر با ایشان ندهند و از ایشان نگیرند تا ناچار شوند و پیغمبر را
با ایشان بدهند تا بکشند چون ابوطالب این را شنید بنی هاشم را جمع کرد و ایشان چهل مرد بودند و گفت
بکعبه و حرم سوگند که اگر از دست خاری بپای محمد برود همه شما را هلاک خواهم کرد و حضرت را
بنی هاشم برده که آن را شعب ابی طالب میگفتند برد و اطراف ره را ضبط کرد و در شب و روز پاسبانی
آنحضرت مینمود و چون شب میشد شمشیر خود را برمیداشت و در وقتیکه آنجناب میخوابید چون پروانه
بر گرد آن شمع محفل نبوة میگردید و در اول شب آنحضرت را بجایی میخوابانید و چون پاسی از شب
میگذشت آنحضرت را بجای دیگر نقل مینمود و عزیزترین فرزندان خود علی ابن ابی طالب را در جای او می

خواباند

و همچنین از قسم فرزندزاده ابوطالب عباس ابن امیر المؤمنین در کربلا خواهش کردند و او را دو
اجازه دادند که شاید از فرزندزاده پیغمبر دست بردارد و آنجناب غیرت چون صد بزرگوارش دماغ
جبار را بخاک میمالید لکن فرق این بود که از برای ابوطالب اخلاف او را راه نجات حاصل شد و انمظلوم
با دستهای بریده بشهادة رسید و تفصیل اینها از قرار روایة مفید رحمه الله این است که پیش
از روز عاشورا کتاب عبید ملعون بر ابن سعد وارد شده با کید تمام در تعجیل جنگ و تحذیر از
تاخیر و در کربلا شمر ابن ذی الجوشن لعنه الله بعمر ابن سعد گفت این جماعت حسین چگونه جنگ میکنی
عمر گفت حمله میکنم بر ایشان چنانکه بر یکنفر حمله کنم تا آنکه ایشان از اسبها خورد کنم و مرتبه ایشان از
سر بر زنها پاره پاره میکنم و کشتن ایشان طول نخواهد کشید مگر بقدر دوشیدن گوسفندی و یک ساعت
بیشتر طول نکشد که از اول تا آخر ایشان را میکشیم و از حمله اول بحمله دوم احتیاج نخواهد بود شمر
گفت وای تو زبان و کمان تو تمام نخواهد شد بد فهمیده این مطلب را بدرستیکه در میان
این قوم یک مرد هست که اگر با او جنگ کند بدست چپ خود و دست راست ذا لکار ببرد هر آینه
ما در برابر دریای شجاعتش مانند قطره خواهیم بود و هرگاه حمله کند بر لشکرها میگریزند از پیش
روی او چنانکه گوسفندان از گرگ میگریزند گفت کیست این که هزار او را بهول انداخت از خوف شده
از صفهای بیشمار و ما ها از او خواهیم گریخت چنانکه کبوتر میگریزد از باز ابن سعد گفت کیست او که
میگوئی و این وصف را برای او میگوئی شمر گفت مقصودم عباس ابن علی برادر حسین است ای عمر آیا جنگهای
او را فراموش کرده ای ندیدی که در روز جنگ نهروان چگونه شجاعتها را سر نگون نمود و چون ان را
کشت و لشکرها را گریزانید و صفها را شکافت و از میل عبور کرد و آیا واحدی از بنی تمیم نزد او
نرسید مگر آنکه شمشیر او را صبح میکرد و بخاک میمالید عمر ابن سعد گفت راست گفتی و لکن چه مصلحت میبینی
و برای خود چه تدبیر در نظر داری شمر گفت رای من این است که با او حیله کنیم و او را با برادران
او که از مادرش هستند از حسین جدا کنیم پس اگر دست از یاری حسین برداشتند رکن بزرگی
از لشکر حسین علیه السلام شکسته خواهد شد و امر ما آسان خواهد شد ابن سعد گفت چه

حیله میکنی با او شمر گفت این امر را بمن بگذار گفت این امر با تو بکن آنچه میدانی شمر ملعون
برخواست و بر اسب نحس خود سوار شد و شمشیر نحس را حمایل کرده آمد تا نزدیک لشکر جناب
امام حسین علیه السلام باواز بلند ندا کرد این بنو اختنا عبدالله و جعفر و العباس و عثمان بنو علی
علیهم السلام کجایند اولاد خواهران ما عبدالله و جعفر و عباس و عثمان اولاد ام البنین فقالوا الحسین علیه السلام
ایشان در جواب آن ملعون هیچ نگفتند جناب امام حسین علیه السلام فرمود اجیبوه وان کان فاسقا
فانه بعض اخوالکم جواب بگوئید او را اگر چه فاسق است زیرا به تحقیق که او بعض خالوهای شماست
فقالوا له ما شانک گفتند شغل تو چیست فقال یا بنی اختی انتم آمنون گفت ای خواهر زادهای
ما از یزید بمن نامه رسیده که اگر شما دست از حسین بردارید بر همه ما امیر باشید و جایزه‌ی
بی نهایت از برای شما باشد پس نصیحت مرا قبول کنید و جان خود را در عوض کشتن در بناورید برادر
شما حسین و شما را امان دادیم پس لازم بود ارید طاعة امیر المؤمنین یزید ابن معویه عباس ابن
علی علیهما السلام صدا زد که دستهای تو بریده باد و این امان تو را که آورده‌ی خدا لعنت کند ای دشمن
خدا آیا ما را امر میکنی اینکه ترک کنیم برادر ما و آقای ما و بزرگ ما حسین ابن علی ابی طالب
و فرزند فاطمه زهرا را و داخل شویم در طاعة لعین فرزند لعین ای لعین آیا بما امان میدهی
و فرزند رسول الله را امان نیست آیا برگردید ما امیر باشیم و حال آنکه فرزند ... میروند در بارهای
مرگ و انس میگیرد مثل انس طفلان به پستان مادرش آیا دست بردارم از کسیکه خدا او بجهت
پاریش او را فرزند و پناه بیاورم بکسیکه خدا او را بجهت مسخ او فرزند وای بر تو ای شمر تو مرا بجهت
بسوی آتش و من ترا میخواهم بسوی بهشت پس ترک کن ابن سعد را و باش با فرزند رسول الله
جایزه بزرگ از خدا و رسول بتو خواهد رسید آیا نشنیده که خدا میفرماید و لا ترکنوا الی الذین
ظلموا فتمسکم النار یعنی میل مکنید بسوی کسانیکه ظلم کرده‌اند پس آتش بشما میرسد شمر ملعون
غضبناک گشته برگشت عباس با برادران برگشت بجناب زینب خاتون بر در خیمه ایستاده
بود و میشنید سخنان شمر را با عباس و میترسید که مبادا آن ملعون دل عباس را متغیر
کند

کند چون عباس برگشت جناب زینب خاتون شانهای آن بزرگوار را بوسید و گفت ای
فرزند پدرم میخواهم که ترا حدیثی گویم بعد از آنکه از پدرت علی شنیدم عرض کرد بلی
زینب خاتون فرمود چون مادرم فاطمه زهرا وفات کرد پدرت امیر المؤمنین غمگین
شد بغمگینی شدیدی و حزنش بطول انجامید عموت عقیل را طلبید و گفت ای برادرم
خواهم که پیدا کنی از برای من قومی را که اشجع عرب باشد در حسب و نسب عقیل گفت
چه میخواهی بکنی فرمود میخواهم اینکه خطبه کنی از برای من از آنها زنی که او را تزویج کنم
شاید متولد شود از برای من فرزندی که یاری کند فرزندم حسین را در کربلا عقیل
گفت از بنی کلاب تزویج کن که اولاد همه آنها شجاع و دلیر میشوند پس پدرم این سخن را
قبول نمود و مادرت را تزویج کرد پس ای برادر تو مطلوب پدرم و بیا که والدین ترا ذخیره
کرده از برای مثل امروز پس بعید او را نا امید مکن و برادران خود را و دختران برادرت را
مگذار تا بروی بجهت عزه دنیای دنیه عباس چون این سخن را شنید در میان رکاب فشرده
او را عارض شد و بعضش برزه در آمد و خود را بلند کرد چنانکه رکاب را پاره نمود
بعد از آن بنیه خود را چنان تکان داد که خورد شد شمشیر را از غلاف کشید و گفت ای
بخدا قسم که مادرم مرا از برای مثل امروز زائیده بعد از آن گفت سلام بر تو ای خواهر و خواهرت
که بمیدان میرود جناب امام حسین علیه السلام فرمود آرام باش آرام باش ای برادر خدا ترا جزای
خیر دهد عباس آنکلی بود تا غیظش فرو نشست و شمشیر را اعلاف کرده و از اسب فرود
آمده در خدمت جناب سید الشهداء ایستاد لکن هر قبضه که با قبضه کربلا برابر افتد شرف اهل کربلا را
نمی معلوم میکند زیرا که ابو طالب زیاده از چهل نفر از بنی هاشم یاوران داشت و معاندانش که جهد کرده
بر آنها چهل نفر بودند و اطلاف بنی هاشم از قراعه و غیرشان چند برابر آنها نفر بودند و خوف جان

از ایشان نداشتند زیرا که میدانستند که اگر ایشان بجنگ آنحضرت رسند تاب مقاومت
با ایشان ندارند و اما صحرای کربلا پس صد هزار نفر در مقابل صد نفر یا کمتر از آن
مقابل شده بودند و همگی مصمم بر جنگ و قتل او و اکثر بلکه اصحاب اطیاب و بنی هاشم بغیر
کشته شدن را کشتند و مع ذلک باین درشتی با کفار سخن میگفتند و چنانکه
امیر المؤمنین عباس را برای جناب امام حسین علیه السلم ذخیره کرده بود همچنین عبد المطلب ابوطالب
را برای حوش ذخیره قرار داده بود چنانکه ابن عباس روایت کرده که عبد المطلب جناب
پیغمبر را مکرر می بوسید و میگفت هرگز بوسه از این پاکیزه تر و نیکوتر ندیده ام و
بدنی ازین نرم تر و پاکیزه تر نیافته ام و چون عبد الله و ابوطالب از یک مادر بودند
رو بسوی ابوطالب میکرد و میگفت ای ابوطالب این پسر را شأنی بزرگ هست پس چنگ
زن در دامان او و او را محافظت نما که او تنها و یگانه است و از مادر و پدر جدا مانده است
و از برایش مانند مادر مهربان باش که بدی باو نرسد و چون هنگام وفات حضرت
عبد المطلب شد حضرت رسول را بر سینه خود نشانید و او را می بوسید و میگریست پس رو بسوی
ابوطالب کرد و گفت ای ابوطالب محافظت کن این یگانه را که بوی پدر نشنیده و مزه
شفقت مادر نچشیده باید که پاره جگر خود دانی او را و من از میان همه فرزندان خود تو را اختیار کردم
برای خدمت او زیرا که پدر تو با پدر او از یک مادر است ای ابوطالب اگر ایام ظهور جلالت و رفعت او را
دریابی خواهی دانست که او را نیک شناخته بودم تا توانی او را یاری کن و یاری کن او را بدست
و زبان و مال خود و امر که او بزودی بزرگ خواهد شد و پادشاهی و در عقب او انصاف شود که هیچ یک
از پدران من امید شده باشد ای فرزند قبول کردی وصیت مرا ابوطالب گفت بلی قبول کردم و خدا را
بر خود گواه میگیرم پس عبد المطلب دست ابوطالب را گرفت و چسبانید با او گفتم پس گفت الحال مرگ

بر من آسان شد پس بوسه آنحضرت را می بوسید و می بوئید و میگفت گواهی میدهم که بجز تو ندیده ام
احدی از فرزندان خود را که از تو خوشبوتر و خوشروتر باشد و کاش زمان عالی دولت
تو را در می یافتم پس مرغ روح مقدسش بسوی حظایر قدس پرواز نمود و در آنوقت هشت سالی
از عمر شریف حضرت رسول گذشته بود پس ابوطالب آنحضرت را بجان خود چسبانید یک ساعت
و در شب و روز از او مفارقت نمود و در پهلوی خود می خوابانید سبحان الله هشت سال از عمر جناب
امام حسین علیه السلم گذشته بود که چون رسول الله را وفات رسید و علی ابن عباس روایت کرده
که در حال وفات جناب امام حسین را بر سینه خود چسبانیده بود و از عرق جبین عظیم جاری بود
و او را می بوسید و مکرر میگفت مالی و لیزید لا بارک الله فی یزید چه کار است مرا با یزید خدا
مبارک نگرداند در یزید عبد المطلب تا بدانی که از برای فرزندزاده اش مادری چون ابوطالب
است مرگ بر او آسان شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله حاضر بود و از ان بعزرائیل تا خبر شفاعت
را جبریل برای او آورد و بخشیده شدن فرزندانش و اهل رسیدن عیالش در آنوقت مرگ بر او
آسان شد و بعزرائیل اذن داد که قبض روح شریف نماید و در روایتی ابن عباس مسطور است که
در زمان طویل غشی عارض آنجناب شد چون بهوش آمد شروع نمودی بوسیدن حسین را و از چشمهای مبارکش
اشکها ریخته میشد و میفرمود مالی و لیزید لا بارک الله فیه [illegible] ای حسین که از برای ملت
بالکشته تو مقامی در پیش روی خدای عزوجل مقرر است [illegible] الوفا [illegible] المغنم
امن العدالة صونکم قیانکم وعقایل تسوقون سبی الدیلم ایا میدانید چه خونها در جنگ کربلا ریخته
ریختید یا چه اسیرانی را در عقب غنیمتها راندید و بشهرها گردانیدید یا از عدالت که کنیزان خود را
در پس پرده محافظت کنید و دختران محمد را چون اسیران دیلم اسیر کنید تالله لو ظفرت عتاة الشرک فی
حرمتی لما ارتکبوا الذی ارتکبتم المعظم هذا جزاؤکم فلطالما صنعتم اعهدی [illegible] وابن محمد
قسم که اگر ظالمان کفار و مشرکین ظفر می یافتند بحرم محمد دست بر ایشان می یافتند هرگز مرتکب این
امور عظیمه بزرگ نمیشدند آیا این بود جزای من از شما پس چه بسیار طول کشید ضایع نمودن

اللهم العن یزید [illegible]

[illegible]

شما دختران و پسران ما را و شدة امر بنی هاشم بمرتبه رسید که شبها اکثر اهل حرم از
گرسنگی اطفال ایشان خواب نمیبردند و اکثر ایشان از این جهت پریشان شدند و چون
نامه نوشته بودند بمضمون همین اشعار که عجب است که اولادان کفار با اینکه نامه
بجناب امام حسین نوشته بودند و نامه برای آن جناب نوشته بودند چگونه در راه یزید و جفا
مستحکم بودند که زنانش را اسیر کردند و ایشان را از آب و نان منع میکردند و چون
آواز گریه ایشان را می شنیدند تازیانه و کعب نیزه بر سر ایشان میزدند چه خوب گفته خلیعی
رحم الله لهف قلبی والسبایا فوق اقتاب المطایا کبدور التم یجلین دجی اللیل الدجی
اینچه سوز شی است در دل من برای اسیران در بالای پالانهای شتران چون ماههای
شب چهارده روشنی میدادند در تاریکی شب تار والبکا منهن و [illegible] الدمع فی ورد الخجی
حالتیکه ایشان از گریه مستمند باشند و [illegible] اشکها را بر رخسارهای چون گل لهف قلبی
یوم ساروا بالاساری العلوی [illegible] شتا و حزنا بالعصی ای سوزش دلم از برای
روزی که اسیران اطهار را بردند بحالتی که حتی رسید از شکایت احوالش که چون
شکایت میکرد او را محنت میگفتند و بعصا میزدند [illegible] فی الیسیر بالحلی حاسرا
قتر بالودن سنا الوجه المضی پدرم فدای زینب که زینت خود را پنهان ساخت از ترس اسیری
درحالیکه برهنه بود با ستر جامه خودش پوشانید روی نورانی خود را ثم تدعوا یا رسول الله
من قلب شجی جد قد حکم فی کل شقی غوی و تواعدک فینا وشبه الذبح الهزی میخواند
اعظلوم رسول الله را از دل غمناک که ای جد بتحقیق که هر شقی گمراه کننده درباره ما
حکم میکند افتادند در میان ما چون افتادن گرگ درنده این بعدی این حملات الهوی بر
الهوزی این من حاما عن الدین بجد المشرفی کجاست حد من که مانند حملهای شیر خدا که حمایت
کند حمایت دین میکرد بتیزی شمشیر و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است

که چون

که چون کفار قریش حضرت رسول را ملجا کردند بر رفتن در شعب حجر را بر حضرت شعب محاصره کردند
که مانع شوند از آنکه کسی با ایشان از قوت بر سانند و کار بر اصحاب آنحضرت بسیار تنگ شد
و باین جهت شکایت کردند از تنگی از قوت حضرت دعا کرد تا حقتعالی بهتر از من و سلوی بجای اسباب
از برای ایشان فرستاد و هر چه هر یک از ایشان آرزو میکرد از انواع طعامها و میوه‌ها و
شربتها و جامها نزد ایشان حاضر میشد و چون از تنگی دره دلتنگ شدند و بآنحضرت
شکایت کردند حضرت بدستهای مبارک خود اشاره نمود بجانب کوهها که دور شوید پس دور
شدند تا آنکه صحرای در ان میان بهم رسید که چشم دو طرفش را نمیتوانست دید پس بدست خود
اشاره نمود و فرمود که بیرون آورید آنچه خدا در شما پنهان کرده است برای محمد و یاران او
از درختها و میوه‌ها و گلها و علفها پس باعجاز آنحضرت مشاهده کردند که سراسر آن صحراها باغها
و بوستانها گردید مشتمل بر نهرهای بسیار و درختان میوه دار که الوان میوه‌ها از آنها آویخته بود
و گیاههای تر و تازه و انواع ریاحین و گلهای خوش آینده که هیچ پادشاهی از پادشاهان زمین
چنان حدایق و بساتین میسر نشده پس از آن ابها و میوه‌ها و طعامها تناول میکردند و شکر حقتعالی
ادا میکردند و چون جامها و بدنهای ایشان کثیف شد و بآنحضرت شکایت کردند فرمود که بدست
خود دست بر آنها بکشید جامه‌های نجس پوشیده اید و صلوات بر محمد و آل طیبین او بفرستید که سفید و پاکیزه
و خوش آینده میشوند و غمها و کدورتها از سینهای شما زایل میگردد و چون چنین کردند جامهای ایشان
نو و سفید و پاکیزه شد و بدنهای ایشان از چرک و کثافت پاک شد و سینهای ایشان از اندوه و الم رهائی
یافت گفتند یا رسول الله چه بسیار عجب است که صلوات که بر تو و بر آل تو فرستادیم چگونه ما و جامهای
ما از بدنهای ما خوشبوها پاک ساخت حضرت فرمود که صلوات بر محمد و آل محمد دلهای شما را از غل و کینه و
صفات ذمیمه و بدنهای شما را از لوث گناهان پاک گردانید از جامهای شما و نه جامهای کثافت شما را برد
سست از شستن چرک از جامهای شما و بدنهای شما حسنات شما را نورانی تر گردانید از جامهای شما

با اینکه بعضی از ایشان کافر بودند

عزیز بغایت عجب من از اینست که محبوس بودن در شعب ابو طالب به برکت صلوات بر محمد و آل محمد این همه نعمتها
برایشان میسر شد ولکن خود آل محمد در زندان کوفه و زندان هشام اینقدر در آفتابها ماندند
تا آنکه پوستهای ایشان از گوشتها جدا شد و ابو مخنف میگوید که بعد از مجلس عام که اسیران را
در برابر همه مردم در روز دوم ابن زیاد حاضر کردند امر کرد آن لعین که جناب سید سجاد را بغل
و زنجیر مغلول و مقید کردند و باز زنان مجلس ابن زیاد گوید که من با ایشان بودم و کم نکند ستم
ملعون آنکه بر بود از زن و مرد که بمشاهده حال اهل بیت آمده بودند و هم بر روی و بر سر میزدند
تا آنکه ایشان را به زندان رسانیدند پس ایشان را در زندان تنگ و تلخی جای دادند
ابن طاوس از جناب منهال روایت کرده لا تدخل علینا عربیة الا ام ولد او مملوکة فانهن
سبین کما سبینا [illegible] بر بازو [illegible] که [illegible] ایشان [illegible]
چنانکه [illegible] شده بودند و عجب از این است که برکت صلوات برایشان اهل شعب صاحب لباس شدند
و هر که لباس کهنه بود پاک شد و لکن بعد از آنکه در کربلا ایشان را برهنه کردند لباسی بجهت ایشان
نیامد تا داخل کوفه شدند [illegible] الکوفة و قال [illegible]
نحن اساری آل محمد [illegible]
پرسید که از چه اسیران [illegible] گفتند ما اسیران آل محمد [illegible] خود [illegible]
جمع کرد و آورد و بایشان داد تا خود را پوشانیدند [illegible] ابو العاص بن ربیع که داماد حضرت رسول بود بر شتران
خود گندم و خرما بار میکرد و صدا میزد برایشان تا داخل شعب میشد و بر میگشت و لهذا حضرت فرمود که ابو العاص
حق صهری ما را ادا نمود و ابو العاص با وجود آنکه کافر بود از کفار ترسان نشد و با ایشان بار بار گندم و خرما
اهل بیت را بر شتران سوار دیدند پس با بر روایت [illegible] الاطفال الذین علی المحامل [illegible]
التمر و الخبز [illegible] نمودند چون [illegible] چیزی [illegible] علی الاطفال [illegible]
فصاحت بهم ام کلثوم و قالت یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام [illegible] من ایدی الاطفال

وافواههم و [illegible] الارض کلها ذلک وان سیکون [illegible] ام کلثوم [illegible] برایشان و زود
امر امل [illegible] بر اهل البیت حرام است پس آنها را [illegible] و بر زمین [illegible]
مرگ رسیدند و بعد از آنکه چهار سال در شعب محبوس بودند حق تعالی ارضه را فرستاد
تا آنکه بغیر نام خدا هر چه در آن صحیفه بود بخورد و جبرئیل این خبر را بحضرت رسانید حضرت با ابو طالب نمود
ابو طالب لباسهای خود را پوشید و متوجه مسجد الحرام گردید چون داخل مسجد شد بزرگان قریش او را دیدند
گفتند ابو طالب بتنگ آمده از حمایة محمد آمده که او را بما دهد تا او را بکشیم برخاستند و او را تعظیم
و تکریم کردند و گفتند میدانیم که آمده تا با ما مصالحه کنی و برادرزاده را بجماعت تسلیم کنی پسر برادرت را
با ما واگذار ابو طالب فرمود و امروز برای این نیامده ولکن پسر برادرم مرا خبری داده است و میدانم که دروغ
نمیگوید میگوید که حق تعالی ارضه را فرستاده است بر صحیفه تا طعمه ملعونه شما که هر ظلم و جور و قطع رحم که شما
در آن نوشته بودید همه را پاک کرده و بغیر نام خدا چیزی در آن نگذاشته پس صحیفه را بیاورید اگر گفته اش
حق باشد از خدا بترسید و از جور و ستم و قطع رحم برگردید و اگر دروغ باشد او را بشما میدهم
اگر میخواهید بکشید و اگر میخواهید زنده بگذارید همه گفتند با ما انصاف داده و فرستادند صحیفه را از کعبه
بیرون آوردند و مهرهای خود را بجا خود یافتند و چون صحیفه را باز کردند چنان بود که آنحضرت فرموده بود
پس همه قریش سرها بزیر انداختند ابو طالب گفت ای قوم از خدا بترسید و دست از این ستم بدارید و از شعب
برگشت پس پنج نفر از قریش که بیشتر از ایشان [illegible] بودند چون ابو البختری ابن هشام و مطعم ابن عدی
و زهیر ابن امیه برخاستند و گفتند بیزاریم از آنچه در این نامه نوشته شده و اکثر قریش با ایشان موافقت
کردند و نامه را دریدند و ابو جهل هر چند خواست که حکم نامه باقی باشد نشنوانستند و بنی هاشم از شعب بیرون
آمدند و بخانهای خود رفتند و دو ماه بعد از بیرون آمدن از شعب ابو طالب بیمار شد و چون با آن بیماری
ایزد را پیوست [illegible] ~~گفتند اختران [illegible]~~ خود و چون بیمار شد جناب
ختمی مآب بنزد او آمد او را در حال احتضار دید گفت ای عم در حالت طفولیت مرا تربیت کردی و در بزرگی مرا

[illegible]

یاری کردی و در یتیمی کفالت نمودی پس خدا ترا از جانب من جزای نیکو دهاد و نیکوترین جزاها و اکنون
از تو یک کلمه میخواهم که دیده من روشن شود و غرض آنحضرت این بود که در دم مردن اسلام آورد که مسلمان
بوده و برای یاری آنحضرت اظهار اسلام نکرده ابوطالب کلمه گفت و اظهار اسلام نمود و امانتهای
پیغمبران و وصیتهای ایشان همه را بانحضرت تسلیم کرد و بر حمت ایزدی واصل شد پس حضرت بجنازه آنکس
میرفت و میگریست و میگفت ای عم خوب صله رحم کردی خدا ترا جزای خیر دهاد و بعد از سه روز از وفات
ابوطالب خدیجه وفات یافت پس در میان مصیبت بانحضرت رسالت رخ نمود زیرا که هر دو وزیر و یاور آنجناب
بودند در ترویج اسلام و آنحضرت آن سال را عام الحزن نامید و در آن سال اندوه و غم نامید و آنحضرت فرمود و علیهم السلام
فرموده که چون ابوطالب بحق پیوست جبرئیل بر جناب رسول نازل شد و گفت بیرون از مکه بیرون برو
که اکنون ترا در مکه یاوری نیست و قریش بر آنحضرت شوریدند پس از ایشان گریخت و بجانب کوهی
رفت در مکه که آنرا حجون میگفتند و شیخ طبرسی روایت کرده که بعد از فوت ابوطالب شده قریش بر حضرت رسول
عظیم شد و بلای آنجناب از ایشان شدید شد متوجه طایف گردید چون بطایف رسید سه نفر از بزرگان ایشان که بزرگان
قبیله ثقیف بودند ملاقات کرد و هر سه برادر بودند عبد یالیل و حبیب و مسعود پسران عمرو و اسلام را بر ایشان عرض
کرد و بدیهای قوم خود را بایشان شکایت کرد و از ایشان یاری طلبید ایشان جوابهای بد گفتند و قوم خود را ترغیب
نمودند برای ایذای آنجناب آن گروه بی سعادت صف کشیدند بر سر راه آن سلطان سریر رسالت و بر او کلوخ و سنگ پای
فلک پیمای آن سید ابرار را کلوخ و سنگ جفاکاران ریزه ریزه میکردند تا آنکه خون از پاهای مبارکش روان شد و در پناه
باغی از باغهای ایشان رسید در زیر درخت انگور قرار گرفت و عتبه و شیبه او را دیدند که در آن باغ اند و از دیدن ملول گردید
ایشان را غلامی بود از اهل نینوی عداس نام طبقی انگور بود داد که برای آنحضرت ببر چون عداس بخدمت
آنحضرت رسید از او پرسید که از کدام شهری تو عداس گفت نینوی حضرت فرمود از شهر بنده صالح خدا یونس ابن
متی و قصه یونس را از برایش نقل کرد و او را باسلام دعوت نمود و آنحضرت هیچ کس را حقیر نمیشمرد که تبلیغ رسالت باو
نماید و شریف و وضیع و بنده و آزاد را یکسان تبلیغ رسالت مینمود و چون عداس عالم بود و کتب انبیا را خوانده
بود بر علم و کمال و شرافت حضرت آنحضرت مطلع شد بانحضرت ایمان آورد و بر پاهای آنحضرت افتاد و بوسید

و بر دیدهای خود میمالید چون برادران دو ملعون برگشت گفتند چرا برای محمد سجده کردی و حال آنکه برای که
آقای تو این چنین نکردی گفت بزرگی و جلالت او را شناختم و دل خود را در محبت او در یافتم دین
حق دیدم و گفتند فریب او را مخور که او بازی دهنده است و چه خوب گفته صاحب اخوان الصفا که بکوی
مثل هدایت نمودن پیغمبران مردم را مثل حکایت حکیم که داخل ولایتی شد دید که اهل آن ولایت از صغیر و کبیر و برنا
و پیر همگی خوش اند بمرض مهلکی مبتلا گرفتار که ایشان را خبر نبود و اگر میدید که ایشان باشد و چون اشتیاق
از ایشان وارد ایشان را بخود مانوس نمود تا آنکه سعوط باشیان دارو ستنشاق کردند عطسه
چند کردند سبک و راحت در بدن خود یافتند و از آن سبک که در خود یافتند شایق شدند بآنکه سبک و تنها آن
زیاده شود و ایشان نزد او آمدند و او گرد تا صحیح شدند و بر ایشان معلوم گردید که دیگران مریض اند و ایشان معتقد او شدند
ایشان نیز بیماری او شدند بر آنکه بعضی او را دیدند و بعضی دیگر را بیک گفتند و رسته پایش را پرستیدند و بر ذرورة حجر
و الحلق او بیرحمیت تا صحیح شدند و بعضی طمع در چشیدن کردند تا آنکه مردم را بترس و طمع بدوا نمودند و
اما در باره پیغمبر پس جماعتی در میان مردم آمد رسید که چون دیدند که بعضی مردم را مداوا کردند باو خبر نفعه او را دانستند
که اندک اندک مردم از او بدین میل خواهند کرد و پیروی پیغمبر خواهند کرد و بجهة طمع ریاست اهانه و قبول آن تداوی را کردند
و چون شب و روز بخدمت پیغمبر می‌رسیدند بعد از پیغمبر مردم گمان کردند که آن حکمت و طب نفوس که در نزد پیغمبر است
با ایشان نیز تحصیل رسیده و حال آنکه خدا خبر داده که این علم و این دوا را بکسی نمیدهد بغیر از او و آنکس که محتاج
بتداوی او بیند و کسی که ساعتی از او جدا شود بمرض نفس هلاک میشود پس جمعی کثیر از ایشان مجتمع شدند
و گفتند که این منصب یکنفر نیست و هر کس که بسیار معاشرت پیغمبر کرده این را از پیغمبر کسب کرده و او را
جامه اهل بصیرت شناسند پس باید در مرض نفوس بکسی رجوع کنند که جماعتی گویند که این طبیب است از برای
نفوس مریضه پس بجهة طمع ریاست و عداوت و سایر اغراض فاسده جمع کثیری از ایشان اتفاق کردند بر رجوع
بجاهلی مثل خود شان و مردم دیگر بعضی فریفته شدند و بعضی بطمع و بعضی از ترس ساکت شدند تا آنکه
رجوع بطبیب الهی در میان مردم منسوخ شد و اطبای حقیقی مداوای حق را میکردند و مردم اعتنا نمیکردند

... با وجود روساى معارضين ... امر ... مرض مردم بر حيله رسيد كه نزديك بود كه باره ان ...
... پيغمبر باطل شود و بر گردد ... اول ... امر كرد ... علانيه ... آشكار معارضه ... كنند با انان كه ...
زهر هلاك ... چشانند تا مردم از پيروى ايشان اجتناب كنند و ان زمان ... كه جناب امام حسين عليه السلام
مبتلا شد و بعد ... زمانى كه بعد از اين خواهد شد در آخر الزمان چون جناب صاحب الامر عجل الله فرجه ... ملاحظه ...
مى كنند كه زمين پر شده از ظلم و جور ... كه اگر علانيه ظاهر شود بر سر مردم شمشير ... پيغمبر ...
... دوباره مردم ضايع خواهد شد پس بيرون ... پر ميكند زمين را از عدالت چنانكه پيغمبر خاتم الانبياء
بوده او نيز خاتم الاوصياء است ... موافق است با اسم و عمل ... زمان سابق بر اين زمان ...
جناب امام حسين عليه السلام بود زيرا كه معارضه ... با سفيان ... [illegible]
كه وارث علم و حكم پيغمبر بعد از اهل بيت اطهار ... اينكه عمان لعين ... [illegible]
پيغمبر ... [illegible] ... كه مردم ... [illegible]
علم پيغمبر خلاف واقع است بلكه عمل ان لعين عملى بود كه كفار ... [illegible]
پيغمبران ... [illegible] ... مسطور است كه جاثليق ... [illegible]
شد و مردى ... پير ... كرد بر جناب امام حسين عليه السلام و گفت اى خليفه ... [illegible]
... الحسين ابن على ابن ابيطالب ... فاطمة الزهراء بنت رسول الله گفت ... [illegible]
گرديد گفت بسبب ... [illegible] ... بخلافة ... [illegible]
براى من فرستاده فقال جاثليق اعلم انى كنت ... فى البيعة راقدا اذ سمعت رجفة شديدة ... [illegible]
... السماء ... فقلت ... جاثليق گفت ... [illegible]
در عبادتگاه خود خوابيده بودم شنيدم لرزه و زلزله و اواز بسيار ... [illegible]
... از اسمان بزير امد ... [illegible]
... رسول الله مصطفى ... [illegible]

ابن ... [illegible] ... كه چون حمزة داخل طايف شد ... عتبه و شيبه ... [illegible]
كه ... در پيش ... چون حمزة نزديك ايشان رسيد ... [illegible]
كوسه افتاده ... گفتند ... [illegible]
... عتبه و شيبه ... در باره پيغمبر كه در پيش روى تخت ... [illegible]
با ... ايشان ... بن زيد ... [illegible]
... دعا ... در پيش روى تخت ... [illegible]
ملعون ... [illegible]
زنجيرها ... [illegible]
... و گفت اللهم انى اشكو اليك ضعف قوتى وقلة حيلتى وهوانى على الناس يا ارحم الراحمين انت رب
المستضعفين وانت ربى الى من تكلنى الى بعيد يتجهمنى او الى عدو ملكته امرى ان لم يكن بك غضب على فلا ابالى ولكن عافيتك
هى اوسع لى اعوذ بنور وجهك الذى اشرقت له الظلمات وصلح عليه امر الدنيا والآخرة ان ينزل بى غضبك او يحل على سخطك
لك العتبى حتى ترضى ولا حول ولا قوة الا بك ... كه اين دعا براى رفع شدت ... مجرب است و چون حضرت
بنخله رسيد ... [illegible]
با ... [illegible]
... داخل مكه شود
... [illegible]
حمزه را ... [illegible]
حمزه او را ... سهيل بن عمرو فرستاد ... [illegible]
گفت ... داخل مكه شو ... مطعم ... [illegible]
مطعم را امر كرد ... [illegible]
... طواف ... [illegible]
گروه قريش اينك محمد تنها امده ... [illegible]

سخن او را شنید گفت سخن نیکو گفتی برادرم او را امان داده است ابوجهل نیز در مطعم آمد و گفت بر دین محمد در آمده که گفت
بدین او در نیامده ام ولیکن او را امان داده ام و چون حمزه از طواف و سعی فارغ گردید داخل شد نزد
مطعم آمد و فرمود ای ابو وهب امان دادی و نیکی کردی اکنون امان از تو بر میدارم مطعم گفت چرا او را امان میدهی
بمیان شکر قریش بتو آسیبی رسانند حمزه فرمود میخواهم که زیاده از یکروز در امان مشرکین باشم پس
مطعم ندا کرد که محمد از امان من بیرون رفت پس حمزه در هر موسم قبایل عرب را بدعوت باسلام میفرمود و نزد
قبایل عرب بخانهای ایشان میرفت و ایشانرا دعوت میکرد عجایب از رفتار او و کفار قریش با اولاد عبد
که محمد مطلب بود پس اراده کرد و ببیت برسید بودند رفتار نموده از آنکه نکو در میان ایشان
مطعم بهم رسید که بیمبر الله داد که اخل کله شود و لکل عمره را تمام کنند و اما از برای عمره ایشان
امان بهم رسید که او را امان دهند تا دوم ذی الحجه در مکه بماند و اعمال حج را تمام کند آنگه بسوی شام
بیاید ابن قیفه رفت بالجمله آنحضرت در مکه ... بود تا سیم ذی الحجه ... از رسیدن بمکه چنانچه حمزه ...
شود از مکه بیرون آمد ... رفت و حبش را بر اسلام دعوت کرد ... اظهار اسلام کردند و اعتقاد
بحج و عمره داشتند و کفار قریش اعتقاد بحج بیغمبر و اعمال ایشان داشتند و بعد از آنکه بکوفه رفت و از
ایشان ما خواست که او را بگذارند تا بسوی ایشان از بلاد بر دریا برگردد ... با حبش بود و نیز در شب
کفر ... کرد که از عار دنیا و نار آخرت برسد بهم رسید و دهکی اجتماع کرده از برگشتن و اگر یکروز عایش
با ایشان بجهت انهار ... داده بودند که در رکاب ... شهید شوند ... اسرحم
قصه ... قیس شود ... و بعد از ... زیاده از ... ظلم ... طالبی
و دلکوش ... حکایت او ... اهل بیت بهم با ... قتلوا و اسری ...
او را ... اغربوا حلفت ... فلا رعوهم ولا هم ... احتسبوا لکن عموم ... حق
صفهم لعنهم ... منهم الکتب ... رسول الله اهل بیت را که ایشان ... بعضی
کشته بعضی اسیر شده و از ... تقریبا ... که مظلوم ... الا ...
ابو ... او را ... بودند ... او را ... که ... حجة ... در ...
بر ... شده ... در ... او را ... شهید کردند دعوهم فاجابوهم

دعوهم فاجابوهم لنصرتهم ولم یکونوا لها اهلا و ان ندبوا اخوانهم اهل بیت نبوا
بجهت یاری کردنشان زیرا که نوشتند بایشان که بنی امیه خوبان ما را میکشند و بدان ها را
غلام خود کرده اند و مال خدا را قسمت میکنند بفاسقان و ظالمان پس روی کن بما ای
اباعبدالله امید است که خدا ما را بسبب تو جمع کند بر حق پس ایشان را اجابه کرد و ندید سزاوار
نبودند از برای اجابه کردن اگرچه فریاد کرده بودند و طلب فریادرسی نموده بودند اتوهم
فاذا الجمع مصلتة سیوفها بعد ایمان لهم کتبوا امداد اهل بیت لیکون ایشان ناگاه ایشان را
دیدند که شمشیرها را کشیده اند بعد از آن قسمهایی که نوشته بودند و پیمانهایی که نموده بودند
هذا جزاء الذی لبی استغاثتکم هلا ترکتم و ما حففتم به الا لبیک جزای کسی که لبیک گفت
ندا طلب فریادرسی شما را پس چرا او را نگذاشتید در وقتیکه احاطه کرده بودند او را این جمعها
دوم خوف قتل و این ابوجهل و ابولهب ... عزم ... را داشتند ولکن در صدد فرصت بودند
من جمله در حیوة ابوطالب ... برگشتن آنحضرت کردند ابوطالب مطلع شد جناب امیر علیه السلام
بجانب ابولهب فرستاد زیرا که ابولهب اگرچه شریک در رفتار ایشان بود ولکن راضی نمیشد بکشتن
پسر برادرش با وجود حمیت عصبیت ابوطالب قرار دادند که ام جمیل عمه معاویه ابولهب را ببازی و لهو و لعب
مشغول کند تا آنکه آنحضرت را بکشند ابوطالب بجناب امیر علیه السلام گفت با ابولهب بگو پدرم میگوید که
کسی که عمویش حافظ اوست در میان مردم ذلیل نیست جناب امیر علیه السلام رفت دید در را بسته اند
در را شکست و داخل شد و پیغام پدرش را با ابولهب رسانید ابولهب گفت چه شده است ای
پسر برادر گفت قریش اجماع کرده اند بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله را بکشند ابولهب برخواست که بیرون
بیاید ام جمیل دامنش را گرفت سیلی بر او زد که کور شد و بیرون آمد نزد قریش و گفت اگر چنین
عزم کنید بدین محمد در میآیم و شما ... ایشان از هم پاشید ... دفعه دیگر
بعد از وفات ابوطالب چون دیدند که اشتهار آنحضرت روز بروز زیاد میشود و شنیدند که بعض اهل مدینه
با آنحضرت بیعت کرده اند در دار الندوه برای مشورت جمع شدند و جمع شده و امر نمی باشد

رفتند و بالشیده که کسی که عمرش کمتر از چهل سال باشد با ایشان داخل نشود و از هر قبیله چند نفر را اختیار
کردند شیطان بصورت مرد پیری بر در دار الندوه ایستاد خواستند داخل شوند گفت مرا نیز
داخل کنید گفتند ای شیخ تو کیستی گفت منم شیخی از مشایخ قبیله مضر و در باب این امری که
شما برای آن جمع شده اید رای نیکویی دارم پس او را با خود داخل کردند چون بمجلسهای خود
قرار گرفتند ابوجهل گفت ای گروه قریش در میان عرب کسی از ما عزیزتر نبود ما اهل خانه خدائیم و حرم
از اطراف عالم هر سال دو مرتبه برای حج و عمره بنزد ما می آیند و ما را گرامی میدارند و ما در حرم خدائیم
و کسی در ما طمع نمیتوانست کرد و پیوسته چنین بودیم تا محمد بن عبدالله در میان ما نشو و نما کرد و او را امین می
گفتیم برای صلاح و خوبی اطوار که داشت پس عقلهای ما را سبک شمرده و خدایان ما را فحش گفت
و جوانان ما را فاسد کرد و جماعت ما را پراکنده کرد و میگوید که پدران و جدهای ما در آتشند و هیچ چیز
بر ما از این عظیم تر نیست و من در باب او رائی بهم رسانیده ام گفتند چه رای دیده گفت کسی را بفرستیم که پنهان او را
بکشد و اگر بنی هاشم خون او را طلب کنند ده دیه برای خون او بدهیم شیطان گفت رای نیکی نیست
گفتند چرا گفت زیرا که کشنده محمد البته کشته میشود و کیست از شما که برای این کار کشتن را بر خود قرار دهد
و چون او کشته شود بنی هاشم و هم قسمان ایشان از قبیله خزاعه بغضب خواهند آمد و راضی نخواهند شد که
کشنده محمد بر روی زمین راه رود و در میان حرم جنگها در میان شما خواهد شد که همه یکدیگر را بکشید
پس عاص بن وایل و امیه بن خلف و ابی بن خلف گفتند که بنائی محکم بسازیم و سوراخها در آن بگذاریم
و او را در آنجا بگذاریم و راهش را بسد بکنیم که کسی نزد او نتواند رفت و قوت از سوراخ بیندازیم تا او را
مرگ دررسد چنانچه زهیر و نابغه و امرؤ القیس چنین هلاک شدند شیطان گفت این رای از رای اول خبیث
تر است زیرا که بنی هاشم این معنی را قبول نخواهند شد و چون روز حج شود استغاثه خواهند کرد بقبایل عرب و او را بیرون
خواهند آورد و اگر رای دیگر دارید بگوئید پس عتبه و شیبه و ابوسفیان گفتند او را از بلاد خود بیرون میکنیم و مشغول
بعبادت خدایان خود میشویم در روایت دیگر گفتند شتر چموشی میگیریم و محمد را بر آن می بندیم و آن شتر را نیزه میزنیم
تا او را در این کوهها پاره پاره کند شیطان گفت این رای از آنها خبیث تر است اگر او زنده بیرون رود
از همه کس خوش روتر و خوش زبانتر است بشیرین زبان و فصاحت بیان خود همه قبایل عرب را فریفته خود

میکند و لشکرها از پیاده و سواره بر سر شما می آورد که تاب مقاومت ایشان نداشته باشید و شما را مستاصل میکند
پس ایشان حیران شدند بشیطان گفتند که ای شیخ قرار در این باب چه میدانی گفت رای من آنست که از هر
قبیله از قبایل قریش و سایر قبایل عرب که با شما موافقت کنند یکی را زیاده بگیرید و یکی نیز از بنی هاشم
را نیز با خود متفق گردانید و همه حربه بردارید و بر سر او بروید و یک دفعه بر او بزنید که خون او پخش شود
در قبیلهای قریش و نتوانند بنی هاشم که طلب خون او کنند زیرا که با همه قبایل برابری نمیتوانند کرد و اگر دیه
از شما طلبند شما سه دیه بدهید ایشان گفتند ما ده دیه میدهیم گفتند رای صواب این است که شیخ نجدی گفت
سبحان الله همین ابن زبیری که ابوسفیان و عتبه کردند در باره پیغمبر که او را بیرون کنند مشغول بت پرستی و
شرب خمر و زنا شوند در باره پسر ابوسفیان و پسر زاده عتبه معویه دست بهم داد که امیر المومنین علیه السلام از
زیادتی مکرهای آن لعین شهید شد و امام حسن علیه السلام از مکر و افواج او خود خلافت را از او در
دنیا گذاشت را در میان مردم قرار داد و شایع نمود و بعد از آنکه اسلام آن را از میان برده بود شرب
خمر را آشکار نمود چنانچه بعضی مورخین نوشته اند که معویه در اول امر در پنهان شراب میخورد و بعد از امام
الجماعه که مستقل شد در امر خود آشکار کرد و مردم همه در مجالس و محافل علانیه شرب خمر میکردند و پسر زاده
معویه و دختر زاده عتبه یزید هم دختر زادهای پیغمبر را از بلاد خود اخراج نمود و هم ایشان را گرسنه و هم
حبس و اسیر و دستگیر نمود و قریش میخواستند که پیغمبر را در خانه حبس کنند و نان و آب ندهند تا بمیرد
بمیرد لکن فرزندان پیغمبر را در کربلا حبس کردند و آب و نان را از ایشان منع نمودند و نگذاشتند که از تشنگی
بمرگ خود هلاک شوند بنیزه و شمشیر و تیر ایشان را هلاک کردند و قریش راضی بودند که پیغمبر را بکشند
و ده دیه عوض او بدهند و یزید هفتاد تن از اولاد رسول از زنان فاطمه بعد از انصار و مهاجرین کشتند سهل است
که دیه ندادند اموال ایشان را نیز غارت کردند حتی گوشوارهای دختران حرم و مقنعه و چادرهای
زنان را اشقیا بیزید ملعون چون تمام کرد رفتن اهل بیت را بشام گرفت و کجاوه های بی پرده
برای ایشان ترتیب داد با ام کلثوم گفت ام کلثوم خدا ظهور ... آنچه بکرد با ما
بعوض خوبیها که بشما رسید گفت یا یزید ما انکار ... و اهل بیت و ...
عوض ما ... زیر ... بسیار کم ... تو و تخت ... برادر و اهل بیت را

وما بین یدی هو بعوض ذلک و در بعض روایات که ام کلثوم خطبه هذه الاموال عوضا عن الحسین و
کان قد مات ای ام کلثوم این مالها اکبر بعوض حسین علیه السلام وچنان که کرد که برای خود در وقت
نقالت بیزید ما ات قبلک تقتل اخی و تعطینی عوضا الا اوانه لا کان ذلک ابدا از موعه بسیار سلاه
بهتر است تو ای یزید برادرم را کشتی و مال من پیش تو بعوض او نخواهم گفتم نخواهد شد این هرگز و عجب است
از انکه یقین داشتند که کشنده محمد صلی الله علیه و آله از دست بنی هاشم جان بیرون نخواهد برد بلکه البته کشته خواهد شد
واما کشنده حسین فرزند محمد صلی الله علیه و آله پس لها بر روی زمین بسلطنة راه میرفت و بنی هاشم خون خود را
از او نگرفتند بلکه الی الان ۷۰۰ درجه خون انجناب ضایع خواهد ماند و در موقع تو رنا امید شد که اینکه
خونش هدر شد و نیست عجبی از اینجنس زیرا که در زمانیکه می رسیدند از مصائب هاشم بسبب
این بود که تشرم داشتند کشته شدن یعنی پیغمبر بتنهایی و اما بعد از انکه بنی هاشم را در بدر واحد و موته کشتند
وبقیه ایشان را بعد از پیغمبر در صفین و غیره هلاک کردند و در کربلا ایشان را تمام کردند که از ایشان باقی نماند کسی
تا از او برسند ولم یستبیحوا القتل فی کل مشرک ولا وثنی یجحد القول بالرب ولکن ابلحوا
المقتل من کل مومن مخلص فی آل العبا خالص الحب جایز نمیدانستند اذیه کفار و مشرکین و بت
پرستان را که انکار خدا میکنند ولکن مباح میدانستند هتک مومنی را که دوستی خود را از برای آل عبا
خالص گرداند کالاکثر و انما استطاعوا علیهم من القتل والاجلاء والاسر والنهب کما ترکوا الایه
المحابحة الهدی کما اوجبوا الزهراء فی الظهر والجنب چنانکه زیاده روی کردند در اینجا که تمسکوا آن جمعیت
که با ایشان کنند از کشتن و جلاء وطن کردن و اسیر نمودن و غارة کردن چنانکه دست برداشتند
بجهة خاطر فرزند پیغمبر یعنی هدایت را چنانکه بدرد آوردند پهلوی فاطمه زهرا را
کما هجوا من خصه الله بالثنا ثنا علی من خصه الله بالسب چنانکه فحش دادند کسی را که خدا
او را مخصوص کرده بمدح بجهة اینکه فحش او مدح باشد از برای کسی که خدا او را بفحش و مذمت
مخصوص کرده پس این کارها را کردند تا انکه بنی هاشم چنان ضعیف شدند که قادر شوند
بیکبار کی ایشان را در کربلا استیصال کردند الم تشعب الاطهار فی حقوقها الم تدر الاجانب

ارحنه الحب وکیف وللاطهار لم ترق دمعة علی رزیة تنتح للقطر المسکب ابا حقوق
واجبه اهل بیت اطهار را از ایشان سلب کردند با نجهای غافل به سنگ سیاه بهای حجره را بر
سر ایشان گردش نهادند چگونه حال آنکه از تاثر کان اهل بیت ساعة اشکشان نیسار
با نها ید دری فبین صریع فی المساجد ساجد بوجه ابی یلم یراقب سوره الرب و مسموم معاد
نفثت کبده فی الجراحات علی الدین فی القلب پس بعض از ایشان در مسجد در وقت سجده بخاک
افتاد با این روی نورانی که سجده نکرده بود از برای غیر از پروردگار یگانه و یکی دیگر رو دهانش
پر از زهر شد و جگرش از آن پاره پاره شد پس ای داد از جفایی که برآل این واقع شد و من
عاطش لیته دما و وریده وفی الکبد الحراء نایرة اللهب و جرح دائمه حاو الدمار هکا بد فی
مثخن بالسیف والرمح والقرب و یکی از ایشان تشنه بود که آب نمیدادند از خونهای رگ گردنش
در حالیکه در جگر گرمش زبانه آتش تشنگی بود و دیگری رفع کننده دشمن بود که عهد و پیمان خود را
حفظ میکرد و علاج میکرد بلاها و مصیبتهای وارده را و دیگری بسیار کوفته شده بود از شمشیر
و نیزه و چوب و منقرة الله اصبح حامیا حمی الدین فی ابا الرماح و بالقضب و یکی دیگری
کشنده دین بود بجهة خدا صبح کرده بود حمایت کننده دین خدا بتیغهای نیزه و شمشیر و دو و شیخ آل
هاشم قدرای فما یقهم تخوا ای الی النهب فما منهم او ان یبا حل جعفر فلا تلحظ الا اهلین فی
النهب والسلب و یکی صاحب غیرة بود از آل هاشم که میدید حرم پیغمبر را بجانب خیمه ایشان بجهة غارة
کردن پس ایشان را مانع شد و از ایشان خواهش کرد که پیش از کشتن خود و ستم کاری بعیال وی
نداشته باشند فمن مبلغ الاطهار ان حبیبهم بیا ضل فی اخانقا غرة الحرب ومن
مبلغ الزهراء ان حبیبها یکبده الاعداء بالطعن والقرب پس کیست که خبر رساند بپاکیزگان
بنی هاشم اینکه عزیزان ایشان تنها جدال میکنند در حالیکه فرو رونده شده جنگ را و کیست

که خبر رسانند بر هوا اینکه حسینش را دشمنان در میان کوفته از نیزه و زدن و مسلوب حق
برهنه شده از حقوکه لیس تری کن جسم المجرح سدی لکن بعاجل بالسلب ان مظلوم گشته [illegible] یکدفعه جسم
برهنه‌اش را بحال خود نگذاشتند بلکه او را نیز برهنه کردند میخواستند که پیغمبر را در میان
هیجده قبیله از قبایل مکه ضایع کنند و از برای این عمل نشد لکن خون حسین فرزند فاطمه را
در میان صد و شصت قبیله ضایع کردند و از برای اینها ممکن شد فمن المعزی للرسول العبره
نادی بشملهم الملون بداد ومن المعزی للبتول بنجلها شلوا علی الصفا دون جهاد
کیست تعزیه گوید پیغمبر را بعزیه که در کربلا جمیع ایشان را از هم پاشیدند و کیست تعزیه گوید بتول را در باره
فرزندش که پاره پاره بر روی سنگ ریزه‌ها به فرش خشک افتاد و ان المحسن زجیة ملقا نشسته
اعدی الصفون باسهم الاحقاد و کرام السادات بیت للعدی تعدو لها الانعام عواد کعیب این است
بگوید که حسین [illegible] تیر شده و ستمهای کینها باو رسانیدند از تیرهای غیظ و غضب را و زنهای
کجا تو نهان [illegible] بودند اسیر و شماتت شده اند و دشمنان برایشان تعدی کرده اند در بعض مقالات آنجا
روایت شده از مردان شیعه که بلغت خطی و نگاهبان از بصاره رسیده که اگر امر رسید نشوم شک [illegible] که از اهل
[illegible] و اطلاع [illegible] بر کربلا بر جناب امام حسین علیه السلام واقع شده
بود در اثنای که [illegible] دیدم [illegible] از [illegible]
دیوارها [illegible] خون تازه [illegible] و اطراف آسمان سیاه بود و تمام جهات غبار آلود بود
[illegible] خون ریخته شده بود و در [illegible] سنگ [illegible] بودند و دهشت زیادی داشتند
ومیدانستم سبب این حالت چیست ناگاه آواز تکبیر و تهلیل [illegible] بسیار شنیدم و ناله بزرگی [illegible]
[illegible] پس برخواستم که ببینم چه واقع شده ناگاه سرهای بریده دیدم بالا رفته بودند بر نیزه‌ها و زنها سوار بودند
برشتران بدون [illegible] و آشکار و بی پرده و ما بین آن زنان دختران کوچک بود [illegible] رویشان چون قندیلها
روشنی میداد و یکی از ایشان بر شتر لاغر سوار بود و موهایش [illegible] و سرهاشان [illegible] از خجالت
بود [illegible] حیا و [illegible] و مابین [illegible] جوانی بود سوار بر شتری و از زیر شکم شتر پاهایش را بزنجیر کرده بودند
و از [illegible] خون جاری بود و سرش برهنه و بدنش بی جامه بود و مابین [illegible] هامردی دیدم

در روایت [illegible] در کوفه

که بر نیزه آن

که بر نیزه آن سر بود [illegible] و از نیابتها و آثار گشته شدن در آن سر دیده [illegible] شود [illegible] که حیران خود
که [illegible] شنود و [illegible] میگوید آن نیزه دار انا صاحب الرمح الطویل انا صاحب السیف الصقیل
منم صاحب نیزه دراز منم صاحب شمشیر صیقل شده انا قتلت ذو الدین الاصیل منم کشنده صاحب دین
اصیل [illegible] از آن زنان [illegible] قتلا [illegible] فی الهواء [illegible] جبرائیل [illegible] میکائیل
و عزرائیل و اسرافیل و [illegible] صلصائیل [illegible] قتلة [illegible] الجلیل [illegible] گشته ام
کسی را که گهواره جنبانش جبرائیل بوده و خدمتگذارش میکائیل و عزرائیل و اسرافیل بوده‌اند
و آزاد شده‌اش صلصائیل بوده کسی [illegible] جلیل خداوندی و قتل [illegible] ملک
انا قتلت محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهرا و الحسن المجتبی الزکی و الائمة الهدی و ملک السماء والانبیاء
والاوصیاء [illegible] کشنده محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و کشنده [illegible]
و [illegible] ملک [illegible] پس [illegible] رفتم [illegible] از [illegible] سرها
و اسیران [illegible] بود از [illegible] رسید و گفت اما [illegible]
[illegible] از خدا [illegible] و دراقتادم [illegible] چون [illegible]
در خواب دیدم [illegible] بر روی خود زدم [illegible] گفتم هلاک [illegible]
پس دویدم تا [illegible] از جا [illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible]
و این [illegible] که بر نیزه‌ها [illegible] بزرگی [illegible]
[illegible]
کشتهای [illegible]
انداخت [illegible] زینب بنت علی بن ابی طالب و هذه السبایا [illegible] رسول الله و بنات علی و فاطمه
منم زینب دختر امیر المؤمنین و این اسیران دختران پیغمبر و علی و فاطمه اند و [illegible] الراس الازهر [illegible]

راس اخی الحسین الذی ذبحوه فی ارض کربلا و ذبح اولاده و بنی اخیه و اصحابه بین ... فهم و هذه ... [illegible]
و این سر نورانی که پیش افتاده از همه اینها سر برادرم حسین است که او را سر بریده اند در زمین
کربلا با اولادش و برادرزادگان و اصحابش از اول تا آخر ایشان و ذلک الیوم العیبة ... [illegible]
الناقة اما المعصوم ... و این جوان که او را از زین شتر زنجیر کرده اند امام ... علی ابن الحسین است
پس چون سخن ... را شنیدم سرم را بسنگ زدم تا شکستم و رخسار خود را پاره کردم و ... بر روی
خود زدم و گفتم یا سیدة قطع ... تراکم ... الیکم ... فانا ... [illegible]
نزل بکم فیالهفتاه علیکم و یا طول ... اما ... بیاورید ... [illegible]
کنند ... [illegible]
... [illegible]
یاری ... [illegible]
قصر الاماره ... [illegible]
الدائم الباقی ... [illegible]
سر ... [illegible]
بخواند ... [illegible]
که سر حسین را ... [illegible]
که این ایهام ... [illegible]
المعظم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
از برای ... [illegible]
از ... زنجیر ... [illegible]
للزمان ... [illegible] ... اعوام ... [illegible]

[illegible]

بعصیح ... [illegible] ... الاجداد اعلت ... [illegible]
و گفت ... [illegible] ... ایشان ... [illegible]
در حالیکه ... [illegible]
ای امید ... [illegible]
ان ... [illegible]
عیدها ... [illegible]
... [illegible]
النبی الهادی ... [illegible]
لن الزمان ... [illegible]
ای ... [illegible]
که ... [illegible]
ای ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ای آقای ... [illegible]
فقلت ... [illegible]
... حسین ... [illegible]
و فی هذه الساعة ... [illegible]
پس گفت ... [illegible]

[illegible]

فقذفت ابا فزبجی که ماه لاغر شده چون ناخوشی بچه کشتهای رسول الله بتحقیق که کشته طوقی که ما
از آل هاشم ذلیل کرده که دلهای مسلمانان را پس ذلیل شده قتیلا حیا ما علت العوم شرنه وقد
نهلت منها رماح وعلت علیت الذراهو الی السیف احات بهمادیه فتلت کشتهای بسیار
که مردم او را از شربة ابدًا منع کردند و حال آنکه بتحقیق که نیزه‌ها از به فش سیراب شدند پس کاش
آنکه کج شمشیر برا و زده آن شمشیر ببود دست خودش میرسید و مثل میشد سهل میگوید پس هنوز سخن را
تمام نکرده بودم که دیدم بوقی زدند و علمها نمایان شدند و لشکر رسیدم که داخل کوفه میشدند و فریاد را
شنیدیم ناگاه سر حسین علیه السلام را دیدم که نور از او بالا میرفت پس گاریکه کلوی را گرفت چون آنرا
دیدم بعد از آن اسیران رو در او روز غبار عیش رو در ایشان علی ابن الحسین بود بعد از آن ام کلثوم را
دیدم برقع فرو کرده بر روی خود و میگفت یا اهل الکوفه غضوا ابصارکم اما تستحیون من الله و رسوله ان تنظروا
الی حرم رسول الله ای اهل کوفه چشمهای خود را بپوشید آیا حیا نمیکنید از خدا که نظر میکنید بسوی حرم رسول الله
و حال آنکه ایشان را برهنه میگویند پس بدر بر نیزه سر ایشان را نگاه داشتند و سر مبارک امام حسین علیه السلام
برنیزه دراز سوره کهف را میخواند ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا سهل
میگوید که گریستم و گفتم ای فرزند رسول الله سر تو عجیب تر است از حکایت اصحاب کهف بعد از آن بیهوش شدم
پس بخود نیامدم تا سوره را تمام کرد پس ایشان را داخل مجلس ابن زیاد کردند مقدار روسی بالا شده
هل درت استها ای الرؤس تدیرها الکف الا النعیم بن محمد ها ادر العلا سدنت الکف
صدرها گردش داده میشود بر نیزه‌ها سرها پس چه آیا دانسته اند نیزه‌ها که چه سرها را گردش میدهند
دستهای الزنا از مردمانی که انکار شان بر خدا ظاهر شده بشکل دسته گردش میدهند
ان سرها و نقوشها شمس السماء بجها اتقهها بالحو و هو تدیرها اتحف فی نادر البیغ
آیا ایشان را بر این میکنند و حال آنکه نور و روشنایی از ایشان است آیا حاضر میکنند در مجلس

وهو اعلم

خاتم الانبیاء

زنا زاده در میان جمعیت مردم رویهای پسران که علم را بنور خود روشن میکنند و دائم خاتم الانبیاء
و فخرها تنها در این روز الفطام خوردها و تکلم اولاد الاماء علیهم لم یرضوا بها خارها فخرها
اما تنها که بهتر پیغمبران و فخر پیغمبران را هدیه برند از برای روز الطلاق و بر حیله آنچه فانقطاع
و حکم میکنند اولاد کنیزان برای ایشان خشنود کنند یزید و ابن زیاد را فیا عجبی لا ینقضی و عجایب
تطول ایام الایام طول دورها معادن و دواب مو خوار جا و نقل زیادة اعجب عجب
امرها پس از امر عجیبی که تعجب از آن تمام نمیشود و از عجایبی که طول میکشد در مدتها روزگارها
هوس یکی زند معدنهای روی ضد او را خارج میمانند و دوام زاده زیاد و یحیی امیر یا بشان را مرحمت
خوانند بنات رسول الله یشهرن نوالملا والاذیاد فی حلال ستورها فانه ارزاء الفقد مصابها تقاس کما
بارزاء الفقد نظیرها دختران رسول الله را مشهور میکنند در مجامع جماعتها مردم و آل زیاد در وسط پرده‌ها
خود نشسته اند پس چه مصیبتهای سخت ده میشوند مصیبتهای تا قیاس کنند با نیها و مانند آنها یافت
فوادح لکن لا تطیق لعاصها ولا تعقار بیدها و اخرها فوادح لکن لا تقاد کاهها بکل زمان
میتعا و صدورها بارها گران اند لکن کسی را طاقت بر داشتن آنها نیست و اول و آخر آنها تمام نمیشود بارها
گران استند لکن فانی میشوند کوه آنها در هر زمان وقوع بر میگردد و تازه واقع میشوند در دنیا
سجائبهم قد اقلت فامطرت عناء و ضاقت بالهموم صدورها و اثقال توهن العظم حمل یسیرها
و تقصم منها الیجالت ظهورها ابرها غم و غصه بودند که بهم احمد نبی تلخ و تعب بار اندند و سینه تنگ
احمد از زیادتی هم و غمها و سنگین بارها بودند که استخوان را میشکنند بر داشتن اندک از آنها و شتران
دشت و پاقوی را پشت شکسته میشود از برداشتن آنها و شیخ طوسی رحمه الله روایت کرده که این سوره
اخیره را در باب پیغمبر ابو جهل گفته و شیطان بسنید و علمای جاهل قرار این دادند و بیرون آمدند و از بنی هاشم
ابو لهب را با خود متفق کردند پس حق تعالی این آیه را فرستاد و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک
او یخرجوک دیگر دین و یکرون و اخر الکافرین یا در کن ای محمد آن زمانه را که مکر کردند با تو کافران تا حبس

کشند تا بکشند ترا شمشیرهای قبایل یا بیرون کنند ترا از مکه و ایشان مکر میکنند و جزا میدهد
خدا ایشانرا بر مکر ایشان و خدا بهترین جزا دهندگانست مکاران را پس اتفاق کردند که در شب
بخانه آنحضرت بریزند و او را بکشند و باین اتفاق بمسجد الحرام آمدند و از دهان خود صفیر میکردند
و دستها بهم میزدند و بر دور کعبه بر میجستند پس حق تعالی این آیه را نازل کرد و ما کان صلوتهم عند
البیت الا مکاء و تصدیة یعنی نبود نماز ایشان نزد خانه کعبه مگر صفیر زدن و دست زدن چون
بدر خانه آنحضرت رسیدند خواستند که داخل خانه آنحضرت شوند ابو لهب گفت نمیگذارم که
شب داخل خانه شوید زیرا که در این خانه اطفال و زنان هستند و ایمن نیستم از آنکه خطائی
واقع شود ولیکن امشب او را احاطه میکنیم و صبح داخل خانه میشویم کفار قریش با آنکه طلب خون
پیغمبر میکردند داخل خانه او نشدند تا آنکه عیال و اطفال کسی نترسند و فجار بنی امیه با آنحضرت امام حسین
و ناموس ایشان را ضبط کرده بودند بر عیال و اطفال او داخل شدند و جمیع اینها را بیرون کردند و بر احدی از ایشان
رحم نکردند و بجمله آنجناب بغار ثور التجا برد و خدا او را حفظ کرد تا مکر ایشان باطل شد
از خوف قتل حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون حضرت رسول از غار متوجه مدینه گردید قریش ندا کردند که هر که
آنحضرت را بیاورد صد شتر باو عوض دهند و باین سبب سراقة ابن مالک ابن جعشم بطلب آنحضرت بیرون آمد و چون
بآنحضرت رسید حضرت گفت خداوندا کفایت کن مرا از شر سراقه بهر نحو که خواهی پس پاهای اسب سراقه بزمین
فرو رفت پای خود را گردانید و از اسب بزیر آمد و دید و گفت یا محمد التماس کرد که این بلا از من
تو پس دعا کن که خدا اسب مرا رها کند که من بعد از این خود دست کشیده میخواهم که اگر از من خیری بتو نرسد شری بتو نخواهد
رسید پس حضرت دعا کرد تا حق تعالی اسب او را رها کرد باز بقصد آنحضرت روانه شد و باز اسب او بزمین رفت تا آنکه
سه مرتبه چنین شد که اسب او فرو رفت و حضرت دعا میکرد و رها میشد و باز متوجه آنحضرت میشد و چون مرتبه
سیم رها شد گفت یا محمد اینک شتران من بغلام من در سر راه است اگر محتاج باشی بار بردار یا شتری بگیر
و اینک تیری از ترکش من بگیر و من بر میگردم و نمیگذارم که کسی بطلب تو بیاید حضرت فرمود که مرا احتیاج بمال تو نیست
روایت معتبر از ثقات صحیح مجلسی مرحوم یافتم و در بعضی کتب مناقب معتبره آنکه روایت شده باسانید ایشان از عبد الله ابن محمد انصاری از عمارة ابن
زید از بکر ابن حارثه از محمد ابن اسحق از عیسی ابن عمر از عبد الله ابن عمر خزاعی از هند دختر جون که گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله چون هجرت نمود بسوی مدینه و در راه بخیمه ام معبد رسید و فرمود آیا طعامی نزد تو هست

که مارا ضیافت کنی گفت چیزی حاضر ندارم حضرت بگوشه خیمه نظر کرد و در آنجا گوسفندی دید که از لاغری
و ناتوانی او را آنجا بر جا گذاشته بودند فرمود که آیا رخصت میدهی که از این گوسفند شیر بدوشم گفت شیر
ندارم و اگر خواهی میتوانی بدوشی پس حضرت دست بر پشتش کشید تا پستانش آویخته شد و پر از شیر شد و شیر
از آن میریخت و گفت ای ام معبد کاسه بیاور و آنقدر دوشید که همه سیراب شدند و چون ام معبد
این معجزه عظیم را از آنحضرت مشاهده نمود گفت ای روی مبارک من فرزندی دارم که هفت سال دارد
و مانند پاره گوشت است سخن نمیگوید و بر پا نمی ایستد میخواهم برای او دعا کنی چون آن فرزند را حاضر
گردانید حضرت دانه خرمائی را جاوید و در دهان او گذاشت و با عجاز آنحضرت در ساعت برخاست و راه رفت
و سخن آمد پس هسته آن خرما را در زمین فرو برد و در حال سبز شد و درخت خرمائی شد و رطب از آن آویخته
شد و پیش از آنکه بیاورند رطب میداد و بدست مبارک خود اشاره باطراف کرد و همه جا سبز گیاه شد
و حضرت از آنجا روانه شد و آن درخت همیشه رطب میداد تا آنکه حضرت رسول از دنیا رفت پس بعد از آن همیشه
سبز بود اما میوه نیاورد و چون حضرت امیر المؤمنین شهید شد دیگر سبز نشد اما درخت باقی بود و تر بود و چون
حضرت امام حسین شهید شد خون از آن درخت جاری شد و خشک شد و چون شوهر آن زن از صحرا برگشت
و آن اوضاع غریب را مشاهده نمود از آن زن پرسید که سبب این تغیرات و اوضاع چیست آن زن گفت مردی از
قریش امروز بخیمه ما آمد و این اوضاع غریب از برکت او حادث شد آن مرد گفت او است که اهل مدینه انتظار
او میکشیدند و اکنون بر من ظاهر شد که او رسولست و اهل خود را برداشت و بسوی مدینه آمد و مسلمان شد
و آنجناب در خیمه ام معبد خیمه فرمود با اصحاب و وقتی که هوا خنک شد و آن روز روز بسیار گرمی بود چون از خواب برخاست
فرمود تا آب آوردند و دست خود را شست بعد از آن مضمضه نمود آب دهان مبارک و ریخت آب آن را بر درخت عوسجی که در پهلوی
خیمه ام معبد خار چون بود و سه مرتبه چنین کرد و سه مرتبه استنشاق نمود و روی خود را شست و مو زمانی مبارک
خود را شست بعد از آن مسح کرد بر سر و پاهای مبارک و فرمود که از برای این درخت عوسج شانی خواهد بود پس همانجا
چنین کردند بعد از آن برخاست و دو رکعت نماز بجا آورد و چون میگویم زنان و جوانان قبیله از این تعجب کردیم زیرا که پیش از او
ندیده بودیم که نماز کند پس چون فردا شد صبح برخاستیم دیدیم که آن عوسجه بالا آمده حتی آنکه از درختهای بسیار بزرگ
شده و خار بیرون آورده و ریشه دوانیده و سایه آن بسیار شده و ساقش سبز شده و برگهایش نیز سبز و خرم
گشته بعد از آن میوه داد میوه که بزرگتر از خاج? رنگ او چون رنگ و رنگ [illegible] دیده و بوی او بوی عنبر و

طعم او طعم عسل بود هر که میخورد از ان اگر گرسنه بود سیر میشد و تشنه اگر بود سیراب میشد و ناخوش اگر
بود صحیح میشد و صاحب حاجتی وصاحب فقری [illegible] غنی میشد و نمیخورد از برگ ان شتر و ماده و گوسفندی
مگر آنکه فربه میشد و شیر شان زیاد میشد و دیدیم ما نماء و برکت را در مالهای ما از روزی که آنجا فرود آمد و شهرهای
ما از ان سبب فراوان گشتند پس بودیم ما نام میگذاردیم ان درخت را درخت مبارکه و بودند اهل بادیه که در
اطراف ما بودند وقتی ان درخت میامدند و میچیدند و در سایه او می نشستند و از برگش توشه بر میداشتند در
سفرها و بر میداشتند با خود در زمینهای بیابان [illegible] پس بجای طعام و شراب ان را مصرف
میرسانیدند پس بهمین منوال بودند در این طریق بودیم تا آنکه روزی صبح کردیم دیدیم که میوهای ان درخت
افتاده اند و برگهای این درخت زرد شده پس ما را این علامت محزون نمود و ترسیدیم اندک زمانی نگذشت که خبر وفات
رسول الله صلی الله علیه و آله رسید حال که دیدیم پیغمبر در ان روز از دنیا رحلت نموده بود پس بعد از ان میوه
میداد و میوه که از ان [illegible] بود در بزرگی طعم و بو [illegible] سی سال از این رحلت بگذشت ناگاه روزی دیدیم که از اول تا
اخر خار بر آورده و تازگیهای برگهای او بر طرف شده بودند و جمیع میوهای او افتاده بود اندک زمانی نگذشت
که خبر قتل امیرالمؤمنین رسید پس بعد از ان میوه [illegible] بسیار و میوه اش منقطع شد [illegible] پس ما و
کسانیکه در اطراف ما بودند از برگهای او میگرفتیم و ناخوشان خود را بان مداوا میکردیم و از دردها با
برگها استشفا میجستیم پس زمان درازی گذشت تا روزی صبح نمودیم ناگاه دیدیم که از ساق ان درخت خون
تازه گرم میجوشید و از برگهای او خون گرم مانند آب گوشت میچکید گفتیم بتحقیق که حادثه عظیمه روی داده
ان شب را خوابیدیم با ترس بسیار و غمناک بودیم و منتظر مصیبت بودیم چون شب تاریک شد شنیدیم گریه و ناله
از زیر ان درخت و کشاکشی و اضطرابی شنیدیم و احساس کردیم و شنیدیم اواز گوینده را که میگفت یا ابن
النبی یا بن الوصی و یا بن بقیة السادات الاکرمین یعنی ای فرزند پیغمبر و ای فرزند وصی و ای باقی مانده
گرامی تران ما بعد از ان ناله و اوازها بسیار شد و ما بسیاری [illegible] ای فرزند [illegible]
بعد از ان خبر قتل حسین بن علی بما رسید و درخت خشک شد [illegible] از گفتگوهای ایشان [illegible] شنیدیم پس
پوسیده شد [illegible]
باو لعن انکار کرد و گفت [illegible] از مدینة الرسول ملاقات کردم پس [illegible]
از میوه ان خورده بود در عهد علی بن ابی طالب و [illegible] درخت را دیده بود و
شنیده بود و از زن [illegible] این ابیات را حفظ کرده بود یا بن الشهید و یا شهیدا عمه خیر العمومة
جعفر الطیار عجبا لمصقول اصابک حده فی الوجه منک وقد علاه غبار
بخ

یعنی ای فرزند شهید و ای شهیدی که عموی او بهترین عموها جعفر طیار است عجب دارم از شمشیری که تیزی
ان بر روی غبار آلود تو رسید و [illegible] بالواق [illegible] واعص
المحارم [illegible] فتی و من عطف علیه غبار ولک
المودة فی قلوب ذوی النهی وعلی عدوک مقتة ودمار یا بن الشهید و یا شهیدا عمه خیر العمومة
جعفر الطیار زیارت کن [illegible] که در عراق زیارت کرده میشود و مخالفت کن [illegible] که منع کنند از زیارت
او چرا [illegible] ای حسین فدای تو باد قوم [illegible] و دوستی تو در دلهای صاحبان عقل [illegible]
و بر دشمنان تو [illegible] و هلاک ای فرزند شهید و ای شهیدی که عموی او بهترین عموها است که جعفر
طیار باشد و مؤلف [illegible] از جمله [illegible] ازمنه سابقه و در این زمان در کامل الزیارة روایت کرده از مسمع
که گفت [illegible] اراده کرده [illegible] حسین ابن علی علیهما السلام را پس در قریه [illegible] بود ناگاه
[illegible] بر ایشان [illegible] سلام کردم [illegible] جوان فرزند [illegible]
[illegible] اراده کرده [illegible] جماعة النبیون گفتند چه حرارت این
وای که تو دیده گفت [illegible] از برای شما بیاورم [illegible]
[illegible] غایب شد [illegible]
[illegible] بالطف [illegible] معفرا وحوله فتیة
تدمی نحورهم مثل المصابیح یطفون الدجی نورا وقد حنت قلوبی [illegible] من قبل ان تبلغ [illegible] والحورا فقالت
قد رواه [illegible] وکان امر قضاء الله مقدورا کان الحسین سراجا یستضاء به والله یعلم انی لم اقل زورا یعنی بخدا قسم
[illegible] که در طرف کربلا [illegible]
[illegible] بود [illegible]
از نور [illegible] پیش از آنکه ملاقات کنند حوران بهشت [illegible]
قدر [illegible] خدا رسانیده [illegible] حسین چراغی بود [illegible]
[illegible] ازینین [illegible]
الی القبر یسقی الغیث ممطورا وقد سلکت سبیلا کنت سالکه وقد شربت بکاس کان مغرورا وفتیة
[illegible] وفارقوا الملک والاحباب والدورا یعنی [illegible]
بتحقیق [illegible] ان رحمه [illegible]
[illegible] که از برای خدا [illegible]

کرچه و طبع واقعا

القلوب

کفتا شنیدند و چون این خبر بذا رفال و احباب و خارنها امام علیه السلام تاخت و اعولت برشیئه تشنج
نظامها و وحش الفلا تبکیه فی کل فوة وتندبه ارامها و حمامها امام که چون براو نوحه و ندبه میکنند
بر شیئه که تکلیس میکنند و لهذا او وحشیاه بیابان میکریند براو و در هوا و کبوترها و طیور براو نوحه
میکنند در کامل روایت شده از داود رقی که در خانه حضرت جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم پس نگاه کردم
سوی کبوتری که ... بسیار ... آن جناب نگاه بسیار ... و فرمود ای داود میدانی که چه میگوید
این طیر گفتم نه ... فدای تو گردم فرمود نفرین میکند بر کشندگان حسین علیه السلام پس ... خود را
جای ... در کامل روایت شده از صفوان جمال از حضرت جعفر صادق علیه السلام که گفت شنیدم از آن حضرت که
میفرمود ایا احدی از شما بوم را در روز دیده گفتند ... و در روز ظاهر نمیشود ... فرمود آگاه
باشید بتحقیق که پیوسته جای ... در آبادانیها و معمورها بود پس وقتیکه حسین علیه السلام کشته شد عهد کرد بر نفس
خود که ... در آبادانیها و جای ... در خرابها پس پیوسته روزها روزه ... شب
او را ... چون شب تاریک شود پیوسته ناله میکند بر حسین تا صبح شود و بگریه علی الشمس ... اذا
حطّ عنها الطلوع ... برآن جناب چشم آفتاب بخون سیاه ... از روی خود ... بجهت
... محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری روایت کرده از ... از محمد بن خالد از عبد الله بن حماد بصری
از عبد الله بن عبد الرحمن اصم از ابی یعقوب ... از زراره از حضرت صادق علیه السلام فرمود یا زراره
ان السماء بکت علی الحسین اربعین صباحا بالدم وان الارض بکت اربعین صباحا بالسواد وان الشمس
بکت اربعین صباحا بالکسوف والحمرة ای زراره بتحقیق که آسمان گریست بر حسین چهل صبح بخون و زمین گریست
چهل صبح بسیاهی و آفتاب گریست چهل صبح بکسوف و سرخی وان الجبال تقطعت وانتثرت وان البحار تفجرت
و بتحقیق کوهها پاره پاره شدند و دریاها جاری شدند وان الملائکة بکت اربعین صباحا علی الحسین
و بالجمله ... ممکن است ... را بشمارد و ممکن نیست که ... پیغمبر را احصا کنند و شمارد و ...
آنست که تا زمان ابوطالب ... در مکه ... بود و بعد از او ... مدینه [illegible]
در مکه ... از اهل مدینه را ... با او بیعت کردند ...
تشریف برد و ابوبکر که از اولاد ... اطفال ... بود و عمر ...
که در کتب ... نوشته شده بود ... گفته بودند که محمد پیغمبر ... خبر داده اند و ...
بزرگ خواهد شد و دشمنان ... خواهد ... چنین و چنان خواهد شد چنانکه بعد از قوت اسلام روزی

٢٠٠

پیغمبر ... که در پهلوی یهودی نشسته و از او سوال میکند آنجناب متغیر شد و براو تندی کرد
آن ملعون برخاست و آمد و عذر خواست ... از یهود اوصاف ترا ... یکی از اصحاب بعمر گفت
وای بر تو ... که چه مقدار غضب بر تو ... شده از این فعل تو آن ملعون گفت ...
بخدا از غضب رسول و چون دانستند که آنجناب ترقی خواهد کرد و از بعض یهود شنیدند
از بعض کهنه و سحره که ایشان از ... حاصل خواهد شد بامید ... خدمت جناب پیغمبر را
بستند و ... گفته ... رحمه الله ... لم یجیبا ... احد ... الا امور ... کاهن
عقلا هم ... اجابت نکرد ... احمد ... امور چند که از کاهنان ... گرفتند و از ...
عمر با آنجناب ... کردند چون به مدینه آمدند ... و اقوام پیغمبر محبوب بودند زیرا که از
قریش بودند بظاهر و انصار که اهل مدینه بودند خود را غریب و بیگانه میدانستند و با وجود این بآنجهت
خودشان دو دختر به پیغمبر دادند و چون پیغمبر مامور بظاهر بود و ایشان شب و روز خود را
خدمت آنجناب صرف میکردند و خدا فرموده و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا و اگر پیغمبر ایشان را
میگذاشت که بر دیگری که میدانست از دل مسلمان نشده بودند بگوید که تو مسلمان نیستی و او را از خود
دور کند بغیر از خویشان ... دیگر کسی نمیماند و این هم خلاف مقتضای عقل و
عرفست لهذا با ایشان بظاهر رفتار میکرد و اینها برای آنجناب در مدت ده سال ...
اتفاق و هر روز با ... ایشان بیرون رفتند و جمیع عالم دشمن آنجناب بودند
... بر خلاف عادت هرگز هیچ پیغمبر را مبعوث نکرده بلکه همه پیغمبران ذلیل و محبوس و کشته و خوار
بوده اند و اگر معجزاتی که پیغمبر ... بخلاف عادت ... ملائکه از آسمان نازل میکرد که آنها
برای آنجناب خدمت میکردند و کار میکردند و جنگ میکردند چنانکه در چندین جای قرآن فرموده
که اگر ... قرار میدهیم بعوض شما ملائکه ... و چون ... خدمت میکردند ...
... هرگز در جنگ کسی را نکشتند ... جنگی ... ابوبکر
و عثمان و عمر ... و ... این سخنان ... انکار ندارند و هر که
باور ندارد ملاحظه ... ایشان کند ... چون ... پیغمبر میکرد ...
از جهاد ... میدانست ... بود ...
که قال العرب ... اولاد ... این کتاب ...

عمال ابن احمد ... احمد و الیا ها

بجهة بسیاری ...

را در نجف اشرف شنیدم از لسان بعض علما و اخیار که فلان [illegible] بعض من گفتم از چه میگوئی گفت فلان عالم بمن گفت
گفتم خوب است که در بعض امر اهم جون با او نشستم او در امردی یافتم از تجارت [illegible] عقل و راستی و
خلا از شایبه ریا و کجی و بغایت انقطاع از دنیا و زهد و با اینکه از اهل کسب [illegible] حقیقی رعایت [illegible] الاوقع
که سه هزار روایت [illegible] است او و افعال [illegible] موجود اند و شکی در صدق روایت او ندارم با اینکه سالها او را
کردم بجز اهتمام بنماز جماعت و زیارت عاشورا او اعمال [illegible] چیزی از او ندیدم و با اینکه از جمله عوام بود دقایق مسایل را بیان و
تقدیس را میدانست چون از او سوال کردم گفت که آوازی میشنوم که میگوید برخیز و عبادت در [illegible]
بیدار میکند بجهت نماز شب و اینکه نماز شب را میخواند و اگر مسئله بسیار [illegible] دیده را فشاری میدهد که تا صبح جای فشار [illegible]
نمایان است و اگر سوالی میکنم از او از حضرت جواب میگوید یا از قرآن که [illegible] و میگفت جو که در زیارت امیر [illegible]
با جناب امام حسین [illegible] زمانی تاخیر میشود میگوید ارکض بجلک هذا مغتسل بارد و شراب و چون از امور دنیوی از او سوال کنم
غالب این که سکوت میکند و جواب نمیگوید [illegible] در دنیا در نزد صاحب عقل اعتباری دارد گفت که
معلوم نشده که ملکی است یا بشری اینقدر میدانم که قدرت بر خوارق عادات دارد زیرا که بسیار چیزها را بجهت من [illegible]
میدهد از آنجمله روزی سوال کردم از حال [illegible] که بر او در [illegible] ما یلیق در [illegible] بنسبت [illegible]
اند با ینکه خالق بالاستقلال و رازق انام جناب [illegible] علیهم السلام که [illegible] ندارد [illegible]
[illegible] بشکل غفاری [illegible] از اینها [illegible] بصورت [illegible]
فرمود که اما از این اعوجاج [illegible] و این موافق است با روایتی که از حضرت امام رضا [illegible] که
[illegible] سوال کردند که جماعتی هستند که خود را از شیعه نامیده اند و خلق و رزق را [illegible] انجا [illegible]
فرمود که ما از ایشان بیزاریم چنانکه عیسی از نصاری [illegible] و این مومن مبتلا [illegible]
روزی شکایت کردم فرمود [illegible] در احوال [illegible]
[illegible] فلان و فلان باشی از [illegible] فلان و فلان از اخیار گفتم [illegible] فلان و فلان [illegible]
بر روی [illegible] کردم فرمود که این چون عطلات است که از [illegible] میگفت
که در باره بعضی مردم [illegible] که [illegible] احترام میکند و بعض معتبرین را [illegible] اشکال و احتیاط اظهار [illegible]
و منع از دوستی ایشان میکند مثلا یکی از حجاج معتبرین را روزی گفت حاج فلان [illegible] از فلان [illegible]
است فرمود بلی [illegible] سوال کن که [illegible]
بود که غالب [illegible] در قشتی [illegible] و دیگری [illegible] بسیاری [illegible]
بسیاری [illegible] از [illegible] مواظب بر جماعت و تهجد و عبادت [illegible] سلوم [illegible] که [illegible] مالک [illegible]
بجز [illegible] و یک ابریق کوزه و یک [illegible] خود با اطفالش در زیر آن [illegible]
بسیار [illegible] شخص دیگر [illegible] چیزی میشنید و میدید و لکن [illegible] کوشش [illegible] او در
هیات [illegible] میدیدم و گاه آوازی میشنوم [illegible] از آنجمله [illegible] روزی در [illegible]

بودند بنوعی که از آن [illegible] کشته شدن او را [illegible] خود پیدا نشد و هر که مالی جمع
نکرد با این همه غنیمتها که بدست [illegible] و در راه پیغمبر و خدا بیلی [illegible] پیغمبر صرف میکرد و این
سکان [illegible] فخر کردند که عثمان و عبدالرحمن عوف [illegible] کثرت مال معروف
و مشهور اند و کذلک زبیر و طلحه و امیرالمومنین مثل جناب پیغمبر هر روز سر و زیر [illegible]
و چون خدا و پیغمبر پیدا نشد که علی

وچون شب شد خواستم بخوابم زنانه الجنیه ... در نجا بود خدمت اکرم که خواب بیند من در انجا باو جوی قریب بهنگام هفت ... شیخ
خوب باشند بدهم ... که حرام ... خدا ... او بعد از ... بسیار ... من ... بر تر کن ... بیرون رفتم و در ... خوابیدم در این
فکر بودم که صورة مبارک ... که من ... کرده ... که از ... من خوشنود شده ... من سابق الذکر گفت ... که خواهش کردم روح
ابو بکر و عمر را و ... که ... معتقد کاوی ... که تر ایشان ... او ... پیش ... سیاه ... که ... بود ... که ...
راه میرفتیم چون قبر سیاه یکی از اصحاب اخبار ... در دولت عقفاء ... ابو بکر را ... بدین جا ... که هیچ
سگ ... بجا احدم ... حالت ... شده و عذاب ... چند باو خواندند که ... این معراج است ... الله ...
و ... بعضی ... راه ... جا ... و ... ایشان ... ابو بکر گفت که اگر ... عذاب ... البدن ...
... گفت ... چه ... شد ... امیر المومنین ... عذاب گفت ... پیغمبر صلی الله علیه و آله
... و ... بود ... ولیکن متفق شدند عمر و عثمان ... حق ...
کرده ... که من ... خود ... گردم و ... و ... شمر ... که ... از ... بر روی ... بی
انداختم ... که حضرة زینب ... کلثوم ... بوده اند ... این سخن اکرم در
اخبار ... رسیده ولیکن ... ولیکن ... یقین ... ایشان ... که ... در باره ایشان در
هر وصف ... که ... در مناقب ... کرده که چون جناب امام حسین علیه السلام در ... روز ... یک
شب در ... گفت ... رسید و عرض کرد یا ... قرآن ... که ... شنیدیم ... شنیدی
عرض کردم شنیدم آواز هاتفی را که میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد و من یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز
وعد فقال الحسین علیه السلام ... الذی قضاه ... که این ... ای چشم ... کرد ... پس ... کرد خواهد
کرد بر شهیدان بعد از من ... که ... ایشان ... تقدیر ... وفا ... خود جناب امام حسین علیه السلام
فرمودند ای خواهر هر چیزی که در قضا و قدر خدا ... واقع خواهد شد و این سخن امام علیه السلام را چند ... ای
خواهر ... رسیده ... من و ... پس ... امیر المومنین علیه السلام فرموده
ان ای یومین ... لا اقدر ... لا احذر ... یعنی بتحقیق ... از برای ...
که از هیچ کدام ... روزی که ... مقدر شده و روزی که ... مقدر شده ... امام روزی که مقدر شده ... پس ...
شده ... و روزی که مقدر شده پس ترس نجات نمیدهد ... که ... حضرة خواستند ... کنند ... میخواهند
... زینب که سخن ... جناب زینب ... و آن بلاهای عظیم ... آسمان ... چنانکه
در علم معانی ... که ... بیشتر ... بلای ... پس ... این ... خواهد ... دو
از آن زمان ... که در هر زمانه ... و ... بقضا و خدا ... زمان ... و ... اگر
... این ... مقدر ... که ... بر ... خود ... که ... خدا خواسته ... که خدا
او را اختیار کرده چنانکه حضرة زینب ... جناب امام زین العابدین را چون دید که ... شده ... شود با این
... پس ... شده ... خود این امر ... که ... واقع شده در علم ... و ...

۲۷۲

۱۲۷۲

با وجود آن ... از ... سوم از معانی اینکه چون جناب زینب خواتون ... خواهد
ببیند ... تعالی از این ... که ... جناب ... استقامت حسینیه که در هیچ حال تغییر براو رخ نداده فرمود که
از رسیدن ... مقدر شده ... هیچ ... از این ... اهل بیت ...
ایشان ... بوده ... شنیده اند چنانکه جناب صادق علیه السلام فرمود چون حسین علیه السلام کشته شد اهل ... کردند
بوده ... که ... زمان ... شده ... بلا بر این ... تا قیام ... کنند ... ای
شما ... دشمن شما و ... پس از شنیدن این آواز ... کردند ... بتحقیق که از برای این قول
بلای ... شده ... چه ... پس بعد از این ... حسین علیه السلام ... رسید پس ... کرد ناگاه
... بود که ... سخن گفته بود ... بتحقیق که چون حسین کشته شد ... مردم ... در میان میدان ...
پس ... او را ... گفت ... صیحه ... رسول الله ایستاده ... بسوی زمین ...
... من ... کنند ... پس ... در میان ایشان پس بعضی ایشان ... گفتند
که این ... بوده ... گفتند ... کرد ... جای خود ... پس ... اهل ...
پس ... کردند ... ابن زیاد ... که ... بود ... کننده ...
بتحقیق ... صیحه ... ایشان ... بسوی ...
و ... زیاد ... عذاب ... در باره ...
کنند زیارة حسین ... فرمود بتحقیق که ... در ... کرده ...
برای او ... زیارة کند ... خواهد شد ... او بتحقیق ...
... او ... کرده ... از برای او ... پنجاه ... بسوی ... و ...
در ... مگر ... او ... شده پس ... شود ... اعمال ...
بسوی ... تا ... ماه ... او ...
تا ... پس ... از برای او ... ده هزار درهم ... از برای او ده هزار
درهم و بتحقیق که خدای تعالی ... که ... خود ...
علما و اهل ... چون حسین علیه السلام کشته شد ... آواز هاتفی را از آسمان که میگفت ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا
بالعذاب والتنکیل کل اهل السماء یدعو علیکم ... وقبیل قد لعنتم علی لسان ابن داود و موسی و صاحب الانجیل ...
اینست که ... شنیده آواز هاتف ... و ... اهل ...
آواز هاتف ... دیگر ... شنیدند ...
با ... کنند ... چنانکه ابو قبیل روایة کرده که چون حسین علیه السلام کشته شد از ...

... آواز هاتفی شنیده که میگفت ... [illegible] ... الحمد ... رسالت ... [illegible] ... سید اجر البریه ...
... ابن المفضل ... [illegible] ... اعتقاد داری بفضیلت ... رسالت ... [illegible]
... [illegible] ... بزرگ ... صاحب شان بود ... [illegible] ... در آسمان و زمین ... [illegible]
... [illegible] ... المشارق والمغارب ... [illegible] ... مشارق و مغارب ... [illegible]
کرسیده و چنانکه ... [illegible] ... جناب ... [illegible] ... چون ... [illegible] ... بسوی جانب
تو از عقب آوازی شنیدم ... بشارة ... [illegible] ... پس ... [illegible] ... گفتم ...
... [illegible] ... بشارة داده ... [illegible] ... کردن ... [illegible]
... [illegible] ... شده ... [illegible] ... اعتقاد ... [illegible] ... فضیلة ... [illegible]
... [illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible] ... تفاوت ایشان از بعد از جناب ... [illegible]
... [illegible] ... افضل است ... [illegible] ... تفضیل ... [illegible]
شده ... [illegible] ... افضل ... [illegible] ... جناب ... [illegible] ... بیش از همه ... [illegible]
است پس ... [illegible] ... افضل ... [illegible] ... عبارة ... [illegible]
... [illegible] ... در زمان امام ... [illegible] ... واجب ... [illegible] ... افضل است ... [illegible]
... [illegible] ... در علم ... مساوی ... [illegible] ... در علم ... مساوی ... [illegible]
... [illegible] ... جناب ... [illegible] ... حلال و حرام جاری ... [illegible]
... [illegible] ... فضل ایشان ... [illegible]
... [illegible] ... پیغمبر ... [illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible] ... بایشان ... [illegible]
... [illegible] ... طاعت ... مساویست ... طاعت امام ... [illegible] ... امام سابق واجب است ... [illegible]
... [illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible] ... وجود ... [illegible] ... واجب ... [illegible] ... طاعت ... [illegible]
... [illegible] ... واجب ... [illegible] ... ایمان ... [illegible]
... ذریه ایشان ... [illegible] ... ذریه ایشان ... [illegible] ... معصوم ... [illegible]
... [illegible] ... شده ... [illegible] ... علما و گفته اند که صلاح والد
... [illegible] ... از برای صلاح ... [illegible] ... لطف خداوند ... [illegible] ... فرزند ... [illegible]
... [illegible] ... کلام ... [illegible] ... طفل ... [illegible]
... [illegible] ... اصلاح ... [illegible] ... صلاح پدر ایشان ... [illegible] ... اصلاح ... [illegible] ... صلاح ... [illegible] ... چنانکه
... [illegible] ... صلوات الله علیه ... [illegible] ... در جواب
گفت که ... [illegible] ... تحقیق ... [illegible] ... شده ... در اعقاب ایشان

پس

پس جاری شده لعن در اعقاب ایشان ... [illegible] ... از آتش جهنم ... [illegible]
... [illegible] ... فرموده اند ... [illegible] ... و اولاد ... [illegible]
چنانکه بسیاری از اولاد ... [illegible] ... پیغمبران ... [illegible] ... خویشان ... [illegible]
... [illegible] ... نوح و قابیل ... [illegible] ... پسر نوح و اولاد یعقوب ... [illegible]
اولاد ... [illegible] ... جعفر ... [illegible]
... [illegible] ... یوسف ... [illegible] ... و محمد ابن ابابکر ... [illegible]
... [illegible] ... اولاد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ایمان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... فاطمه ... [illegible]
... [illegible] ... پس ... [illegible]
چنانکه ... [illegible] ... خلق الانسان ... [illegible]
... [illegible] ... خلق ... [illegible]
... [illegible] ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible] ... طلب ... [illegible]
... [illegible] ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دوازده ... [illegible] ... ایمان ... [illegible]

و بعد زمان ابراهیم همه کافر بودند الا ابراهیم و لوط و بعد از ائمه علیهم السلام [illegible] اوصیای بودند پس از زمانی که طول
کشید در ایام فترت همه مردم کافر بودند الا قلیلی از اوصیاء مخفیین و بعد از ظهور پیغمبر همه مردم کافر بودند الا [illegible]
بعد از سالها یکی یکی اسلام آوردند و بعد از وفات پیغمبر تا زمان عمر همه [illegible] دیگر [illegible] و سایر بلاد بغیر از حجاز و یمامه و یمن
کافر بودند بعضی مجوس و بعضی نصاری چون در زمان عمر و بعد از آن چون پیغمبر [illegible] میفرماید که همه مسلمانان
مرتد شدند الا سه نفر سلمان و ابوذر و مقداد و ظاهرا مقصود ماعدای بنی هاشم باشد حتی میفرماید که عمار [illegible]
یعنی عمار اندکی میل کرد و باز گشت [illegible] و میفرماید اگر کسی میخواهد که [illegible] باطل [illegible]
و بعد از ائمه بلاد کفار در زمان ابوبکر و عمر و سایر خلفا تا مدت هفتصد سال بعد از پیغمبر که مسلمان شدند سنی شدند و این مثل
معروف است که [illegible] خلافت جناب [illegible] در میان چهار خلفا [illegible] و مردم همه [illegible] بودند تا زمان علامه که قریب
پیش از این ایام [illegible] که جناب [illegible] بلاد [illegible] چون قم و سبزوار و جبل عامل که از شیعه [illegible]
[illegible] ابوذر [illegible] شام رفته و الی الان [illegible] و الا همه شرق و غرب [illegible] بوده اند حتی ائمه [illegible]
[illegible] در حدیقه میگوید که اهل اصفهان [illegible] مذهب [illegible] شیعه [illegible]
تشیع شیع [illegible] بلاد کفار [illegible] و اهل تشیع [illegible] و اغلب اهل عالم [illegible] که [illegible]
[illegible] و قلیل من عبادی الشکور و قلیل ما هم [illegible] بالاخلاط [illegible] هیچ کس [illegible]
بلکه خود از نسل [illegible] که [illegible] مگر [illegible] باشد بلکه [illegible] حقوق ایراز دنیا [illegible]
و الاظهار اخبار و احادیث [illegible] که ولد الزنا [illegible] از دنیا [illegible] مقصود [illegible] در اینجا نیست که هر که از
اولاد [illegible] شوند بفعل پدران داخل میشوند در [illegible] چنانکه از حضرت [illegible] سوال کردند که [illegible]
[illegible] بودند پیغمبر [illegible] پدران ایشان پس چرا خدا [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] بعضی [illegible] کرده باشند [illegible]
[illegible] خوب [illegible] و بعضی خوب [illegible]
[illegible] باشد بعضی [illegible] و ترک کند [illegible] باشد و ترک کند [illegible] طریقه آباء [illegible]
[illegible] و این مسئله [illegible] بعضی از [illegible] علماء [illegible] و اشکال [illegible] است که افضل الاعمال
احمزها [illegible] علما [illegible] ثواب [illegible] است که [illegible] نباشد و لهذا از جمله
[illegible] که خدا [illegible] را از آن معصوم [illegible] معصیت [illegible] نیست [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] بعضی علما [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] اخبار پیغمبر و ائمه [illegible] که [illegible] الا [illegible]
زیارت [illegible] دوست [illegible] او و زنان را و جناب پیغمبر [illegible]

اجـ

اجـ من دنیا [illegible] الطیب و الفنا و [illegible] الصلوة دوست [illegible] از دنیای [illegible] خوشبوی و زنان
و روشنی چشم من [illegible] و حق در این مسئله تفصیل است [illegible] که [illegible] که [illegible] در او [illegible]
[illegible] بعضی خوب شد که بالمرة [illegible] معصیت و [illegible] و تزدیکی [illegible] از او بر طرف شود چنانکه از [illegible]
اصل [illegible] نداشته صاحب [illegible] افضل است [illegible] باشد که ترک کرده باشد [illegible]
بی [illegible] افضل است و لهذا [illegible] بعضی [illegible] جناب امام حسین صلوات الله علیه [illegible] الافضل شد و این [illegible]
درباره [illegible] کرده از روایتی معتبره [illegible] صلوات الله علیه در سوال که از آنجناب شده بود که [illegible] تا [illegible] افضل است
یا [illegible] معصیت [illegible] که [illegible] جدید الاسلام باشد [illegible] او [illegible] و احکام [illegible]
این [illegible] افضل است از بسیاری از [illegible] و لهذا [illegible] جناب امام حسین افضل شد و الاثار
افضل است از [illegible] ان الذین [illegible] اجر [illegible] ان [illegible] الذین [illegible] سو [illegible]
و [illegible] این [illegible] که [illegible] بوده [illegible]
و [illegible] جناب امام حسین علیه السلام
[illegible] خود را در خواب دیده [illegible] شده [illegible]
[illegible] خوش [illegible] و خوش
[illegible] بود چنانکه [illegible] تا [illegible] امام [illegible] و تفصیل [illegible] از بیان [illegible]
معلوم میشود [illegible] از [illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
قال [illegible] رسول الله [illegible] بهشت و این [illegible] اعتقاد [illegible] قدم [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] که [illegible] امتحان اعتقاد [illegible] چنانکه [illegible] سوال کرد که [illegible]
[illegible] و [illegible] شیعیان [illegible] شیطان [illegible]
و [illegible] که این [illegible] و این شیطان است [illegible] خالص [illegible]
[illegible] چون در وقت [illegible] جناب امام حسین علیه السلام رسید [illegible] در مجلس [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] سوی [illegible] کتابهای شما [illegible] و فرستادهای شما [illegible] شده اند [illegible]
[illegible] پس [illegible] بسیار [illegible] باقی [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] که [illegible] و اگر [illegible] که [illegible] پس [illegible]

نکفتند پس بود زهیر را فاهم کو پس اقامه کفت و ثالثا اینکه در این وقت بار و کفت آیا میخواهی که با اصحاب خود نماز کنی هر کفت نعم
بلکه تو نماز میکذاری و ما با امام بتو میکنیم پس آنجناب نماز کذارد و داخل منزل خود شد و اصحابش بخدمتش آمدند و حر
برکشت بسوی خیمه خود و با بعضی از اصحابش نزد او رفتند و بقیه برکشتند بسوی صف خود و هر یک افسار اسب خود را کرفت
و در سایه آن نشست چون وقت عصر شد امر فرمود جناب امام حسین علیه السلام که مهیای کوچ شوند بعد از آن نماز عصر در اداد
باز آنجناب بیش ایستاد و با هر دو کروه نماز کذارد و بعد از فراغ روی خود را بجانب ایشان کرد و بعد از حمد و ثنای خدا کفت اما بعد
تحقیق که شما اکر بپرهیزید خدا را و بشناسید حق را از برای اهلش میباشد راضی کننده تر از برای خدا و ما اهل بیت
محمد صلی الله علیه و آله سزاوارتریم بامر این امر از این جماعت که ادعا میکنند چیزی که از برای ایشان نیست و راه روند کانند در میان شما
بظلم و دشمنی پس اکر ابا دارید مکر کراهت ما را و نادانید بحق ما و رای شما الان غیر از چیزیست که کتب شما بر آن شهادة داده
و فرستادها شما خبر داده اند بر میکردم من از شما حر کفت من بخدا قسم نمیدانم که این کتب و رسل که میفرمایی چیستند و کیستند
آنجناب فرمود ای عقبة بن سمعان بیرون بیاور آن دو خرجین که کتب ایشان در آنجاست پس بیرون آورد دو خرجین پر از
نامها پس آن را در پیش روی حر پاشید حر کفت بنیستیم ما از این جماعت که نامه بتو نوشته اند و بتحقیق که ما امر شده ایم
که هر کاه ترا ملاقات کنیم از تو جدا نشویم تا ترا وارد کوفه کنیم بر عبید الله بن زیاد آنجناب علیه السلام فرمود که مرک نزدیکتر است
بسوی تو از این رای بعد از آن فرمود باصحاب خود سوار شوید پس سوار شدند و آنجناب انتظار کشید تا زنان سوار شدند پس باصحاب
فرمود برکردید پس آن قوم مانع شدند از برکشتن جناب امام حسین علیه السلام بحر فرمود مادرت بعزایت بنشیند چه میخواهی حر کفت اما اکر
غیر تو از عرب این سخن را بمن میکفت و او بمثل حالت تو بود ترک نمیکردم ذکر مادرش را بعزا هر که میبود و لکن بخدا قسم که نیست
از برای من راهی بسوی نام بردن مادر تو مکر بنیکوتر چیزی که قدرت دارم بر آن آنجناب چون ادب او را ملاحظه کرد فرمود
پس چه میخواهی کفت میخواهم با تو باشم تا بروم نزد عبید الله فرمود بخدا قسم که من پیروی نخواهم کرد ترا حر
کفت بخدا قسم که من هم ترا ترک نمیکنم چون سخن بسیار شد حر کفت بتحقیق که من امر نشده ام بجنک با تو و لکن امر شده ام
که از تو جدا نشوم تا وارد کوفه شوی پس هر کاه چنین نمیکنی پس بکیر راهی را که نه بکوفه ترا برساند و نه بمدینه ترا داخل کند
تا عرضه بنویسم در نزد ابن زیاد با آنکه تو در راه مرا مخالفت کردی پس شاید خدا مرا عافیت دهد از اینکه مبتلا شوم بچیزی
از امر تو پس بکیر راه دست چپ از طریق عذیب و قادسیه آنجناب چنین کرد و با هم میرفتند پس در راه بخدمت او میآمد و میکفت
میکوای حسین بتحقیق که من خدا را ذکر میکنم در باره جان تو پس بتحقیق که شهادة میدهم اکر جنک کنی کشته میشوی و مقتول
جان سوزی برد آنجناب فرمود آیا پس بمرک مرا میترسانی و آیا امر بزرک شما انجام میشود با اینکه مرا بکشید و زود است که میکویم
سخنی را که اخو الاوس کفت بپسر عمش چون در یاری رسول اسم بود و پسر عمش او را میترسانید و با او کفت بکجا میروی پس بتحقیق
که تو کشته خواهی شد پس کفت ساضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما و واسی الرجال الصالحین
بنفسه و فارق مثبورا و ودع مجرما فان عشت لم اندم وان مت لم الم کفی بک ذلا ان تموت و ترغما یعنی پیش میروم

در جنک نفس خود را و میخواهم زنده کاو را اکرچه لشکر کران را ملاقات کند و میکند دم از دنیا و قت درک
نیکی بر حر هر کاه نیز او حق باشد و مجاهده کند در حالتیکه صابر باشد و مواساة کند مردان صالحین را بنفس
و از کناه کاران و هلاک شوندکان جدایی کند پس اکر زنده بمانم پشیمان نمیشوم و اکر بمیرم ملامت نمیشوم کافیست
در خواری تو اینکه زنده بمانی و دماغ بخاک مالیده شوی و چون رسید حالت مجاهده او و دوست داشتن از ریاست و زندکی
زیرا که کسانی از مومنین که در خیمهای آنجناب بودند مجب ظاهر او را بودند بسیاری از ایشان و دوست داشتن ایشان ننک شوی
بود حالکه آقا و رفتن ... کرده هر کاه ما بروم و ترا بکذاریم مردم با چه میکویند و ما چه بکوییم بکوییم که آقا و سید و مولای
خود که بهترین مردم بود کذاشتیم و نیزه و شمشیری در یاری او بکار نبردیم و نمیدانیم چه کرد و بعضی جناب کفتند که ما تو را
با یکی بود و رواحوان بکذاریم ... از حالت رسول الله قافلها و کتبها را و لکن این مرحله در منزل جون کان نزدیک
که شقاوة اشقیا تا باین مرحله غلبه کنند که راضی بکشتن جناب امام حسین علیه السلام شوند بلکه کمان داشتند افراد بصلح
حالکه با حضرت امام حسین علیه السلام پس چون دید که لشکرها صف بستند و اشقیا بوعظ آنجناب کوش ندادند در فکر افتاد
که من اول کسی بودم که پیش روی آنجناب در آمدم و اکر کشته شود در قیامت بسبب آن از من خواهد بود پس نزد ابن سعد آمد
و کفت آیا مقاتل است هذا الرجل ای عمر آیا جنک خواهی کرد با این مرد کفت ای والله قتالا ایسره ان تطیر الرؤس و تطیح الایدی
ای بخدا قسم جنکی خواهم کرد که کمترش اینست که سرها از بدن بیفتند و دستها بپرند حر کفت افما لکم فیما عرضه علیکم رضی یعنی آیا
نیست از برای شما خوشنودی در آنکه میکوید که بکذارید تا برکردم عمر کفت اما لو کان الامر الی لفعلت و لکن امیرک قد ابی یعنی
آکاه باش که اکر امر با من میبود هر آینه چنین میکردم و لکن امیر تو بتحقیق که ابا کرده از قبول آن سخن پس برکشت تا به صف
ایستاد پس چون فکر بجا آورد آتش دل او در کرفت و ترسید بسیار میکرد از خوف خدا رعشه بر اعضاء او افتاده مهاجر
ابن اوس دید که حر حمله زده و اندک اندک پیش میرود پس با او کفت چه میخواهی بکنی ای پسر ریاحی آیا میخواهی که حمله کنی
پس جواب نکفت پس مهاجر نزدیک او شد و کفت بتحقیق که کار تو مرا بشک انداخته و اکر از من بپرسند که شجاع ترین اهل کوفه کیست
من از تو تجاوز نمیکنم پس این لرزیدن تو چیست حر کفت بخدا قسم که خود را مخیر کرده ام ما بین بهشت و آتش پس بخدا قسم که اختیار
نکنم بر بهشت چیزی را و اکرچه اعضای من پاره پاره شوند و سوزانیده شوم پس اسب خود را از دو از لشکرش در کشید در حالتیکه
دست در سر کرفته بود و میکفت اللهم الیک انیب فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائک و اولاد بنت نبیک یعنی خدایا بسوی تو بازکشت
کردم پس توبه مرا قبول کن پس بتحقیق که من ترسانیدم دلهای دوستان تو و اولاد دختر پیغمبر ترا پس بخدمت جناب امام حسین علیه السلام رسید و عرض کرد
فدایت شوم منم صاحب تو که حبس کردم ترا از برکشتن و در راه با تو راه رفتم و ترا در این مکان فرود آوردم و کمان نمیکردم
ور میکنند بر تو چیزی را که بر ایشان عرض کردی و با تو بر سانند امر را باین منزله بخدا قسم که هر کاه میدانستم اینکه امر باینجا
منتهی میشود مرتکب نمیشدم آنچه مرتکب شدم و الان توبه کننده ام بسوی خدا از کاری که کرده ام آیا پس میبینی از برای من توبه
امام علیه السلام با او فرمود بلی خدا توبه ترا قبول میکند پیاده شو کفت من سواره باشم بهترم از برای خدمت تو از پیاده

جنگ علیهم با ایشان ... شجاعت و لیوی فرو رفتند استغاثه خواستن امام حسین علیه السلام فرمود خدا را رحم
کنید که اینجا مصلحت میداند پس پیش رفته گفت ای اهل کوفه آیا برای شما دادرسی نشاید مصیبت و سرزنش ها ای خوانندگان بنده
صالح خدا را انا امام بنی شما او را واگذاشتید و مکان داشتید بلکه خود را در راه او فدا میکنید بعد از آن دو دیده امید بر
او تا او را بکشید ... فلا حول ... الحلیه ... کتابها خواندید او را پس چون منزل کرد در نزد شما
حمله کردید برای کشتن او سواره و پیاده گرفته اید اطراف او را احاطه نموده اید از هر جانب تا منع کنید او را از
توجه بسوی شهرهای وسیع خدا ... کرده اید ... حال آنکه ... برای نفس خود نفعی و دفع
نمیتواند بکند از خود ضرری را و منع کرده اید او را و زنان ... از آب فرات جاری که جاری است و یهود و نصاری و مجوس
و ... خوکهای سواد و سگهای ایشان و اینک ... بینید ایشان را که به تحقیق تشنگی انداخته ایشان را
تشنگی بد رفتار کردید بعد از محمد صلی الله علیه و آله ... خدا ... شما را در روز تشنگی پس جماعتی از تیراندازان بر
حرم حمله کردند و بجانب او تیرها انداختند پس برگشت تا در پیش روی جناب امام حسین علیه السلام ایستاد و مذاکره عمر ابن سعد
خود که ای ... علم خود را ... ملعون ... کمان ... و انداخت ... اشهدوا
و ... بعد ... در نزد امیر ... اول کسی هستم که تیر بجانب لشکر حسین علیه السلام انداختم ابن ابی طالب ... پس کفار
همه یکبار تیرها انداختند پس از اصحاب حسین علیه السلام احدی باقی نماند مگر آنکه از آن تیرها چیزی باو رسید
باسم ... تیرها ... ظلم ... هلاکت ...
خدا ... اصحاب انجناب در این حمله پنجاه نفر شهید شدند قتل الصحابه ... قلیلهم ...
واضح ... کبنی علی و الحسین ... جعفر و بنی عقیل و حبیب ... و مسلم ... اسد ...
... و ... اسل الرماح ... بظل ...
... ورد ... السلسبیل ... من کتاب ... یعنی صحابه که ... لکن کم ایشان ... نشکو
زیرا که هر یکه ... صاحب ... مثل و مانند بود ... چون اولاد امیر المؤمنین و اولاد جعفر و عقیل ... و
حبیب ... و مسلم ... یکجای ... که پایمال ... جمع را در روز ... و برابری میکردند ...
تیرها ... روها ... صورتها ... راه ... دریا ... چون کسی که ... جانب ... رود ... بعد ... آنکه
از او ... کند و وارد ... چون ... ابراب ... السلسبیل و افتادند بر زمین ...
اندوه ... و علتان ... چون ... جانب ایشان ... شده فقال علیه السلام
للصحابه ... هذه السهام رسل الموة ... باشید از برای جنگ
کرد ... ایشان ... تیرها ... حرکات ... کارزار کردند یکساعت

روز کار ایشان حمله میکردند و کاه کاهی ... عصب ... حقوق ... و دفع استعداد ... حتی
شد که یکساعت که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت هم اصحابش تغیر کردند و سخنانش را فراموش کردند ...
اید که الله ... بعد از فضل خدا چنان ... کلمات حقه ... شعر ... شود که ...
بیان ای منصف که در هر زمانی از آدم علیه السلام الی الآن اکثر مردم ... باشد و ارذل انکه هیچ در امور دین خود ...
و ... ایشان ... غالب ایشان ... از غلبه هوا و یا از
... خوبان ... عقلا را انکار کنند چنان است که وجه ... انکار کرده و با وجود
این چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد ... و در قرآن چندین جا مذکور است که ... کفار
با ... میکردند با او ... و با وجود آنکه بعضی مردم تابع او میشدند در صدد کشتن او افتادند و با وجود آنکه
هم از اقوام و عشیره او ... چندین سال ایشان را با اطفال و زنان بنی هاشم در شعب ...
... و ... ابوطالب جناب ... ابوطالب ... بود و ...
پیغمبر ... ابوبکر ... آنجناب ... عمر ...
... [redacted] ... ابولهب ...
... ایشان ... شیطان ... ایشان ...
... ابوطالب ... بعد از ابوطالب ... از اهل ... خود ...
... که ... اطفال بود ... عمر ... بود ...
میراث ... بعد ... عهد ... که ...
خبر داده ... خواهد شد ... چنین ... خواهد شد ... بعد از قوه اسلام روز
پیغمبر ... سوال ... آنجناب ... ملعون ...
... اصحاب ...
ملعون ... آنجناب ... خواهد ... و همچنین ... بعضی ...
و ... خاصل خواهد شد ... جناب پیغمبر ... آنجناب
... قریش ... ظاهر و انصار ...
بودند خود را ... میدانستند و با وجود این ... پیغمبر ...
و ایشان ... روز خود را ... آنجناب ...
... است ... مسلمان ...
و ... خلاف ... ایشان ...

و از برای آنجناب در جمله ده سال هشتاد غزوه اتفاق افتاد و هر روز بابت این سخنها و بعض افعال ایشان بیرون رفته
و جمیع عالم دشمن آنجناب بودند و خدای عز و جل بر خلاف عادة هرگز هیچ پیغمبری را معروف نکرده بلکه هر پیغمبر اول
معجزه [illegible] خوار بوده اند و اگر معجزات که پیغمبر را فرمایند بخلاف عادة هر آینه ملک را از آسمان [illegible] انکار کردندی
آنجناب معجزه طلب میکردند و کار میکردند جنگ میکردند چنانکه در چندین جای قرآن تعرض داده که اگر بخواهیم [illegible] بعضی نشانها
ملکی چون ابتلاء عین خدمت میکردند بجهت اینکه منصب [illegible] باور [illegible] جنگ کسی [illegible] و هیچکه جنگی بر پا [illegible]
اول همه [illegible] ابوبکر و عثمان [illegible] دشمنی میکردند و این سخنان از سنی و شیعه انکار ندارد و هرکه باور ندارد ملاحظه
کتابهای ایشان کند و جناب امیر علیه السلام چون بجهت خدا یاری پیغمبر میکرد و [illegible] از جاهلان [illegible] در هر جنگی که
پیغمبر بود و هر که را [illegible] جمع کرد با این همه غنیمتها که بدست او میآمد در راه پیغمبر میداد و این سگان قریش انقدر
ذخیره کردند که عثمان و عبدالرحمن عوف الی الان در کثرة مال معروف و مشهور اند [illegible] و طلحه و امیر المؤمنین مثل جناب
پیغمبر سه روز سه روز گرسنگی میکشیدند و چون خدا و پیغمبر میدانستند که علی دوست خدا و رسول و این سگان دشمنان اند
پیوسته در مدح آنجناب میکوشیدند و هر روز آیه از آسمان نازل میشد و هر روز پیغمبر در باره علی سخنان بسیار بزرگی میگفت
و این سگان [illegible] توقع داشتند [illegible] و خدا ایشان را [illegible] بودند با فرزندهای خود و زنهای خود [illegible] کنند لهذا
چون [illegible] بر آنجناب حسد میکردند و از [illegible] بسیار دل گران بودند و قریش قریب به بیست طایفه بودند
که اینها همه عموزاده بودند یکی طایفه اینها بنی هاشم و دیگری بنی عدی که طایفه عمر و دیگری بنی تیم طایفه ابوبکر و دیگری بنی امیه طایفه
عثمان و بنی مخزوم و طایفه ابوجهل و بنی زهره طایفه سعد وقاص و [illegible] و همه اینها در پادشاهی و ریاست طمع داشتند و چون
از پیغمبر [illegible] دیدند که پیوسته تعریف و توصیف امیر المؤمنین میکند و با او محبت بیش از همه میکند و مکرر با ایشان میگفت که علی
امام و پیشوای شماست و خلیفه و وصی منست تا آنکه در حجة الوداع [illegible] گرفت [illegible] نفر از بزرگان ایشان در مکه جمع شدند
و گفتند بعضی میخواهد که بزرگی در میان طایفه خود و اولاد او باشد تا روز قیامت و ما همه نوکر و چاکران ایشان باشیم باید
که [illegible] پادشاهی در میان طایفه های قریش گردش کند عمر با ایشان گفت که پیغمبر الی الان با شما [illegible] کرده [illegible]
بباطل رفتار کرده و در [illegible] جناب امیر علیه السلام [illegible] ابوبکر [illegible] بودند
از برای پیغمبر [illegible] که اینها مال مسلمانان [illegible] برده گرفته [illegible] جناب امیر
طمع [illegible] سخن گفت [illegible] پیغمبر [illegible] در میان مردم قسمت کند [illegible] و همه مردم را [illegible] کرد
و هر زبان [illegible] تا آنکه پیغمبر [illegible] کسی [illegible] نکرد [illegible] امر خدا [illegible] برادران جماعة
از رؤسا و قریش عهد نامه نوشتند که بعد از پیغمبر نگذارند که علی پادشاه شود و هر که بگوید که باید پادشاه [illegible] از اولاد پیغمبر باشد او را
بقتل اورند و آن نامه را در کعبه دفن کردند بعد از اینکه همه مهر کردند [illegible] نوشتند و چون پیغمبر [illegible] اسامه
روانه کرد که شاید در مدینه نمانند [illegible] ایشان [illegible] و مخالفت پیغمبر کردند و برگشتند

و ابوبکر

و ابوبکر و عمر [illegible] شانزده نفر دیگر در شب رفتند که پیغمبر را بکشند خدا او را حفظ کرد [illegible] پیغمبر را [illegible]
و امیر علیه السلام [illegible] حکم کرد حتی آنکه عمار و حذیفه ایشان را [illegible] و پیغمبر گفت [illegible] ایشان را [illegible] مردم خواهند گفت
که قوه گرفت [illegible] از مردم [illegible] دشمنان [illegible] ایشان [illegible] اگر [illegible] برای ایشان [illegible]
روز [illegible] ظاهر [illegible] کردند و آنجناب معجزات [illegible] خلاف [illegible] علی از ایشان
جاری شده بود و انکار میکردند [illegible] ایشان [illegible] و چون مرض پیغمبر شدید شد [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] بلال گفت [illegible] ابوبکر [illegible] نماز کند عایشه [illegible]
[illegible] این سخن [illegible] مردم [illegible] پیغمبر [illegible] بودند [illegible]
[illegible] برای مردم نماز بکند با ضعف بسیار [illegible] فقد حدث [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] حادث شده [illegible] با ضعف بسیار بمسجد [illegible]
[illegible] و صحابه [illegible] ابوبکر را از [illegible] نماز [illegible]
[illegible] از برای شما [illegible] عمر [illegible] شد و این [illegible]
و [illegible] قرآن [illegible] شد [illegible] عمر [illegible]
پیغمبر [illegible] و انجناب [illegible]
[illegible] و چون [illegible] وفات [illegible]
که وفات کرده [illegible] فاصله [illegible] جمع [illegible] گفتند که [illegible]
و امیر المؤمنین [illegible] مشغول [illegible] پیغمبر [illegible] فاطمه [illegible] انصار [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] ابوبکر گفت [illegible] حضرة
رسالت [illegible] حضرة رسول [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] النبوة و الخلافة [illegible]
پیغمبر [illegible] ابوبکر [illegible] مردم [illegible]
رفتند [illegible] خانه خود [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه شود [illegible] الخلافة [illegible] النبوة [illegible]
چون [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] اصلاح [illegible] پادشاه شود [illegible]

انصار را او می‌بود و بنظر خاطر او بود بیعت کرد که مهاجرین پادشاه شوند و چون عمر تکلیف ابوبکر میکرد که با او بیعت کنند بشیر
اعانت او کرد و سعد ناخوش بود و در انجمن حاضر نبود و برخواستند و با ابوبکر بیعت کردند و چون مهاجرین و غیر ایشان
بیعت کردند جمیع ... امدند و بمسجد رفتند و بر منبر بالا رفتند چون امیرالمؤمنین علیه السلام از دفن پیغمبر فارغ شد و امد و ذکر
سخن بگوید انصار که بیعت کرده بودند گفتند اگر شما پیشتر سخن گفته بودید با شما بیعت میکردیم و حال کار گذشته و مهاجرین
و بسیاری از انصار دشمن امیر علیه السلام بودند و جناب امیر علیه السلام دید که [illegible] در حقیقت [illegible] چندین بار فرمود که
میترسم اگر جنگ کنم مردم مرتد شوند و هر که تواریخ دیده میداند که بسیاری از مردم بودند که [illegible] بود مسلمان شده بودند
و بسیار بودند [illegible] دو ماه و بیشتر [illegible] ناچار [illegible] بجهت [illegible] در جاهلیت
[illegible] ابوبکر [illegible] بودند [illegible]
در زمان پیغمبر [illegible] و بیعت او [illegible] که [illegible] شده [illegible] کافر [illegible] خداوند [illegible] از [illegible] و انجاه دارکه
در [illegible] منافقین [illegible] مشهور موافق بود که [illegible] ما بها حضارة الا المرأة واما [illegible]
طالب [illegible] که اگر [illegible] این ده هزار نفر [illegible] که از [illegible] منافقان بودند که سوره منافقین در شان ایشان نازل شده
بود و چون [illegible] و بسیار [illegible] چه ابوسفیان [illegible] و بسیاری مسلمانان از ترس [illegible] بسیار تازه مسلمانان
که [illegible] الا الله [illegible] اسلام چیزی [illegible] و تمام دنیا [illegible] و [illegible] جنگ شود مردم باز با
جاهلیت برگشتند [illegible] پیغمبر [illegible] روز هیچ شود [illegible]
[illegible] خود [illegible] مسلمان و ابوذر [illegible] جنگ [illegible] خواهند
کنند [illegible] دین [illegible] از این [illegible] اندیشه داشت و انها که [illegible] و سوره [illegible] را با خود [illegible]
[illegible] کردند و [illegible] چون روز بروز [illegible] روز بروز کار را بالا بردند تا انکه عثمان [illegible] را بالا
کشید و [illegible] خود [illegible] ایشان [illegible] کلام بود
بالا ابوسفیان و عمرو ابن العاص و ابوموسی و مروان و [illegible] و اقوام [illegible] کار [illegible] کنند
نسل محمد را براندازند و چون ان [illegible] قدر [illegible] که امیرالمؤمنین [illegible] قرار [illegible] داد
تا [illegible] قوة او [illegible] که [illegible] ماه در صفین بجناب امیر علیه السلام زیاده از صد هزار نفر [illegible] داد
و زیر [illegible] زیاده از ده [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] قوة [illegible] جناب امام حسن را [illegible]
خلافت [illegible] ظاهر [illegible] و چون [illegible] است که او را [illegible] از خواص [illegible] جناب امام حسین
علیه السلام اندیشه [illegible] که [illegible] از [illegible]
که [illegible] از او [illegible] حجة [illegible] دادند تا جناب امام حسین علیه السلام [illegible] پدر [illegible]

ابن

ابن [illegible] گفته و [illegible] که عبدالله ابن الزبیر [illegible] ولکن خوشی حسین [illegible]
و لکن یزید در [illegible] کرده [illegible] حسین را [illegible] و بعد از ابن عمر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که چون حسین علیه السلام کشته شد عبدالله ابن عمر نامه بیزید نوشت اما بعد پس [illegible] که [illegible] عظیم شده
[illegible] شده و حادثه شده [illegible] حادثه عظیم [illegible] روز حسین یزید در جواب نوشت اما بعد [illegible]
پس [illegible] خانهای تازه [illegible] و [illegible] برای حفظ [illegible]
پس از [illegible] جنگ کرده ایم و اگر [illegible] از برای [illegible] اول [illegible] است که این [illegible]
[illegible] ظلم و جور [illegible] سعید ابن المسیب [illegible] بمدینه خبر رسید که حسین [illegible] از اهل بیتش و پنجاه [illegible]
شهید [illegible] شده [illegible] حسین [illegible] شهید کرده اند [illegible] عبدالله ابن عمر [illegible]
[illegible] انکار میکرد [illegible] یزید [illegible] یزید [illegible] گفت یزید [illegible]
[illegible] نوشته بود که جابر [illegible]
[illegible] مردم [illegible] نوشته بود که اهل بیتش [illegible] در [illegible]
روی [illegible] که [illegible] پس چون ابن عمر [illegible]
یزید [illegible] مردم [illegible] و معذور [illegible] حسین کشته شد [illegible]
[illegible] و صاحب کتاب [illegible] که از جمله [illegible] و علمای [illegible] است [illegible] و ابن عباس [illegible]
[illegible] علما [illegible] جمعی [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] شده [illegible] پس باید [illegible] حسین علیه السلام را [illegible]
[illegible] قلت الملک [illegible] قلت [illegible]
[illegible] از [illegible] تحقیق [illegible] پادشاه [illegible] کرده [illegible]
چون [illegible] یزید گفت [illegible] مردم [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] حسین [illegible] از ترس [illegible] حسین علیه السلام [illegible]
کنند [illegible] حسین [illegible] که [illegible] پیغمبر [illegible]
پس [illegible] ابن [illegible] گفت خداوند [illegible]
پیغمبر [illegible] ابهار [illegible] یزید گفت [illegible] پیغمبر [illegible] گفت [illegible] حفظ

۸

میکنی حق صحبت مرا با پیغمبر و حفظ نمیکنی حق فرزندش را پس مردم نالیدند و گریستند و نزدیک بود انگیزه فتنه گردد پس علی ابن الحسین علیهم السلام
بر پای شد پس منبر را برخواست گفت بتحقیق که نظاره میکنید خاک پای ما بر کاه جبهه بود من از آن آدم تاتی
میکنی فرزند پیغمبر خود را پس چه شهادت میدهم بلا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس ستمگری شمر خود برد و حجاب در بابا
دو بدیدند و بر سر او ریختند و او را کشتند بعد از آن سر مبارک را در طبق گذاشت از طلا در پیش روی خود و مجلس شراب
و خوشی بر پا نمود و از جرعه شراب بر سر مبارک ریخت و میگفت هلال بدا و هلال افل کذلک مجره و قال دل لعنه الله
ان جیشنا فی قدس بان جیشا قتل لیت اشیاخی ببدر راوا جزع الخزرج من وقع الاسل لاهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل قد قتلنا القرم من سادات
بنی احمد ما کان فعل یعنی ما بود ظاهر شده ما هر خروب کرد و اینچنین میکرد و تغییرهای دولتها هر اینه اگر بود احد ما را الیکه لشکری
هلاک شدند هر اینه بتحقیق که خوشحال کرد ما را الیکه لشکری ظفر یافته کاش پدران من در بدر میدیدند جزع خزرج را در
افتادن نیزه بحثیم من از خندف اگر انتقام نکشم از اولاد احمد چیزی را که باید ز آن می کرده بعد از آن الحکیم یا ملعون که چه را از
علایم وقتها های کفر او اینست که چون قرآن باز کرد کرد اوایا حسین جنگ کنند پس در استخاره اش این آیه در آمد و استفتحوا و خاب
کل جبار عنید یعنی استفتاح کردند و نا امید شد هر ظالم معاندی و همچنین حضر دوم و سوم پس قرآن را پاره کرد و گفت
اتوعد کل جبار عنید فها انا ذاک جبار عنید اذا ما جئت ربک یوم حشر فقل یا رب خرقنی یزید یعنی آیا تهدید میکنی هر ظالم
معاند را پس اینک من جبار معاند هر گاه آمدی نزد خدای تو در روز حشر پس بگو یا رب این یزید مرا پاره کرده
و تخفی نماند که سر کلام پیغمبر که فرموده قرآن و اهل بیت من از هم جدا نمیشوند تا بر سر حوض بر من وارد شوند از اینجا معلوم
شد که اول این ملعون قرآن را پاره کرد و بعد از آن عترت را شهید نمود بعد از آن صاحب تفسیر میگوید که یزید قتل
وحشی هست یعنی بتحقیق که وحشی بعد از قتل حمزه مسلمان شد و بسیار جهاد کرد تا کشته شد در راه خدا مسلمه را و گفت
اکرم کشتم بهترین مردم را پس بتحقیق که کشتم بدترین مردم را و در با اعتقاد نیک و یزید مرد با کینه اهل البیت طاهرا
و بتحقیق که خدا فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و در تفسیر علی بن ابراهیم ذکر کرده در معنی ذلک و من عاقب بمثل
ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله یعنی هر که عقاب بکند بمثل چیزی که اذیت شده با آن بعد از آن به او ظلم کنند هر اینه خدا او را یاری میکند
که او رسول اسلام است چون کفار قریش او را از مکه بیرون کردند و در غار گریخت و طلب کردند او را که بکشند پس خدا غالب کرد او را
در روز بدر و عتبه و شیبه و ولید و ابو جهل و حنظله ابن ابی سفیان را کشت پس چون پیغمبر وفات کرد خواستند انتقام کشند پس
حسین را از روی ظلم و عداوت کشتند و ابیات بن زیدیه لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل لست من خندف
ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل و کذاک الشیخ اوصانی به فاتبعت الشیخ فیما قد سأل قد قتلنا القرم من ساداتهم و عدلناه ببدر
فاعتدل لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل یعنی کاش پدران من که در بدر کشته شدند حاضر میشدند و میدیدند فریاد خزرج را
از

از کوفتن نیزها بحثیم من از خندف اگر انتقام نکشم از اولاد پیغمبر کارهایی را که پیغمبر کرد و بهمین طریق پیغمبر من بعضی
وصیت کرده است پس من پیروی شیخ کردم در چیزی که سوال کرد از من بتحقیق که کشتیم بزرگان آقایان ایشان را و مساوی
کردیم آن را با جنگ بدر پس برابر افتادند و شاعر گفته بعقول الراس مقطوع بقلبه یا لیت اشیاخ الی ما ضین
حتی یعجبوا اقبا سالا اتقیاس بیر ایام بدر و کان الوزن بالقدر یعنی میگفت مرحبا الیکم سرها افتاده بود در پیش روی او و او را
میکردانیدای کاش پدران گذشته من حاضر میبودند تا قیاس میکردند قیاسی که این کشتن را با ایام بدر و وزن باندازه
بوده پس خدا ابن ابی اوفی صوده یعنی چوه خواستند او را بکشند و او را از ظلم کشتند الیه خدا او را انتقام توحید هدده و مجاز
گفته که ثقاة رواة و معصومین روایت کرده اند که چون علی ابن الحسین را با سبایا از اولاد حسین ابن علی علیه السلام و اما لا انجاب بر یزید
داخل کردند یزید گفت حمد از برای خدایی که کشت پدر تو را انجاب بد رعود بد رجا حرم کشته یزید گفت حمد از برای خدای
کار او را کشت و کفایت کرد مرا او را انجاب علی علیه السلام فرمود لعنت خدا بر کسی که پدر مرا کشت آیا چنان می بینی که من خدا را غضب
کرده ام یزید گفت یا علی با ابراهیم مرا پس تمام انجال این بفته اعلام کن و بچیزی که خدا با امیر المومنین روزی کرده از ظلم و نخوه
انجاب فرمود چه بسیار را باید بچیزی که بخواهد پس بر منبر بالا رفت حمد و ثنای خدا بجا آورد و صلوات بر رسول خدا و مستار بعد از آن
فرمود هر کس مرا شناخته پس بتحقیق که شناخته و هر که مرا نشناخته پس من او را میشناسانم نفس خود من فرزند مکه و منی و من فرزند زمزم
و صفا منم فرزند محمد مصطفی منم فرزند کسی که مخفی نیست منم فرزند کسی که بالا رفت پس بالا رفت تا رسید از سدرة المنتهی تجاوز کرد و از
پروردگار رقاب قوسین یا نزدیکتر رسید پس اهل شام نالیدند و گریستند تا آنکه یزید ترسید اینکه او را از مسند خود برداشتند پس
مؤذن گفت اذان بگو چون مؤذن گفت الله اکبر علی ابن الحسین بر منبر نشسته چون گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
علی ابن الحسین گریست و بجانب یزید ملتفت شد و فرمود ای یزید این پدر تست یا پدر من گفت بلکه پدر تو پس فرمود ای پس فرمود و گفت
مسجد نشست پس مکحول که از صحابه رسول الله بود بجنبید او و آمد و گفت چگونه شب کردی یا ابن رسول الله فرمود شب کردیم مابین شما از مثل بنی
اسرائیل در آل فرعون که میکشتند فرزندان ایشان را و زنده میگذاشتند زنان ایشان را و در این بود بلاء کران چون برگشت یزید
بسوی منزل خود علی ابن الحسین را طلبید و گفت یا علی آیا کشتی میگیری با پسرم خالد فرمود چه میکنی بکشتی که چه من با او و لکن
بمن کاردی و با او کاردی تا قوی تر ما ضعیف تر را بکشد پس یزید او را به خود چسبانید و گفت از ما بهم نمیرسد مگر مار
که تو فرزند علی ابن ابی طالب علی ابن الحسین فرمود با یزید شنیده ام که تو اراده قتل من داری پس اگر لابد مرا میکشی پس متوجه کن با این
زنان کسی که ایشان را برساند بسوی حرم رسول الله یزید لعنه الله گفت نمیکند ایشان را غیر از تو خدا لعنت کند پس جایزه را بسیار
فرستاد و ایشان را برادرم کشتی بید رو بر اسیر مهرد جلال او بیشتر میکنیم او را پس جایزه با و داد و او را با زنان بمدینه
فرستاد و بدانکه واجب احترام عترت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله بدانکه صدوق رحمه الله فرموده باید که اعتقاد ما جماعت امامیه این است
که واجب است دوستی ایشان هر یک از ذریه پیغمبر بجهت اینکه خدا او را از واجب جزی قرار داده در این قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

وجناب صادق علیه السلام فرمود عجب است از عرب که چگونه ما را دوست نمی‌دارند و حال آنکه [illegible]

حضرت [illegible] یعنی [illegible] پس چند اشعار را از [illegible] و [illegible] ساداتی که

[illegible] چون اولاد امام حسن علیه السلام شکوه کرده [illegible] عبدالملک گفت

[illegible] و ما بین اولاد امام حسن [illegible] گفتگو شد پس [illegible] شنیدم [illegible] خواستم که در

بارهٔ ایشان [illegible] آنجناب فرمود [illegible] داخل شود در ما بین ما [illegible]

[illegible] چنان [illegible] در بنی اسرائیل بود [illegible]

[illegible]

[illegible] در بنی اسرائیل [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible]

[illegible]

زید بن علی [illegible] امام زین العابدین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

خروج منع فرموده از وی بر گردیدند [illegible] مرا ترک کردید [illegible] آن قوم را رافضه نام نهادند و بعضی

نقیض روایت ابن حجر در کتب اصحاب امامیه مذکور است چنانکه عبدالرحمن [illegible] از اصحاب تواریخ نقل نموده که چون

زید بن علی را تیر زدند و از [illegible] ابی بکر و عمر [illegible]

[illegible] آنکه حال

ابوبکر و عمر [illegible] کلام بعضی سادات [illegible] از او

[illegible] حضرت امام حسین را در کربلا شهید [illegible] ابوبکر [illegible]

ساختند شهید کردند [illegible] از کلام [illegible] ابوبکر و عمر [illegible]

[illegible] مسطور است که سبب خروج او این بود که روزی بمجلس هشام بن عبدالملک [illegible]

و چون سلام کرد هشام [illegible] از خدای تعالی [illegible] هشام گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حیات او را تا آن دار یوسف [illegible] بدار آویخته بودند او را [illegible] و صورت [illegible] بر روی [illegible] او را بر دار [illegible] بودند
جناب صادق علیه السلام فرمود چرا او را باهم بسنگین کردید و در فرات بیندازید تا که [illegible] دست نیابد و چون این خبر بشام رسید حکم ابن عباس
کلبی این دو بیت بنظم آورده صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة ولم ار مهدیا علی الجذع یصلب وقستم بعثمان علیا سفاهة وعثمان خیر من علی واطیب
یعنی بر دار کشیدیم زید را بر شاخ درخت خرما و ندیدم هادی را بر شاخ خرما دار کشند و تفضیل دادید علی را بر عثمان از سفاهت و عثمان
بهتر بود از علی و پاکیزه تر و چون جناب امام جعفر صادق علیه السلام این دو بیت را شنید گفت اللهم ان کان عبدک کاذبا فسلط علیه کلبک
خداوندا اگر بنده تو دروغ گفته است پس سگ خود را بر او مسلط کن و در آن ایام حکم کلبی متوجه کوفه گشت شیری او را بدرید و
صادق علیه السلام از حال او خبر یافت گفت الحمد لله الذی انجز لنا ما وعدنا [illegible] تحقیق آنست که زید بن علی مدعی خلافت نبود و یقین
که مستحق خلافت حقیقی در زمان آنحضرت امام جعفر صادق است بلکه مقصود او از خروج بر مخالفین زمان انتقام کشیدن [illegible] اهل بیت
بود و بطریق اجتهادات که مردم را بر خود جمع سازد تا [illegible] خاندان خود بر دارد و در آن اوقات که [illegible]
امیر نفور بود خواه شیعه و خواه معتزله با او همراه [illegible] و [illegible] در مقام [illegible] بودند بعضی از آن [illegible]
[illegible] بودند و بعضی که اطلاع بر آن سبب داشتند با [illegible] جایز نمیداشتند و هم [illegible] بعد [illegible] چون [illegible]
[illegible] او همراه دیده [illegible] شدند بعضی که حسن ظن و کثرت صحبت [illegible] ایشان [illegible] در اعتقاد او
[illegible] او را با مخالفان موجب [illegible] در اعتقاد او ندانستند بلکه ایشان را از مؤلفة القلوب [illegible] دانستند و [illegible]
[illegible] مقام [illegible] و بعضی که ایشان را [illegible] معرفت بحال زید نبود یا در تشیع غالی بودند موافق بودن
او را با مخالفان دلیل اختلال اعتقاد او خیال نمودند و در مقام [illegible] او بودند تا آنکه او را علی رؤس الاشهاد تکلیف [illegible] و سب
شیخین نمودند و چون [illegible] بنا بر رعایت مصلحت وقت و استمالت قلوب جمهور [illegible] از اظهار تبرا
امتناع نمود و آن جماعت [illegible] او را در آن باب معذور [illegible] سید [illegible] در کتاب [illegible] از بعضی از اعاظم شیعه
نقل نموده که گفت با زید بن علی [illegible] بودم پس در مجلسی جماعتی ذکر ابابکر و عمر [illegible] و تقدیم و تفضیل دادند ابوبکر و عمر را
بر آنحضرت و چون آن جماعت از مجلس بیرون رفتند زید رضی الله عنه با من گفت شنیدی سخن آن جماعت را و اینکه من در برابر سخنان
ایشان [illegible] المناقب
و قول رسول الله [illegible] صاحب [illegible] بعد
[illegible] القواعد [illegible] جعفر [illegible]
زید ابن علی علیه السلام فرستاد و طلب [illegible] چون [illegible] رسیدم فرمود چه میگویی اگر وارد شود بر تو وارد شونده از ما آیا بیرون میآیی
با او گفتم اگر پدر یا برادر تو باشد بیرون میآیم با او فرمود پس من میخواهم که خروج کنم و جهاد کنم با این قوم پس خروج کن با من
گفتم نمیکنم فدایت گردم فرمود آیا جان خود را از من مضایقه میکنی [illegible] گفتم من [illegible] یک جان ندارم پس اگر

[illegible] که یاری تو کنند [illegible] هالک و اگر از برای خدا در زمین
اگر از برای خدا در زمین حجتی هست پس کسی که یاری تو [illegible]
حجتی نیست پس یاری کننده و یاری نکننده تو مساویند زید گفت یا ابا جعفر من می نشستم [illegible] پس گوشت چاق
را بمن میخورانید و لقمه گرم را از برای من سرد میکرد بجهت شفقت بر من چگونه شفقت نکرده بر من در نجات دادن از گرمی آتش
زیرا که ترا باین خبر داده و مرا خبر نکرده گفتم فدایت شوم از شفقتش بر تو [illegible] خبر نکرده ترا ترسید که تو قبول
نکنی پس داخل آتش شوی و خبر کرد مرا پس اگر قبول کردم نجات می یابم و اگر قبول نکردم باکی نداشته از اینکه من داخل آتش
شوم پس گفتم فدایت شوم شما افضلید یا پیغمبران گفت پیغمبران گفتم یعقوب بیوسف میگوید ای فرزند خوابت را برای برادران
خود مگوی پس مکری از برای تو برپا کنند چرا خبر نکرد ایشان را تا اینکه کیدی نکنند او را ولکن ایشان کتمان کرد پس همچنین
پدر تو کتمان کرد [illegible] بجهت آنکه ترسید بر تو [illegible] آگاه باش بخدا قسم که [illegible] هر آینه بتحقیق که حدیث کرد
مرا صاحب تو در مدینه آنکه من کشته میشوم و بردار کشیده میشوم در کناسه کوفه و بتحقیق که در نزد او صحیفه ایست که در او ذکر
شده کشته شدن و بردار کشیدن من [illegible] و جناب [illegible] حدیث گفتم فرمود [illegible] گرفته او را از پیش
روی و پشت سر و [illegible] از بالای سر و زیر پایش و نگذاشته از برای او راهی [illegible]
[illegible] اول حدیث [illegible] و لکن معقول [illegible]
که جناب صادق علیه السلام او را خبر داده در روایتی است که زید روزی [illegible] جناب [illegible] بر خواست
[illegible] ترا بخدا پناه میدهم از اینکه باشی [illegible] کناسه بردار کشند و حدیث است که زید [illegible]
[illegible] در حالتیکه [illegible] روایت [illegible]
[illegible] پس تحقیق [illegible] پس تحقیق که خدا را [illegible]
گفت اگر [illegible] احادیث شنیده و معتقد بود [illegible] خروج کرد و ادعای امامت برای خود کرد [illegible]
خلاف جعفر [illegible] جواب معلوم که زید ابن علی [illegible] بسبیل مخالفت از برای برادر زاده اش صادق
[illegible] با عامه داشت و چون او خروج کرد و صادق سکوت [illegible] که جعفر صلوات الله علیه [illegible] و تحقیق بود
[illegible]
[illegible] برادر زاده ام جعفر [illegible] خدا رحمت کند عم زید را اگر ظفر می یافت
وفا میکرد [illegible] که خواند بسوی رضا از آل محمد [illegible] و در بعض تواریخ مسطور است که او را از [illegible]
گفت [illegible] پسرم خروج میکنم [illegible] که در مجلس [illegible]
و [illegible] که یحیی بن زید [illegible] بعد از کشته شدن زید دیدم [illegible] و از حال
پدرش سوال کردم فرمود کشته شد و در کناسه بردار کشیدند بعد از آن [illegible] گریستم تا غش کردم [illegible]

کفتم ای پسر رسول الله چه باعث خروج او شد برای ظلم و حال آنکه اهل کوفه را میشناخت کفت بلی سوال کردم او را از آن کفت
شنیدم از رسول الله [illegible] حسین کذاشته [illegible] از صلب تو مردی بیرون میاید نام او زید است کشته میشود
چون روز قیامت میشود [illegible] و داخل بهشت میشوند پس دوست دارم اینکه بوده باشم چنانکه
رسول الله وصف کرده بعد از آن کفت خدا رحمت کند پدرم زید را بود بخدا قسم [illegible] شب بر پای ایستاده
و روز روزه میداشت و جهاد کننده بود در راه خدا [illegible] کفتم ای پسر رسول الله [illegible] امام فرمود ای بنده خدا
پدرم امام نبود ولکن از سادات آل محمد بود و از زهاد بود و از مجاهدین در راه خدا بود کفتم ای پسر رسول الله پدرت دعای امامت کرد
و جهاد کرد در راه خدا و حال آنکه شنیده بودم [illegible] رسول الله [illegible] کسی که ادعا دروغ کند کفت ای بنده خدا پدرم عاقل تر بود از اینکه
ادعا ناحق کند [illegible] کفت [illegible] مقصودش [illegible] بود کفتم پس جعفر
امروز صاحب الامر است کفت بلی او است عالم ترین بنی هاشم و در احادیث وارد است که از جمله [illegible] زید بود و بسیار در عبادت
و از خوف خدا کریه میکرد [illegible] پدرش [illegible] زین العابدین [illegible] هر
و [illegible] امیر المومنین [illegible] از سجاد [illegible]
[illegible] مردم [illegible] کریه میکرد [illegible]
[illegible] در زمان [illegible] هر وقت یاد کذشتن صراط
میکرد میکریست و هر وقت [illegible] خدا [illegible] و هر وقت [illegible]
[illegible] مضطرب میشد [illegible] از خدا سوال
میکرد [illegible] از آتش [illegible] الذین [illegible] لبیک [illegible]
[illegible] روایت کرده اند که جناب امام حسین [illegible] عرفات [illegible]
[illegible] در [illegible] بسیار کریه میکند [illegible]
بسیار کریه کند [illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible] امام [illegible] فراق [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] فراق یوسف [illegible] چشمش نابینا شد [illegible]
[illegible] فراق یعقوب [illegible] شد و کفتند [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] فاطمه [illegible] فراق رسول الله [illegible] مدینه [illegible] و کفتند [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] حسین [illegible] سال [illegible] کذاشته [illegible] طعام [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] تحقیق [illegible] هلاک شوی [illegible]
[illegible] خدا [illegible] شهید [illegible]

مرا [illegible] که [illegible] روایت کرده که زین العابدین کریست بر پدرش [illegible] روز را بروزه و شب را بعبادت [illegible]
پس چون افطار [illegible] طعام [illegible] در پیش روی او [illegible] میکفت [illegible] ای آقای من [illegible] جناب میکفت
قتل ابن رسول الله جایعا عطشانا کشته شد فرزند رسول الله کرسنه و تشنه [illegible] و میکریست [illegible]
و آب را [illegible] و چنین بود تا [illegible] و یکی از غلامان کفت روزی [illegible]
عقب آن جناب رفتم پس یافتم او را در حالتیکه سجده کرده [illegible] شنیدم [illegible] او را پس
[illegible] لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و صدقا بعد از آن سر از سجده برداشت [illegible]
[illegible] ای آقای من [illegible] است که حزن [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] ابراهیم [illegible] کان [illegible] اثنی عشر [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] الغم [illegible] من البکا [illegible] دار الدنیا [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] اسحق [illegible]
[illegible]
و دوازده اولاد [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] اهل بیتم [illegible]
پس [illegible] روایت کرده [illegible] شام [illegible]
[illegible] از بسیاری [illegible] شام [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] روایت کرده [illegible] اهل بیت [illegible] نوشته [illegible]
باستقبال [illegible] کلثوم [illegible]
زین العابدین [illegible] فلا تقنعی [illegible]
فلیت [illegible] بلادها [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] فکم [illegible] زمان است [illegible]
[illegible] تغیرات دنیا [illegible]
[illegible] بر [illegible]
[illegible]
بوده اند [illegible] رسول الله [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]

شمشیر زدن را پس تحقیق کردم [illegible] ظاهر میکند [illegible] صاحب [illegible] از این جوانان

بعد از آن حسین [illegible] کشته شد [illegible] حسین ابن علی ابن الحسن ابن حسن

ابن الحسن بن علی ابن ابی طالب [illegible] ابن منصور [illegible] لشکر مخالف جماعت از بنی هاشم

[illegible] ابن محمد ابن علی [illegible]

[illegible] ابن الحسن ابن امیر المومنین [illegible]

[illegible]

معذور دارد

[illegible]

واینکه ... از رسول الله ... [illegible]

[illegible]

فرمودند ... [illegible] ... الله ... [illegible]

[illegible]

عبد ... [illegible] ... دعا و جواب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فضیلت البریة [illegible] الاولی [illegible] [illegible]
[illegible] جناب [illegible] [illegible]
[illegible] حسین [illegible] [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] [illegible]
[illegible] و چون حسین متولد شد [illegible]
[illegible] امام [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] [illegible]
[illegible] صاحب الامر علیه السلام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] [illegible]
[illegible] حسین [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

.۱۶

[illegible] ... ان هذا الا اختلاق ... [illegible]

[illegible] ... بعد از ... [illegible]

[illegible] ... زینب ... [illegible]

[illegible] ... از سر گرفت ... [illegible]

[illegible] ... الدنیا قبل ... [illegible]

[illegible]

لعین را پیش ... [illegible] ... و او را با آتش بسوخت اللهم العنه ... [illegible]

را بیرون ... [illegible]

که بر او ... چون ام کلثوم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... و در روز ... خانهٔ او ... [illegible]

[illegible] ... ابو بکر ... [illegible]

پس عثمان را فرمود که بنویسد اول عهدی که ابوبکر در حالت نزع [illegible] وقت خوب میبود و کافر در آن وقت
مسلمان میشود این را گفت و غش کرد پس کاتب اسم عمر ابن الخطاب را نوشت چون ابوبکر بهوش آمد گفت بخوان
چه نوشتی پس خواند و اسم عمر را ذکر کرد ابوبکر گفت از کجا [illegible] این را گفت دانستم که از عمر [illegible]
گفت صواب کردی بعد از آن گفت کتابت را تمام کن گفت چه نویسم گفت بنویس [illegible] بعد از آن
که ابوبکر [illegible] خود را [illegible] و فکر خود را اعمال کرد پس دید که این امر خوب نمیشود [illegible] مگر بچیزی که
اول شایان خوب شده [illegible] اگر [illegible] و مالک [illegible] از برای [illegible] خود
سخت [illegible] در حال شده و نرم [illegible] در حال [illegible] برای [illegible] مشغول نمیشود
بچیزی که او را [illegible] نمیشود [illegible] از یاد کردن [illegible] نمیشود
[illegible] انتظار میکند [illegible]
[illegible] فارغ شد [illegible] طلحه [illegible] پس ابوبکر گفت [illegible]
گفت [illegible] آنکه مسلط کرده [illegible] از او [illegible]
است پس ابوبکر گفت [illegible] پس او را [illegible] گفت
[illegible] هرگاه [illegible] مسلط کردم بر مردم [illegible] او [illegible] بسیار
روایت کرده اند که ابوبکر [illegible] عبد الرحمن [illegible] عبد الرحمن گفت
[illegible] ابوبکر گفت [illegible] بهتر است [illegible]
[illegible] میکند [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
را طلبید و گفت [illegible] عمر گفت [illegible]
بعد از [illegible] گفت [illegible] عمر را خلیفه میکردم [illegible]
از تو [illegible] حاکم [illegible] مسلمانان [illegible]
که کار [illegible] مسلمانان [illegible] میشود [illegible] که پیش [illegible]
[illegible] این [illegible] زنده [illegible] و در روایت دیگر آمده که ابوبکر گفت که [illegible]

مردم است

مردم است [illegible] آگاه باش [illegible] طمع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حاصل
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible] خلیفه کردم [illegible] عمر ابن الخطاب [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] خدا [illegible] اسلام و اهل اسلام [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طلحه [illegible]
[illegible] میدانست [illegible]
[illegible] دانست [illegible]
[illegible] واجب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

اردو دری دیگر که بی مصنف میداند که بجز اظهار زهد و ریا و مکر و شیطنت هیچ چیز باعث بیعت عثمان
نبود و اگر حقیقت میخواست که بهترین خلق او را واگذارد عثمان چه نسبت دارد با اسد الله الغالب که ابو
میگوید اگر عمر را خلیفه میکردم مرا خلیفه میکرد و اما امیر المومنین علیه السلام [illegible] میفرمود که اگر
امر خدا نبوده من خلافت را قبول نمیکردم لکن امر رسول الله [illegible] میکردم و امر را با مردم نمیخواست و او را
از خدا میدانست و هرگز او را [illegible] که هرگز او را بیش [illegible] علی [illegible] او را خلیفه کنند
بعد از آن [illegible] شوری تغییر کرده [illegible] چه بسیار فرقه [illegible] و [illegible] شورش
شده اند و ارکان خلافت منقطع [illegible] از و در روز [illegible] بعد [illegible]
ای عجب [illegible] از ابوبکر چگونه طلب فسخ بیعت میکرد از مردم و [illegible] بعد از آن خلافت را منعقد
میکند از برای دیگری بعد از ممات خویش [illegible] این منافات دارد [illegible]
میگوید [illegible] از [illegible] الیقین [illegible] اوزار [illegible]
لیتقلوه [illegible] لا [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] بعد از آن [illegible] میگویند و ان
میگوید که افضلیت خلیفه را شرط [illegible] که [illegible] بعد از آن
از جانب ابوبکر [illegible] عذر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از قتل عثمان [illegible]
از برای [illegible] عثمان [illegible]
بعد از آن ابو الحسن علیه السلام [illegible] امام [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] صلاحیت امامت [illegible] ابوبکر [illegible] زیرا که [illegible]
ان [illegible] و هر که [illegible] صلاحیت امام را [illegible] بسیار [illegible]

مولف

مولف گوید که این عبارت از جناب امیر علیه السلام صادر شده و بر فرض تسلیم الجواب [illegible] بود که در رجای شما بهتر از من کسی هست
و نگفت که فلان شخص [illegible] و [illegible] میکنید [illegible] فان جیوا [illegible]
بوجود [illegible] جناب امیر علیه السلام [illegible] بهتر از شما [illegible] فلان در [illegible] شماست و بعد از آن با وجود آن کسی [illegible]
[illegible] و گفتار [illegible] بوده [illegible]
[illegible] انتقام [illegible]
با [illegible] ارزیک [illegible] که [illegible] چگونه [illegible] و ما [illegible]
جمله [illegible] امیر المومنین [illegible] و جناب امیر علیه السلام اگر
چنین سخنی فرموده پس نبوده بجهت اینکه حل فتح [illegible] باطل [illegible] بلکه ثبوت خلافت
خود و اولاد [illegible] و اگر چنین سخنی فرموده پس مقصودش اتمام حجت
بر مردم بوده [illegible] قائل [illegible] از [illegible] جماعت [illegible] مخالف
و محاربه [illegible] باب سخن [illegible] لازم شد چنانکه بیعت ابوبکر و عمر لازم
شد بجهت اجماع عامه و رضا [illegible] معترف بجهت آن [illegible] بعد از آن
[illegible] سخن را این مقام [illegible] افضلیت در امامت شرط است [illegible] این سخن را در شرح [illegible]
مولف گوید که [illegible] سخن ابوبکر [illegible] در مقابل طلحه [illegible] خلافت [illegible] باشد [illegible] اینکه
که این [illegible] در مقابل [illegible] امیر المومنین است و اگر مقصود [illegible]
جواب [illegible] افضلیت در خلیفه شرط [illegible] پس تعجب [illegible] ابوبکر [illegible] افضل [illegible]
خلیفه [illegible] امیر المومنین [illegible] نبوده [illegible]
[illegible] امیر المومنین زیرا که حق [illegible]
بود از جانب خدا و رسول و لکن چون خلافت [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اطراف [illegible] حکم [illegible]

واکر افسار راست که خویشاوندی حبش از جاه من اندازد عمر اکنّاس بخوانید بخط شاسی قرآن و [illegible] پس تعالی
مردم بخدا قسم براه رفتن است بغیر جاده و بیغمبر ادن لطف خدا و رسول و براه رفتن در پنهای راه جاده ابی بکر که
ملعون عمر مردی بود اشوار پرابیه سخن بسیاست از احدی پروا نداشت و بزرگ و کوچک را ملاحظه نمیکرد و اکابر صحابه از او
پرهیز میکردند و از ملاقاتش اندیشه داشتند و بعضی گویند این از وافقات است زیرا که احادیث بسیار است که عمر ترسیده حرم
کاملیند که مردم از او ترسند و مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او ایمن باشند و آنچه گفته اکابر صحابه از وی
ترسیدند چه مدح در این است با آنکه خدا میفرماید اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون
لومة لائم پس مدح میکند خدا اهل خلوص را بآنکه از نزد مومنین خود را ذلیل و نرم میکنند و بر کافرین زبردست اند و در راه
خدا جهاد میکنند و حال آنکه این ملعون در همه جنگها با مشرکان از ابا احد [illegible] میگریخت و با یهود [illegible] دوستی میورزید و
اسرارشان را محل و مخزن بود و بر اکابر صحابه درشتی میکرد پس این [illegible] در تصدیق [illegible] چند نقض کرده
نکته آنکه ابوسفیان ابن حرب در مجلس عمر بود و زیاد ابن سمیه هم بسیار از نجابه در آنجا بود پس زیاد سخن گفت و خوب سخن گفت
و علی علیه السلام در آنجا حاضر بود پس ابوسفیان فرمود خوب گفتار است زیاد اگر از قریش بود [illegible] عجایب خود براه
ابوسفیان با وی گفت بخدا قسم که اگر [illegible] را میشناسی [illegible] که او از [illegible] است [illegible] گفت
من او را در رحم مادرش گذاشتم علی علیه السلام فرمود [illegible] میشود مرا از آنکه او را الحاق کنی و [illegible] گفت که
ترسم از این الاغ که نشسته است که پوست بدنم را بشکافد و این [illegible] گفته و در زمان [illegible] بعد از [illegible] قریش در حول
ظاهر شده و حال آنکه پیش از آن اظهار [illegible] میکرد که چرا این [illegible] در جواب گفت ترسیدم از عمر و عمر [illegible]
بود مولف گوید ابن عباس را بعد خلافت امیر المومنین گفت که عمر از جهات [illegible] و [illegible]
با ابن عباس رفتار میکرد و این سخن که [illegible] ابن عباس [illegible] ترسید از اظهار آن پس سخن ابن عباس
این است که میدانست که قبول نکنند چنانکه در حقیقت مخالفت [illegible] کرد و در [illegible] عزم کرده بود که مخالفت
هذا و اهل البیت کنند [illegible] را اول [illegible] مسلم بود و لیکن چون [illegible] متغیر شد [illegible] و این
سخن ابن عباس منافات دارد با کلام ابی بکر که در مدح عمر گفت [illegible] و از [illegible] چه دارد
پس معلوم است که ابن عباس ترسیده از قبول [illegible] او حق را و این در [illegible] کلام است و در
حکایة

ای سفیان این است که ملعون گفت مترسم از آنکه مردم عیب کنند بکثرت زنا در جاهلیه از بسکه اولادهای بسیار که مردم
از زنا متولد شده بودند و ... بودند میان او و زنان دیگر انکار را الحاق کرده بود و معویه از جمله ... بود و همچنین
سخن امیر المومنین علیه السلام که فرموده اگر غلام از دور بود [illegible] العمار خود را انداخت است که چون غلام زاده و کنیز زاده
بود و فی الحقیقه [illegible] بسبب آنکه مادرش را هر کسی بیاساید [illegible] پس آن جناب فرمود
که اکر این پسر اصلی و نسبی میداشت پدر و مادر [illegible] و چون [illegible] مردم میزد و از پیش دنیا چنان شد که آن لعین
بر اولاد اقارب عرب و عجم مسلط شد تا با ایشان کرد آنچه کرد و معویه آنچه کرد و چنین است زنازاده و کنیز زاده
و غلام زاده بود [illegible] مسلط شد که شمشیر بر سر او و اهل بیت واجب شد و زد و اهل بیت ایشان را اسیر کرد و
جسدهای ایشان را بسم ستوران پامال کرد و [illegible] تا روز قیامت این عار و ننگ را بر سر مردم گذاشت که آنکه در آن
زمانها هیچ زنازاده و پادشاهان عثمانیه در عراق که فرمانده بود اهل عراق بر او [illegible] شورش بودند [illegible] در مقام
با و گفته بود که اهل عراق چندین هزار از سپاه بیارند [illegible] بر او ظفر یافت در جواب گفته بود که این زیاد این نام
نیز کنیز زاده بود آمد و چنان تسلط بر عراق یافت [illegible] در خدمتگاری او و اهل کوفه خود فرزند پیغمبر را کشتند
اما با وجود این معقول است که علم قدری از برای اهل عراق باشد که [illegible] ایشان از [illegible] کنند و ملعون چنان بود که اتفاق
نشد که [illegible] و چه [illegible] و سمیه مکر آنکه او را [illegible] آنکه وجانه مادر عبیدالله و سمیه مادر زیاد هر دو از زانیه های
مشهورات بودند حتی آنکه [illegible] حمزه زینب [illegible] در زنا [illegible] بود [illegible] المحسن وجانه و او را
سا [illegible] عمر ابن حریث که [illegible] زن است و زن مواخذه [illegible] از آنجا و چون عبیدالله ابن [illegible] او گفت
جوابم اسوال بکن از عثمان تو را سوال کن از پدر و مادر و مادر زیاد [illegible] و از [illegible] تا اصل و نسب را بیان کنم در
جوابش گفت که سوال بکنم مرا از حضرت [illegible] را و زیاد نیز از [illegible] متولد شده بود که با مادرش زنا کرده بود
لهذا اسیا [illegible] و پر عفت [illegible] زنازاده بود و سعد نیز از ابو وقاص [illegible] و معروف
بود که مردی از نخی عذره با مادرش زنا کرده بود و [illegible] عذره اکرم [illegible] بود اگر [illegible] عفیش
نجاست است و چون اسامی [illegible] ایشان [illegible] لهذا اولاد [illegible] بود [illegible] و از پیش دنیا چنان [illegible]
بحکم جناب [illegible] جمیع مخلوقات در [illegible] شهید نمود و در این باب [illegible] شیخ [illegible] جناب امام حسین علیه السلام
از جناب پیغمبر اشرف بوده در [illegible] انجاب جناب پیغمبر عرض کرد که [illegible] انجناب سوال نیک
فرمود عرض [illegible] که [illegible] ابی طالب [illegible] و [illegible] و خبر [illegible] طلب
و این را از سخن جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] که کفر بود ای [illegible] شمارا

بهترین مردم از جهت پدر و مادر گفتند بلی فرمود حسن و حسین پدر ایشان علی سید الاوصیا و مادر ایشان فاطمه سیدة النساء
آیا نمی‌خواهید شما را خبر دهم به بهترین مردم از جهت جد و جده گفتند بلی فرمود حسن و حسین جد ایشان پیغمبر خدا و جده ایشان
خدیجه کبری آیا نمی‌خواهید شما را خبر دهم به بهترین مردم از جهت خالو و خاله گفتند بلی فرمود حسن و حسین خالوی ایشان ابراهیم
و خاله ایشان رقیه و ام کلثوم آیا نمی‌خواهید شما را خبر دهم به بهترین مردم از جهت عم و عمه گفتند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین
عم ایشان جعفر طیار و عقیل و عمه ایشان ام هانی دختر ابو طالب ع می‌خواهید و در روایات معتبره مسطور است که چون عرش
که در روایات [illegible] است که از مقامات توحید است [illegible] گفت خداوندا [illegible] زینت است پس [illegible] زینت فرمود خداوند
اعلان فرمود [illegible] که [illegible] گوشواره زینت [illegible] حسن و حسین [illegible] عرش [illegible] بر [illegible] و اظهار جلال
و عظمت [illegible] عروس [illegible] زینت [illegible] خود [illegible] نظر [illegible] الهی [illegible]
که فرمود [illegible] شان [illegible] افتاد و [illegible] عرش بر زمین افتاد [illegible] گوشوار
[illegible] افتاد [illegible] گوش [illegible] افتادن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسیر [illegible] بودیم [illegible] شده بودند چنانچه
[illegible] جناب [illegible] حسین [illegible]
دختر پیغمبر [illegible] چشم نگاه کنند [illegible] مسلمانان نگاه میکنند [illegible]
از ایشان انکار میکنند و نه کسی [illegible] العیون [illegible]
ولکن [illegible] الاتمت [illegible]
سرمه [illegible] کشیده [illegible] گوش [illegible] شنیده [illegible]
[illegible] خوابیدی چشمهای [illegible] بوجود [illegible]
[illegible] نور [illegible]
عیون [illegible]
و اصبحت [illegible] رسول الله [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible]

ولکن

ولکن چنانچه [illegible] جواب [illegible] صحیح کرده [illegible] و اهل رسول الله صحیح کرده
[illegible] ایشان مظلوم [illegible] درجات الفضل [illegible] بالقلم [illegible]
[illegible] السادة الامام [illegible]
و افضل [illegible] العلیا [illegible]
[illegible] تقدیر [illegible] ایشان سیدة زنانند که [illegible]
[illegible] و [illegible] اطفال [illegible] ایشان
[illegible] اطفال و کنیزان [illegible] که [illegible]
[illegible] میراث [illegible] رسول الله [illegible]
و کان [illegible] فالفضل [illegible] الاخر [illegible]
اگر [illegible] پیش [illegible] خلق [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] روشنی پیدا کرده که از آفتاب [illegible] روشن‌تر شده [illegible]
و [illegible] بفضل [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible]
[illegible] فرعون [illegible] فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] اگر [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] عظیم و لکن فرعون [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] اهل‌بیت [illegible]
در مجلس [illegible] اهل [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] سوال [illegible]

نخواهید جست جواب از برای رسول الله پس الملعون ساکت شد و جواب نگفت پس دیگر بار تکرار کرد و گفت
ای لعین ام کلثوم کدام یک از شما ام کلثوم است الملعون جواب نگفت و پس مرتبه دوم او را فریاد کرد پس جواب
نگفت و در مرتبه سوم گفت بحق جدت سوال که با من سخن بگوی ام کلثوم فرمود چه میخواهی ای لعین گفت
در این تحقیق که دروغ گفتید و جد شما دروغ گفت و خشم رسول شد و خدا او را از شما تمکین داد ان
ملعون فرمود ای دشمن خدا ای پسر زنا زاده آمدیم جزای تو که دروغ میگوید فاسق و ... میشود
منافق و تو بخدا قسم سزاوارتری به دروغ و فسق پس اشاره با ... آتش پس الملعون بخندید و گفت اگر من
با آتش رفته ام ولکن سینه خود را شفا داده ام از شما الملعون گفت ای فرزند زنا زاده این شفا ...
میشود که زمین را سیراب کنی از خون اهل بیت پیغمبر الملعون گفت ای فر شجاع اگر نه این بود که تو زن
هستی ... [illegible] ... پس الملعون فرمود ... [illegible]
تقتلهم ... [illegible] ... برادرم ... از برای ما
... که ... آتش را ... کشید برادرم ... اسیر کردید
کردید ... [illegible] ... محمد ...
الصنوان ... [illegible] الاطفال والذی ... عزیز ...
فرمود ریخته خونهایی که خدا ریختن آنها را حرام کرده و قران ... حرام کرده ... ریختن ... انها را
با خواری ... بیرون اورده ... خود اطفال ... کرده ...
کران ... برادرم ... [illegible]
حل ... [illegible] ... پس ... بسیار ... که ...
... که او را ... کرده ... از ... این سر ... بر سر نیزه او را حکم
کرده ... پس شروع کرده ... را ... وله ... او از جانب ...
چپ ... نگاه ... در اطراف ان لعین بر سر نیزه ها ... بودند و زینب ... خود وی
مبارک خود را حفظ ... و کنیزان اطراف او را احاطه کرده بودند پس ان ولد الزنا ... بعضی ... گفت
کیست این زن گفتند این زینب خواهر حسین است پس ان لعین بجانب زینب ملتفت شد و گفت ای زینب بحق

جدت که با من سخن بگوی ... چه میخواهی ای دشمن خدا و رسولش هر اینه بتحقیق که حرمت ما را
هتک کردی در میان نیکان و بدان ان لعین گفت چگونه دیدی صنع خدا را که کرد با تو و با
برادرت چون خواست که خلافت را از یزید بگیرد ... امید شد و امیدش ...
و خدا را ... زینب فرمود ... از برای تو اگر برادرم طلب خلافت ... پس خدا ...
بود از پدر و جدش و اما تو پس ... از برای خود جواب ... خدا و دشمن محمد ...
باشد پس زین العابدین علیه السلام فرمود یا ابن اللئام الی کم تهتک عترتی ... الامیر ...
لسان ... چند هتک ... حرم ... را ... که او را ... ابن زیاد
لعین غضب کرد و بعض در بار ... گفت بگیر این ... را ... پس حاجب ... خنجر
کشید ... زینب ... پس حاجب ... غضب کرد و انجناب را ... فریاد کرد
واثکلاه ... ای ... برادر ... ای ابن زیاد
بار دیگر ... پس ان لعین گفت ... زینب ... گفت ... از ... بود
... که ... بعد ازان ... ابن یزید را طلبید و گفت ...
این سر را ... از تو سوال کنم ... ان لعین را ... بود ...
تغلبیه پس ... گفت ... گفت این سر ... حسین ... ان زن
... ان ملعون ... وگفت ... تو ...
لعین ... تغلبیه ... گفت ... این سر ... که در عراق ... عبید الله
ابن زیاد ... گفت ... جوابش نگفت ... این سر ... کذا ... از زن گفت ... الدار ...
که تا طلوع فجر قران میخواند و اخر ... وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بعد ازان اوازی
شنیدم از اطراف ان سر که گوینده میگفت ... بعض ... المقدر ...
هو چند ... بیشتر میشود ... و شنیدم در اطراف ان سر اوازی چون اواز رعد
پس دانستم که ان اواز ملکهاست ... (...)
فانها ... و ... بنظم ... گردن ... ای ... که ... شو ...

تا باینجا نوشته شده در باب پنجم

در قیمت با او برابری نمیکند [illegible] پس تامل کن که برای خاطر ایشان جنگ کردند با [illegible]
و از برای عبده خالص العبودیت که هیچ منتسب بجز [illegible] نبود از دادن بجای بزرگان را الحق [illegible]
و سیر نمودند فای طلق الکثا [illegible] سلطان [illegible] حبیب [illegible] العهد [illegible]
المعروف [illegible] که طلق [illegible] پس ببین که چه [illegible] و از برای [illegible] بنده
پت فقط [illegible] پادشاه [illegible] شد و زنا کار [illegible] زنا کار دیگر را در پادشاهی [illegible]
و صاحب [illegible] نایب او [illegible] در [illegible] پاکیزه ترین خلق [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] و [illegible] امید [illegible]
فی رحلا قد [illegible] اصبت سرور او [illegible] خطوب [illegible] رحلا [illegible] یصبح [illegible]
و [illegible] از [illegible] عمر [illegible] والمؤمن [illegible] ای مرد [illegible]
مستقیم و [illegible] در حال خوش [illegible] و صبح [illegible]
تا [illegible] از تو [illegible] عمر [illegible] در رضا [illegible] خدا [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] براه صواب [illegible] الحمد لله [illegible]
کور از حق در مقام [illegible] که از [illegible] سیاست این بود که از [illegible] خود [illegible] را [illegible]
حلال [illegible] چنانکه زبیر بن بکار گفته که چون عمر عمرو ابن العاص را در [illegible] حاکم کرده خبر رسید که [illegible]
عظیم [illegible] رسیده از [illegible] و اموال [illegible] چون [illegible] پس او نوشت اما بعد پس تحقیق که [illegible]
شده از برای تو از مال [illegible] در [illegible] تو نبوده و نبود [illegible] پیش از آنکه [illegible] حاکم [illegible]
پس از کجا آورده این مال را پس بخدا قسم که اگر [illegible] در راه خدا [illegible] از برای [illegible] که [illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible] بتحقیق که در [illegible] از مهاجرین اولین [illegible] تو [illegible]
و لکن [illegible] را [illegible] تو [illegible] بجهت [illegible] غنی بودن تو از [illegible] اموال [illegible]
[illegible] بخدا تو را حاکم کردم پس بنویس [illegible] که این مال را از کجا
آورده [illegible] عمرو ابن العاص و نوشت اما بعد پس تحقیق که [illegible] کتابت امیر المؤمنین را
پس [illegible] ظاهر شده است از برای تو از مال پس تحقیق که [illegible] شهرهای [illegible] که [illegible] در
[illegible] بسیار [illegible] پس [illegible] که [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین رسیده بخدا قسم اگر خیانت تو حلال [illegible] خیانت [illegible] و تحقیق که تو را امین
دانسته و بتحقیق که از برای [illegible] چون [illegible] خیانت تو [illegible]
ذکر کردی که در نزد تو هست از مهاجرین اولین کسی که [illegible] پس اگر [illegible] بخدا قسم که [illegible]
[illegible] و [illegible] از تو [illegible] پس عمرو در جوابش نوشت اما بعد پس بتحقیق که [illegible]
[illegible] کردن [illegible] و [illegible] و لکن [illegible]
[illegible] اموال [illegible] عذر [illegible] و [illegible]
را بجانب تو فرستادم پس [illegible] چون محمد [illegible] عمرو ابن العاص [illegible]
[illegible] که [illegible] شرات [illegible] و لکن فرستاده ام
پس [illegible] خود را از [illegible] و مال [illegible] پس [illegible] اموال [illegible] پس بعض [illegible]
چون عمرو عاص دید که [illegible] سیار [illegible] گفت [illegible] لعن [illegible] از برای عمر ابن الخطاب
بخدا قسم که دیده ام عمرو و خطاب [illegible] عبا [illegible] پوشیده بودند که از زانوهای [illegible]
[illegible] بر گردن [illegible] بود [illegible] در [illegible] عاص [illegible] در میان [illegible]
[illegible] بود پس محمد گفت [illegible] از [illegible] عمر پس عمر ابن الخطاب بخدا قسم [illegible] پدر تو [illegible]
پس [illegible] و اگر اسلام [illegible] شغول [illegible] و [illegible] که
[illegible] از جای [illegible] عمرو ابن العاص [illegible] پس
[illegible] گفت [illegible] گفت چنین [illegible] اگر [illegible] بیت المال [illegible] بود
پس [illegible] که [illegible] پس [illegible] محمد [illegible] شد [illegible]
او [illegible] عمرو ابن العاص [illegible] در مال [illegible] او را تصدیق [illegible] که از
برادر او [illegible] گفتم [illegible] که [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] با اقرار [illegible] که [illegible] اولین [illegible] بود که از او [illegible] از نوشته [illegible]
بود [illegible] که [illegible] از [illegible] بخدا [illegible] این مال [illegible]
نوشت که [illegible] از برای [illegible] بعض [illegible] از برای [illegible] نوشته [illegible]

از امر عظیم و پیغمبر هرگز نشد و هرکس که دید خطا بین است و اول کردند مقدار خیانتش را معلوم
کردند و با مقدار آن او را قصد و هرکه خطا بین شود برادرتها فرزندو بجان واحوال او دین او را
منهم نمیکرد و اگر چنین اتفاق در باره عمر افتاد و نه دیگر باره او را حاکم نمیکرد و از جمله ... آن
لمیع دیگر کرده که عمر زن را طلبید تا از امری از او سوال کند و آن زن حامل بود پس از شدت هیبتش
بچه خود را در راه سقط کرد پس عمر از اکابر صحابه استفتا کرد که آیا چیزی بر او است گفتند چیزی بر تو نیست
تو معلم و ادب کننده بودی پس ... از تو خواستند که تو را خوشنود کنند پس بر تو خیانت کردند و آن عقل آن
با ... رسیده پس تحقیق که خطا کرده اند بر تو است آنچه بنده ... پس عمر و صحابه برگشتند و سخن او را قبول
نمودند و عمر کسی است که حکم کرد در سقیفه به ابوبکر و مخالفین در سقیفه ابوبکر را اذیت کرد پس شمشیر زبیر را شکست و روزی
که زبیر او را جفا کرده بود و دست بر سینه سعد ... سعد ابن عباده را در روز سقیفه پایمال کرد و گفت
بکشید سعد را خدا سعد را بکشد و دماغ حباب ابن المنذر را کوبید و حباب کسی بود که در سقیفه گفت انا
جذیلها المحکک و عذیقها المرجب و ترسانید کسی را که بخانه فاطمه ملتجی شدند از بنی هاشم
و بیرون آورد ایشان را از آنجا و اگر عمر نبود هر آینه بیعت نمیکردند از برای ابوبکر اوراد بیعت نمیکردند از برای
او قایم مقام دولت او به این اقرار ... پس ابتدا اگر اجازه عمر نبود و اذیت او را ... از عقیده پس چگونه هزار
احکام شرعیه ... به روز قیامت بر چنین امری میشود که بجبر و قهر واقع شود و معقود این بیعت ...
با این امر شنیع این است که در بعض حکایات گفته که بنی هاشم در خانه علی جمع میشدند و قصد خروج بر ابوبکر داشتند عمر آمد
و بفاطمه گفت که اگر اینها در خانه تو جمع شوند خانه را آتش میزنم چون بعد از ... بامدند فاطمه ... گفت
که در خانه من جمع شوند که عمر به این قسم تهدید نموده و لیکن بهر آنچه ... کنید بجبر کردن بر امیر المؤمنین علیه السلام
و بیرون بردن آنحضرت از خانه به مسجد ... رفته ... که عمر ابن الخطاب به ابوبکر گفت چه زمان
علی را گذاردی چرا ... بیعت از او بگیرم پس عمر کسی را طلب کناب فرستاد و فرمود که من بجمع قرآن مشغولم
که مرا فرستادند و آنجناب بتألیف قرآن مشغول بود چون کلام الله را جمع نمود بکتوب ... دلبسته بمسجد آورد و در
رفتند که هم مجتمع بودند فرمود این است قرآن خدا ... پیغمبر ... او را ... عمر گفت ...
کنید پس آن را قبول کنید ... رشد ... و ... نقض سقیفه
اگر ... مناسب است مذکور میشود ... روایت کرده ... زید ابن ... که ... ابوبکر
اشعری بودم ... او ... حاکم بودم ... ابوبکر ... ابوبکر که خود ... او ... همه جانشینی

بار خود قرار داده اند پس چون بمدینه آمدیم من نزد عمر رفتم ... صاحب ... گفتم ای نزد ... مشورة کن ... بسیار
چه ... دست ... امیر المؤمنین ... بجز ... پس من گفت کم ... خرقه را
دست ... پس ... مستطار ... و حب ... شدیم ... رفتم پس در
پیش روی ... پس ... نگاه کرد ... پس من را طلبید ... گفت ...
گفتم ... گفتم ... بکیر ... گفت ... گفتم ... را
... گفت ... بجای خود
پس برگشتم بجای خود از صف پس ... و بالای ... نگاه کرد پس چشمش ... پس مرا طلبید
من گفت عمر تو چند ... گفتم چهل و پنج سال گفت الان عقلت ... پس طعام طلبید ... تازه
غذاهای خوب ... خشک ... من بخورده
من مشغول بخوردن ... نگاه میکردم ... بسیار ... بعد از آن ... از ...
کردم ... بودم و ... پس گفت ... که گفتم یا امیر المؤمنین مردم محتاج ... پس اگر
... ترا ... پس ... بعد از آن گفت ... گفتم یا امیر المؤمنین ... ابر
... روز ... گوشت ...
برای تو ... گفت ... گفتم ... ربیع ... مرا از ... سلایق
و سایل و خطاب ... ابر قوی ... پس ... طاهایم ... نخورم
الدنیا بعد از آن ... ابو موسی ... حاکم کنند ... عمال ... کرد

حدیث اشتغال ... لیعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء ظاهر این
است که علمی هست که منتشر است در میان مردم و ان داخل علم ... زیرا که ان علم عامی است و علمی
هست که ذات باری ... ان داخل مستثنی منه است نخواهد است احدی را بر ان مطلع سازد و علمی
که علم خلوتی است و خواص است که ... مگر ... خود را بان سرافراز کند و همان علم
دوازده خلیفه و حجه ایشان بوده چنانکه محمد بن مسلم روایت کرده از ابی جعفر علیه السلام که فرمود
جبرئیل نازل شد بر پیغمبر ... دو انار از بهشت برای ایشان ورد پس علی علیه السلام او را ملاقات کرد گفت چیست
این دو انار که در دست داری یا رسول الله فرمود اما این پس پیغمبری است نیست از برای تو در ان
نصیبی و اما این پس علم است پس جناب پیغمبر صلی الله این انار را دو نصف کرد نصفی را بجناب امیر علیه السلام
داد و نصفی را خود گرفت و فرمود تو شریک منی در علم ... شریک تو ام در ان جناب و علیه السلام فرمود
پس بخدا قسم ... رسول الله بخدا قسم حرفی را از چیزی که خدا تعلیم او کرده بود مگر انکه انجناب او را
تعلیم نمود ... بعد از ان منتهی شد ... ما پس دست مبارک را بر سینه ... اش گذاشت ...
ثقات اصحاب ... در نزد حضرت صادق علیه السلام بودند ... پس انجناب فرمود بتحقیق که من هر اینه میدانم
چیزی را که در اسمانها و چیزی را که در زمین است و میدانم چیزی را که در بهشت است و چیزی را که در
اتش است و میدانم چیزی را که بوده و چیزی را که خواهد شد بعد از ان تامل فرمود چون دید که این بزرگی
امد در نظر شنوندگان فرمود دانستم این را از کتاب خدای عز و جل که میفرماید فیه تبیان کل شی
ظاهر انیست که اینرا بسبب رفع استعجاب شنوندگان فرمود و اعتقاد ما انیست که ایشان علم انرا
دیگر داشتند از وجوه عدیده بجز از تاویل کلام مجید و یکی از اخبار پیغمبر ... میگوید که
با جناب صادق علیه السلام جماعتی نشسته بودیم در مجلس پس فرمود ... بر ما ... پس بجانب راست و چپ
ملتفت شدیم ... پس گفتیم ... بر ما ... قسم بپروردگار کعبه قسم بپروردگار
خانه که اگر میبودم ما بین موسی و خضر هر اینه خبر میدادم ایشانرا که من از ایشان اعلم و هر اینه خبر میدادم
ایشانرا بچیزی که در دست ایشان نیست ... موسی و خضر عطا شد ... علم چیزی را که بوده و عطا شد
علم چیزی را که میشود و چیزی که شدنی است تا وقتی که ساعت قیام کند و بتحقیق که میراث برده ایم انرا
از رسول الله و اما کتاب علی علیه السلام که بعد از رسول الله نوشته شد پس ان مخصوص باشیاء بوده که
الظاهر جبرئیل بجهت تسلی حضرت فاطمه برای او حکایت میکرد که از اولاد تو فلان و فلان چنین ...

کشته خواهد شد معلی بن خنیس گوید در خدمت جناب صادق علیه السلام بودم ناگاه محمد ابن عبد الله آمد سلام کرد
چون برخاست و روانه شد جناب ابی عبد الله رقت کرد از برای او و چشمهای مبارکش پر از اشک شد
عرض کردم هر آینه بتحقیق که من دیدم ترا که کردی با او چیزی که نمیکردی فرمود رقت کردم برای او چون نسبت
داده میشود به امری که نیست از برای او شاید فردا در کتاب علی از خلفا این امت و از پادشاهان
این امت و ابن محمد ابن عبد الله ابن الحسن ابن الحسین ابن امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب است و خروج
کرد بر منصور دوانیقی و امرش بانجام نرسید و جناب صادق علیه السلام او دید رشد برادرش را بجمیع
انچه از اصحاب رشید خبر کرد و ایشان نشنیدند چنانکه برادر همین محمد موسی بن عبد الله میگوید
بخدا قسم هر آینه البته خبر میدهم شما را بعجب دیدم پدرم عبد الله را در وقتیکه شروع کرد در امر محمد ابن عبد الله
و عزم کرد بر ملاقات اصحابش گفت که گمان ندارم که این امر مستقیم شود مگر اینکه ملاقات کنم ابا عبد الله جعفر
ابن محمد صادق علیه السلام را پس پدرم بر من تکیه کرده بود و روانه شدیم تا بخدمت ابی عبد الله علیه السلام رسیدیم
پس او را دیدیم که از خانه بیرون آمده بجانب مسجد میرود پس پدرم خواهش کرد از آنجناب که بایستد پس
ایستاد و با هم سخن گفتند جناب صادق علیه السلام با و فرمود نیست اینمکان موضع اینسخن ملاقات میکنیم انشاء الله
پدرم خوشحال برگشت و ایستاد تا بعد از فردای آنروز پس دو مرتبه بخدمت آنجناب رفتیم پس پدرم داخل منزل
آنجناب شد و من با او بودم و پدرم ابتدا بسخن کرد و از آنجمله با و گفت بتحقیق که دانستی فدای تو شوم اینکه سن
من بیش از تست و اینکه در قوم تو کسانی هستند که سن ایشان از تو بیشتر است ولکن خدای عز و جل بتحقیق که پیش
انداخته از برای تو فضیلتی را که نیست از برای احدی از قوم تو و بتحقیق که آمده ام بسوی تو در حالتیکه قصد
کننده ام چیزی را که میدانم من از نیکی و احسان تو پس جان فدای تو شوم اینکه تو هرگاه اجابت کردی سخن مرا هیچیک
تخلف نمیکنند از من احدی از اصحاب تو و اختلاف نمیکنند بر من دو نفر از قریش و نه از غیر قریش جناب صادق علیه السلام
فرمود بتحقیق که تو مییابی غیر مرا مطیع تر از برای تو از من و نیست حاجتی از برای تو در من پس بخدا قسم که تو
هر آینه میدانی اینکه من اراده میکنم رفتن بادیه و عزم میکنم بر آن پس سنگینی میکنم از رفتن و اراده حج
کنم پس بجا نمیرسم مگر بعد از کد و تعب و مشقت بر نفس خود پس طلب کن کسی را غیر از من و این خواهش را
از او کن و بگو مگو که تو بنزد من آمده عبد الله با و گفت بتحقیق که مردم گردنهای خود را بسوی تو کشیده اند
و اگر اجابت کنی تو سخن مرا تخلف نمیکنند از من احدی و از برای تست اینکه تکلیف نکنیم ترا بجنگ و قتال و مکروه
موسی گفت پس جمعی از مردم داخل شدند و سخن ما را قطع کردند پدرم گفت فدای تو بگردم چه میگوئی فرمود

ملاقاة

ملاقاة میکنیم انشاء الله تعالی پدرم گفت آیا نیست چنانکه دوست میدارم صادق علیه السلام فرمود چنان
خواهد شد که دوست میداری از اصلاح تو بعد از آن برگشت و بخانه آمد پس کسی نزد برادرم
محمد فرستاد و برادرم در کوه جهینه رفته بود که نامش اشقر بود از مدینه بمقدار دو شب راه دور
بود و گفت بشارة دهید محمد را و او را اعلام کنید اینکه حاجتش نزد صادق علیه السلام برآورده
خواهد شد پس برادرم بعد از سه روز برگشت پس ما بار دیگر بخدمت صادق علیه السلام رفتیم و در آن
حاجبی بود از داخل شدن برو و لکن بدر خانه ایستادیم و طلب اذن کردیم پس بیرون آمد و [illegible]
اذن دخول با او چون داخل شدیم من بگوشه حجره نشستم و پدرم نزدیک آنجناب رفت و سر مبارک
او را بوسید پس گفت فدای تو گردم بتحقیق که برگشتم بسوی تو امیدوار بار دیگر و بتحقیق که
من چشم باز کرده بجانب تو امید دارم که حاجتم بر آید جناب صادق علیه السلام فرمود ای پسر عم بتحقیق
که من ترا پناه میدهم بخدا از اینکه متعرض شوی از برای این امری که دیشب ذکر آن کرده و بتحقیق
که من هر آینه ترسانم بر تو از اینکه شری بتو برسد پس بگفتگو شدند ایشان تا سخن بجائی کشید
و از آنجمله پدرم گفت بچه سبب بوده است حسین سزاوارتر باین امر خلافت از حسن ابو عبد الله علیه السلام فرمود خدا رحم کند حسن و حسین را
فرمود حکم [illegible] این کلام را گفتی بجهت اینکه سزاوار بود از برای حسین اینکه خلافت را قرار دهد در
بزرگتر از اولاد حسن ابو عبد الله علیه السلام فرمود بتحقیق که خدای تبارک و تعالی چون وحی فرستاد بسوی محمد بچیزی
که خواست مشورت نکرد با احدی از خلقش و امر کرد محمد علی را بچیزی که خواست پس بجا آورد امر را
کرده بود و نیستیم ما که بگوئیم در این باب مگر چیزی که رسول [illegible] از تعظیم علی و تصدیق او پس هرگاه آنجناب
امر میکرد حسین اینکه بگرداند خلافت را در حسن یا نقل کند و بگرداند در اولاد ایشان هر آینه چنین میکرد و جناب امام حسین علیه السلام
و آنجناب بعمل آمد نیست در نزد ما که ذخیره کرده باشد این امر را از برای خود هر آینه بتحقیق که
شد و گذشت و عمل کرد بچیزی که خدا او را امر کرده بود و معتمد جد و عموی تو است زیرا که فاطمه دختر آنجناب
مادر عبد الله بود پس اگر بگوئی سخن خیر پس تو اولائی بگفتن سخن نیک و اگر بد گوئی پس خدا [illegible] ترا
اطاعت کن مرا ای پسر عم و بشنو سخن مرا پس قسم بخدائی که نیست خدائی بجز او که من دریغ نمیکنم از تو نصیحت
پس چگونه و حال اکثر میبینم ترا که عمل بسخن من نکنی و نیست دریغ کننده از برای قضای خدا پس پدرم خوشحال
شد ابو عبد الله علیه السلام فرمود بخدا قسم که [illegible]
پدرم گفت چنین نیست بخدا قسم هر آینه جزا میدهیم دشمنان را روزی بعوض روزی و ساعتی

بعوض ساعتی و سالی بعوض سالی و هر اینه که البته خون اولاد ابوطالب را تماما میریزی پس جناب صادق علیه السلم فرمود خدا
بیامرزد ترا چه بسیار میترسم از اینکه دشمن ما سلطنت را بانجا بکشاند ... و نفس تو را بار زوی خلافه انداخته
از کراهت بخدا قسم که مالک نمیشود پسر تو بغیر از دیوارهای مدینه را و سلطنت او بطایف نخواهد رسید
اگر خود را بتعب اندازد و بخت چاره از اینکه واقع شود داری که خدا صبح اهل بیت پیغمبر خدا را و رحم کن
بجان خود و جان اولاد پدر خود پس بخدا قسم بتحقیق که من هر اینه میبینم او را شوم ترین ... که بیرون کرده
او را صلبهای کردان و بسوزد شکمهای زنان بخدا قسم که بتحقیق پسر تو کشته میشود در پهلوی سده اشجع مابین جانهای
احجار بخدا قسم که هر اینه گویا من میبینم او را که بخاک افتاده در حالتیکه تمام زرهای او را برده باشند و او را هم
کرده باشند در مابین هر دو پای او خشتی گذاشته شده و این پسر را نفع نمیدهد سخنی که از من میشنود و موسی
میگوید انجناب اشاره بمن میکرد و میفرمود که این پسر خروج میکند با برادر خود بعد از آن میگویند و جانش
کشته میشود پس علم دیگر بیرون میرود پس بزودی کشته ایشان کشته میشود و لشکر ایشان متفرق میشود پس اگر
اطاعت کند مرا پس ... وقت باید طلب امان کند از بنی العباس تا آنکه خدا فرج دهد باو و هر اینه بتحقیق که
دانسته ام اینکه این امر تمام نمیشود و بتحقیق که تو هر اینه میدانی و میدانم اینکه پسر تو احول باشد ...
... کشته میشود بکوچه سده اشجع در مابین خانهای آن کوچه در شکم کوچه در جای ...
ابن سیل آن پس پدرم برخاست و میگفت بلکه خدا ما را از تو بی نیاز خواهد کرد و هر اینه باز گشت خواهی کرد
با آنکه خدا بتو و بغیر تو ما را ... میکرد و من اراده نداشتم مگر اینکه بکری اقناع کنم ترا از تیغ ما ...
که تو سبب این امر شوی ابو عبدالله علیه السلم فرمود خدا میداند که من قصدی ندارم مگر نصیحت تو و هدایت
و نمیخواست ... پس پدرم برخاست و جامه خود را از روی غضب میکشید ابو عبدالله علیه السلم از عقب او
او را دید و گفت خبر میدهم ترا اینکه من شنیدم از عموی تو که خالوی تو هم بود ذکر میکرد اینکه تو و اولاد پدرت
زود است که کشته خواهید شد پس اگر اطاعت من کردی و دفع کردی بلا را بوجهی نیکوتر پس بکن پس قسم بخدا
که نیست خدایی بجز او عالم غیب و شهادة رحمن رحیم الکبیر المتعال علی خلقه که هر اینه دوست میدارم اینکه من اولاد
خود را فدای تو کنم و عزیزترین اولاد خود و دوست ترین اهل بیت خود را در نزد من فدای تو کنم و مساوی نمی
شود با تو در نزد من چیزی پس مپندار اینکه من خیانت کرده ام با تو پس پدرم بیرون آمد از نزد او غضبناک
و غمگین پس گفت از بیت شب گذشت تا که فرستاده منصور دوانیقی بمدینه آمد و پدرم و عموهایم سلیمان
ابن حسن و حسن ابن حسن و ابراهیم ابن حسن و داود ابن حسن و علی ابن حسن و سلیمان ابن داود ابن حسن و علی ابن
ابراهیم ابن حسن و حسن ابن جعفر ابن حسن و طباطبا ابراهیم ابن اسمعیل ابن حسن و عبدالله ابن داود را گرفتند در زنجیر
کردند و ایشان را در محملهای برهنه گذاشتند و ایشان را آوردند در مصلی باز داشتند تا اینکه مردم بایشان

شماتت کنند پس کسی از مردم بایشان شماتت نکرد و رقت کردند که ایشان را با زنجیرها بر آن محاملها دیدند و شیون برآوردند
و عبدالله ابن ابراهیم روایت کرده که چون ایشان را بر در مسجد پیغمبر نگاه داشتند بعضی از مردم که او را ابو جعفر ... میگفتند
تا آنکه جناب صادق علیه السلم بیرون آمد در حالتیکه بیشتر ردای او بر زمین افتاده بود و چون بدر مسجد رسید
سر در فرمود خدا لعنت کند شما را ای جماعت انصار رسول الله با شما این چنین عهد نکرده بود و شما باین رفتار
او بیعت نکرده بودید آگاه باش که بخدا قسم حریص بودم بر منع ایشان و لیکن از برای قضا دفع کننده پس برخاست
و یکی از دو نعلین خود را بپای خود کرد و یکی دیگر را بدست گرفت و بیشتر ردای خود را بر زمین میکشید تا داخل
خانه شد پس بیست شب تب کرد و شب و روز میگریست تا اینکه بر جان او ترسیدیم و موسی روایت کرده که چون
جناب صادق علیه السلم از مسجد بیرون آمد بجانب محمل عبدالله ابن الحسن آمد و خواست که با او سخن گوید پس او را با شد
منع مانع شدند و پاسبانان ملعون سر او زیر شد بر آنجناب و او را دفع کرد و گفت دور شو از این پس بتحقیق
که خدا ... کفایت میکند ترا و غیر ترا پس ایشان را داخل کوچها کرد و جناب صادق علیه السلم بمنزل خود برگشت
پس ایشان را بقیع رسانیدند که آن پاسبان لعین ببلا و سختی مبتلا شد زیرا که ...
و بجهنم رفت عزیز من بآنکه اینها برخلاف گفته آنجناب بیرون آمدند و ایشان را از خانهای خود بمسجد آوردند و چون
بنزد منصور بردند بیشتر ایشان را حاضر کرد مردم چون ایشان را دیدند شیون کردند و آنجناب بیست شب ...
کرده بود و ... اولاد جناب امام حسن علیه السلم همه زنجیر کرده با مویهای پریشان در وقتی که ایشان را
با حبس زین العابدین ... اولاد جناب ... و چنانکه صالح ابن ... با اهل ... ابی محمد
بدر مسجد اعظم ... نگاه داشتند در جایی که اسرا را آنجا نگاه میداشتند و چنانکه ...
ملعون گفت که مقصدی نداشت یزید از نگاه داشتن عیال رسول الله و دختران او بمقام اسرا مگر انتقاص
اهانت بخدا و رسول او زیرا که انتقام ... بلکه چون ... کفار ... آوردند او ... میآوردند و نگاه
میداشتند بجهت اینکه جایی بود در وسط شهر پهلوی مسجد بازار و ... داشت و هم مردم در آنجا جمع
میشدند بجهت اینکه ... ایشان را ... نمایند و ... ایشان را
... و ایشان را بر سر پلهای مسجد نگاه داشتند بجهت اینکه اسرا ... مردم زیاده در رقت
بخواهد که ... بلیسند ... بجهت الطلاع مردم زیاده ...
و شکر آن ... حاصل شود و چون ایشان را در آنجا نگاه داشتند کسی بر ایشان ... نکرد و ... ایشان
گریست با آنکه ... بودند و از کربلا تا شام ... بودند و مقتضای اخبار معتبره ایشان را در مقام
نگاه داشتند تا مردم بایشان ... شماتت کنند ... چنانکه صاحب ...

چنانکه ابن طاوس ...

امده جدا از جد افش روایة کرده اینکه سهل ابن سعد کفت که من بیرون امدم بجانب بیت المقدس پس رسیدم بشهری دیدم اورا
شهری دیدم پر اباد انی بسیار بودند نهرهای او جاری ان و زیاد بودند درختان با ثمران دیدم که مردم پرده ها
اویزان کرده اند و دیباها کسترده اند و ایشان خوشحال و فرحناک و با بشارة اند و در میان ایشان زنان دیدم
دیدم که بدف و طبل بسیار لهو و لعب میکردند پس من در نفس خود کفتم که کمان نیست که اهل شام را عیدی باشد
که ما نشناسیم پس دیدم قومی را که سخن میکفتند کفتم ای قوم ایا در شما عیدی هست که ما ازان نشناسیم
کفتند ای شیخ ترا اعرابی کمان دارم کفتم من سهل ابن سعد بتحقیق که محمد صلی الله علیه و اله را دیده ام کفتند ای
سهل عجب است از اینکه آسمان خون نمیبارد و زمین اهلش را فرو نمیبرد کفتم چه شده کفتند این سر حسین علیه السلام است
هدیه میاورند اورا از زمین عراق پس من کفتم واعجباه سر حسین را هدیه میاورند و مردم با این سبب خوشحالی
میکنند پرسیدم از چه دری داخل میکنند اورا اشاره کردند بسوی دری که اورا باب ساعات میکفتند میکوید
در اثنایی که من ایستاده بودم دیدم که علمها یکی از پس دیکری میایند و میکذرند ناکاه سواری را دیدم که لوائی
در دست داشت که سنان نیزه را از او جدا کرده بود و بر ان بود سری که وی شبیه ترین رویها بود بچهره
رسول الله ناکاه از عقب ان سر زنان را دیدم که بر شتران بی جهاز سوار بودند پس بادلای ایشان نزدیکی رفتم
کفتم ای دختر تو کیستی کفت منم سکینه دختر حسین علیه السلام کفتم ایا ترا حاجتی هست پس منم سهل ابن سعد جد تو را
دیده ام و حدیث از او شنیده ام فرمود ای سعد بصاحب این سر بکو که پیش برود تا مردم مشغول شوند بنظر
کردن بسوی او و نکاه نکنند بسوی حرم رسول الله سهل میکوید پس نزدیک صاحب سر رفتم و کفتم ایا تو را
میرسد که حاجت مرا براوری و چهار صد اشرفی از من بکیری کفت چیست حاجت تو کفتم سر را پیش ببر و از
حرم بچهره دور کن پس چنان کرد و من چیزی را که وعده کرده بودم باو دادم عزیز من الی الان در میان سنیها شده اولا
که روز عاشورا بلکه جمیع ایام محرم را عید میدانند و هر کس در بلاد انها رفته این معنی را میداند و این از بعضی …
حتی اکر اکر در ملکی مانده باشد می بیند ایشان از ایام عاشورا خضاب میکنند و در خوشحالی زیاد میکنند
و بر فسق و فجور میافزایند با اینکه صاحب کتاب الفصول که از اعاظم علمای سنت است و جمعی دیکر از ایشان احادیث
بسیار از پیغمبر صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که دال است بر اجر مصیبت در ایام عاشورا و عزاداری و اینکه امت من در هر سال
بروز دهم اقامه عزا خواهند کرد و با وجود این ان لعنا بر عثمان لعین میکریند و بر عمر لعنک الله لکن کریه بر ریحانه
خاتم النبیین را علامت کفر میدانند این اوضح دلیل است بر اینکه ایشان از اهل سنت نیستند و چون این مختصر
کنجایش ذکر … ایشان از اندازه … بذکر بعض کلام صاحب کتاب الفصول و این که میکویم بعینه عبارة ان
لعین است اکرچه او به عربی کفته ما بلغة فارسیه نقل کردم میکوید چون معویه … شد به پسرش وصیت کرد
با اینکه با حسین علیه السلام رفتار نیک کند و متعرض نشود از برای … او دور حق او خوب کند …

کفت

کفت کشته شود مرا از پیغمبر که فرمود بتحقیق که از برای من مقامی باشد حسین علیه السلام در روز قیامة
و بیان از برای کسی که شفیع او شوم دشمنان … باشد در وقتیکه از برای حشر خلایق … دیده میشود
میکوید و این سخن پیغمبر با این سبب بود که پیغمبر میدانست که حسین کشته خواهد شد بجهت اینکه جبرئیل او را
چهار مرتبه خبر داده بود بکشته شدن انجناب یکی از انها در وقت تولد انجناب ملکی بجهت تهنیت و مبارکبا
بخدمت پیغمبر امده بود و در میان ایشان ملکی بود که پر او سوخته شده بود پیغمبر از احوال او سوال کرد جبرئیل
کفت بتحقیق که این ملک در امری از اوامر خدا تقصیر کرده پس این عقاب او شد و عافیت او
که برو و بال خود را بروی حسین بمالد پس چنین کرد پس خدا پرهای او را باو رد کرد و به پرید در هوا
جبرئیل به پیغمبر کفت که این ملک بزمین فرود نخواهد امد مکر وقتیکه حسین کشته شود پس در ان هنکام
نازل شود و بر سر قبر او اقامت میکند بجهت تعزیه او تا روز قیامت پیغمبر فرمود ایا حسین کشته میشود
جبرئیل کفت بلی میکشند او را اشقیا که خود را از امت تو میدانند فرمود بچه زمینی او را میکشند کفت در کربلا
فرمود من حاضر میباشم در انجا کفت نه کفت علی حاضر میباشد جبرئیل کفت نه فرمود ایا حسن حاضر میباشد کفت
نه کفت ایا فاطمه حاضر میباشد کفت نه پس پیغمبر کریست و فرمود پس کی او را رحم میکند بجهت غریبی و بی
اندوهی کس میشود در کربلا بجهت غم او و کی تعزیه میکیرد در مصیبت او کفت یا رسول الله در ان روز انها
به بچهای خود شیر نمیدهند تا خود و بچهاهم با افاق ناله کنند بر غریبی تو و طیور را از غم جکر سوخته
میشود و در هوا اشیان بر بام و خانه مشغول میشوند و میکریند تو را در هر سال روز عاشورا را روزی
ماتم حسین … عین عبارة این مکن که هر که میخواهد کتاب بقیر او را ملاحظه نماید میکوید مرتبه
دوم اینکه ام الفضل زن عباس در خواب دید که کویا پاره از کوشت بدن پیغمبر بریده و در دامن او کذاشته این
خواب را برای پیغمبر نقل کرد پیغمبر فرمود فاطمه را فرزندی میشود و او را تو … و حسین است چون حسین
متولد شد او را با ام الفضل دادند چون انجناب بچهار ماه رسید پیغمبر داخل حجره ام الفضل شد ام الفضل او را
در دامن پیغمبر کذاشت پس انجناب بدامن پیغمبر بول کرد ام الفضل بتعجیل او را از دامن پیغمبر کشید بجهت کشیدن او
انجناب کریست پیغمبر فرمود مهلا یا ام الفضل فهذا ثوبی یغسل وقد اوجعتنی بابنی … ای ام
الفضل جامه من شسته میشود و لکن دل را … فرزند … پس پیغمبر که حسین
کریست غمکین شد و حسین را از دست ام الفضل کرفت و چون ام الفضل دید که حسین را باو رد کند
قبول … مکر بعد از اینکه رسالت … شفاعت کردند پیغمبر … ام الفضل را پس جبرئیل نازل شد و کفت
یا محمد حسین را دوست داری و دل خود را باو بسته … که جمعی … بزاری کردن او بکشند پس … تو را … در

زمانه که ظالمون او را میکشند در کربلا پس پیغمبر شروع بگریه کرد و ام الفضل هم عرض کرد یا رسول الله لیکن
پس بتحقیق که من توبه کردم از اینکه بعد از شیر دادن رفتاری با حسین کنم پیغمبر فرمود این گریه من بجهت حمل او نیست
ولکن گریه میکنم بجهت خبر مصیبت حسین بعد از آن جبرئیل آمد و گفت خدا سلامت میرساند و میگوید حبیب من بگو که اگر
می خواهد این قضا را دفع کنم از حسین پس بتحقیق که من دفع میکنم بلا را از او و لکن مقام شفاعت را که
است از برای او از کرامت دادن بلا پس پیغمبر مقام شفاعت را اختیار کرد و حسین را برای امت خود فدا کرد و لیکن
عبارت این ست که آنچه مذکور شد در این حدیث مذکور است که جبرئیل حسین حکایت قتل ان سرور را به پیغمبر اظهار نمود
معین است که کیفیت قتل او را بتفصیل بیان کرده چنانکه در حدیث است که چون پیغمبر بفاطمه علیها السلام گفت که حسین
کشته میشود فاطمه گفت ای پدر این فرزند را کی میکشند فرمود که ای دختر من وقتی کشته شود مثل کشته شدن او احدی
می گریند برا و کوهها و دریاها و آسمانها و زمینها و یقینست که جناب مصطفی صلی الله علیه و آله اقرب بود که بجهة جزع
بر حبیب یگانه اش میزند چنانکه حمزه بار عم فرمود هرآینه بتحقیق که کشته شد جسم حسین بر طبیعتی که پیغمبر
حرام کرده بود اینکه حیوان را با آن قسم بکشند زیرا که کشته او را بشمشیر و نیزه و چوب و عصا و سنگ و امثال آن
بیان الا که حرب بوده و الاعلاء معتبر [illegible] حدیث [illegible] شمر حرامزاده را نیز بیان کرده اند [illegible] چگونه
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله طاقت میاورده که گریه او را ببیند که [illegible] او را از [illegible] حدیث کشته شد
و در کربلا او را امید که هر ساعت بلکه از کربلا مدینه تا کربلا هر زمان بگریه میافتاده خود آنجناب بی تابی
میامده و باو میگفته خدا ترا میخواهد کشته ببیند چنانکه در مکه برای محمد ابن حنفیه فرمود بلکه ظاهر روایت [illegible]
فقره حدیث را در بیداری دیده بود [illegible] حکایت را الحق [illegible] شد [illegible]
و گاه بر سر قبر [illegible] و در [illegible] با [illegible] برادر [illegible] [illegible] کربلا
تا [illegible] افتاده در آن صحرا [illegible] سعد [illegible]
[illegible] و گاه در [illegible]
هاتف [illegible] که [illegible] شد و گاه در [illegible] پیغمبر با امیر المؤمنین و فاطمه
و حسن [illegible] حسین [illegible] خود حکایت را نقل
کرده [illegible] افتاده [illegible] و گاه در کربلا [illegible]
امده [illegible] پس بتحقیق که اهل [illegible] بشارت کرده اند
[illegible] روز عاشورا [illegible] خشک شده
[illegible] سوزش جگر [illegible] افتادند آنجناب [illegible]

افتاد و فرمود بعلی اکبر و عباس که بروید و ایشان را ساکت کنید و [illegible] که هر اینه بسیار میشود گریه ایشان بعد از من
تا زمانه که اصحاب او شروع کردند بجهاد کردن و از برای هر یک مصیبتی تازه و غمی بی اندازه داشت تا وقتیکه اطفال
خورد سال و جوانان هاشمی و اولاد و برادران و عموزادها او یکی یکی از اسب میافتادند وای بر حال او بر [illegible]
که این بزرگواران بجهة شفاعت ما این بلاها را متحمل شدند اگر ما خون نگرییم بعوض اشک چنانکه سید سجاد فرموده
حق لی البکی دما عوض الدمع الهتون واجب است بر من که خون بگریم بعوض اشک بر ان مقام دوم زمانه که اهل
بیت را بر در مسجد در مقام اسیران نگاه داشتند و بعضی از اهل شام روی با ایشان میکردند و میگفتند الحمد لله که
مردان شما هلاک شدند و مردم از دست شما راحت دیدند و مقام سوم زمانه که ایشان را بدر خانه یزید نگاه
داشتند [illegible] از دخول [illegible] و [illegible] صدا بلند میکرد که من [illegible] امام را نیز [illegible] یزید
آورده ام و مردم با نواع طرب و رقص و غنا و شماتت مشغول بودند بقیه حدیث گذشت آنکه محمد ابن عبد الله
بعد از آن امد و گفت که پدر و عموهایش را منصور دوانیقی لعنه الله کشته و از ایشان نجات نیافت بجز حسن
ابن جعفر و طباطبا و علی ابن ابراهیم و سلیمان ابن داود و داود ابن حسن و عبد الله ابن داود پس محمد ابن عبد الله
بنا گذاشت برا اینکه بر منصور دوانیقی خروج کند پس مردم را بیعت خود خواند و موسی میگوید پس من سومی [illegible] کنندگان
بودم و این قضیه در ماه جمادی الاخر سنه صد و چهل و پنج بوده محمد در مدینه رایت مخالفت منصور را افراشت و حاکم منصور را
بقتل رسانید و دیار حجاز را بتصرف در آورد و اکثر معارف و اعیان سادات با او راضی شدند و مالک ابن انس که فقیه مدینه بود
فتوی میداد که با او خروج کنند یاری او نمایند و چون این خبر بگوش منصور رسید عیسی ابن موسی ابن محمد ابن عبد الله
را با لشکر فراوان بدفع محمد فرستاد و عیسی در [illegible] مدینه با محمد آغاز جنگ نمود جمع کثیر از جانبین بقتل آمدند و محمد
[illegible] بود و آنچه بدست او از لشکر مخالف کشته شد هفتاد کس بود آخر الامر اصحاب محمد گریختند در چهاردهم ماه رمضان
سال مذکور شهید شد و در بعضی تواریخ مسطور است که در زمان بنی امیه طلب خلافت مینمود و داعیه خروج داشت و منصور دوانیقی
از کسانی بود که با او بیعت کرده بودند و کیفیت این بنابر چیزی که از جمعی از علماء منقول است اینست که در اواخر دولت بنی امیه
جمعی کثیر از بنی هاشم و بنی عباس و اولاد امام حسن و غیر ایشان [illegible] نمودند که یکی را از میان خود اختیار کنند و با او بیعت
کنند و او را خلیفه سازند و [illegible] کرده [illegible] لیکن محمد و ابراهیم که پسران عبد الله ابن حسن ابن علی
ابن ابیطالب علیهم السلام بودند اختیار نمودند و چون ایشان هم [illegible] ان دو برادر راضی شدند گفتند حضرت صادق علیه السلام را نیز باید
طلبید طلب کردند که شاید او نیز بیعت کند عبد الله ابن حسن گفت او را [illegible] که [illegible] او [illegible] فاسد کند
ایشان قبول نکردند کسی بخدمت آن حضرت فرستادند استدعا قدوم آنجناب نمودند چون آن حضرت حاضر شد و از سبب اجتماع
پرسید ایشان صورت حال را بیان کردند آن حضرت بعبد الله فرمود که اگر [illegible] بیعت کرد [illegible] و با پسرانت بیعت کند

آنحضرت
عبد الله از روی ادب با آنحضرت گفت که ترا منع نمیکند از بیعت با ایشان مگر حسد پس دست جده را یا آنکه توجه کرد
فرمود که این امر بمن قرار میگیرد و نه بایشان از این دو پسر تو و چون منصور دوانیقی و برادرانش سفاح و ابراهیم و امام
ایشان حاضر بودند و منصور آن روز قبای زردی پوشیده بود آنحضرت اشاره بسفاح کرد و فرمود که این امر
باو تعلق میگیرد و بعد از او بصاحب قبای زرد و بخدا قسم که زنان و کودکان ایشان با امر خلافت بازی خواهند
کرد بعد از آن آنحضرت برخاسته بیرون رفت و آخر چنان شد که آنحضرت فرموده بود و منصور با آنکه در آن روز
با محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن الحسن مثنی بیعت کرده بود در ایام خلافت خود بقتل ایشان سعی نمود و بود ایشان
را بقتل رسانید و نود سال خلافت بنی امیه بود و بعد از آن بنی عباس که با حق خلافت را بدست گرفتند پانصد و
بیست و چهار سال در دست ایشان ماند و چون منصور این خبر را از جناب صادق علیه السلام مکرر شنیده بود در ایام خلافت
خود آنحضرت را بسیار آزار و صدمات علیه السلام عرض کرد چنانکه حمران گوید روزی خلفاء بنی عباس نزد صادق علیه السلام
ذکر شد و آنکه آزار ایشان بجنبه رسید آنجناب فرمود که روزی من با منصور براه میرفتم و او با کوکبه و جمعیت
بر اسبی سوار بود و من بر الاغی سوار بودم و در پیش رو و پشت سر او سواران بسیار بود پس گفت یا ابا عبد الله بتحقیق
که سزاوار است از برای تو آنکه خوشحال گردی بآنچه قوت که خدا با عطا کرده و عزتیکه از برای ما فتح کرده و خبر مکن
مردم را بآنکه تو صاحب حق خلافت و اینکه تو و اهل بیت تو از ما سزاوارترید باین پس باعث میشوی که ما را
بر آنکه تو و ایشان را بازداری صادق علیه السلام فرمود گفتم هر که این سخن را بتو رسانیده پس بتحقیق که دروغ گفته پس منصور
گفت آیا قسم میخوری بآنکه تو نگفته صادق علیه السلام فرمود بتحقیق که مردم ساحران اند دوست میدارند که دل ترا
بر من فاسد کنند پس گوش بایشان مده پس بتحقیق که احتیاج ما بتو بیشتر از حاجت تست بما منصور گفت بخاطر داری
روزی را که من از تو سوال کردم که آیا از برای ما پادشاهی هست پس گفتی بلی پادشاهی طولانی عریض شدید پس همیشه
در زمان مهلت خواهید بود در امر خود و در وسعت باشید از دنیای خود تا آنکه برسید از ما خون حرامی در ماه حرامی
در بلد حرامی پس دانستم آنکه حکایت را حفظ کرده و فراموش نکرده گفتم امیدوارم که خدای عز و جل ترا کفایت کند و
من نگفتم که تو خواهی کرد و آن علامت این حدیثی بود که از پدران خود شنیده بودم بعد از آن شاید غیر تو از اهل بیت
تو متولی این امر شود پس از من ساکت شد چون بمنزل خود برگشتم بعض موالیان ما نزد من آمد و گفت فدای تو
شوم بخدا قسم که امروز من ترا دیدم در میان کوکبه ابو جعفر و تو سوار الاغی بودی و او را اسبی سوار بود و بر تو شرف
داشت و بود سخن خفیف با تو چنانکه تو گویا در زیر دست او بودی پس با خود گفتم این حجت خدا بر خلق و صاحب
این امری که اقتدا میشود باو و این مرد دیگر عمل میکند بظلم و اولاد پیغمبران را میکشد و خونها در زمین میریزد
بر وجهی که خدا غضب میکند بر آن و او در میان کوکبه خود و تو بر الاغی هستی پس این شک داخل شد تا آنکه ترسیدم
دین و جان خود ترسیدم آنجناب فرمود اگر میدیدی کسانی را که در اطراف من بودند و در پیش رو و در پشت سر

درجانب

ساکن
در جانب راست و چپ من از ملائکه هر آینه منصور را حقیر میشمردی و حقیر میشمردی سلطنت او را پس گفت الان دل من
شد بعد از آن گفت تا چند زمان این جماعت پادشاهی میکنند گفتم آیا نفع میدهد ترا علم تو باین بتحقیق که زوال
پادشاهی ایشان چون برسد با شتاب تر است از بهم زدن چشم بتحقیق که تو هرگاه بدانی حال ایشان را نزد خدا
میباشد شدیدتر در کینه ایشان و اگر تو خود را با همه اهل زمین تعب کشی از برای اینکه داخل کنند
ایشان را در گناهانی بدتر از این گناهانی که الان بر گردن ایشان هست نخواهند توانست پس شیطان ترا فریب ندهد
پس بتحقیق که عزت از برای خدا و رسول است و از برای مومنین و لکن منافقین نمیدانند آیا نمیدانی که هر که انتظار بکشد
امر ما را و صبر کند بر چیزی که میبیند از اذیت و ترس در فردای قیامت در زمره ما محشور میشود بعد از آن علامات زوال ملک
ایشان را بیان فرمود عیص بن القاسم گوید از جناب صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود بر شما باد بپرهیزکاری خدای تنها
شریک از برای او نیست تامل کنید در نفس خود پس بخدا قسم که مرد گاه میشود گوسفندان خود میکرد پس
دیگری انفع از اول میبیند پس اول را اخراج میکند و دیگری را میآورد بخدا قسم که اگر دو جان میبود از برای شما یکی کشته
میشد و تجربه میکرد و جان دیگر باقی بود تا عمل میکرد بآنچه ظاهر میشد از برای او بعد از آنکه خوب بود و لکن یک جان است
هرگاه رفت توبه هم بخدا قسم که سزاوار است پس شما بآنچه اختیار کنید از برای خود هرگاه از ما کسی ادعا کند
پس تامل کنید که با چه حجت و دلیل با او خروج میکنید و مگویید خروج کرد زید بن علی پس بتحقیق که زید مرد عالم
راستگو بود و شما را بخود نمیخواند بلکه نمیخواند مگر از برای آنکه بخواند شما را الی الرضا من آل محمد و اگر غلبه میکرد
وفا میکرد بچیزی که شما را بسوی آن خواند بلکه خروج کرد بر پادشاه مجتمع تا آنکه آن
را فاسد کند پس کسی که امروز خروج کرد از ما بسوی چه چیزی میخواند شما را آیا میخواند شما را بسوی رضا آل محمد
پس ما شاهد میگیریم شما را بر اینکه ما باو راضی نیستیم و او نافرمانی ما میکند امروز و کسی نزد او نیست پس
هرگاه علمها و لواها با او بوده باشند بطریق اولی نافرمانی خواهد کرد از ما پس بخدا قسم صاحب شما مگر کسی که اولاد فاطمه
همه با او باشند چون ماه رجب شود پس روی آورید بنام خدای عز و جل و اگر دوست میدارید تاخیر کنید تا ماه
شعبان پس ضرری نیست و اگر میخواهید که در میان اهل خود روزه بگیرید پس شاید این قوت باشد و کافی است
سفیانی از برای علامت شما و جناب امام زین العابدین علیه السلام میفرمود که بخدا قسم خروج نمیکند احدی از ما پیش از خروج قائم
مگر بوده است مثل او چون جوجه که از آشیان خود بیرون پیش از آنکه بالهایش درست شود پس اطفال او را گرفته
با او بازی میکنند الحاصل چون جناب امام جعفر صادق علیه السلام با اولاد عبد الله حسن ایشان استقامت نیافت در زمان
بنی امیه در کوهستانها پنهان شده گاهی شبانه میکرد و گاه روز و در حجاز و یمن مردم را بسوی خود دعوت میکردند
تا آنکه در زمان منصور شد کار شهرت ایشان و منصور او را از پدر و برادران و خویشان او طلب نمود ایشان را حجاب
نکردند که مدتهاست که او غایب شده و از او خبر نداریم پس منصور پدر و برادران و خویشان او را از حجاز بعراق

اورده محبوس ساخت و محمد مقارن این حال در مدینه ظهور نمود و منصور مضطرب گشته عیسی بن موسی را که برادرزاده و ولی
عهد او بود با لشکری آراسته بجنگ محمد فرستاد و محمد در مدینه حصاری شد و چون مدت حصار بدور و دراز کشید محمد
دید که هیچ کس ازو [illegible] خود رفت و کتابها که از اطراف و شهرها [illegible] نوشته بودند از صندوق بیرون آورد
و در آتش انداخت و گفت الحال مرگ بر من آسان شد زیرا که این کتابها از جماعتی بود که با ما سوگند خورده بودند بعضی
و لاوجی ترسیدم که بدست منصور افتد و ایشان را هلاک سازد پس از آن شمشیر از نیام بیرون آورد و بجنگ مشغول
گردید تا بدرجه شهادت رسید و چون سر محمد را نزد منصور آوردند [illegible] او در زندان فرستاد و چون نظر پدر بر آن
افتاد گفت یرحمک الله لقد کنت [illegible] خدا رحمت کند ترا [illegible] ترا با اینکه شب زنده دار و بسیار روزه
دار روزها بودی پس اقوام او که در زندان محبوس بودند گفتند ابوالقاسم چگونه بود گفت فتی کان [illegible] و کیف
[illegible] الامر اجتنابها پس بخادم منصور گفت قل لصاحبک قد مضی سطر من عمرک من النعیم و بقی سطر البوس و قد مضی
سطر البوس و بقی سطر النعیم یعنی بگو بمنصور که قدری از عمر تو در نعمت گذشته و باقی مانده زمان بدگذرانی و قدری از عمر
ما در [illegible] گذشته و باقی مانده زمان خوشی ما میگذرد چون این سخن را بمنصور گفت از روز تا شب روی او ترش و تلخ بود حتی
که ندیدیم روزی بد گذرد بر منصور مثل آن روز

عزیز من در عجبم از اینکه منصور لعین با اینکه کسی از اهل بیت [illegible] که سر فرزند
عبدالله را از برای او بفرستد چگونه فرستاد و یزید با اینکه وعده کرد با علی بن الحسین که سه حاجت از برای او بر آورد و بعد از آن
باز خود آن لعین ابتدا سبقت کرد و گفت بگو آن سه حاجت را که بتو وعده کردم اینکه قضا [illegible] از برای تو آن جناب فرمود
اول آنکه [illegible] سیدی و مولای الحسین فاتزود منه و انظر الیه و اودعه حاجت اول من اینست که نشان بدهی بمن
روی آقا و پدر و مولای من حسین را پس توشه بگیرم ازو و نگاه کنم بسوی او و وداع کنم با او با وجود این آن لعین امام را
[illegible] بسوی [illegible] و او را [illegible] آن سر مبارک را بنزد فرزند عزیزش نهاد چند چیز بود
یکی آنکه دید که آن جناب بچه مقدار مشتاق است بدیدن سر پدر که اول حاجتهای خود این را قرار داده و اگر هر حاجتهای
او بر آورده شود و روی پدر خود را نبیند التفات بآن نمیکند لهذا نخواست که آن بلا دیده بآن آرزوی خود برسد تا فرح
او کامل باشد و هیچ وجه خوشحالی در دل او راه نیابد دوم آنکه میخواست که آن سر شریف همیشه در خانه او باشد و او را بر
در خانه خود آویزان کرده بود تا آنکه کفار شام به بینند و هر که ندیده بیاید و تماشا کند چنانکه ابو مخنف روایت کرده که یزید
امر کرد که سر مقدس را بر در خانه اش بدار کشیدند و امر کرد اهل بیت حسین را داخل خانه او کنند و مقصودش این بود که ببینند
زینت زنان بنی امیه و خانه های ایشان و عزت ایشان را تا داغ ایشان مضاعف گردد و چون داخل خانه خرابه شدند زنان معاویه
نتوانستند که طاقت بیاورند از بسکه دلهای ایشان با حال آن اطفال و عیال [illegible] سوخت احدی باقی نماند از ایشان مگر آنکه گریه
و ناله و فریاد و نوحه ایشان را استقبال کردند و رختهای خود و زینتها را از بر خود انداختند و سه روز ماتم بر پای کردند
و هند دختر عبدالله ابن عامر ابن کریز زن یزید بود و پیش از او زن جناب امام حسین علیه السلام بود پرده را پاره کرد و بیرون

پای

پای بر صدر او نهاد در مجلس عام یزید داخل شد و گفت ای یزید آیا سر فرزند فاطمه دختر رسول الله بر دار کشیده میشود
در [illegible] خانه من یزید از جای خود بر جست و او را پوشانید و گفت بخ فاعولی علیه یا هند و ابکی علی ابن بنت رسول
و صریخة قریش عجل علیه ابن زیاد لعنه الله فقتله قتله الله یعنی بلی گریه و بر او زاری کن [illegible] ناله کن بر او ای هند و گریه
کن بر فرزند دختر رسول که خلاصه قریش بود تعجیل کرد بر او ابن زیاد پس او را کشت خدا بکشد ابن زیاد را از عجایب که ملعون
الفعال زنا زاده راضی میکرد از ابن زیاد و با وجود این از یزید دست بر نمیداشت اینجا ظهور سر اینکه کمثل الشیطان
اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک انی اخاف الله [illegible] شیطان چون اول بادمی گوید کافر شو پس همینکه
کافر شد میگوید که من از تو بیزارم من از خدا میترسم بلکه این در همه عالم موجودات هر کس که معصیت کند چون
از معصیت فارغ شود پشیمان میشود و این از ثمرات که شیطان بحاجت خود رسیده [illegible] و ازو بیزاری میجوید تا
ایشان هم در دنیا و هم بعذاب آخرت مبتلا شوند سوم آنکه میخواهم که آن سر مقدس را بمدینه فرستند تا آنکه رسول الله
فاطمه و حسن و حمزه و سایر بنی هاشم از شهدا و غیر ایشان نیز او را ببینند و بدانند که یزید در قصاص کشتهای کفار
چکرد و از اهل بیت هر که در مدینه مانده چون عیال عقیل و ام سلمه و دختر مظلوم فاطمه و مادر عباس ام البنین و از [illegible]
چون محمد ابن حنفیه و عبدالله ابن جعفر و عبدالله ابن عباس و سایر بنی هاشم ببینند که با آقای ایشان چکرده چنانکه جناب
[illegible] العلامه [illegible] روایت کرده [illegible] اینکه یزید ابن معویه کس بمدینه فرستاد تا جمعی از غلامان
و دوستان بنی هاشم را آوردند و جمعی از غلامان خود همراه ایشان کرد و عیال حسین را با ایشان روانه کرد و سر جناب
امام حسین علیه السلام را بسوی عمرو ابن سعید ابن عاص که حاکم مدینه بود فرستاد عمرو گفت دوست میداشتم اینکه این سر را
بسوی من نفرستاده بود پس عمرو امر کرد تا او را در بقیع در پهلوی قبر مادرش فاطمه گذاشتند و ظاهر این روایت این
است که آن سر مقدس را همراه اهل بیت از شام تا مدینه فرستادند دیگر نمیدانم که [illegible]
کرده بودند یا آنکه باحترام بردند چهارم آنکه میخواهم که آن سر مبارک را در خزانه خود گذارد زیرا که هیچ [illegible]
نبود که بگران بهاتر و عزیزتر از آن سر باشد که [illegible] که خزانه او [illegible]
گردد یا باشد ظاهر کرد لعن و نفرین اهل عالم از خزانه او منقطع نشود چنانکه در بحار الانوار از بعض رواة نقل
کرده که آن سر مقدس در خزاین بنی امیه ماند تا زمان سلطنت سلیمان بن عبدالملک پس او را طلبید چون او را حاضر
کردند دید که نور از او ساطع است پس او را در سفط گذاشت و خوشبو کرد و جامه بر او پوشانید و بر او نماز کرد و در
قبرستان مسلمانان دفن کرد پس چون عمر ابن عبدالعزیز پادشاه شد کس فرستاد تا سر مبارک را بیاورند پس [illegible]
را با او گفتند از جای دفن [illegible] پس او را نبش کرد و او را بیرون آورد و مجلسی میگوید ظاهر این است که او را
بکربلا فرستاد تا با جسد شریف دفن کردند پنجم اینکه میخواهم که بجهت کشندهای خود او را [illegible] چنانکه ابن نما میگوید که

کوش داده‌اند او را در جمیع شهرها و او را بکربلا بر گردانیده‌اند ششم آنکه معجزات او را باعث تماشای سرهای مجلس شراب خود کنند
چنانکه ابن عبدوس از ابن قتیبه از فضل روایت کرده که شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود چون سر حسین علیه السلام را بشام
بردند یزید امر کرد او را گذاشتند و مائده نصب کردند پس خود و اصحابش طعام میخوردند و فقاع میآشامیدند
چون فارغ شد امر کرد تا آن سر شریف را در طشتی گذاشتند در زیر تخت نحس او و بر روی آن سفره شطرنج را پهن
کردند و آن ملعون نشست و بشطرنج بازی میکرد و حسین و پدر و جدش را صلوات الله علیهم ذکر میکرد و با سر ایشان
استهزاء میکرد پس چون بر صاحبش غالب میشد فقاع را میگرفت و سه مرتبه میآشامید بعد از آن زیادتی او را
میریخت از آنجا بر طشت بر زمین پس هر کس که بوده از شیعیان ما پس باید پرهیز کند از آشامیدن فقاع و بازی کردن
بشطرنج و هر که نگاه کند بسوی فقاع یا بسوی شطرنج پس باید یاد آورد حسین علیه السلام را و باید لعن کند یزید و آل
زیاد را که خدا باین سبب محو میکند از او گناهانش را و اگر چه بعدد ستاره‌ها باشند بقیة الحدیث در رجوع همین ماه مذکور
برادر محمد ابراهیم بن عبدالله بسیاری از شیعه در بصره خروج کرد و از اکابر علماء زمان خود بود و قوة او را مجلسی نقل کرده اند که دم
شتر و ملاه را بگرفتی و بر جا برداشتی و گاه بودی که شتر برفتی و دم او در دست ابراهیم ماندی و چون خروج کرد بسیاری از اکابر چون
امام اعمش و عمار بن منصور با او بیعت کردند و بصحت رسیده که ابوحنیفه کوفی نیز در بیعت او بوده مخرج جهاری در رجوع و معاونت وی
فتوی میداد و پسر چهار را چهار هزار درهم بنزد وی فرستاد و نامه نوشت و در آنجا یاد کرد که حفظ امانات و ودایع مردم که نزد
من است مانع من میکرد والا بتو ملحق میشدم و تقویت تو میکردم و آن نامه بدست منصور دوانیقی افتاد و بر ابوحنیفه متغیر شد و او را ایذای
کرد سبب وفات وی گشت و آورده اند که عجوزه نزد ابوحنیفه آمد و گفت تو فتوی دادی پسر مرا بخروج با ابراهیم و او رفت و کشته شد ابوحنیفه
گفت کاشکی من بجای فرزند تو بودم القصه چون ابراهیم در بصره خروج کرد سفیان ابن معویه که از قبل منصور دوانیقی
حاکم آن ولایت بود در دار الاماره متحصن شد آخر الامر با امان بیرون آمد و کار ابراهیم بالا گرفت چنانکه قریب صد هزار کس از ظلل
را پیش جمع گشتند منصور از شنیدن این خبر در بحر حیرت افتاد چه در آن زمان لشکریانش در اطراف بلاد متفرق بودند و در
بیست و هفتم شهر مذکور واقعه محمد ابن عبدالله بسمع ابراهیم رسیده شوکتش کمتر شد و بعد از تقدیم مشورة بجانب
کوفه که در آن زمان مسکن منصور بود توجه نمود و اضطراب منصور بیشتر از پیشتر گشت در این اثنا عیسی بن موسی و حمید
ابن قحطبه از حجاز باز آمدند و منصور ایشان را بدفع ابراهیم فرستاد پس از تلاقی فریقین سپاه منصور طریق انهزام
پیش گرفتند و لشکر ابراهیم دست بقتل و غارت برآوردند در آن حال خبر بمنصور رسید که لشکر تو گریختند و منصور بر
جان خود ترسید برخاست و بخدام امر کرد که اسبان را زین کنند و در میان خانه میگشت و میگفت این اسبها را
بار کنید و مکرر میگفت این قول صادق این لعب الصبیان و الغلمان کجاست سخن صادق جعفر که گفت بازی کردن
پسها و غلامها بپادشاهی که آنگاه حضرت محمد پسران سلیمان ابن عبدالله ابن عباس که اهل منصور را ایشان نزد کر بخند

ازپیش

از پیش سپاه ابراهیم رو بگریز نهادند و این امر که سبب هزیمت لشکر ابراهیم و موجب ظفر لشکر منصور گشت
و در اثنای کار و خدنگی بحلق ابراهیم رسید و در قریه باخمری که از توابع کوفه بود مدفون گردید مدت حیوة ابراهیم
چهل و هشت سال بود و از کتاب ربیع الابرار نقل شده که چون خبر شهادت محمد بابراهیم رسید ابن جندب را
انشا نمود و سابکیک بالبیض الرقاق و بالقنا فان بها ما یدرک الطالب الوترا و انا اناس لا تفیض دموعنا
علی هالک منا و لو قصم الظهرا ولست کمن یبکی اخاه بعبرة یعصرها من جفن مقلته عصرا ولکننی اشفی
فؤادی بغارة تلهب فی قطری کتائبها جمرا یعنی رواست که میگریم بر تو با شمشیر و نیزه پس بتحقیق که در اینها هست چیزی
که طالب خون خود را بگیرد و ما قومی هستیم که اشک ما جاری نمیشود بر کسی که از ما هلاک شود و اگر چه پشت
بشکند و نیستم من کسی که بگرید برادر خود را باشکی که از لبهای چشم او را بفشارد فشردنی و لکن من شفا میدهم دل
خود را بغارتی که راه زند لشکرهای آن آتش زبانه کشد و علی ابن عیسی در کتاب خروج محمد ذکر کرده که چون
برادرم خروج کرد قریش و انصار و عرب از بیعت او تخلف کردند پس با عیسی ابن زید که از معتمدان و سرکردهای
او بود مشورت کرد در فرستادن بسوی بزرگان قومش عیسی گفت اگر ایشان را بسوی خود خوانی اجابت نمیکنند مگر آنکه
با ایشان درشتی کنی پس مرا با ایشان بگذار محمد گفت برو بجانب هر کدام از ایشان که میخواهی گفت بفرست بسوی
رئیس و بزرگ ایشان ابا عبدالله جعفر ابن محمد پس بتحقیق که تو هر گاه با او درشتی کردی همه میفهمند که با ایشان
چنان خواهی کرد که با صادق علیه السلام کردی میگوید بخدا قسم که درنگ نکردیم که دیدیم جناب صادق علیه السلام را آوردند و در پیش
روی او بداشتند عیسی ابن زید گفت اسلام بیاور تا سالم باشی ابو عبدالله فرمود آیا احداث کرده پیغمبری بعد از محمد صلی الله علیه وآله
محمد گفت نه ولکن بیعت کن تا ایمن باشی بر جان و مال و اولاد خود و تکلیف جنگ نکنیم ترا بجنگ ابو عبدالله فرمود
نیست در من قوه جنگ و قتال و لکن پیش از این بپدرت سخنان گفتم و ترسانیدم او را از آنچه در آن واقع شده و لکن
نفع نبخشید ترس بر چیزی که مقدر شده ای پسر برادر من بر تو باد بجوانان و پیرها بگذار محمد گفت چه بسیار
نزدیک است ما بین من و تو در سن ابو عبدالله علیه السلام فرمود که من بنا نهاده ام که چیزی بکنم در امری که بدست
اوعای بزرگ من برکم محمد گفت نه بخدا قسم چاره نیست از آنکه بیعت کنی ابو عبدالله علیه السلام فرمود ای فرزند برادر در
در من طلب و شر نیست بتحقیق که من اراده میکنم که بیرون روم بسوی صحرا پس ضعف مرا مانع میشود حتی آنکه
با اهل خود بارها الحاح میکنم و مانع نیست مگر ضعف بخدا و برحم ترا قسم میدهم که از عبادت برادر و مادر اهلاک
مکن محمد گفت یا ابا عبدالله بتحقیق که بخدا قسم ابوالدوانیق مرده صادق علیه السلام فرمود چه میخواهی با من بکنی هرگاه مرده
باشد گفت میخواهم استعانت کنم بتو گفت نیست راهی بتو بسوی چیزی که تو اراده داری بخدا قسم نمرده است ابوالدوانیق مگر آنکه
مرده باشد در خواب محمد گفت بخدا قسم که باید بیعت کنی خواه بجبر یا برضا و خواه و ناخواه نشو در بیعت خود پس ابا کرد

اباکردن شدیدی پس امر کرد که آنجناب را حبس کنند عیسی ابن زید گفت آگاه باش که اگر بیندازیم او را در زندان و حال
آنکه زندان خراب شده و درب محکمی ندارد می ترسیم که از حبس بگریزد پس جناب صادق علیه السلام خندید و گفت لا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم آیا می بینی خود را که مرا در زندان می اندازی گفت بلی قسم بکسی که محمد را پیغمبری گرامی
داشته که هر آینه ترا در زندان میکنم و هر آینه البته سخت میکنیم بر تو عیسی ابن زید گفت حبس کنید او را در مجبسه
دار و آن جای بستن بود صادق علیه السلام فرمود آگاه باش که من میگویم بعد از آن تصدیق خواهید کرد عیسی ابن زید
گفت اگر سخن بگوئی هر آینه زندان ترا میشکنم ابو عبد الله علیه السلام فرمود آگاه باش بخدا قسم گویا بچشم خود نگاه
می بینم ترا که سوار شده طلب میکنی تا داخل آن شوی و نمیتوانی و در عداد نام بردها در روز جنگ و بتحقیق که من
گمان میکنم ترا که هرگاه در عقب تو بجنگند و دست برزنند میگریزی مثل شترمرغ گریزنده پس محمد بغضب گفت
حبس کن او را و سخت بگیر بر او و درشتی کن بر او ابو عبد الله علیه السلام رو به محمد کرد و فرمود آگاه باش بخدا قسم گویا می بینم
ترا که بیرون آمده از سده اشجع تا شکم وادی و بتحقیق که حمله کرده بر تو سواری نشانه دار در دست او نیزه طراده
نصفش سفید و نصفش سیاه سوار اسب کمیت استبغاثی پیشانی سفید پس نیزه بتو میزند پس نیزه بتو تأثیر نمیکند و تو
می زنی بر دماغ اسبش پس او را می اندازی و حمله میکند بر تو سوار دیگر که بیرون آمده از کوچهای آل ابی عمار الدیلمیین
دو گیسوی بافته دارد که از زیر کلاه خود گیسوهایش بیرون آمده اند و موی شاربهای او بسیار است پس او است کشنده
تو پس خدا او را رحم نکند محمد گفت یا ابا عبد الله حساب کرده و خطا کرده پس برخاست سراقة ابن سلخ الحوت
و دست بر پشت دوش آنجناب زد و او را داخل زندان کرد پس اموال خوب او را گرفتند و اموال قوم او را نیز گرفتند
از کسانی که با محمد خروج نکرده بودند بعد از آن اسمعیل ابن عبد الله ابن جعفر ابن ابی طالب را وارد نمودند و او شیخ بود بسیار
ضعیف که یک چشم او نابینا شده بود و هر دو پای او رفته بود او را برداشتند و بدوش گرفتند تا او را وارد نمودند پس
او را به بیعت تکلیف کردند گفت بجهه ای پسر برادر بتحقیق که من شیخ هستم پیر ضعیف و من بجنگ و یاری تو محتاج
ترم پس محمد گفت چاره نیست از اینکه بیعت کنی اسمعیل گفت چه نفع می بینی از بیعت من بخدا قسم که من هر آینه
تنگ میکنم بر تو جای اسم مردی را اگر بخواهی در نوشته اسم مردم را بنویسی گفت لابدی از بیعت و سخن درشت با او
گفت اسمعیل گفت جعفر ابن محمد را بخوانید پس شاید ما با هم بیعت کنیم پس آنجناب را طلبیدند اسمعیل گفت فدای تو
شوم اگر رای شریف تعلق بگیرد اینکه بیان کنی برای او پس چنین کن شاید خدا او را از ما باز دارد فرمود
من عزم کرده ام که با او سخن نگویم پس باید ببیند درباره من رای خود را اسمعیل بجناب صادق علیه السلام عرض کرد بخدا قسم
میدانم که یاد داری روزی را که آمدم بسوی پدرت محمد ابن علی و دو حلّه زرد پوشیده بودم پس بسیار بر من نگاه کرد
و گریست گفتم چه میگریاند ترا فرمود میگریاند مرا اینکه تو کشته میشوی در وقت پیری که سن تو زیاده است و خون تو ضایع

ضایع میشود و بزد در آب خون تو بهم و بگو شاخ نخواهند زد عرض کردم که خواهد بود این فرمود چون خوانده
شوی بسوی باطل پس اباکنی و هرگاه نگاه کنی بسوی احول بدبختی از برای قومش که نسبت داده میشود بالحسن [illegible]
بر سر منبر رسول الله میخوانند نام او را بمحض خوش بحقیقه که برخود نام نهاده غیر نام خود را پس تازه کن عهد خود را
و بنویس وصیت را پس بحقیقه که تو در همان روز زایل میشوی صادق علیه السلام فرمود بلی قسم برب
کعبه که روزه نمیگیری از ماه رمضان مگر کمترش را پس من تراوداع میکنم ای ابالحسن بخدا اجر ما در مصیبت تو بزرگ
کرداناد و نیکو خلافتی کند بر کسانی که بجا میگذاری و انا لله و انا الیه راجعون پس اسمعیل را برداشتند و جعفر ابن محمد
پس بخدا قسم که هنوز شب نیامده بود که داخل شدند اولاد برادرش و اولاد عمویش ابن عبد الله ابن جعفر پس او را پامال کردند تا
کشتند و محمد کسی فرستاد تا جعفر صادق را از حبس بیرون بردند چنانچه ماندیم تا اول ماه رمضان پس خبر بما رسید که
عیسی ابن موسی بیرون آمده بقصد مدینه پس محمد بیرون رفت و در مقدمه خود یزید ابن معویه ابن عبد الله ابن جعفر را قرار
داد پس [illegible] عیسی ابن موسی داخل مدینه شد و جنگ در مدینه واقع شد پس [illegible]
و [illegible] از پشت سرها داخل شدند و محمد با اصحاب خود بیرون رفت تا بجا [illegible] رسید پس ایشان را رسانید و گذشت
پس از عقب ایشان رفت تا رسید بمسجد خواجه پس نگاه کرد با نجا فضایی دید که نه سیاهی و نه سفیدی در آنجا بود پس
پیش رفت تا رسید بشعب فزاره پس داخل هذیل شد پس گذشت تا باشجع رسید پس بیرون آمد بسوی او سواری که ابو عبد الله علیه السلام
وصف کرده بود از عقب او از کوچه هذیل پس نیزه باو زد کاری نکرد و حمله کرد بر آن سوار پس بر دماغ اسبش شمشیر زد
پس آن سوار نیزه بمحمد زد در زرهش فرو رفت محمد بر او حمله کرد و زد او را و از کار انداخت پس حمید ابن قحطبه بیرون
آمد بر او در وقتی که مشغول بزدن آن سوار بود از کوچهای عماریها از پشت سر او در آمد پس نیزه بر او زد که سنان نیزه
در بدنش فرو رفت پس نیزه را شکست و حمله کرد بر حمید پس حمید از آن نیزه زد و از اسب انداخت
پس پیاده شد بر سر او و او را زد تا او را کشت و سر او را گرفت و لشکر از هر جانب داخل شدند و مدینه را گرفتند و ما
جلای وطن شدیم در شهرها [illegible] موسی ابن عبد الله گوید پس رفتم تا ملحق شدم با ابراهیم ابن عبد الله عیسی ابن زید را در [illegible]
دیدم که مخفی شده بود پس خبر کردم او را بدی تدبیرش و با او بیرون رفتم تا آنکه او را کشتند پس [illegible] با برادرم عبد
محمد ابن عبد الله ابن حسن تا رسید مرحوم شد عبد الله [illegible] چون زمین بر من تنگ شد و ترس بر من
سخت شد خاطر آوردم سخن صادق علیه السلام را پس آمدم بجانب مهدی پسر منصور و در وقتیکه حج کرده بود و در سایه کعبه از برای مردم
خطبه بجا آورد پس [illegible] من از زیر منبر برخواستم و گفتم از برای من امان است یا امیر المومنین و راهنمایی میکنم ترا

برضیعی که در نزد من است گفت بلی چیست آن ضیعه گفتم ولادت ... ترا بر موسی بن عبدالله بن حسن گفت ... از برای است امان
پس گفتم عطای آن بمن ... مهدی که خواطر جمیع شما بان پس از ده ... و مواشی کردم و وطن من شدم بعد از آن گفتم موسی بن عبدالله
پس گفت در این هنگام که ... میشود عطا میشود پس گفتم و ... کن مرا ببعضی اهل بیت تا قیام کنند بامر من در
نزد تو گفت ... کن بسوی هر که بخواهی گفتم عموی عباس بن محمد عباس گفت حاجتی نیست از برای من در تو گفتم
لکن از برای من در تو حاجتی است سوال میکنم ترا بحق امیرالمومنین ... اینکه قبول کنی مرا پس قبول کرد مرا ... مهدی
گفت که ترا میشناسد و اصحابش ... نشسته بودند گفتم ابن اسحق بن زید مرا میشناسد و ابن ...
جعفر مرا میشناسد و ... حسن بن عبدالله بن عباس مرا میشناسد پس گفتند بلی یا امیرالمومنین گویا غایب نشده از ما
بعد از آن بمهدی گفتم یا امیرالمومنین هر اینه تحقیق که خبر داد مرا باین روز پدر این مرد و اشاره کردم بموسی بن جعفر ...
گو ... دروغ گفتم و این بود که گفتم صادق علیه السلام امر کرد مرا اینکه سلام بتو برسانم مهدی گفت خدا رحمت کند صادق علیه السلام
بتحقیق که او امام عادل ... بود پس امر کرد تا بموسی بن جعفر پنج هزار اشرفی دادند موسی صلوات الله علیه و آله دو هزار از آنها
را برای من فرستاد و بسیاری از آنها ... و بمن صله کرد پس نیکو کرد صله مرا پس هر جا که ذکر شود اولاد محمد باقر
پس نیکو ... صلی الله علیهم و ملائکه و حمله عرش و الکرام الکاتبین و تخصیص دهید صادق علیه السلام ... ترین صلوات و خدا
جزا بدهد موسی بن جعفر را از جانب من جزای خیر پس من بخدا قسم که خادم ایشانم ... بنده ایشانم هستم بعد از ...
... بدانکه بعد از وفات پیغمبر چهار مرتبه اسباب کمال دین و احکام ایمان فراهم آمد و در هر مرتبه یک ... موجب
تفرقه ایشان گردید مرتبه آخر همین زمان منصور دوانقی بود که باعث ... فتنه بنی هاشم شد زیرا که
... بنی عباس و بنی ... از زمان ... بود همگی دشمن بنی امیه بودند و سفاح که اول بنی عباس بود چندی ... بنی امیه را هم از
... ایشان ... بکشت چون ... خود دراز کرد و از قتل بنی امیه فارغ بود ...
... عبدالله ... با عهدهای بسیار بکشت و هر کس از اولاد جناب امام حسن علیه السلام ... میدانست حبس میکرد و ...
تا آنکه عبدالله ... و بعضی دیگر از ایشان خروج کردند شروع بکشتن ذریه علویه نمود و با وجود اینکه چون آفتاب حقیقت مذهب
جعفری بر او واضح بود گفت ... [illegible]
دعوی را بالای ... [illegible]
... [illegible] ... مذهب امام جعفر صادق علیه السلام ... [illegible]
باطله ... [illegible] ... پیغمبر وفات کرد ... [illegible]
علیهم السلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

عطا ابن ابیطالب ... عمر ابن ... که تاج عمر ابن خطاب ... جناب امام حسین علیه السلام ... امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین ...
... ابن ... [illegible]
... امیرالمومنین ... بیعت ... [illegible]
... [illegible]
... امیرالمومنین ... [illegible]
... روز قیامت ... [illegible]
... با او بیعت کردند ... [illegible]
... [illegible]
... روایت کند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد ... و ابوبکر و عمر و ابوعبیده ...
... قریش ... رسول الله ... از قریش است ...
... [illegible]
... [illegible] ... ابوبکر ...
... رسول الله ... [illegible]
... [illegible]
... ابوبکر ... رسول الله ... [illegible]
... ابوعبیده ... [illegible]
... رسول الله ... [illegible]
... ابوبکر ... [illegible]
... [illegible]
... ابلیس ... رسول الله ... [illegible]
... [illegible]
... ابلیس ... [illegible]
... [illegible]
... ابلیس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

حسن بگفتند و اگر اینها نبودند کشتند حسین علیه السلام را چنانکه گفت الذی کفر بها اهل الزهرا وقد حزبوا هذه التی اهلک الحورا

بها سلبوا یعنی دستی که با آن دست مادرت زهرا را تازیانه زدند همان دست خواهرت زینب و ام کلثوم را با رسن بسته

کردند و گفته بیدا دارت حول البیت حطبا هذه التی احرقت الطفیا انا یعنی همان دستی که هیزم جمع کرده برای سوختن

خانه شما همان دست در صحرای کربلا آتش افروخت بر خیمهای شما مگر اعتقاد شما نیست که ریسمانی که بر گردن علی ابن

ابی طالب گذاشتند و بمسجد آوردند همان ریسمان بود که بر گردن علی ابن الحسین علیه السلام گذاشتند با یازده نفر دیگر از ذکور اولاد علی ابن

ابیطالب چنانکه شیخ نجیب الدین ابن نما روایت کرده از جناب امام زین العابدین علیه السلام که ادخلنا علی یزید و نحن اثنا عشر رجلا مغللون

فلما وقفنا بین یدیه قلت یعنی که ما را بر یزید داخل کرده بودند ما دوازده مرد بودیم که در زنجیر بسته بودیم پس چون ما را در

پیش روی او بداشتند گفتم ترا بخدا ای یزید چه گمان داری برسول الله هرگاه ما را بر این حال ببیند و فاطمه خواهر من زینب

ای یزید یا دختران رسول الله اسیران باشند ... گریستند و اهل خانه اش گریستند تا آنکه آوازها بلند شد پس علی ابن

الحسین فرمود که من با اینکه زنجیر کرده بودم گفتم آیا اذن میدهی از برای من در سخن گفتن ملعون گفت بگو و مگو سخن هجو

و فجور گفتم من بمقامی هستم که سزاوار نیست از برای مثل من اینکه حرف لغو بگوید چه گمان داری برسول الله اگر او در زنجیر ببیند پس گفت

او را باز کنید و گفت علی ابن ابیطالب را که بمسجد آوردند با سر برهنه چنانکه در بعضی روایات ... لکن علی ابن الحسین را با جبه بود یا عمامه

... و در خبر چنانکه ابو مخنف از دربان ابن زیاد روایت کرده که چون حسین علیه السلام را آوردند امر کرد تا او را

در میان طشت از طلا گذاشتند و شروع نمود بچوب ... دست بر دندانهای پیش او میزد و میگفت ... بتحقیق که پیری شاخه

... در ... یا اباعبدالله ... پس ساکت شو ... پس بتحقیق که من دیدم رسول الله را

که میبوسید مکانی را که تو چوب بر آن میگذاری پس ... امروز روز ... بعوض روز بدر بعد از آن امر کرد تا علی ابن الحسین را غل

در گردن کردند و با زنان و اسیران ایشان بزندان بردند و من با ایشان بودم پس نگذشتم بکوچه مگر اینکه میدیدم آن را پر از مردان و زنان

که میزدند رویهای خود را و میگریستند پس در زندان ایشان را حبس کردند و در را بر روی ایشان بستند و بعد از آن حکم کرد که ایشان را حاضر

کنند ایشان را و چون ایشان را در مجلس او حاضر کردند و زینب دختر علی در میان ایشان بود ابن زیاد گفت حمد از برای خدایی که شما را فضیحت کرد و

دروغ شما را ظاهر کرد زینب گفت حمد از برای خدایی که گرامی داشت ما را بمحمد و پاکیزه کرد ما را ... فاسق فضیحت میشود و مکذب فاسق

... و دروغ میگوید فاجر گفت چگونه یافتی صنع خدا را ... اهل البیت زینب گفت ... شهادت نصیب ایشان ... پس ابن زیاد غضب کرد و خواست

... عمرو بن حریث گفت ... زن است ... پس ابن زیاد گفت ... شفا داد ... از ما ... پس زینب گفت بتحقیق که مردان ما را کشتی و اصل ما را بریدی

و حرم ما را ... و زنهای ما را اسیر کردی پس اگر این برای شفا یافتن دل بود پس بتحقیق که شفا یافتی پس

ابن زیاد امر کرد تا ایشان را بزندان برگردانیدند و بشارت ... اطراف فرستاد تا خبر قتل حسین علیه السلام را برسانند بعد

از آن امر کرد تا اسیران و سرها را بشام برند بعد از آن از جانی که ... بعد ... راه برسیدیم گفتند ...

در شبها تا صبح بر حسین علیه السلام نوحه ... میکردند و گفتند چون داخل دمشق شدیم ... روز ... زنان و ... را داخل شام کردیم ...

وی بابی ... / ابی ... (marginal note)

برهنه پس جفاکاران اهل شام گفتند که ما هرگز از ابن شیخ بزرگتر از این ندیدیم پس ... کردند که شما اسیران کیستید

و از چه طائفه و قبیله و شهر میباشید سکینه دختر حسین علیه السلام گفت ما اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله پس ایشان را بر

داشتند بر پلهای مسجد در جایی که اسیران کفار را بر پا میداشتند تا مردم ایشان را ببینند و اگر فاطمه را بلطمه ...

غلام ... محسن را سقط کرد چنانکه صادق علیه السلام فرموده ... قبضت فاطمة فی جمادی الآخرة یوم الثلثاء لثلث خلون منه سنة

احدی عشر من الهجرة وکان سبب وفاتها ان قنفذ مولی عمر لکزها بنعل السیف بامره فاسقطت محسنا و مرضت من ذلک

مرضا شدیدا و لم تدع احدا ممن آذاها یدخل علیها وکان الرجلان من اصحاب النبی سألا امیر المؤمنین ان یشفع لهما الیها

امیر المؤمنین یعنی فاطمه را سبب وفات رضی شد از لگد زدن قنفذ شد که بغلاف شمشیر ... خود ... اطاعت ... محسن

را سقط کرد و ناخوشی سخت او را عارض شد و از این سبب نگذاشت احدی داخل خانه او شود از کسانی که او را آزار

کرده بودند و ابوبکر و عمر پیوسته ملامت شدند و از امیر المؤمنین سؤال میکردند که با ایشان اذن دهد در رسیدن خدمت فاطمه

برادر ... با اینکه ابوبکر ... کرد ... تا داخل خدمت فاطمه شود ... از ... لکن زینب ...

کلثوم ... با دو ... و کعب ... بر دوش ... فاطمه دختر امام حسین علیه السلام ... پاره کردند و گوشوارها

و ... بر دوش و شانها ... جاری شد ... و ... و آفتاب ... که ... چون

... عمر ... کهنه ... گفتم ای عمر ... بر سر ... شام ... عمر ...

با ... دیدم ... دوشش سیاه شده از ... که ... بود

بر سر ... فاطمه ... مسجد ... علی را ... و ... نمیتوانست

... علی ... دیدم ... غارت کرده اند و علی ابن الحسین ... بر روی خود افتاده از شدت

درد و غم و اندوه و ناخوشی پس ... و ... نمیتوانست که از شدت حال بنشیند

و اگر فاطمه را چند تازیانه زدند تا دست از علی بردارد لکن ... زینب ... از دختران و زنان ... را ...

و او مانع ... چند تازیانه و چوب ... ابوبکر ... علی را ... و ... فاطمه ... بر سر گذاشت

و دست دو فرزند خود را گرفته و بمسجد آمد و گفت ... ابوبکر ... میخواهی که یتیم کنی دو فرزند مرا ... از ...

بیوه کنی ... اگر ... بود ... موی خود را پریشان میکنم و ... پس ... از ... بر ...

و ابوبکر و عمر گفت چه میخواهید بکنید میخواهید که عذاب بر ما نازل شود پس از علی دست بردارید ... فاطمه دست علی را گرفت

... فاطمه زینب ... که ... حمید ابن مسلم میگوید ... حسین علیه السلام ...

و ... زینب ... گوشوارها ... و گوشش ...

ای کاش ... ای عمر بن سعد ... حسین ... میگوید ...

... و روی خود را ... حسین علیه السلام ... بود ... بر ...

[illegible]

و ردم دور او را گرفته بودند پس در مقابل آن [illegible] شمر گفت چرا انتظار میکشید باو بکشید او را امام در حالتی [illegible]

بنشینند پس زرعة بن شریک پیش آمد یک ضربت بدست چپ آن حضرت زد و او را از پا جدا کرد و ضربتی دیگر بر گردن انجناب زد

و انجناب گاه میافتاد و گاه بر میخاست [illegible] پس سنان بن انس پیش آمد و او را نیزه زد که انجناب افتاد و بجوله

گفت ای خولی سر او را جدا کن خولی پیش رفت دستش لرزید و برگشت و سید رحمه الله فرموده که سنان بعد از کلام [illegible]

یک نیزه بگردن انجناب زد و نیزه را بیرون کشید و در سینه انجناب فرو برد و با این اکتفا نکرد تیری انداخت بگردن [illegible]

[illegible] انجناب بیفتاد بعد از آن نشست و تیر را بیرون کشید و دستها را بهم چسبانید و در زیر چونه گرفت و چون پر شد

بر سر و ریش خود مالید و میفرمود همچنین ملاقات میکنم خدا را رنگ شده بخون خود مغصوب شده حق من پس عمر ابن سعد در جواب

انتظار برای [illegible] وای بر تو پیاده شو و برو بزد حسین و سر او را بیار [illegible] بعد از این زنده کس

خولی پیش رفته برگشت پس سنان پیش آمد و شروع نمود بشمشیر زدن بحلق شریف انجناب و میگفت بخدا که سر تو را

می برم و میدانم که تو فرزند رسول خدائی و بهترین مردمی از جهة پدر و مادر [illegible] سلمان روایت کرده که چون امیر المؤمنین را بجمه

[illegible] و فاطمه از غش بهوش آمد بمسجد آمد و رو بقبر رسول الله کرده و خواست که نفرین کند بر مردم اساسهای مسجد

چنان بلند شد که هر کس میتوانست از زیر آنها بگذرد پس [illegible] و گفتم ای دختر رسول الله پدرت رحمة للعالمین

بود و تو نقمه و عذاب مباش از برای این امت پس او را تسکین دادم ستونها بجای خود نشستند بنحوی که غبار از آنها

داخل دماغهای مردم شد و ابن طاوس رحمه الله روایت کرده که در وقت قتل انجناب [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible]

[illegible] که مسلمانان فرار نمودند [illegible]

[illegible]

[illegible] در روز [illegible] با عمار [illegible]

[illegible]

[illegible] دختر امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] روز [illegible]
[illegible] گفت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] در کتاب کفایة الاثر [illegible]
ابن حجر [illegible] مذکورات [illegible] چون روز صفین شد عمار [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
برادر رسول الله [illegible] اشاره [illegible]
[illegible] چون [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] تحقیق که [illegible]
روز [illegible] رسول الله [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] عمار [illegible]
یا ابا الیقظان [illegible] از اسلام [illegible] عمار [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] رسول الله [illegible] عمار [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] اسلام [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] شهید [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] عمار [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible]
[illegible]

[illegible] بطل فهنا از انبعث خلق [illegible] حسین من حنف السیف وجهه [illegible] فی سبیل [illegible]

ازاد کام شجاع ترم از شیر [illegible] حسین [illegible]
با جانه [illegible] حسین [illegible]
[illegible] حسین علیه السلام [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] این اشعار [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رضای [illegible]
[illegible] شهادة [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] عمار [illegible] میدان [illegible]
[illegible] عمار [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] عمار [illegible]
[illegible] عمار [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] عمار [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] عمار [illegible]

[illegible]

در کنار

اکثر معتبره که بعد از زهیر [illegible]

در کنار فرات فرود آمدند و همچنانکه عمار ابن یاسر رکن بزرگ بود از اصحاب پیغمبر همچنین حبیب بن مظاهر صاحب میسره لشکر
جناب امام حسین علیه السلام بود و اخبار بسیار ناطق اند بر اینکه بعد از کشتن او آثار انکسار و اندوه در لشکر امام علیه السلام ظاهر شد
و زهیر ابن القین که صاحب میمنه بود و حبیب که صاحب میسره بود هر دو بهشت خرامیدند و [illegible] ابن عبدالله حنفی
که از اجلاء اصحاب بود [illegible] زهیر و حبیب فاصله بود و مقتضای روایة معتبره که این سه بزرگوار به ترتیب شهید شدند اول زهیر ابن
القین که رئیس اهل میمنه بود [illegible] و رجز میخواند انا زهیر و انا ابن القین اذودکم بالسیف عن حسین ان حسینا احد السبطین
من عترة البر التقی الزین [illegible]

[illegible]

غلام را در حضور بود و از نو رجوع او دار غلام از بر گشتن ابا نمود و گفت تو میروی بسوی بهشت و من محروم بجانب ظالمین نمیخواهم که تو ترا تنها
نا برم با چه تو بر ابر میرسی و بر ادر شما طاهر مظاهر در نفس بر نزد حضرت انجناب بود و او فادار تراست که آیات از سابق رفته بود نزد مجلس چون
آن بزرگوار عازم درویشه بمیدان آمده رجز میخواند و در رجز از اول نقل شده یکی آنا حبیب و ابی مظاهر فارس هیجاء و حرب تسعر و انتم عند العدد
اکثر و نحن اعلی حجة و اقهر و انتم عند الوفاء اغدر و نحن اوفی منکم و اصبر یعنی منم حبیب و پدرم مظاهر است منم سوار هر جنگ که آتش او سوزان باشد
شما اکرچه در شمار بیشتر از ما هستید لکن حق با ما است و شما بر وفا صاحب خیانت میباشید و ما جز کننده و با وفاییم و ایضا میگفت با شعر قوم
حیاوار اقسم لو کنا لکم اعدادا او شطرکم ولیتم الاکتادا یعنی ای بدترین قوم ها قسم بخدا که اگر عدد ما با شمار [illegible] شما میبودیم هر آینه
همه شمار اهلاک میکردم پس حمله کرد و شصت و دو لعین را بجهنم فرستاد پس ملعونی از بنی تمیم بر آن بزرگ شریف حمله نمود و نیزه بر او زد و آن
بزرگوار بر زمین افتاد و خواست که برخیزد حصین ابن تمیم علیه اللعنه شمشیری بر سر مبارک حبیب زد که آن پیر مرد دوباره بر زمین افتاد پس همچ
ملعون خود را بحبیب رسانید و سر مبارک او را جدا نمود حضرت امام حسین علیه السلام چون نگاه کرد و سر حبیب را از تن جدا بر دست کفار
دید بسیار محزون شد و گریست و فرمود عند الله احتسب نفسی و حماة اصحابی یعنی از نزد خدا احتساب میکنیم جان خود و جان اصحاب خود را که
حمایت من میکنند و در هر حال شهدای کربلا از افضل اند و هر بزرگی از یکدیگر افضل شهدا و صفین عمار بود و سر او را از تن جدا نکردند
و بر نیزه در شهرها نگردانیدند و سر حبیب را بر نیزه کردند و در قبه نوشتند و بر گوشش او نیز آن کرده که اینست سر خروج کننده بر امام مسلمین
و جناب امیر سر عمار را بر دامن گرفت و مرثیه ای از او در سر حبیب را اول بار بر سر نیزه بردند که فرمت و حبیب و کلامی [illegible] و جناب امیر علیه
بر عمار و سایر شهدا انجا نماز گذاردند و ایشان را در او دفن کرد و جناب امام حسین علیه السلام بر احدی از شهدای خود نماز نخواند بلکه دفن خود ایشان را
بعد از عدد و دیگران متوسل شده و بر سر و در بیچ الابرار روایت کرده از نوفل بکالی که علی علیه السلام را در کوفه دیدم ایستاده بر منبرها تکیه کرده از برایش
نصب کرده بودند و عمامه بر سر بر بر داشت و حمایل شمشیر بر گردن و در پاهایش نعلین بود از لیف و پیشانیش مانند اثر سجده شتر بود
و میگفت بکجایند برادران من که سوار راه راست شدند و بر حق گذشتند کجاست عمار و کجاست ابن تیهان و کجاست ذو الشهادتین و کجایند
همچون ایشان از برادران ایشان که بیعت کردند بر مرگ و نوبت های خود روی او در بسوی بهشت پس دست بر ریش مبارک خود زد
و گریه طولانی کرد بعد از آن گفت آوه بر برادران من که قرآن را خواندند و محکم کردند عمل کردن بان را و تامل کردند در واجبات پس بر پا
داشتند آنها را و زنده کردند سنت پیغمبر را و میراندند بدعت را بعد از آن ندا کرد باواز بلند الجهاد الجهاد ای بندگان خدا آگاه باشید
که من لشکر را میفرستم در امروز پس هر که میخواهد برود بسوی خدا پس بیرون برود پس ده هزار لشکر نامزد حسین علیه السلام کرد و نام زد
ابو ایوب انصاری ده هزار کرد و از برای غیر ایشان عدد های دیگر تعیین نمود و عزم داشت که بصفین بازگشت کند پس جمعه نرسید که ابن
ملجم لعین ضربت بر او زد پس لشکر ها بشهر برگشتند پس گردیدیم چون گوسفندان بی صاحب که از هر جانب گرگ ها او را در میان گرفته باشند
پس چون عمار شهید شد سعید ابن قیس همدانی با قبیله همدان و سعید ابن عباده انصاری و انصار و ربیعه و عدی ابن حاتم با قبیله طی بتاختند و سعید ابن قیس
[illegible] از هر سو پس همه هم یکبار [illegible] بود که آثار اسب شد و قبیله همدان [illegible] کردند تا اینکه بر سر معاویه رسیدند و معاویه با خواص خود فقط سعید ابن قیس
[illegible] بقتیل همدان کرده بودند [illegible] ابن ابی [illegible] بشتر امر فرمود که با علم خود داخل شو [illegible] با اهل حمص و قنسرین حمله کند پس بسیاری از اهل حمص و قنسرین کشته
شد [illegible] عتبه مرقال [illegible] و باهاشم که با او بودند و همچنین قبیله در برابر [illegible] از اهل شام فرستاد خود را بسوی ایشان نیز حمله کرد چنانکه شتر [illegible]
و علی علیه السلام از عقب او میرفت و میفرمود اللهم رب السماء العالی تقدم یعنی ای هاشم حرص نمیباشد پیش برو و مرقال میگفت قد اکثر القوال و ما اقلا اعور یبغی اهله
قد عالج الحیاة حتی ملا لا بد ان یفل او یفلا اشلهم بذی الکعوب شلا یعنی بتحقیق که بسیار گفتند و بسیار کم است عمل کننده اعور طلب میکند جای
شتر خود و بار زندگی معالجه کرده و ملول شده لابد است از اینکه فرار کنند یا شود و با نیزه های ایشان را بزند بعد از آن هاشم مرقال حمله کرد

بعد از اطلاع

بر ذی الکلاع که با قبیله حمیر بود و حمله بر ذی الکلاع که در آن حین با عبیدالله بر هاشم حمله کرد و میگفت اثبت علیک الان حتی یفتح الله علیک فانه منا الفجر
کیفیت وقع غلام ذی الکلاع نهر عبیدالله ابن عفان و یحیی عبیدالله سیاه و غیر آن جمعی بودند [illegible] نیزه بر ایشان رد و بدل شد پس هاشم مرقال نیزه بر او زد
او را بجهنم فرستاد و بعد از او تو نیزه نفر را کشت و هاشم حمله دیگر کرد و ذو الکلاع نیز حمله کرد و با مرقال هاشم از [illegible] خورده که بر کرم [illegible]
کشته شوند و ایستادگی بسیار کردند پس هاشم و ذو الکلاع از طرفین کشته شدند پس علم مرقال را پسرش برداشت و چون دید که پدرش در وسط معرکه کشته شد
و عمار را اطراف او در افتاده بود و مجروح است و میگفت یا هاشم ابن عتبه ابن مالک اعزز بشیخ من قریش هالک تخبطه الخیلان بالسنابک و اسره کسود العیانی
الا ابشر بالجنة و الروح و الریحان عند ذلک ابن هاشم ابن عتبه ابن مالک بسیار عزیز است بشیخی بعد از قریش که هلاک شد و اسبان بدستها ترا پامال کنند
بشارت میدهم ترا بجوار الهی در حالتیکه تکیه بر تکاهای بهشت داده و بشارت باد ترا بروح و ریحان بهشت در این زمان و جناب امیر علیه السلام در
باین مرقال و اسلمیین که کشته شده بودند ایستاده و مکاراز برای ایشان و رحم باد و روح طاهره ایشان را بخیر سپرد و شعار ای گفت از انجمله جزا الله خیرا
عصبه اسلمیه صباح الوجوه صرعوا حول هاشم یعنی خدا جزای خیر دهد جماعت اسلمیه را که با روهای روشن واقف شدند در دور هاشم و از این قضیه خراط
بیامیه و قضیه زهیر ابن القین که چون امام جناب امام حسین علیه السلام حمله کرد در جنگ غالب شدند بر آن لشکر ابن سعد دانا شد و جعفر بر تشنه طفل
نابالغ در میان عبید این جا ماند و جنگ نمیکرد و در میان صفوف تشنه بود و جناب امام حسین علیه السلام فرمود حمله ابارک کنید از برای تو ای فرزند
پدرت بگذاشت عرض کرد پدرم در این حمله کشته شد انجناب فرمود حسن بن [illegible] ترحم کرده و فرمود برگردانید این طفل را که شاید مادرش خوش
داشته باشد بیرون آمد و او را از میدان و جنگ کرد و ما را انجوان [illegible] اجر یقی که مالکی [illegible] بر این در امر کرده و بجنگ خواهم
[illegible] تا شهید شد بعضی [illegible] در روز قتل هاشم معاویه و سعد و او [illegible] یا ایها [illegible] کشته شده و [illegible] در روز [illegible]
علیل بود شنید که عمار [illegible] کشته شود [illegible] گفت بیرون برید [illegible] اصلوة [illegible] پیله را بر سر گذاشت [illegible]
پیغمبر و آلش را بجای آورد بعد از آن گفت ایها الناس تحقیق که [illegible] بعد کرده [illegible] شما [illegible] پیغمبر [illegible] خدا و [illegible]
بیعت [illegible] کرد و دست بر حق را اول و آخر و تحقیق که او دست بر کسانی که بعد از پیغمبر دنیا رفتند [illegible] روز قیامت پس دست
خود را بدست [illegible] در [illegible] گفت عهد او [illegible] ایشان که [illegible] برای خدا [illegible] این روز [illegible] گذاشته بود
صفوان و سعد [illegible] برادر [illegible] بسیار [illegible] و خلق بسیار از مردم [illegible] اهلاک خواهند پس
کند که با او [illegible] شهید شوید پس [illegible] و هر که با او [illegible] بعد از این مجلس هفت روز زنده بود در
برحمت ایزدی پیوست و گفته شده چهار روز بعد از این [illegible] و عبدالله و عبدالرحمن پسران بدیل ابن ورقاء [illegible] شهید شدند
و عبدالله [illegible] اللهم [illegible] الا الموت [illegible] التوکل [illegible] الرحیل الاول [illegible]
[illegible] شده و پیش افتاده در صف پیش پس کشته شد بعد از او برادرش عبدالرحمن [illegible] چون معاویه دید که بسیاری از اهل شام کشته شده [illegible]
این جمله تو [illegible] از قبیله [illegible] که [illegible] بکجای تو
[illegible] گفت از [illegible] و وعاء [illegible]
لیوث شیرها [illegible] و نیزه های راست شده [illegible]
گرد هام بر وی [illegible] در او [illegible]
[illegible] با [illegible] رسول الله [illegible] و الجوع کننده [illegible]
[illegible] و لکن [illegible] شب [illegible]

از اینکه راه تو راه نجات باشد و ما جنگ میکنیم بجهت اینکه شهر حفظ و زیتون [illegible] از اینکه [illegible] مجروح شده از زیر [illegible]

پس رفته قوم خود را مستعد جنگ نمود و عبید الله بن عمر ابن الخطاب علیهم اللعنة و العذاب هر روز که بجنگ میرفت [illegible]

او را یاور بود [illegible] ابن قبیصه [illegible] روز بیرون آمد و [illegible] گفت [illegible]

شده ام [illegible] امید دارم که [illegible]

چه بسیار [illegible] جنگ [illegible] در اسلام [illegible]

[illegible] سوال [illegible]

[illegible]

کرده [illegible] علی علیه السلام [illegible]

[illegible] داخل شد [illegible]

اگر امروز [illegible] معویه [illegible] در باره [illegible]

[illegible] ربیعه [illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible] ابن قبیصه [illegible] قبیله ربیعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابن [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معویه [illegible]

[illegible] معویه [illegible]

[illegible] عمرو عاص [illegible]

[illegible] معویه [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible] معویه [illegible] صفین [illegible]

میگفت

یکی از [illegible] روز [illegible]

[illegible] کشته [illegible]

[illegible]

[illegible] عبید الله بن عمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معویه [illegible]

در بیشتر [illegible]

گفت ارکان مردم را اگر قرآن را بخوانند را آنکه بر سر نیزه ها ... بلند کنند پس قرآنها بسیار بلند کردند و ناله ایشان نیز بلند شد و فریاد ... کردند قرآن خدا ما بین شما
کتاب خدا ... برای سرحدهای شام بعد از اهل شام و کیست برای سرحدهای عراق بعد از اهل عراق ... با کفار روم جهاد کنند ...
با کفار ترک جهاد کنند ... قرآن در لشکر معاویه بلند کردند ... اهل شام ... الی کتاب الله ...
و ناد و اعلیا ... اهل عراق گفتند اجابت بکنیم ... کتاب خدا ... [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بپرسید او را [illegible] پس [illegible] ابو موسی گفت [illegible] عمرو [illegible] ابو موسی
[illegible] گفت [illegible] اتفاق کردیم [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible] ابو موسی [illegible] عمرو گفت [illegible] ابو موسی [illegible] تحقیق [illegible] ابو موسی پس نوشت [illegible]
[illegible] شهادة [illegible] محمد بنده و پیغمبر اوست [illegible]
[illegible] عمرو گفت بعد از آن ابوبکر خلیفه رسول شد [illegible]
[illegible] بعد از آن عمر [illegible] ابو موسی گفت [illegible] عمرو گفت بعد از آن عثمان صاحب [illegible]
[illegible] ابو موسی گفت [illegible] عمرو گفت [illegible] عثمان [illegible] ابو موسی
گفت [illegible] عثمان مؤمن بوده عمرو گفت [illegible] مظلوم ابو موسی گفت مظلوم عمرو گفت [illegible]
[illegible] ابو موسی گفت [illegible] عمرو گفت [illegible] ابو موسی گفت [illegible] عمرو گفت [illegible] از برای عثمان [illegible]
[illegible] ابو موسی گفت [illegible] عمرو گفت [illegible] عثمان [illegible] ابو موسی گفت [illegible]
عمرو گفت [illegible] ابو موسی گفت [illegible] عمرو گفت [illegible] عثمان [illegible] ابو موسی گفت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] عمرو گفت [illegible] اهل عراق [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] اهل شام [illegible] عبدالله بن عمر [illegible] خلیفه [illegible] ابو موسی [illegible]
عمرو گفت عبدالله [illegible] ابو موسی گفت [illegible] عمرو گفت [illegible] خلیفه [illegible] ابو موسی گفت [illegible]
[illegible] ابو موسی [illegible] عبدالله بن عمر [illegible]
[illegible] اهل عراق [illegible] اهل شام [illegible] ابو موسی گفت [illegible] عمرو گفت [illegible] اهل شام [illegible]
[illegible] اهل عراق [illegible] ابو موسی گفت [illegible] عمرو گفت [illegible] صلاح [illegible] مسلمانان پس برخیز و خطبه خوان
[illegible] ابو موسی گفت [illegible] عمرو گفت [illegible]
[illegible] ابو موسی برخاست و حمد و ثنا [illegible] صلوات بر رسول [illegible] ایها الناس [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] صلاح [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] پیغمبر [illegible] عبدالله بن عمر [illegible]
[illegible] عمرو برخاست [illegible] حمد و ثنا و صلوات گفت ایها الناس بتحقیق که ابو موسی [illegible] خلع کرد [illegible]
[illegible] معاویه را خلیفه کردم [illegible] ابو موسی [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] بیعت [illegible]
عمرو ابو موسی برخاست [illegible] عمرو [illegible] معاویه را خلع کرده ایم و او را خلیفه [illegible] و معاویه [illegible] عمرو گفت [illegible]
[illegible] معاویه را [illegible] عمرو [illegible] ابو موسی [illegible] خلع [illegible] معاویه [illegible]

درست کینه [illegible] عمرو برخاست [illegible] معاویه [illegible] ابو موسی گفت [illegible]
[illegible] عمرو گفت [illegible]
[illegible] عمرو [illegible] ابو موسی [illegible]
[illegible] ابن عمر [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] ابو موسی گفت [illegible] عمرو [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو موسی [illegible] عمرو [illegible]
[illegible] عمرو گفت [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] ابو موسی [illegible]
[illegible] معاویه [illegible]
[illegible] ابو موسی [illegible] معاویه [illegible]
[illegible]
[illegible] معاویه [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] اهل شام [illegible] معاویه
[illegible] عمرو گفت [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] معاویه گفت
[illegible] عمرو [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] عمرو گفت [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] اهل شام [illegible]
[illegible] معاویه [illegible]

[illegible] ملکم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] لم يستيقنوا [illegible] حق [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] صفین [illegible]
[illegible]
[illegible] صفین [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible] صفین [illegible]
[illegible]
[illegible] بنام [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] حفظ [illegible]
[illegible] اطفال [illegible]
[illegible] صفین [illegible]
[illegible]

[illegible] از روی علی [illegible] مشاهده کردم [illegible]
شهادت [illegible] نتوانستم [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] از جناب امیر علیه السلام [illegible] شام [illegible] اسلام
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] امام حسن علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] اولاد [illegible]
[illegible]

[illegible]

که خدا [illegible] دو [illegible] در تاریکی حرام ابد [illegible]

[illegible]

[illegible] زاده [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] و خدا [illegible] که برای تو دو [illegible] سجده [illegible] کرده کمان دارم که تو

[illegible]

تو خاسه کردی بر این ارحسین راحی [illegible]

نشود بتحقیق که روح علی ابن ابیطالب [illegible] دو پهلوی حسین است شمر گفت [illegible] ابن کنعان را [illegible] امیر را [illegible]

و با دشمن [illegible] لشکر ابن [illegible] عمر سعد گفت [illegible] برای تو [illegible] این کار را [illegible] تو سر کرده رجاله [illegible]

از این [illegible] ان العبد [illegible] ابن زیاد [illegible] فرزند [illegible] المسلمین اگر [illegible] ابن زیاد [illegible]

پیشقراوه بود [illegible] سعد زیاد و [illegible] ایشان [illegible] زاده بودند [illegible]

از [illegible] سعد [illegible] زاده و غلام زاده ثقیف بود و سعد [illegible] قریش بود [illegible] فرزند پیغمبر [illegible]

[illegible] عقل [illegible] منافقین و [illegible] منافقین تا قیامت فخر میکنند خود [illegible] رسول [illegible]

چاکران انجناب بوده اند پس تحقیق میشود که اسیر کردن دختران و کشتن پسران [illegible] با سایر [illegible]

از [illegible] میباشد تعجب است که علما عامه تا قیامت در کتابهای خود فضیلت و امامت [illegible] ثابت میکنند [illegible]

پیغمبر [illegible] که در مقام خود ذکر شده و تامل میکنند از تکفیر و لعن دشمنان که بدبختی رسول با

اولادش چنان رفتار ها کردند

[illegible]

در رخصه

و در روز [illegible] که جناب امیر در صفین نود هزار [illegible] بود و [illegible] هشتاد و پنج هزار [illegible] خود [illegible] شهید [illegible]

که بجز عمرو ابن العاص بود [illegible] با مهاجرین و انصار [illegible] بسیاری از مهاجرین و انصار و کبار صحابه چون عمار [illegible]

و ابن التیهان و ابو ایوب انصاری و خزیمه [illegible] بزرگوار [illegible] علم [illegible] قبیله [illegible]

[illegible] فتح از جانب اسلام بود [illegible] در کربلا فرزند خیرالمرسلین با صد و چهل و پنج سوار و پیاده [illegible] در برابر سی هزار

[illegible] و زهیر ابن القین را سردار میمنه و حبیب ابن مظاهر را سرکرده میسره [illegible] و علم را بدست عباس برادر خود داده و خارها را

در پشت سر قرار داده [illegible] خندق [illegible] ایشان هجوم نکنند [illegible] عمر ابن سعد [illegible] کرده میمنه عمرو ابن

حجاج را قرار داده و بر میسره شمر ابن ذی الجوشن را گماشت و علم را بغلام خود درید داد و سرکرده سواران را عروة ابن قیس

و بر پیادگان شبث ابن ربعی را گماشت و تیر اندازان را [illegible] و سنگ اندازان را [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] چون اشعث ابن قیس [illegible]

و در روز [illegible] روی مبارک حسین [illegible] شهید شد [illegible]

حبیب ابن مظاهر [illegible] صاحب [illegible] لشکر [illegible] یا حبیب لقد کنت

فاضلا تختم القرآن فی لیلة واحدة یعنی [illegible] ای حبیب [illegible] تحقیق [illegible] فاضل [illegible] قرآن را [illegible] ختم میکرد

[illegible] زهیر ابن القین [illegible] یا بن رسول الله [illegible] انصار [illegible]

[illegible] ظاهر شده [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible]

زهیر گفت [illegible] الجنة [illegible]

در [illegible] جناب [illegible] بیرون آورد [illegible]

[illegible]

[illegible]

روز [illegible] عاشورا [illegible] شمشیر [illegible] رسول [illegible]

عباس [illegible] جناب عباس را [illegible]

شمشیر [illegible] چند مرتبه [illegible] ابیت اللعن [illegible] ابیت اللعن [illegible]

[illegible] عباس [illegible] برادر [illegible]

برادر [illegible] عباس [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] علمدار [illegible]

این علم را [illegible]

که چهل و پنج هزار [illegible] لشکر [illegible] سر کرده [illegible] روانه شد

[illegible]

واز لشکر او هیچ [illegible] شهید شدند و بقیه [illegible] جناب امیر علیه السلام صحیح و سالم [illegible] خود برگشتند لکن ... [illegible]

رسول الله صلی الله علیه و آله ... [illegible] برادر و خواهرزاده و برادرزاده و عموزاده و ... [illegible]

برابر ... [illegible] با کمال ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] مصائب ... [illegible]

شکایت کنند ... [illegible] اظهار ... [illegible]

... [illegible] شکایت حال خود ... [illegible]

... [illegible] آنجناب ... [illegible]

بود اول ... [illegible]

جنگ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ابن عروة و یا حبیب ابن مظاهر و یا زهیر ابن القین ... [illegible]

ابن مظاهر و یا ... [illegible] و یا ابراهیم ابن الحصین ... [illegible] و یا عبدالله ابن عقیل ... [illegible]

ابن عوسجه ... [illegible]

با قوام و عشیره خود ... [illegible]

وای فلان ای ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] رسول ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ام کلثوم و یا زینب و یا سکینه و یا رقیه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ام کلثوم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

اورا

[illegible]

جناب با ... مسلم ... راس الیهود جند نفر از یهود نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد بعد از برگشتن از واقعه نهروان و آنجناب در مسجد کوفه

بود عرض کرد یا امیرالمؤمنین بتحقیق که میخواهم سوال کنم ترا از چیزهایی که نمیداند آنها را مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر فرمود سوال کن از چیزی که خاطر

شده از برای ... یا اخا الیهود کفت ... در کتابها ... خدای عز و جل هرگاه پیغمبری را مبعوث میکند وحی میفرستد بسوی او ...

[illegible] از اهل بیتش ... اگر قایم شود بامر ... بعد از او ... و ... در باره ... که در ... باشند باو و عمل کنند ...

... بعد از او و ... خدای عز و جل امتحان میکند اوصیا را در حیوة پیغمبران و امتحان میکند ایشان را بعد از وفات ایشان پس خبر ده مرا اگر ...

... بار امتحان میکند اوصیا را در حیوة پیغمبران و چند بار امتحان میکند ایشان را بعد از وفات ایشان و ... اوصیا ... هرگاه

خدا ... ایشان را ... علیه السلام فرمود قسم بخدایی که ... بحر را از برای بنی اسرائیل ... و تورات را ...

که هرگاه اگر خبر دهم ترا بحق از چیزی که سوال کنی ... اقرار میکنی بان ... کفت بلی ... که ... بنی اسرائیل ...

... زال ... که هرگاه ... اسلام ... فرمود بتحقیق که خدای عز و جل امتحان کرد ...

در حیوة انبیا ... تا ... طاعت ایشان را ... و محبت ایشان را امر کرده پیغمبر ...

... و واجب کنند ... اوصیا را ... از ...

... ولایت ... بعد از وفات پیغمبران ... بعد از ... کرده ... پس خدا ...

... پیغمبران بعد از آن امتحان میکند اوصیا را ... بعد از وفات پیغمبران در هفت جا ...

ختم میکند ... پیغمبران با تمام سعادت ... راس الیهود کفت ... یا امیرالمؤمنین پس خبر ده مرا ...

خدا از امتحان کرد ... در حیوة محمد ... و چند مرتبه امتحان کرده ترا بعد از وفاتش و ...

... کفت ... از اصحابش ... یا امیرالمؤمنین خبر ده ما را باین ...

دلهای شما ... کفتند ... یا امیرالمؤمنین ... پیغمبر ... ظاهر شد از برای ...

امیرالمؤمنین خبر ده ما را ... بتحقیق که ... پیغمبر ...

پیغمبر ... بعد از ... یا اخا الیهود بتحقیق

که خدای عز و جل امتحان کرد مرا در حیوة پیغمبر ... در هفت جا ...

کفت ... یا امیرالمؤمنین ... بتحقیق که خدای عز و جل وحی ... پیغمبر ... پیغمبر ...

... پس ... ایشان را

اهل ... خدمت میکردم ... و ... سوال ...

... خدای ... بحق ... رسول الله ...

... بزرگان ... برای رسول الله ...

... سوره ... پس ...

... بو ... جمع شدند ... شمشیرهای ...

جمع شوند ... شمشیری ... پیغمبر ... خواب ... شمشیرهای ...

... پس ... خدا ... از ... پس جبرئیل ...

[illegible]

خبر کرد و جبرئیل در شبی که در آن جمع شده بودند و ساعتی که بر سر فراش او حیا بنده [illegible] و بیرون رفتن بسوی غار پس سوال کرد

مطلع ساخت باین کیفیت و امر کرد مرا که بخوابم در خوابگاه او و جان خود را فدای او کنم پس شتافتم بسوی این امر از راه اطاعت

و در آن خوشحال بودم که کشته شوم در راه پیغمبر پس بخواب رفتم [illegible] خوابیدم در خوابگاه او و روی او [illegible]

یقین داشتند بکشتن پیغمبر [illegible] داخل خانه شدند برخاستم و حمله کردم برایشان بشمشیر خود و از خود [illegible] دفع کردم [illegible]

و مردم همه دانستند بعد از آن روی باصحاب نمود و فرمود آیا چنین است گفتند بلی یا امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

پس بتحقیق که [illegible] سواران قریش [illegible] بودند در روز [illegible] مبارز [illegible] قریش [illegible]

بسوی ایشان پس رسول الله مرا با دو رفیق من [illegible] و چنین کردم که [illegible] بودم [illegible]

پس کشته شد [illegible] دست من [illegible] که از جماعت قریش [illegible] در آن روز [illegible]

شد [illegible] آن روز [illegible] پس باصحاب فرمود آیا چنین نیست گفتند بلی یا امیرالمؤمنین [illegible] پس بتحقیق که [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] از قبایل عرب و قریش [illegible] در روز [illegible]

پس پیغمبر [illegible] لشکر کشید [illegible] و حمله کردند [illegible] شهید شد [illegible]

[illegible] پس باصحاب فرمود آیا چنین نیست گفتند بلی یا امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

من در قلعه ایشان را بدست خود کندم تا داخل شهر ایشان شدم تنها [illegible] که یکی از مردان ایشان بیرون میامد و [illegible]

از زنان ایشان تا [illegible] تنها بنفس خود فتح کردم [illegible] تنها بعد از آن ملتفت شد باصحاب [illegible] و فرمود آیا

چنین نبوده گفتند بلی یا امیرالمؤمنین [illegible] پس بتحقیق که رسول الله چون متوجه فتح مکه شد [illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible] گفتند بلی یا امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

بعد از آن رسول الله ... لشکر ... اسامه ابن زید ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زار و زار می‌گریستند [illegible] و قرآن میخواندند [illegible]

از جمله ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] عقل [illegible]

[illegible]

حجاز و خطبه خواندن [illegible] خطبه خواندن ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

حسین مرا [illegible]

شما بود [illegible]

[illegible]

و اورا الداری و چه بسیار ذلیل است [illegible] و از او جوابی نمی‌شود بعد از آن جناب امام حسن علیه السلام [illegible]
[illegible] پس تحقیق [illegible] پس [illegible] حسن [illegible] و این را [illegible] و اتبعت ملة ابراهیم
و اسحق و یعقوب [illegible] پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب [illegible] فرزند بشارة دهنده [illegible] از علما [illegible]
منم فرزند خواننده [illegible] منم فرزند چراغ روشنی دهنده منم فرزند [illegible] فرستاده شده بجهة رحمة عالمیان منم از اهل بیتی که [illegible]
[illegible] ایشان را پاک کردنی و منم از اهل بیتی که جبرئیل [illegible] نازل می‌شد [illegible]
بالای [illegible] و منم از اهل بیتی که خدا دوستی ایشان را واجب کرده [illegible] کرده بجهة قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی [illegible] از شما مزدی [illegible] مگر دوستی [illegible] و من یقترف حسنة [illegible]
[illegible] دوستی ما اهل البیت بعد از آن نشست پس عبدالله ابن عباس
برخواست در پیش روی او و گفت ای جماعت [illegible] این فرزند پیغمبر شما و وصی امام شما [illegible] بیعت کنید با او پس اجابت کردند
و گفتند چه بسیار [illegible] و چه بزرگ است حق او [illegible] بیعت کردن بالخلافة [illegible]

[illegible]

بعد از پیغمبر [illegible] قریش [illegible] سزاوارتر اند بخلافة پس قریش ابوبکر را از جهة خود پسندیدند و او را اختیار کردند و حال آنکه [illegible]
[illegible] ضبط کننده [illegible] و جمع کننده [illegible] دشمنان [illegible]
و جمع [illegible] بهتر [illegible] عثمان [illegible] مظلوم کشته شد و خدا [illegible]

[illegible]

حق [illegible] و [illegible] در [illegible] که حفظا [illegible] کار کنند [illegible] بخدا [illegible] از ظلم برادر و حفظ کن خونهای مسلمانان را [illegible]

[illegible] در [illegible] خدا [illegible] مسلمانان بر کردن تو باشد [illegible] و داخل شود در اسلام و از کفر [illegible]

و الطاعة [illegible] نزاع [illegible] با اهل حق بر حق [illegible] ای [illegible] اکنون خدا این [illegible]

کنند و جمع کن [illegible] و اصلاح [illegible] کند و [illegible] با جان [illegible]

[illegible] الحمد خدا [illegible] حکم کنند [illegible] و [illegible] نقل [illegible]

[illegible] فی البیعة [illegible] الفرع [illegible]

یعنی [illegible] بسم [illegible] خواجه [illegible]

برای [illegible] پس کتابت را [illegible] در جواب [illegible] اما بعد پس [illegible]

چیزی را که [illegible] و دانستم چیزی را که [illegible] شده [illegible] زیر [illegible]

[illegible] القلوب [illegible] الصدور [illegible]

بر [illegible] جواب [illegible] و [illegible] با حسن [illegible] الکراهة [illegible] پس [illegible]

[illegible] که [illegible] با [illegible]

[illegible] و [illegible] حسین [illegible] ابن عباس [illegible]

و فاسد کنند [illegible] اما بعد [illegible]

تا [illegible] پس تحقیق که برادر [illegible]

[illegible]

امید [illegible] از [illegible] مردان [illegible] زنده [illegible]

[illegible] اما بعد پس تحقیق [illegible]

[illegible] تحقیق که خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعد از [illegible]

[illegible] ابن ابی سفیان [illegible] اما بعد پس تحقیق [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] الله [illegible] بعد [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] بر [illegible] الکلمة [illegible]

[illegible] خدا را [illegible] رسول [illegible]

[illegible] اما بعد پس تحقیق [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] امام حسن [illegible]

[illegible] اما بعد [illegible]

[illegible] سفیان [illegible] اما بعد پس تحقیق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابتدا کن [illegible]

بعد از سه روز

پس شقاوت بطریق اظهار کرد حب جاه و ریاست او را گرفت [illegible] و گفت ایها الناس [illegible]

[illegible] بسوی شام شتابید و میل کنید [illegible]

[illegible] در کارهای [illegible] خوش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابن خدا [illegible] جون [illegible] مال و جاه و

[illegible] و سلطنت و زن [illegible]

[illegible]

پس گفت یزید جناب امام حسین علیه السلام را [illegible] سی هزار از اهل بیعت [illegible] ولید [illegible] مروان [illegible]

[illegible] مروان گفت [illegible] ابا عبدالله [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible] بیعت [illegible] یزید [illegible]

[illegible] اهل بیت پیغمبر [illegible] و گفت [illegible]

شراب [illegible] فاسق [illegible]

[illegible] و دنیای [illegible] خود [illegible]

کند خدا [illegible]

امام حسین [illegible] از منزل بیرون آمد مروان [illegible] گفت [illegible]

تو بگو [illegible] مروان گفت [illegible] امیر المومنین یزید [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] ابا سفیان [illegible] مروان [illegible]

سوم شعبان سال شصت از هجرت بود [illegible] عبدالله بن العباس و عبدالله بن الزبیر [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] از [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] خورد دنیا [illegible]

[illegible] مابین طلوع صبح تا طلوع آفتاب [illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible] از خدا [illegible]

[illegible] ضعیف الرای [illegible]

بود [illegible] زراره [illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

بود [illegible] ولکن [illegible]

[illegible] فرزدق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسین علیه السلام بود [illegible] جهاد بود [illegible]

[illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]

[illegible] جهاد [illegible]

[illegible] حتی [illegible]

پیش از هول القیامة و جای که تو طلب میکنی دنیا را و مرگ تو را طلب میکند و بعد از عقب هر روزی که بیاید بر بالای [illegible]

[illegible] از مال چیزی را [illegible] حلال [illegible] حساب [illegible] عقاب [illegible]

پس نازل کن دنیا را [illegible] که کفایت کند پس اگر حلال باشد [illegible] و اگر حرام باشد [illegible]

و زری [illegible] و عمل کن از برای [illegible]

و عمل کن [illegible] آخرت [illegible]

[illegible] حاجت [illegible]

[illegible]

و اگر [illegible] حاجت [illegible] و اگر [illegible]

عطا کند [illegible] امین [illegible] ظلم [illegible]

[illegible] اختیار کند [illegible]

منقطع شد [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]

برادر [illegible]

و وفات کرد در روز [illegible] و در بقیع دفن شد [illegible]

[illegible] عبدالملک [illegible]

[illegible] هشام بن عبدالملک [illegible] حج [illegible]

[illegible] طواف [illegible] حجر الاسود [illegible] اهل شام [illegible]

کرد [illegible] هشام [illegible] فرزدق [illegible]

[illegible] هذا الذی تعرف البطحاء وطأته والبیت یعرفه والحل والحرم هذا ابن

[illegible] هذا التقی النقی الطاهر العلم [illegible]

[illegible] هذا ابن فاطمة

[illegible] هشام [illegible] فرزدق [illegible]

[illegible] امام [illegible]

جناب امام محمد باقر [illegible] ابراهیم بن ولید [illegible]

روز [illegible] هشام بن عبدالملک [illegible] وفات جناب امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای روایة [illegible] مدینه گفت باشد که آنجناب را مسموم کنند [illegible] وفات آنحضرت در مدینه بود و مشهور [illegible] بغداد بود و [illegible]

ابو سعید [illegible] وفات [illegible] موسی بن جعفر در این کتاب مذکور است [illegible] وفات علی بن موسی الرضا [illegible] مامون [illegible] رشید [illegible] بالغ [illegible]

بیان در انتهای مذکور گشته بآنحضرت مشغول انگور خوردن شد و [illegible] مسموم [illegible] گفت این خوب انگوریست آنحضرت فرمود خوب انگوریست

که از [illegible] بهشت [illegible] انگور [illegible] آنحضرت [illegible] مسموم بود [illegible]

او را در دل [illegible] بیجا [illegible] فرمود [illegible] و بیرون [illegible] داخل کرده بود [illegible]

[illegible] خود را [illegible] بود [illegible] چند گاه [illegible] داخل کرد [illegible] پرسید خود نزد

آنحضرت رفت گفت [illegible] خادم را گفت انار را بیاور [illegible] کرده [illegible]

[illegible] بآنحضرت داد و بعد از دو روز آنحضرت وفات کرد [illegible] آنحضرت [illegible] بود [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] گفته [illegible] کردند [illegible] پس [illegible] آنحضرت [illegible]

عبد [illegible] آنحضرت [illegible] مشغول [illegible] بود [illegible] وفات

امام محمد تقی علیه السلام را گویند که معتصم عباسی [illegible] بآنحضرت [illegible] ام الفضل [illegible] آنحضرت [illegible] معتصم [illegible]

[illegible] بآنحضرت داد چون آنحضرت [illegible] مبارک [illegible] کرده [illegible] بعد از چند روز وفات

[illegible] ام الفضل کرده [illegible] بود [illegible]

وفات آنحضرت [illegible] معتصم [illegible] کردند [illegible]

وفات امام علی نقی صلوات الله علیه [illegible] آنجناب در مدینه [illegible] ابی محمد [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] خلیفه [illegible]

کرده [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] برای آنحضرت خانه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] مسموم کرد [illegible] وفات امام حسن

عسکری علیه السلام [illegible] خلافة معتمد [illegible] معتمد [illegible]

او [illegible] که بعد از مسموم شدن آنحضرت خلیفه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] روزه [illegible]

آنحضرت [illegible] وفات یافت [illegible] روایة کرده [illegible]

در [illegible] وفات [illegible] حضرت [illegible]

برسول الله [illegible] حضرت فرمود [illegible] گفت [illegible] رسول الله

[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible] گفت [illegible]

[illegible] اعرابی گفت [illegible] اراده کردی [illegible]

[illegible] اللهم [illegible] علی محمد و آل محمد [illegible] اللهم [illegible] محمد و آل محمد [illegible]

[illegible] حضرت فرمود [illegible] اشتر را [illegible]

[illegible] معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایة کرده است که روزی حضرت رسول [illegible] رالله بود [illegible]

چون نظر ش بر آنحضرت افتاد [illegible] رسول الله [illegible] از [illegible]

[illegible] حضرت فرمود که [illegible] اشکار کرده [illegible]

گفت [illegible] رسول الله [illegible] که [illegible] مبارک [illegible] آنحضرت [illegible] خدا [illegible]

از آن [illegible] حضرت [illegible] رسول الله [illegible] حضرت [illegible]

رفت [illegible] حضرت [illegible]

آهو [illegible] رسول الله [illegible] حضرت فرمود [illegible]

[illegible] حیوان [illegible] روایة کرده اند که روزی آنحضرت [illegible]

[illegible] رسول الله حضرت [illegible]

[illegible] اعرابی [illegible] اشکار کرده [illegible]

فرمود [illegible] خدا [illegible] حضرت [illegible] فرزندان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله [illegible] روایة کرده است [illegible]

آهو [illegible] فرزندان [illegible] حضرت رسول [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] آهو [illegible] حضرت

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آهوها [illegible] حرام [illegible] روایة [illegible] نقل کرده [illegible]

[illegible] آهوها [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

ایها الناس المجتمعة ابدانهم المختلفة اهواؤهم کلامکم یوهی الصم الصلاب و فعلکم یطمع فیکم الاعداء تقولون فی المجالس کیت و کیت فاذا جاء القتال قلتم
حیدی حیاد ما عزت دعوة من دعاکم و لا استراح قلب من قاساکم اعالیل باضالیل دفاع ذی الدین المطول لا یمنع الضیم الذلیل و لا یدرک الحق الا
بالجد ای دار بعد دارکم تمنعون و مع ای امام بعدی تقاتلون المغرور والله من غررتموه و من فاز بکم فاز بالسهم الاخیب و من رمی بکم فقد
رمی بافوق ناصل اصبحت والله لا اصدق قولکم و لا اطمع فی نصرکم و لا اوعد العدو بکم ما بالکم ما دواؤکم ما طبکم القوم رجال امثالکم اقولاً بغیر
علم و غفلة من غیر ورع و طمعاً فی غیر حق یعنی ای مردمی که بدنهای شما جمع و فکرها و خواهشهای شما مختلف است سخن شما سست میکند کوههای
سخت را و فعل و کار شما بطمع می اندازد دشمنان را در مجالس میگویید چنین و چنان میکنیم پس چون وقت جنگ شد میگویید حیدی حیاد یعنی
معنی برگرد برگرد و حیدی حیاد کلامیست که کسی از جنگ بگریزد این را میگوید کسی که شما را بخواند عزیز نمیشود و راحت نمی یابد دل کسی که شما
شغل شما تعلیل و عذر آوردن است بچیزهای دروغ گمراه کننده از من خواهش میکنید تا خیر انداختن جنگ را مثل کسی که او را قرض داده اند
با بقرض کار کسی که ... و ذلیل ظلم را بر طرف نمیکند و حق را بیافته نمیشود مگر بسعی از چه خانه دشمن را دور میکنید بعد
از انکار از خانه خود او را ... و با چه امامی بعد از من جنگ میکنید پس فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده باشید و هرکه رستگار شود
بشما رستگار شده بیهره و رسد نا امیدتر و هرکه بیندازد بشما ... سهمی ... چه قدر ... شما ... ندارم ... شما را باور نمیکنم
چه شده است شما را و چیست دوای شما و چیست علاج شما این قوم مردانند مثل شما از شما بیهوده سخنان بی علم و غفلت بی پرهیزکاری و طمع در غیر حق
... غارة زدن ضحاک ابن قیس ... امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible]
بعد از کشته شدن ... [illegible]
ابن سعید ابن هلال الثقفی در کتاب الغارات ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و امیر ... [illegible] ... آنحضرت ... عتبه پسر ابو لهب ... [illegible]
مسلط گردان ... حضرت رسول ... از مکه بیرون رفت ... عتبه پیش آنحضرت بیرون رفته بود ...
در میان علفها پنهان شده بود ... حضرة رسول ... دعا ... شیری ... عتبه را گرفت ...
آنحضرت ... عتبه پسر ابو لهب ... پنهان بیرون آمده بود که محمد را
بقتل رساند پس عتبه را پاره پاره کرد و انداخت هیچ از گوشت و خون ... از برای ... حکایه ...
را ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

... و اكثر شهداء و مسلم بن عقيل كه از جملهٔ علما و عقلا و بزرگان روزگار بود در كوفه ... [illegible]

... مسلم ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] حمزه [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] ابوسفیان [illegible] جبرئیل [illegible] حمزه [illegible]

[illegible]

[illegible] سوار [illegible] حمزه [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] ابوسفیان [illegible] عمرو بن عاص [illegible] حمزه [illegible]

[illegible]

با ایشان [illegible] برفرزند حبیب خدا [illegible] پس [illegible] بسوی زمین [illegible]

[illegible] حسین علیه السلام [illegible] صحیفه [illegible]

[illegible] ملائکه [illegible] ایشان [illegible]

جماعتی که [illegible] صلواة [illegible] آنحضرت [illegible] حسین بن علی [illegible]

[illegible] صلواة [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] حسین بن علی [illegible]

[illegible] رسول [illegible] انحضرت [illegible]

[illegible] حسین علیه السلام [illegible] حسین بن علی [illegible]

[illegible]

صادق علیه السلام فرموده که هشام ابن عبد الملک فرستاد از عقب پدرم و او را خواهد هشام چون داخل مجلس او شد گفت یا ابا جعفر بیرون آورده جواب ترا [illegible]

سوال کنیم ترا از مسئله که خوب نیست سوال کنند ترا از آن [illegible] از روی زمین [illegible] سزاوار باشد [illegible]

سوال کن [illegible] جواب [illegible] هشام گفت [illegible] کشته شد در آن [illegible]

[illegible]

تا الکه

تا الکه [illegible] و تحقیق که [illegible]

[illegible]

پیغمبر شنیده شده سخن سوم آنکه در وقت [illegible] با انجناب شنیده شده سخن حجر الاسود با محمد ابن الحنفیه و [illegible] العابدین علیه السلام شنیده شد

و امثال اینها و لهذا القرآن که اعجاز [illegible] سخنان بهایم و جمادات [illegible] سخن گفتن [illegible]

[illegible]

ازقسم سوم بوده حدیث [illegible]

[illegible]

و نا امید خواهر شد [illegible]

[illegible]

رسید

رسید و حمزه در خیمه خود بود [illegible]

[illegible]

قدرة وقوة انبیا [illegible] ابو سفیان [illegible]

عبید الله بن زیاد [illegible] مسلم ابن عقیل [illegible]

صد و پنجاه نفر هم

[illegible]

[illegible] ابن زیاد [illegible] مسلم ابن عقیل [illegible]

[illegible]

ابن الاشعث [illegible]

[illegible]

اراده قتال نماید بیرون آیند چند نفر که بسیار آزار حضرت کرده بودند مانند عتبه بن ابی لهب و عبدالله بن ابی سرح و عبدالله بن خطل و دو زن مغنیه که
هجو آنحضرت میخواندند و فرمود که اینها را بکشید هرچند در پرده کعبه چسپیده باشند پس سعید بن حریث و عمار بن یاسر ابن خطل را دید که
پرده کعبه چسپیده [illegible] دست [illegible] گرفته بکشتن [illegible] سعید را [illegible] و مقیس بن صبابه را در بازار کشتند و حضرت امیر المؤمنین
یکی از آن دو زن را بقتل رسانید و دیگری گریخت و حویرث بن نفیل بن کعب که آزار آنحضرت بسیار کرده بود بقتل رسانید و خبر رسید بحضرت امیر که ام هانی خواهر او
حضرت گروهی از بنی مخزوم را امان داده است که حارث بن هشام و قیس بن السائب در میان ایشان اند پس حضرت زره و خود پوشیده در
خانه ام هانی رفت و فرمود که هر کرا پناه داده اید بیرون کنید و ایشان از هیبت حضرت بر خود لرزیدند پس ام هانی بیرون آمد و حضرت را در
میان اسلحه نشناخت گفت ای بنده خدا من ام هانی دختر عم حضرت رسول و خواهر امیر المؤمنین ام از خانه من باز گرد حضرت فرمود که ایشانرا بیرون کنید ام هانی
گفت بخدا سوگند که شکایت ترا بحضرت رسول خواهم کرد پس حضرت خود را از سر برداشت ام هانی او را شناخت [illegible]
و حضرت را در بر گرفت و گفت فدای تو شوم سوگند یاد کردم که ترا شکایت کنم حضرت فرمود برو و قسم خود را راست کن که حضرت رسول در بالای [illegible] ایستاده است
پس ام هانی بخدمت حضرت آمد [illegible] فاطمه [illegible] آنحضرت بود چون حضرت رسول ام هانی را دید
فرمود مرحبا [illegible] ام هانی گفت یا رسول الله [illegible] حضرت فرمود که [illegible] امان دادم هر کرا تو امان داده
گفت ای ام هانی آمده و از علی شکایت میکنی که دشمنان خدا و رسول را [illegible] ام هانی گفت [illegible] تقصیر را ببخش پس حضرت فرمود که خدا
[illegible] دهد که در راه خدا [illegible] امان داد هر که را ام هانی امان داده [illegible]
و روایت کرده که چون حضرت رسول در روز فتح مکه داخل شهر شد [illegible] کلید کعبه را [illegible] گفتند [illegible] پس حضرت [illegible] وارد شد و حضرت امیر
کلید را از او طلبید [illegible] پیغام [illegible] او گفت [illegible] کلید کعبه [illegible] برو و از او بگیر
[illegible] حضرت [illegible] بقتل برسان پس کلید را [illegible] حضرت فرستاد و حضرت کلید را گرفت [illegible]
آن [illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible] پس حضرت در کعبه را [illegible] گشود و کلید را [illegible]
روز [illegible] کعبه را [illegible] کلید را [illegible] در میان [illegible]
[illegible] تا قیامت کلید داری کعبه [illegible] صاحب [illegible] کلید را [illegible] از ایشان [illegible] بر [illegible]
[illegible] دزدان کعبه [illegible] روایت کرده از حضرت [illegible] که چون حضرت رسول در روز فتح مکه داخل کعبه شد
در کعبه [illegible] بود [illegible] بتها را [illegible] پس [illegible] در کعبه [illegible] بتها [illegible] و گفت لا اله الا الله وحده [illegible] نصر عبده و
هزم الاحزاب وحده [illegible] بر در [illegible] قریش که حضرت را آزارها کرده بودند داخل مسجد شدند که [illegible]
آنچه که [illegible] را بقتل [illegible] از حضرت شنید [illegible] گفتند [illegible] برادر کریم و پسر برادر کریمی
حضرت فرمود که [illegible] برادرم یوسف [illegible] گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو
ارحم الراحمین [illegible] خدا شما را [illegible] رحم کننده [illegible] پس فرمود که خدا مکه را حرام گردانید [illegible] روزی
که آسمانها و زمین را آفرید [illegible] بحرمت خدا تا روز قیامت [illegible] نمیشود [illegible]
[illegible] حلال [illegible] بر ای کسی که [illegible] عاجب [illegible] نمیشود [illegible] مگر برای [illegible] ساعتی از [illegible]

برها

برها در کار است پس حضرت فرمود [illegible] بروایت صحیح دیگر فرمود که [illegible] شکسته گردنها [illegible] شود
[illegible] و ازها و عالیان [illegible] فرمود ایها الناس [illegible] بجا بیاوردید [illegible] ازشما بر طرف کرده [illegible] جاهلیت را [illegible]
[illegible] و خوش نژاد [illegible] آدم [illegible] از کل مخلوق شده است و هر که [illegible] پس هر که [illegible]
[illegible] هر که [illegible] خدا [illegible] میکند [illegible] [illegible]
[illegible] در جاهلیت شده بود [illegible] پیش از این بود [illegible]
[illegible] کعبه و سقایه حاجیان [illegible] پس ای اهل مکه خطاب [illegible]
بود [illegible] برای [illegible] خود را [illegible] بیرون کردید [illegible]
و [illegible] شما را آزاد کردم پس ایشان بیرون آمدند [illegible] از قبر زنده شده [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] کانه فی النار [illegible]
[illegible] الطلقاء [illegible] الفتح [illegible]
بفتح مکه [illegible] کرد [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] طلقاء [illegible] آزاد کرد [illegible]
[illegible] در روز فتح مکه [illegible]
قرار داد [illegible] رسول [illegible]
[illegible] زنان [illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایستاده بودم [illegible]
بودند و اولاد فاطمه [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] در روز قیامت [illegible] رسول الله
خواهیم گفت [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
هدایت کرده خلق را از راههای گمراه کننده [illegible]

وحضرة امام زین العابدین علیه السلام که بیمار بود [illegible]

مذکور است که [illegible]

[illegible]

[illegible]

میکنیم اهدی از شمار [illegible]

دیگر یزید [illegible]

[illegible]

بلال را امر کرد که بر بام کعبه رفت و اذان گفت عکرمه پسر ابوجهل گفت که مرا بد مینماید که این مرد مانند خر بر بام کعبه فریاد میکند و خالد ابن اسید گفت که
الحمد لله که ابو عتاب پدرم زنده نیست که این صدا را بشنود و سهیل ابن عمرو گفت که این کعبه خداست اگر خدا بخواهد بر طرف خواهد کرد پس ابو سفیان گفت
من هیچ نمیگویم میترسم که این دیوارها محمد را خبر دهند پس حضرت ایشان را طلبید [illegible] گفته هر یک را خبر داد پس عتاب ابن اسید گفت [illegible]
رسول الله گفتیم اینها را اکنون استغفار میکنیم و توبه میکنیم پس توبه کرد و مسلمان شد حضرت او را والی مکه کرد [illegible]
زیرا که راه را گم کردند [illegible] کشتند و ابن طاوس روایت کرده است که چون حضرت رسول داخل مکه شد [illegible]

[illegible]

دعلیه چنانچه نباشد ترک نوحه [illegible] و همیشه نوحه میکنند [illegible]

[illegible] از سوال کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] یا ابن الشهید و یا شهید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این حال [illegible] رسیده فقالت [illegible] ام کلثوم [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] برادرم و اهل بیتم [illegible]

[illegible]

[illegible] مالک بن عوف [illegible] رفتند [illegible] اموال و مواشی [illegible] زنان و فرزندان خود [illegible]

تا با وادی اوطاس نزول کردند [illegible]

[illegible]

[illegible] مالک بن عوف [illegible] اموال و مواشی و زنان [illegible]

[illegible] گفت چرا می شنوم صدای [illegible]

فرزندان ایشان را آورده ام که مردم برای زن و فرزند و مال خود جنگ کنند [illegible]

[illegible] هوازن [illegible]

[illegible]

وهیچ کس [illegible] بر روی [illegible] باشد و کفت از خدا و رسول [illegible]

کفت این چه کار است [illegible] حمزه [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]

[illegible] حمزه [illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] سوره بقره [illegible]

الحمد [illegible] وکفت اللهم [illegible]

بعد [illegible] حمزه [illegible] مشرکان [illegible]

بلند کرد و کفت خداوندا [illegible]

[illegible] حمزه [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] حمزه [illegible]

[illegible]

[illegible] حمزه بر مشرکان غالب شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلمان [illegible]

[illegible]

[illegible] حمزه [illegible] خدا [illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible]

[illegible] حمزه [illegible]

[illegible]

[illegible] حمزه [illegible] عبد المطلب [illegible] ابو سفیان [illegible]

[illegible]

... افتاد و افکندند ... [illegible]

[illegible] ... از ... [illegible] ... بمحبان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلام گیر بر شما او چه بسیار تلخ است فراق شما پس برخیز از برای وداع حرم پس از آن است آخر عهد من [illegible]

در ابو مخنف — ابو مخنف گوید شمر گفت سائغ فوادی ننگ [illegible] بن محمد ولا شک انی فی الجحیم اخلد فبا [illegible]

لذة الحیاة ای الولایة [illegible] بعد زدن آن گداخت دل خود را [illegible] توسعا میدارم و [illegible] که [illegible]

مخلد خواهم بود پس کار [illegible] چه ان حرم را امید بودند که [illegible] چون حسین از اسب بر زمین افتاد [illegible]

چون زنان اهل بیت [illegible] شنیدند از خیمه بیرون آمدند و استغاثه میکردند با امید آنکه از آنجا [illegible]

برداشتند از کشتن او [illegible] پس ملعون سر مبارک امام را قطع کرد و بر نیزه کرد و از [illegible]

الکی اوازه [illegible] کردند و زمین بجنبش آمد و مشرق و مغرب تاریک شد و مردم آوازها [illegible]

و از آسمان خاکی [illegible] و خون بارید [illegible] منادی ندا کرد در آسمان قتل الامام ابن الامام [illegible]

خامس اصحاب الکساء قتلوه ظلما و عدوانا [illegible] شد امام فرزند امام [illegible] پنجم اصحاب عبا [illegible]

او را از روی ظلم و عدوان جاوا [illegible] بن [illegible] در کربلا [illegible] ترکیبا و دیگرون باری [illegible]

وانا قتلوا ابن الکفر والتهلیل [illegible] فرزند [illegible] سیم [illegible] او را [illegible] سر او را در حالیکه [illegible]

آلوده بود و تکبیر گفتند [illegible] از کشتن تو و حال آنکه کشته شد [illegible] تو [illegible] لا اله الا الله [illegible]

حدیث قال رسول الله [illegible] ولم یبایع حتی شرطان [illegible] علی البیعة [illegible] فلا ظفرت ید البایع وخزیت امانة المبتاع فخذوا للحرب

اهبتها واعدوا لها عدتها فقد شب لظاها وعلا سناها واستشعروا الصبر فانه ادعی الی النصر یعنی بیعت نکرد

عمرو بن العاص تا اینکه شرط کرده اینکه معویه بجهة بیعت عوض و قیمتی باو دهد پس دست [illegible] کننده ظفر نیابد [illegible] امانت بیعت کننده

پس [illegible] از برای جنگ استعداد او را پس تحقیق که زبانه جنگ افروخته شده و [illegible] کنید پس تحقیق که او خواننده [illegible]

[illegible] یاری تفصیل قضیه آنکه چون علی [illegible] از بصره بکوفه رسید کتابی بمعویه نوشت [illegible] با جریر بن عبدالله

بجلی روانه کرد معویه [illegible] شد و فکرش [illegible] و جریر [illegible] گفت [illegible] معویه با جماعتی از اهل

شام سخن گفت [illegible] در باب طلب خون عثمان پس اجابتش کردند [illegible] پس [illegible] کرد گفت استعانه کن بعمرو بن

العاص [illegible] عمرو [illegible] از طریق [illegible] گفت

پس زود [illegible] اگر او صاحب [illegible] پس معویه [illegible] تحقیق که شده است [illegible]

و مروان بن الحکم [illegible] پس [illegible] تحقیق که [illegible] عمرو [illegible]

سخن [illegible] عبدالله بن عمرو و محمد بن عمرو پس [illegible] گفت

[illegible] عبدالله گفت [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] بر [illegible] مساوی [illegible]

محمد با و گفت [illegible] شیخ قریش و صاحب [illegible] اهل شام

باش [illegible] عثمان پس تحقیق [illegible] عمرو بن العاص گفت [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] از برای [illegible] محمد [illegible] پس [illegible]

[illegible] الطوارق [illegible] العواتق [illegible] ابن هند [illegible]

[illegible] البواتق [illegible]

[illegible]

[illegible] النفس [illegible] محمد [illegible]

و مواضع [illegible] کرده [illegible] کننده [illegible]

[illegible] او را جواب [illegible] پس [illegible]

[illegible] در خانه خود [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] محمد [illegible] گفت [illegible]

[illegible] عمرو [illegible] گفت [illegible]

[illegible] آخرة [illegible] دنیا [illegible] آخرة [illegible]

[illegible] در خانه [illegible]

دین غالب شده زنده کی میکنی در فضل دنیا و اگر اهل دنیا غالب شده از تو به دنیا زینت کنند کنف الان می بینیم که مشهور شده در مثالب بنی
جنس نزد معویه پس کوچ کرد و میکفت یا قائد اردو [illegible] و منطق ابن سعد نار النفس و در آن لما توفت الدنیا رغبت لها بحرص نفسی
الاطماع از دهان نفس تحفه و اخذ حرص بغیها والمرء بالکل فیها و اخر شان اما مافیه لیس پیشکر دنیا و ذلک لو دنیا و سلطان فاخر نزدم طمع
دنیا علی بود و مانع بالنار اختیار برهان الله لاسرف [illegible] و ابره و قالیغ لما ابو جا الوان لکن نفس تجب العیش شرف و لیس یرضی بذل العیش
انسان یعنی خدا و رسول را آگه کشید با این زیرکی بجا آرد که ابخیا را در نفس خود بود و قتیکه دنیا روی میبین اور در روی صاحبرم با و لیسبب حرص
نفس من نفسی هست که عقبی و بر نزد و نفس دیگر هست که حرص با و غالب میشود اما علی پس یعنی در نزد او هست که دنیا شریک او نیست دنیو
را و دنیا و سلطنت میشد پس اختیار کرد از طمع من دنیا را با بقیاس و دنیت امن بچیزی که اختیار حکم بجا آوردیم تحقیق که من میشناسم چیز برا که در
دنیا نیست می بینم و در حیات از برای چیزی که بخواهم بهوای نفس بکنی لیکن نفس من دوست میدارد در زنده که را در شرف و داخل بهشت دنبالت علیش از
پس بجانب معویه رفت تا بشام رسید و دانست که معویه محتاج است پس اول دراعانة او کرف فتنکی کرد و هر یک از ایشان با دیگری مکر میکرد چون نزد معویه
داخل شد معویه با او گفت یا عبدالله درا هست چیزی را داشته که این که محمد ابن ابی حذیفه زندان مصر را شکسته خود و اصحابش بیرون رفته اند و او از
افتهای این دین است و دیگر اینکه قیصر با جماعه روم هجوم کرده تا غلبه کند بر شام و سوم اینکه علی به کوفه رفته و مهیا شده بجهة آمدن بجنگ ما عمرو گفت
اینها که میگوئی چیزهای دشواری نیستند اما ابن ابی حذیفه پس بر تو گران نیست که مردی بفرستی بسوی او که او را بکشد یا او را نزد تو بیاورد و اگر او با تو
جنگ کند ضرری بر تو نخواهد رسانید و اما قیصر پس هدیه بفرست از برای او کنیزها و ظرفهای طلا و نقره و خواهش کن از او که ترک جنگ کند او
که او بزودی خواهد قبول کرد و اما علی پس نه بخدا قسم ای معویه عرب تو را با او مساوی نمیدانند در چیزی از چیزها و بتحقیق که از برای او در جنگ
نصیبی که نیست از برای احدی از قریش و تحقیق که او صاحب این امری که بدست تست اگر اینکه تو او را ظلم کنی عمرو ابن سعد روایت کرده که معویه بعمرو
ابن العاص گفت یا عبدالله من نمیخواهم بسوی جهاد این مردی که معصیت خدا کرده و اظهار کرده تا قتل خلیفه مسلمانان را و خلیفه را کشته و فتنه را اظهار کرده
و جماعت را متفرق ساخته و قطع رحم نموده عمرو گفت که را میگوئی گفت علی را عمرو گفت بخدا قسم ای معویه نیستی تو و علی دو طرف یک شتر تو را هجره علی و نه
پیشی علی در اسلام پیشی و نه از برای تو مثل صحبت رسول الله و نه جهاد و فقه و علم او را ولیکن بخدا قسم که با وجود این از برای او دست در جنگ نصیبی که نیست از
برای احدی غیر از او ولیکن خدا او را عادت داده بنیکوئی و بلای نیکو پس چه قرار میدهی از برای من اگر اعانت تو را بر جنگ علی و تو میدانی خطری که در آن هست از خطر
و بلا گفت معویه حکم کن گفت مصر را طعمه من قرار ده فتنکی معویه نمود و معویه با او گفت یا عبدالله بتحقیق که من ناخوش دارم از اینکه عرب از تو حدیث کنند که داخل
نشدی با ما در این امر مگر بجهة عرض دنیا عمرو گفت این سخنان را بگذار معویه گفت بتحقیق که هرگاه من بخواهم که تو را وعده بدهم بعد از آن با تو مکر کنم هر آینه میتوانم
گفت عمرو که خودم نیستم بخدا قسم که مثل من مکر کرده نمیشود هر آینه من زیرکترم از اینکه فریب بخورم معویه گفت نزدیک بیا که رازی با تو بگویم پس
معویه گوش عمرو را گزید و گفت این یک مکر را با ما بینی در خانه احدی اعیاز غیر از تو و تو پس چرا باور کردی که بخواهم با تو بگوئی کم ابن ابی الحدید گوید
شیخ ما ابوالقاسم بلخی گوید که سخن عمرو بگذار این سخنان را کنایه است از کفر ملاحظ است یعنی این کلام را بگذار که این اصطلاح را بی بتحقیق که اعتقاد
و اینکه فروخته نمیشود بعوض دنیا از خرافات است میگفت و ابوالقاسم گفته که همیشه عمرو ابن العاص ملحد بوده و هرگز در کاری و روز تقریر شک نکرده
و معویه نیز مثل او بوده و همین حدیث کافی است در این باب ذکر کردن این اسلام و الحیات این از ذهنیت عمرو را خلاف قبیح و شدت او در زیادت بنمود دراو
این علی را عیب میکرد که مزاح میکند این ابن ابی الحدید گوید عمرو این شعر را انشا کرد معویه لا اعطیک دینی و لم انل به منک
فانظر الی کیف تصنع وما الدین والدنیا سواء وانی لآخذ ما تعطی ورأسی مقنع ولکننی اغضی الجفون وانی لاخدع نفسی والمخادع یخدع

واعطیک

واعطیک امرا فیه الملک قوة وانی به ان زلت النعل اصرع وتمنعنی مصرا ولیست برغبة وانی بذا الممنوع قدما مولع یعنی ای معویه
میدهم دینم را اگر زیرا از تو بعد دنیا چیزی پس نگاه کن که چه میکنی و دین و دنیا مساوی نیستند و بتحقیق که من هر آینه میگیرم
چیز برا که تو میدهی و حال آنکه ساکت باشم و لکن من چشم می بندم و با نفس خود مکر میکنم و مکر کننده مکر کرده میشود و می
بخواهم بر آنکه از برای پادشاهی در آن قوة هست و اگر لغزشی در آن شد من هلاک میشوم و مصر را از من منع میکردی و مصر
از قدیم حریص بوده ام با این معصر معویه با او گفت یا ابا عبدالله آیا نمیدانی اینکه مصر مثل عراق است گفت بلی و لکن مصر از برای من
در وقتیکه غالب شوی بر علی در عراق و اهل مصر در آن وقت مطیع جناب امیر علیه السلام بودند پس چون عتبة ابن ابی سفیان بمعویه گفت یا راضی
نیستی اینکه عمرو را بمصر بخری اگر مصر را نیست و نمیبینی که شام را از دست تو بگیرند معویه گفت ای عتبه امشب نزد ما بخواب چون
شب تاریک شد عتبه آواز خود را بلند کرد تا معویه بشنود و گفت ایها المانع سیفا لم یهزانما ملت علی خز و قز انما انت خروف مائل بین
ضرعین و صوف لم یجز اعط عمرا ان عمرا بارک دینه الیوم لدنیا لم یجز بالک الخیر فخذ من دره شخبه الاولی وابعد ما غرز واسحب
الذیل و بادر فوقها واننهزها ان عمرا ینتهز اعط مصرا و زد مثلها انما مصر لمن عز فحز واترک الحرص علیها ضلة واشبب النار لمقرور یکز ان مصر
مصر العلی اولنا نغلب الیوم علیها من عجز یعنی ای کسیکه منع کننده شمشیری که هنوز حرکت نکرده ایست و غیر از این نیست که تو میل کرده بر خز و قز
ایستی و غیر از این نیست که تو گوسفندی هستی که میل کننده ما بین دو پستان و پشمی که بریده نشده بده بعمرو بتحقیق که عمرو دست از دین خود برداشته
بجهة دنیایی که هنوز بعمل نیامده ای مرد از برای تو باد خیر پس بگیر از شیر او و بریده اول را و دور کن چیزیرا که از لغزش او امن شود در انجمن و بشتاب
با لاستان و غنیمت بدان فرصت یافتن عمرو را بتحقیق که عمرو غنیمت دانسته میشود بده با و مصر را و زیاد کن برا و مثل او را نیست مصر از این بیت
که مصر از برای کسی است که عزیز شد پس جمع کرد و ترک کن حرص را بر مصر از گمراهی و بیفروز آتش را از برای فریفته بتحقیق که مصر را واد
برای علامات یا از برای ما مغلوب میشود در مصر کسی که عاجز باشد چون معویه سخن عتبه را شنید از عقب عمرو فرستاد پس مصر را باو
عمرو گفت ولی خدا شاهد است برای این گفت بلی از برای تست بر گردن من و خدا شاهد باشد بر این اگر کوفه را فتح کردم عمرو گفت خدا بر
سخنها و کیلات پس عمرو از نزد او بیرون رفت پس رهانیش با او گفتند چه کردی گفت مصر را با طعمه داد گفتند مصر چیست در ملک عرب گفت
هذا سیر نکند شکمهای شما را اگر مصر شما را سیر نکند و معویه کتابی نوشت و رساند بمصر و نوشت بشرط اینکه نقض طاعه معویه نکند عمرو نوشت
بشرطا اینکه نشکند طاعت را اگر شرط شده پس چون مطلع شد کاتب را منع کرد و گفت بنویس بشرط اینکه نشکند
عمرو طاعت را اگر شرط کرده و عمرو ابن العاص را پسر عمو بود از بنی سهم رسید پس چون عمرو با کتابه مصر آمد بکمال خوشحالی آن جوان تعجب کرد و
گفت یا برادر چرا نیکی ای عمر که بچه عقل تو زندگی میکنی در میان قریش بیعت با او میدهی و آرزو میکنی دنیای غیر خود را آیا گمان میکنی که اهل مصر که
کشندگان عثمانند مصر را بمعویه میدهند و حال آنکه علی زنده است آیا گمان میکنی که اگر مصر بمعویه برسد میگیرد آن را از تو بچه که در کتاب میگیرد
انداخت عمرو گفت ای فرزند برادر بتحقیق که امر از برای خداست نه علی و معویه آن جوان گفت الا یا هند اخت بنی زیاد رمی عمرو بداهیة
البلاد رمی عمرو با عور عبشمی بعید القعر مخشی الکیاد له خدع یحار العقل منها مزخرفة صوائبها لفؤاد فشرط فی الکتاب علیه حرفا ینادیه
بخدعته المنادی واثبت مثله عمرو علیه کلا المرئین حیة بطن وادی الا یا عمرو ما احرزت مصرا ولا ملت الغداة الی الرشاد وبعت الدین
بالدنیا خسارا فانت بذاک من شر العباد فلو کنت الغداة اخذت مصرا ولکن دونها خرط القتاد وقدمت لمعویة ابن حرب فکنت
بها کوافد قوم عاد واعطیت الذی اعطیت فیها بطرس فیه نضح من مداد الم تعرف ابا حسن علیا وما نالت یداه من الاعادی عدلت به معویة ابن

ابن حرب فیا بعد البیاض من السواد ویا بعد الاصابع من سهیل ویا بعد الصلاح من الفساد ایا هو ان ساه مما خدب یجب
امثل بالاصل الجدار بنادی بالنزال ... فان تقتربوا ... [illegible]
بیلای شهرها انداخته شد ... [illegible]
داده شده ... [illegible]
رهرو ... [illegible]
پس ... [illegible]
چون ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
الهوا ... [illegible]
من ... [illegible]
... [illegible]

مهلة ده ما را ... [illegible]

[illegible]

وسؤال عفو میکنم از تو فرمود ای موسی عفو میکنم از هر که استغفار کند مگر کشنده حسین علیه السلام موسی گفت یارب کیست حسین فرمود
آنکه مناجات کرد باسم او با تو [illegible] بجانب طور [illegible] گفت یارب که میکشد او را فرمود میکشند او را امت جد او [illegible] ظالمه در زمین
کربلا و اسبش میگریزد و حمحمه میکند و ناله میکشد و میگوید در ناله خود الظلیمه الظلیمه از امتی که کشتند فرزند دختر پیغمبر خود را پس باقی می
ماند افتاده بر روی ریگها بدون غسل و بی کفن و غارت کرده میشود اسبابش و اسیر میشوند زنانش در شهرها و یاورانش کشته میشوند
و سرهای ایشان با سر او بر نیزه‌ها بالا کرده میشوند بر اطراف نیزه‌ها یا موسی کوچک ایشان را تشنگی میکشد و بزرگ ایشان از عطش
پوستش بهم میاید طلب فریادرسی میکنند و نیست یاوری و طلب پناه میکنند و نیست پناه دهنده پس موسی علیه السلام گریست و گفت یارب چه عذاب آماده
کرده از برای کشندگان او گفت ای موسی عذابی که اهل آتش از آتش از شدت او پناه میبرند نمیرسد بایشان رحمت من و نه شفاعت جد او علیه السلام و اگر نه جهت
کرامت جدش نباشد هر آینه زمین ایشانرا فرو میبرد موسی گفت خداوندا بیزارم بسوی تو از ایشان و از کسی که راضی است بفعل ایشان
خدای بی‌نیاز [illegible] نوشته ام [illegible] از برای [illegible] از سنگان [illegible] که گریه بر او [illegible] یا خود در [illegible] حرام
[illegible] حسین [illegible] آتش [illegible] باتفاق اهل تاریخ چنانکه [illegible] ابن حجر [illegible] بن خطاب و [illegible] ابوبکر ابو سفیان [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] سعد [illegible] از منقولات [illegible] جنانکه [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] روز [illegible] معویه [illegible] از تو [illegible] معویه [illegible] از تو قبول میکند [illegible] از ایشان اخراج کرد و این را نظر
[illegible] کرده و قول سید حمیری [illegible] ثم [illegible] لولا [illegible] سعد [illegible] اخبار [illegible]
که قاتل حسین ابن علی و اولاد و زنان [illegible] کشته و بر یزید و ابن زیاد و عمر و سایر [illegible] چون [illegible] ولعنت [illegible]
[illegible] حبیب ابن [illegible] و حمید ابن مسلم [illegible] قاتل [illegible] اولاد [illegible] قاتل [illegible]
بعدم قبول توبه ایشان و راضیین باین عمل [illegible] و دخول جمیع حاضرین در قتل [illegible] اخبار بسیار [illegible] لعن [illegible]
[illegible] امام [illegible] کشته [illegible] خدا [illegible]
کشنده دوستان خدا [illegible] ازین [illegible] یا رسول [illegible]
[illegible] حسین [illegible] حسین [illegible] کشتند [illegible]
آگاه باشید که خدا [illegible] روز قیامت [illegible] حسین مظلوم [illegible]
[illegible] آگاه باشید که خدا [illegible] حسین [illegible]
باعث [illegible] آگاه باشید که خدا [illegible] کشندگان حسین [illegible]
خدا [illegible] کشتن حسین [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] معاویه و [illegible] جهنم [illegible]
و جناب امام رضا علیه السلام [illegible] ابن شبیب [illegible] ای پسر شبیب اگر خوش داری [illegible] بهشت [illegible] پیغمبر [illegible] لعن کن قتله حسین علیه السلام
ای پسر شبیب اگر خوش داری [illegible] ثواب [illegible] حسین علیه السلام [illegible] حسین [illegible]
[illegible] معویه [illegible] معویه [illegible] ابن [illegible]
محمد ابن [illegible] علی [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] اهل عراق [illegible] مردم [illegible] اهل شام [illegible] اهل شام شرحبیل
ابن سمط کندی [illegible] وائل [illegible] مردم [illegible] علی [illegible]
و شرحبیل [illegible] اهل شام [illegible] شرحبیل [illegible]
پس معویه نامه [illegible] شرحبیل [illegible] جریر ابن عبدالله [illegible] علی ابن ابیطالب [illegible] معویه [illegible] ابن ارطاة [illegible]

و طارق ابن [illegible] و حجر ابن مالک و [illegible] معویه [illegible] شرحبیل [illegible]
و [illegible] باهل [illegible] شرحبیل [illegible] اختلاف کردند [illegible]
گفت [illegible] شرحبیل [illegible] عثمان [illegible] حمص [illegible] شرحبیل [illegible] تحقیق که [illegible] معویه [illegible] علی عثمان
ای شرحبیل ابن السمط بتحقیق [illegible] تحقیق [illegible] حکام [illegible]
کشته [illegible] تحقیق که مهاجرین و انصار [illegible] علی [illegible]
[illegible] معویه [illegible] شرحبیل [illegible] ابن السمط [illegible]
از جانب اهل شام و قوم خود [illegible] شرحبیل [illegible] معویه [illegible] ابن السمط [illegible]
الامر یا شرحبیل ان الشام [illegible] الضلال [illegible] هند [illegible]
[illegible] کان [illegible] فلا تجعلن [illegible] العراق فانها [illegible]
المدارک [illegible] لذوی [illegible] حفص [illegible] ابی بکر [illegible] اعیذک بالله [illegible] الکفر ولا تسمع
اللفاة [illegible] علینا [illegible] البحر [illegible] علیا [illegible]
وان [illegible] عثمان ابن عفان
لک [illegible] شرحبیل [illegible] معاویه [illegible] مردم [illegible]
پس [illegible] معویه [illegible] شرحبیل [illegible] تحقیق که جریر ابن عبدالله [illegible]
[illegible] عثمان ابن عفان [illegible] اهل شام [illegible]
[illegible] شرحبیل [illegible] معویه [illegible]
[illegible] علی عثمان [illegible] شرحبیل [illegible] معویه [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] از شام [illegible] معویه [illegible] اهل [illegible]
[illegible] شرحبیل [illegible] اهل عراق [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible] شرحبیل [illegible]
[illegible] صاحب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید [illegible]
[illegible] شام [illegible] شرحبیل [illegible] عثمان [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] جریر ابن عبدالله [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] عمار ابن یاسر [illegible] ابن حنیف [illegible]
[illegible] عمار ابن یاسر و قیس ابن سعد ابن عباده
[illegible] مهاجرین و انصار [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] عباس [illegible] و فرستادم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب [illegible]
[illegible] مهاجرین و انصار [illegible]
[illegible] خدا [illegible] تحقیق [illegible] علی [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] اهل شام [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] محمد بنده و رسول [illegible]
خدا [illegible]

هدایة بعد از آن الکفایة الناس [illegible] تحقیق [illegible] نوشته [illegible] که [illegible] بعد از او [illegible] ولکن چاره از جواب [illegible] تحقیق کردم [illegible]

در مدینه [illegible] علم بود و او کتاب خدا و طریقهای حق و تحقیق [illegible] کاری [illegible]

و مردم را [illegible] بعد از آن الکفا [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

و [illegible] تمام کرده و مردم را [illegible] تحقیق [illegible] ولا قوة الا بالله [illegible]

نوشت که عامل عثمان بود [illegible]

و نوشت [illegible] تحقیق [illegible] امیر المؤمنین و قبول [illegible]

[illegible]

وهذا [illegible] خواهد بود

[illegible]

هر [illegible] عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible] ... و گفت ... [illegible]

[illegible]

در باب ... [illegible]

[illegible]

داود بن علی و غیر او از محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که سفینه آزاد کرده حضرت رسول
گفت که حضرت مرا به بعضی از ... فرستاده بر کشتی سوار شدم و کشتی ما شکست و رفیقان و متاعها همه غرق شدند
و من بر تخته بند شدم و موج مرا ... رسانید در میان دریا چون بر کوه بالا رفتم در میان ... موج آمد و مرا برداشت و میان
دریا برد و باز مرا بر آن کوه رسانید و مکرر چنین شد تا آخر مرا به ساحل رسانید و شکر خدا را کردم و ... [illegible]
ناگاه دیدم که شیری از بیشه بیرون آمد و قصد هلاک من کرد ... دست به آسمان برداشتم و گفتم خداوندا من بنده تو
و آزاد کرده پیغمبر توام و مرا از غرق شدن نجات دادی آیا شیر را بر من مسلط میگردانی پس ... گفتم ای ... من سفینه ام مولای
رسول خدا ام حرمت آن حضرت را در حق من رعایت کن ... چون این را گفتم ... [illegible]
به نزد من آمد ... [illegible] ... اشاره کرد ...
شو چون سوار شدم ... تمام به جزیره ای رسانید که در آنجا درختان و میوه های بسیار و آبهای شیرین بود پس اشاره
کرد که فرود آی ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... کرده ... [illegible] ... عمر ابن سعد ... [illegible]

... [illegible] ... قال ... [illegible] ... العسكر ... [illegible] ... تحت الملك والعز

اذا سكنت الريح ... السماء ... الارض ... [illegible] ... غروب الشمس ... القبلة

... [illegible] ... فاذا اصبح وطلعت الشمس ... [illegible] ... مستقبل القبلة ... [illegible]

... [illegible] ... هذه الليلة ... [illegible] ... غروب الشمس

... [illegible] ...

[illegible]

حدیث راعی

[illegible]

[illegible]

بو لهار ... سر را با او ... راهب ... [illegible]

... [illegible] ... راهب ... [illegible]

شمع ... [illegible]

... گفت ای سر ... [illegible]

جزای ... اسلام ... [illegible]

... [illegible]

... عمر ابن سعد ... [illegible]

[illegible]

و سر او را بر روی دست گرفته بود و میگفت انا ابن عبد المطلب [illegible] فرزند عبد المطلب [illegible] از برای جوان [illegible] رسول الله [illegible]

با رسول الله جنگ [illegible] و مقام [illegible] و انجناب [illegible] ابن وهب فرستاد [illegible] شمشیری بر سر [illegible] عمر ابن الخطاب [illegible]

در برابر [illegible] عمر [illegible] خود [illegible] گفت [illegible] ای پسر خطاب [illegible] در میان [illegible]

روی [illegible] و لکن [illegible] عمر چون این [illegible] شنید [illegible]

عمر حفظ کن این [illegible] که [illegible] خورده ام [illegible] عمر این را حفظ کرده بود و در ایام [illegible] خلافه خود [illegible]

بود امتحان [illegible] علی ابن ابیطالب [illegible] رسول الله علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین [illegible]

عمر ابن سعد [illegible] رسول الله [illegible] خندق [illegible]

[illegible] عمر ابن عبدود [illegible] قریش در میدان جناب امیر علیه السلام [illegible]

[illegible] عمر ابن سعد [illegible] علی ابن الحسین [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] عمر [illegible]

[illegible]

قتل کرد از [illegible] جنگ [illegible] بر ابن فاجر [illegible] و عا [illegible] در باره

فرزند [illegible] آن مظلوم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] بعد از [illegible] شمشیری [illegible]

کرد لکن علی ابن ابیطالب سر عمرو را برای رسول الله آورده [illegible] لکن علی ابن الحسین [illegible]

شد [illegible] یا ابتاه العطش [illegible] و ثقل الحدید [illegible] الاعداء

رسول الله [illegible]

[illegible] اکبر [illegible] ابن [illegible] رسول الله [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] مظلوم [illegible]

جناب امام حسین [illegible] آن مظلوم [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

اشداء

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله ولعنة الله علی اعدائهم من الآن الی ابد الآبدین قال الله تعالی محمد رسول الله والذین آمنوا معه
علی الکفار و قال الله تعالی وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم در باب ... [illegible] ... بعد از حکم ...
خدا امری ظاهر تر و روشن تر از نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله نیست و نخواهد بود و هر که در این امر مطالبه دلیل و برهان نماید
اکثر ... [illegible] ... معجزات آن جناب ... [illegible] ... بوده ... که تحریر و تقریر
و تسطیر ... [illegible] ... و نخواهد بود ... فرق ... با این اختلاف که در میان خود دارند در هیچ امر واضح
و مشهوری ... [illegible] ... چون ... تجویز کرده اند وجود ... را در میان
... [illegible] ... علم ... و امثال ... که ... [illegible] ... معجزات آنها
خاتم النبیین ... [illegible] ... انکار و تاویل ... [illegible] ... مولوی ... [illegible]
ایشان و ... [illegible] ... معجزه ... عقیده ... [illegible] ... اعجاز و معجزات ...
سحر و معجزه ... بیان فرق دیگر ... زیرا که ساحر ... [illegible] ... هر ... شود
و چنین نیست که هر چه از او طلب کنند و هر چه از او خواهش کنند و هر چه بگویند و هر چه بگویند قادر باشند ... هر چیز ... خوارق
عادات ... [illegible] ... باشد زیرا که سحر ... بعض طرق و حیل ... [illegible] ... اند در رفق
میان سحر و معجزه ... [illegible] ... عدم ... با آنکه علامه مجلسی رحمه الله ... [illegible]
و العلماء فرموده ... [illegible] ... سحر و معجزه ... [illegible] ... فرق ...
عارف ... [illegible] ... روایت شده از شیخ ... [illegible]
... [illegible] ... انگشتان ... [illegible] ... سحر ... [illegible]
انگشتان ... [illegible] ... سحر ... [illegible] ... سحر و این ...
زیرا که ... [illegible] ... اعتراض ... [illegible] ... سحر ... [illegible] ... اعتراض ...
... [illegible] ... البطلان ... [illegible] ... معجزات پیغمبران ... [illegible]
... [illegible] ... انکار ... [illegible] ... مصدق ... زیرا که ساحر ... [illegible]
که قطرات آب ... انگشتان ... [illegible] ... بسیار بزرگ ... زدن عصا
... [illegible] ... بسیار ... [illegible] ... از میان انگشتان ایشان جاری شود ... [illegible] ... پس این از چیزهای است
که هر عاقل میداند که سحر نیست ... [illegible] ... پس این سحر نخواهد بود و اما ... تاثیر سحر پس چیزی
که از قبیل خیالات و چشم بندیها باشد ... [illegible] ... نزد عاملین ... [illegible]
در سحر ... [illegible] ... نشان ... چیزهای ... [illegible] ... است و اما ... [illegible]
... [illegible] ... و امثال اینها پس ظاهر است که خدا این تاثیرات را در اینها قرار داده و اینها از چیزهایی است که عقل انکار اینها نمیکند

دعملهاست که از برای شیاطین ... راین مرخصیت باشد و لذلک تا اثرانها زایل باشد قلیل هستند تو کلو دعا و اداره توبو لهت و از این جهت شیوع

سحر در فراقه بین پیغمبران شایع میشده و در زمان نشر آثار نبوت مخفی میشده و از این جهت تاثیر سحر در اهل دعا و قرآن و متقیان

کمترست و تاثیران در فساق و بهایم بیشترست و در بلاد کفر و شرک چون اقوام عبادهند و صیانت برندی دارند و در بلاد اهل اسلام

مضمحل و رسومست و این وجه بنظر علما از قوة نیست بر اکثر سحره سحر خود را اسباب معیشه خود میکنند و اکثر ممکن بود که در سحر ایشان منقطع شود

پریشان و محتاج میشوند بلکه سبب عمل منقطع میشد و اکثر پیغمبران طلا بیت نقره نامه بجا زعلا میکنند در هم ازان منقطع میشوند

و هیچ خواز ان بره مند میشوند و لیکن سحره هیچ یکی ازانها منقطع نشوند و لهذا بیوت معجزه امیرالمومنین گفت که خدا ابوی بیگانه داد

که دوازده چشمه ازان جاری میشد حضرة فرمود که چون حضرة رسول در حدیبیه فرود آمد و اهل مکه او را مانع شدند اصحاب حضرة از تشنگی شکایت

کردند و چاهی آنجا بود که ازان تشنگی نزدیک بود که هلاک شوند پس فرمود که ظرفی آوردند و دست مبارک خود را در میان آن گذاشت و آب از میان

انگشتان جاری شد و آنقدر آمد که همه سیراب شدند و چهارپایان را سیراب کردند و مشکهای خود را پر کردند و باز در حدیبیه آب یافت شد و در آنوقت

چاهی بود که خشک شده بود پس تیری از جعبه بیرون آورد و به برا بن عازب داد و گفت برو این تیر را در آن چاه بگذار

کن چون چنان کرد دوازده چشمه از زیر آن تیر روان شد و در روز میعاد بر غدیر خم علامت ... چون تشنگی آوردند گروه بسیاری از مخبری اخبار

شد که آب نداشتند و تشنه بودند و بوضو محتاج بودند پس ظرفی طلبید و دست مبارک خود را در میان آن ظرف گذاشت و آب جاری شد

و اینقدر که هفتاد هزار نفر وضو ساختند و سیراب شدند و چهارپایان را آب دادند و آنچه تواستند بر داشتند و بعد از مراجعت از جنگ

تبوک جناب پیغمبر جماعتی از بر دهان رسیده بآبی که پیشتر در آن آب دیده بودند و در آنوقت آن آب را خشک یافتند که قطره از آب در آن

نبود پس حضرة تیری از کنانه خود بیرون آورد و به یکی از صحابه داد و فرمود که برو بر بالای آن دهانه نصب کن چون نصب کرد از اطراف تیر دوازده

چشمه جاری شد که رودخانه پر شد و همه سیراب شدند و مشکهای خود را پر کردند و با هم رها کردند که چون آنجا باز بجهه رکردند و منزل دیگر فرود

آمدند هیچ یک از آنجا آب برنداشته بودند و در آن منزل آب نبود و از تشنگی بحضرة شکایت کردند پس حضرة دو رکعت نماز گذارد و مشغول دعا شد و

هنوز هیچ ابری پیدا نبود در اثنای دعای حضرة ابری پیدا شد و آنقدر باران بارید که اصحاب سیراب شدند و مشکهای خود را پر

کردند و در ساعت ابر برطرف شد و اینها بعد ازان بود که در جهاد غزوه ... بسیار برای حمل لشکر حاضر کرده بود تفصیل که در

کیفیة غزوه تبوک مذکور است و دعا اجابت بر ... غزوه روا کرده که در غزوه بدر ... حقیقت برای حضرة رسول خدا مشهور است داشتند

و بعضی از ایشان تحقیق شده در زمینی که فرود آمده بودند ریگ روان بود و پاهای ایشان فرو رفته و کافران ... کرده بودند و آب را گرفته بودند

و مسلمانان ... بعد از آن احوال بسیار غمگین شدند و بحضرة عرض کردند که ما در زمینی فرو رفته ایم و کافران بر زمین سخت

ایستاده اند و محتاج شده ایم و آب نداریم که غسل کنیم و جنابت بشستیم خواهیم شد پس حق تعالی باران فرستاد که بر مسلمانان عزت و رحمت و ...

بارید تا زمینهای ایشان سخت شد و بر کافران تندی ها رسید که زمین ایشان گل شد و پاها در آن فرو میرفت و باین سبب مسلمانان آب را

رسانیدند و غسل کردند و حق تعالی خوابی عظیم در دل کافران افکند که از شبیخون مسلمانان ترسیدند و مسلمانان باین اسباب دلهای ایشان

قوی شد و از روی ... حق تعالی امید وار شدند چنانچه فرموده است اذ یغشیکم النعاس امنة منه ... و در میان ... کفر ... شما را

خواب سبک برای ایمنی از جانب خدا و در دلهای شما افکند و نازل گردانید بر شما از آسمان آبی تا پاک گرداند شما را بآن و دور گرداند از شما رجز شیطان را و ربط کند بر دلهای شما

و ثابت گرداند بآن اقدام را و فرستاد رحمتی از آسمان ابتدا پاک کرد از شما را بآن رسید و از رحمة الهی بود که ... گرداند و قدمهای شما را برای آنحضرت شده

زمین ثابت قدم کرده بود و نیز در سفر تجارة آنجناب با جمعی از قریش در راه بجائی رسید و با اصحاب خود گفت که مشکهای خود را

پر کنید و بیان کنید تا آنکه بچاه را آنجا بنشینیم و چون قافله بنی هاشم بآنجا رسیدند آب نیافتند و از تشنگی هلاک شوند و سینه برای آن

غم محمد بسیار شد باید زیرا که میدانم که او را از این سفر شام بکجا برگرد و با تفوق بسیار خواهد خواست و در آن باب بسیار تعجیل چون

مشکهای را پر کرده و چاه را انباشته کردند خود با اصحاب خود روانه شد و یکی از غلامان خود در اشک ... گفت ... این

گوه پنهان شود چون محمد و اصحابش بآنجا رسند و از تشنگی هلاک شوند بشارت برای من بیاور تا ترا آزاد کنم و اگر خواهی تو را عطا

نمایم پس چون اصحاب حضرة بر سر چاه رسیدند و چاه را انباشته یافتند از جهة خود نا امید گشتند و بخدمت حضرة شتافتند و احوال را

عرض کردند حضرة دست مبارک بسوی آسمان بدعا برداشت ناگاه از زیر قدمهای مبارکش چشمه آب شیرین صاف جاری شد که همه آشامیدند و چهارپایان را

سیراب کردند و مشکها را پر کردند و روانه شدند و غلام بادره کرد بسوی ابوجهل ملعون چون غلام را دید پرسید که ای غلام چه خبر داری

غلام گفت و الله که رستگاری نمی یابد هر کس که با محمد دشمنی کند و حقیقة واقعه را نقل کرد ابوجهل خشمناک شد و آن غلام را دشنام داد و دو فرسنگ

تا بوادی از وادیهای شام رسیدند که ابوجهل پنهان میگفتند و درخت بسیار در آن وادی بود ناگاه اژدهای عظیم ازان جنگل بیرون آمد بزرگی آن

خفه و دهان را گشوده و صدای موحشی از او ظاهر شد و از چشمانش آتش میبارید پس شتر ابوجهل رم کرد و ابوجهل ملعون ... آنحضرت ...

شکست و مدهوش شد چون بهوش باز آمد بغلامان خود گفت بکنار راه روید امید شاید چون قافله محمد بآنجا برسد شتر اوخرد ... کند و او را هلاک

کند چون در آنجا فرود آمد قافله حضرة رسول بآنجا رسید حضرة فرمود که ای پیغمبر چه جای بیخوف زود از راه او نجات ...

ای محمد ... ... از تقدم بر تو تو ... ... که تو تقدم باشی ... ما ... از عقب تو ... اگر ... تو تقدم جوید ...

شاد شد و خواست که پیش رود حضرة فرمود که ای شما بدانید که تقدم ... ما را ... در ... و پیش حضرة ... قافله روان شد

و چون داخل دره شدند اژدها پیدا شد و نزد حضرة خواست که ... کند حضرة بر او صدا زد که از جهت ... و خاتم پیغمبران ... پس اژدها

خطاب فرمود که برگرد از راهی که آمده و متعرض احدی از قافله مشو ناگاه اژدها بقدرة الهی بسخن آمد و گفت السلام علیک یا محمد السلام علیک یا احمد

فرمود السلام علی من اتبع الهدی پس اژدها گفت ای محمد من از جانوران زمین نیستم بلکه من پادشاه از پادشاهان جن ... ابن الاهم ... و بر

او رده ام ... ... شفاعت ... ... گفت شفاعت ... ...

... تو ... رسید ... ... شنیدم ... ... را ... ... تو ... ...

... ... تو داخل شوند ... ... از شفاعة خود ای سید پیغمبران حضرة فرمود که چنین باشد ...

غایب شود و متعرض احدی از اهل قافله مشو اژدها غایب شد و دستان آنحضرة شاد و حاسدان او در تاب شدند و عمار ... آنحضرة هرگز

اشعار در مدح آنحضرة خواند و روانه شدند تا بوادی رسیدند که ... آنجا داشتند و چون آب نیافتند مضطر شدند پس حضرة رسول ... آب

تا رفع برهنه کرد و در میان یک قدح برو ریخت ... ... کردانید و دعا کرد ناگاه از میان انگشتان ... ... جوشید و نهرها روان شد و ...

که ... گفت ای پسر ... ... را ... ... را پر کردند پس حضرة ...

گفت ... ... آنحضرة ... آنحضرة ... ...

گفت چرا چنین ... ای ... برادر گفت ... ... که در اینجا ... ... گفت ... ... خواهد ...

که در همین ساعت خواهی دید [illegible] بزرگ [illegible] پس چون [illegible] از آن [illegible]

و از برای [illegible] عباس چون برگشت [illegible] حضرت [illegible] از آن [illegible]

[illegible] اهل [illegible] ای قوم [illegible]

این [illegible] از جانب امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]

ظاهر کرد [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] شد چنانکه صاحب [illegible] روایت کرده که [illegible] انا مظلوم [illegible]

[illegible] از آن [illegible] چشم [illegible] ظاهر شد [illegible] پس [illegible]

[illegible] خبر [illegible] زیاد رسید [illegible]

نوشت [illegible] الحسین [illegible] علیهم

[illegible] عثمان [illegible] خبر رسید [illegible] حسین [illegible]

پس [illegible] چون [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] ابن سعد [illegible]

[illegible] عباس [illegible] ابن سعد [illegible]

[illegible] الحسین علیه السلام [illegible] فقال [illegible]

[illegible] فقال عمر [illegible] ابن الحجاج [illegible]

[illegible] حسین ابن علی [illegible]

[illegible]

[illegible] الحسین علیه السلام [illegible]

[illegible] حسین علیه السلام [illegible] عباس [illegible]

[illegible] حسین علیه السلام [illegible] ابن سعد [illegible]

[illegible] ابن سعد [illegible]

[illegible] فقال الحسین علیه السلام [illegible] ابن سعد [illegible]

[illegible] ابن سعد [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

فقال عمر ابن سعد [illegible] فقال الحسین علیه السلام [illegible]

[illegible] فقال الحسین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] فاطمة [illegible] الحسین علیه السلام [illegible]

فی الشعر [illegible] فقال ابن سعد فی الشعر [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] ابن سعد [illegible]

[illegible] عراق [illegible] ابن سعد [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

بالشهادة [illegible] عثمان ابن عفان [illegible] عمر ابن سعد [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible] الحسین [illegible]

واحدة [illegible] حسین [illegible] لا اله الا [illegible]

[illegible] و لا تغفر [illegible]

العطش العطش [illegible]

[illegible]

[illegible] رسید [illegible]

رسید [illegible] ابن سعد [illegible] حسین علیه السلام [illegible]

[illegible] ابن سعد [illegible] الحسین ابن علی [illegible]

[illegible] حسین ابن علی علیه السلام [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

عم اسرکفت و اعلام کرد پروردکار عزیز پروردکار عالمیان را و روح الامین حمزه پرسید که روح الامین کیست کودک گفت
جبرئیل است که الحال بر بالای سر تو ایستاده است چون نظر میکند حمزه فرمود که چه نام داری اعرابی گفت مرا عبد العزی نام
کرده اند و من ایمان و اعتقاد ندارم بعزی تو هم نام کن میخواهی هر چه بگذار یا رسول الله حمزه فرمود که ترا عبد الله نام کردم گفت
یا رسول الله دعا کن که خدا مرا از خدمتکاران تو گرداند در بهشت پس حمزه او را دعا کرد و او گفت سعادتمند شدم که بتو ایمان آوردم
و بد بخت شدم که بتو کافر شدم این را گفت و [illegible] بجز آنحضرت واصل شد و در [illegible] آورده اند که بتو ایمان آورد
آمده بود و کمان میکردند که او لال است او را بخدمت آنحضرت آوردند حمزه پرسید از او که من کیستم گفت تو رسول خدا و بعد از آن سخن
سوم روایت کرده اند که در حجة الوداع کودکی را [illegible] آنحضرت آوردند که برای او دعا کند چون [illegible] سخن آمد
[illegible] ای کودک گفت تو محمد رسول خدا [illegible] ای مبارک [illegible] از او سؤال
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلم روایت که یهودان آمدند نزد [illegible] از ایشان [illegible] میگفتند [illegible] از حمزه
[illegible] یهود را [illegible] و گفتند ای محمد میدانی [illegible]
پس محمد قبول کرد [illegible] زهر بریان کردند [illegible] که این زهر را [illegible]
[illegible] رعایت حق همسایه لازم است [illegible] ای محمد [illegible]
پس حمزه برخاست با امیر المؤمنین و ابو دجانه و ابو ایوب و سهل بن حنیف [illegible] خانه [illegible]
و گوسفند را [illegible] یهودان [illegible] بر پای خود ایستادند [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] چون چیزی [illegible] نزد او [illegible]
ملاعین [illegible] که از نفسهای [illegible]
و گفت یا محمد از این بخور که ما آنرا زهر بریان کرده ایم حمزه [illegible] گفت این سخن [illegible]
[illegible] جبرئیل علیه السلم نازل شد و گفت خداوند
ترا سلام میرساند [illegible] بسم الله [illegible] السموات والارض [illegible]
[illegible] بسم الله الملک [illegible] القرآن ما هو شفاء
و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا [illegible] این دعا را بخوانند [illegible]
فرمود که [illegible] حمزه [illegible]
فرمود که این چیست گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله [illegible] حمزه
دارم این بره را از برای خود [illegible] کرده بودم و چون میدانستم که تو [illegible] قوة و شجاعة
پس از برای خدا نذر کردم [illegible] این بره را برای تو [illegible] بیشتر
خدا ترا بسلامت برگرداند [illegible] برای تو [illegible] ابن ابی طالب [illegible] پس حمزه
فرمود که [illegible] امیر المؤمنین گفت
ای برادر تقدم مکن بر رسول خدا [illegible] حمزه فرمود که [illegible]

بسیار حمزه فرمود که من برای این [illegible] و لیکن [illegible] که این زن را از یهود [illegible] این را آورده است [illegible] حمزه
رسول بخورد [illegible] سلامتی تو خواهد بود [illegible] حمزه [illegible]
حق تعالی آن [illegible] زبان فصیح گفت یا رسول الله [illegible] افتاد و مرد پس
حمزه رسول [illegible] و گفت چرا چنین کاری کردی آن یهودیه گفت [illegible] این کار را کردم و گفتم اگر پادشاه
است [illegible] انتقام خود را [illegible] و اگر پیغمبر است [illegible] حفظ خواهد کرد و [illegible]
حمزه فرمود [illegible] خدا [illegible] حفظ [illegible]
با رسول خدا [illegible] پس حمزه ده نفر از [illegible] صحابه را طلبید مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و [illegible] و بلال و حمزه
امیر المؤمنین حاضر بود [illegible] پس دست مبارک [illegible] گذاشت و [illegible] بسم الله [illegible]
بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم [illegible] همه خوردند [illegible]
[illegible] یهودیه را [illegible] حمزه [illegible] از زهر [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] پس شهادة گفت
و مسلمان شد [illegible] روایت [illegible] علیه السلم [illegible] جعفر [illegible]
که جابر [illegible] جعفر [illegible] و [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
و چون [illegible] آنحضرت [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] جعفر [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] جعفر [illegible]
الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
از آن طعام [illegible]
[illegible]
چون [illegible]

لا خیر فی طعام ... و هلاک شد و راه جاه او پیش گرفت و صدای شیون از خانه او بلند شد و این جماعت سبب عداوت ... [illegible]
پیغمبر را به ... خواهند گفت که ... ما رسول خدائیم و اصحاب این ... طعام خورده همه هلاک شدند پس جعفر [illegible]
بخود ... [illegible] ... چون طعام بسیار خورده باشند همه هلاک ... حضرت ... [illegible]
کو ... [illegible] ... زن سلام ... [illegible]
حمزه از آن طعام ... خورد و در ساعت ... حمزه ... [illegible]
تو این طعام هلاک شد ... [illegible] ... چهار سال بعد از آن طعام ... [illegible]
و بعضی گفته اند ... [illegible] ... حمزه ... [illegible]
زیرا که ... حمزه ... [illegible]
او را ... رسول الله ... [illegible] ... حمزه را
درهم شکست ... [illegible] ... معصوم ... [illegible]
از دست ... [illegible] ... اگر ... [illegible]
مکن ... [illegible] ... امام ... [illegible]
لهذا ... [illegible] ... زهر خورانیدند ... [illegible]
تا ... جناب امام حسن ... زهر خورانیدند ... چنانکه ... روایت کرده ... [illegible]
اربع مرات ... [illegible] ... زهر خورانیده ... [illegible] ... زهر خورانیده
... [illegible] ... زهر خورانیدند ... در مرتبه سوم شهید شد چنانکه ... [illegible]
ابن ابی الحدید روایت کرده که ... [illegible] ... امام حسن ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible] ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
تحقیق ... [illegible] ... زهر خورانیده ... [illegible]
پس ... [illegible] ... تحقیق که دو مرتبه ... زهر خورانیده و این مرتبه سوم ...
این مرتبه ... [illegible] ... معاویه نامه نوشته ... [illegible]

برادرش

برادرش ... از زهر کشته ... ملک روم ... [illegible] ... معاویه ... [illegible]
نوشته که ... [illegible] ... ملک روم ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
برادرش ... زهر خورانیده و برادرش ... چنانکه اخبار ... [illegible]
... [illegible] ... امام حسن علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... تحقیق ...
معاویه زهر ... [illegible]
و حال آنکه ... [illegible]
مال بسیار برای ... [illegible] ... وعده کرد که ... [illegible]
پس ... [illegible]
... [illegible] ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
و اولاد ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
پس ... [illegible] ... [illegible]
و ای سیده نساء العالمین و ... حمزه سید الشهدا ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
گفت ... [illegible] ... امیر المؤمنین ... حمزه ... [illegible]
کو امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
مرا با مادرم ... امام حسین علیه السلام ... [illegible]
رسول الله ... [illegible] ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
روز ... [illegible] ... رسول الله ... [illegible]

... [illegible]

وحالا اگر خواهی تمام کنند [illegible] خود را [illegible] المعونه گفت [illegible]
و چنانکه جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible] دوازده امام [illegible]
الی یوم القیامة [illegible] امیرالمؤمنین و امام حسین علیهم السلام زیرا که جناب پیغمبر [illegible]
[illegible] خاتم الانبیاء [illegible]
چهارم و جناب امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] فاتاه [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
و بر پیشانی مبارکش رسید پس چون بر رو و ریش مبارکش جاری شد پس جامه خود را [illegible] خون را از روی مبارکش [illegible]
[illegible]
خاتم النبیین [illegible] رسول الله [illegible]
چنانکه [illegible] رسول الله [illegible] از پشت مبارکش بیرون کشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چنانکه امیرالمؤمنین ریش مبارک را بخون خضاب کرد [illegible]
[illegible] زیرا که چنانکه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] خاتم الانبیاء [illegible] خاتم الاوصیاء [illegible]
[illegible] ریش مبارک [illegible] بر پیشانی مبارکش رسید [illegible]
مبارکش را [illegible]
پس چون [illegible] بعد از آن خود [illegible] و چنانکه زهر [illegible] پاره پاره کرد [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
پس [illegible] روایة جناب امام حسن علیه السلام [illegible]
[illegible] ابن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دوازده امام [illegible] فاطمه [illegible]
بعد از آن [illegible]

[illegible] معاویه [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
بالا رفت و گفت الحمد لله الذی [illegible]
پس خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
ابن عفان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

کراه

[illegible]

روایت کرده که ... [illegible] ... امیر المؤمنین علیه السلام داخل شد و گفت یا امیر المؤمنین ... [illegible]

[illegible] ... پس تحقیق که ... [illegible]

[illegible] ... یا امیر المؤمنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... یا امیر المؤمنین تحقیق که ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... یا امیر المؤمنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... برکفار با وجود این انجاب

چون این کلام را ... [illegible] ... حمزه ... [illegible]

[illegible] ... حمزه ... [illegible]

[illegible] ... حمزه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از خواب بیدار شد در از خواب خود [illegible]

[illegible] علی ولی [illegible] خلیفه [illegible] عبد المطلب [illegible]

ذبح اسمعیل [illegible]

[illegible]

عتبات السلطان [illegible] واجع [illegible]

بود [illegible] [illegible]

[illegible]

و ایضا روایت است که شهادت جناب امام حسین علیه السلام را [illegible] و اجداد انجناب از پیغمبران قرار داده بود و چون [illegible]

که جد انجناب بودن را اقرار داده و حکم نمود به اصحاب [illegible] اینکه در طلب اسمعیل جناب پیغمبر [illegible] صلوات الله علیهم بودند و کشتن اسمعیل [illegible]

کشتن ایشان بود پس از برکت نور ایشان اسمعیل محفوظ ماند چون در باره [illegible] پیغمبر [illegible] شد باز از جهت حفظ نور

پیغمبر و انوار ائمه علیهم السلام حفظ شد و در اول [illegible] و چون اسمعیل [illegible]

انبیا و اولیا و ملائکه و مخلوقات عزادار باشند [illegible] ایشان [illegible]

مثال [illegible] جناب امام حسین علیه السلام [illegible] پیغمبران [illegible] همه پیغمبران خداوند

جوانان بهشت [illegible] پس همه پیغمبران [illegible] عزادار [illegible]

همه شیعیان [illegible] و [illegible] از برای [illegible] اسمعیل [illegible]

کردند و [illegible] اسمعیل [illegible]

انجناب [illegible] شده [illegible]

و خنجر [illegible] که حقتعالی [illegible] جناب ابراهیم [illegible]

[illegible] اولاد [illegible]

[illegible] کشته شدن [illegible]

حقتعالی [illegible] اسمعیل [illegible]

[illegible]

جناب امام حسین علیه السلام [illegible] اسمعیل [illegible]

و [illegible] پیغمبران [illegible] انبیا [illegible]

[illegible] اولاد [illegible]

نسل او شده [illegible] سیاه شده [illegible]

[illegible] نسل غلام [illegible] زاده بود [illegible]

[illegible] فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین

و این [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible]

بتاریخ [illegible] شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۴۳ [illegible]

[illegible] ۱۲۲۴ [illegible]